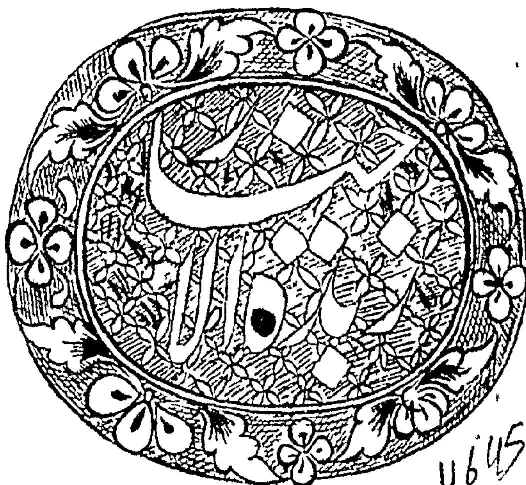
# تبارک الذی بیدہ الملک وھو علی کل شئ قدیر

بفضل خالق لیل و نہار این جنتری لطیف آلی بدار سبعین آثار فلکیات و ادوار و اجابه ... واسعار المسیحی



از مولفات علامہ روزگار قدوۂ فصحای بلاغت شعار فخر الشعرا جناب مولوی ابو محمد حسن شعر

در مطبع چشمۂ نور واقع امرتسر باہتمام امام بخش طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد سواد افسرای بیاض دیده اولی الابصار که مطلع بلند آفتاب را آرایش دیباچه سحر ساخته و
پس از نعت شگافنده معمای ماه که بآرایش غزل سلسله بند گیسوی مشکبوی تفسیر واللیل اذا
سجی بتوضیح معانی پرداخته فقیر الراجی بالطاف الله الصمد محمد عوض عبید الله الموسوی الاندرابی
القادری متخلص به زیرک عفی الله عنه ابن سیادت و مشیخت مرتبت سید جمال الدین اندرابی
تغمده الله بغفرانه بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا میرساند که کتاب زبدة الاخبار از تالیفات و
تحقیقات افصح الفصحا ابلغ البلغا علامه زمان فهامه دوران اعجوبه عصر نادره دهر شرافت و
نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه ذخر الفضلا فخر الشعرا جناب مولانا ابو محمد حسن
قادری شعری تخلص مد ظله کتابیست دلکشا و مجموعه ایست روح افزا در علم مسالک و ممالک
جامع اقوال و احوال ملل متضاده و تحقیق و تبیین امصار و دیار در غایت جامعیت و نهایت
جزالت باسلاست عبارات و لطافت اشارات که اگر آنرا از سواد دیده حور بقلم نور بر صفحه
اوراق شجر طور مسطور نمایند اولیست این در ملاحظه فیض عام و خیر تام خواست که از قالب طبع برآمده
در نظر اعیان جلوه گری نماید اولا ابتدای از احوال مؤلف موصوف که بمقام دیباچه تواند بود
مرقوم نمودن لازم نمود مخفی نماند که جناب مولانا ابو محمد حسن شعری از فحول الشعرای

فصاحت شعار و اعظم فصحای بلاغت دثار است لطافت اشعارش چون
نسیم گلزار نعیم و سلاست و عذوبت عبارتش مانند زلال تسنیم پدر بزرگوارش
عوالی نشان خواجه صدر الدین محمد از اعیان کشمیر بوده قریات و مواضع متعدده
از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال داشته بمناصب ارجمند سببی
و مدارج بلند فایز بوده او از قوم بنج هاست ببای موحده مفتوحه ابجد و جیم فارسی
که آن قبیله ایست از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت بان
زد و ضرب المثل آن دیار خلد آثار اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صدور و وزرا و رسا
گذشته اند مثل نواب عنایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان و
نواب عبدالاحد خان اکبرآبادی و نواب ابوالبرکات خان صفدر جنگ و محتشم خان
و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبدالله صدارتخان دامبر نجابت علیخان
مشرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانواده
ترکستانست در ایام فترت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین بکشمیر در
رسیده عمر در امارت گذرانیده در محله گوجواره شمال رویه مسجد جامع در مقبره
سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست فرد
از نقش و نگار در و دیوار شکسته : آثار پدید است صنادید عجم را : حق سبحانه
تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان علمی و عملی و عز و مالی عطا کرده بود خانها
تواریخ و رسایل فضلای کشمیر بآن ناطق اند بالجمله خدمت مولوی ابو محمد حسن
شعری در عنفوان جوانی تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی از جد مادری خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شان
آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در گلزار
خلیل نوشته اند نموده باستعداد خداداد در فنون علم و ادب ترقی نمایان بهم رسانیده
در صغر سن که هنوز عمر ایشان بمدارج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت مشحون
بنظم میرسانیدند چون ورزش شیوه علم و ادب و ملکه محاوره نظم و نثر و خط و تحریر
و فنون متفاوته درین خاندان والاشان موروثی است چنانکه مولوی حافظ محمد مسیح
طاب ثراه برادر بزرگ ایشان که در اول شباب وفات یافته باوجود آنکه از مادر
اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کشمیر در
بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفته و دیوان غزلیات هم مرتب ساخته و خواجه
حبیب الله غنا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار
گذاشته بین الجمهور مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف و آبای
خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استادی افراخته و کوس بلند
آوازگی نواخته از ابتدای سن تمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آفرین اهل کمال است
در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین ارجمند داد خوبی
بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم خواهم چو شانه
دست بزلف بتان کنم : سیر سواد اعظم هندوستان کنم : با مستعدان روزگار طرح
محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شده هر یکی از لطایف صحبت او مستفید
و محظوظ گردیده بملاحظه علو پایه او در مدارج دانشمندی تن بتواضع و نیاز میدهند

میلاد ندو می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقعشده چنانکه خود
از تاریخ تولد خود خبر می دهند **فرد** چو من زادم پی تاریخ آن سال شد پدر گفتا
نهال باغ اقبال: اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشانرا آغاز تا شیر صبح
شیب آمد تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیاض رسانیده باشند فکری
بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضاری وافر قریحتی وقاد و طبیعتی نقاد ذکای
مفرط و ذهنی صافی وجودتی کافی دارند بسا اوقات دیده شد که دریکساعت کاغذ
طویل و عریض را اشعار هدایت شعار مملو از لآلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر
رسا و سعی موفا در عرصه یک روز بلکه یکهفته از عهده یکدو بیت مثل آن نتواند برآمد
در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعات و ترکیبات و تسمیط و قطعه و رباعی و معما
و لغز و صنایع و بدایع و نشر مرجز و عاری و مدح و هجا و تهنیه و تعزیه و مخترعات
دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند
بطرز خاص که متانت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متأخرین
معجونی مفرح قرار داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا
بجلوه آورده در غزل شیوهٔ نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارات و
شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیدگی استعارات بکار برده اند **فرد**
زفکر معنی باریک چون موئی شدم شعری گران تا بکمر آموختم نازک خیالی را
در رقعات و مکتوبات و دیباجه های کتب و سفاین و رسایل و نسخه لطائف
و ظرائف بسبب شیوه رسانیده اند چون نمک خوران عشق مجازی سینه شور

معاف جلوه حسن حقیقی مزه ندارد در خاندان عرش آشیان علیه قادریه مرید نهد البقه
و ضخامت یکدیوان متوسط در نعت و منقبت دفتری ترتیب داده اند و جوتربیت از خدمت
حقایق آگاه خواجه محمد خلیل قادری در بزرگان بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره
ور گردیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان بقربیت ایتدای اعلی اهل تسلط و اقتدار در کشتار
و هندوستان و خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تاریخ فتح قلعه سیستول و احرای آثار برقی
ریل و احداث مناره ساعت انگریزی و قدوم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امور ما
متعلق بهذا لفظ و آمد که معاصرین از ایشان مثل آن مهر سکوت بر دهان نهاده اند
ایشانرا ساکنان ماوراءالنهر و خراسان و ایران بشوق و شغف تمام تحفه میبرند و بست دفاتر
و سفاین مینماید بکمال وسعت مشرب از منهل عذب خلاق ایشان هر فرقه راضی و سیراب
و تعصب و مغایرت از خلق ایشان بغایت دور باهر یکی گرم میجوشند و هیچکس اسیر ذم مگویند
بر صنایع کرده از صنع کراهت ندارند که هر خوشنویس و نخواهد به نوشت انشاءالله
تعالی متعاقب بانطباع تصانیف دیگر ایشان گوشزد گردن علمای روزگار موشح
نموده آید والله الموفق وَصَلَّی اللهُ عَلَی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْنَ

## بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچه طراز نسخه آفرینش و افتتاح مجموعه دانش و بینش حمد صانعیست که دایره آسمان
حلقه چشم موریست در صحرای منتهای قدرتش و بیضه زمین دانه ریگی در دریای بیکران
کنار عظمتش سپاس بیقیاس از احاطه وهم بشری برونست و حمد بیحد از حوصله

عقول ناقصه افزون جائی که فرازنده لوای کُنتُ نَبِیّاً وَآدَمُ بَینَ المَاءِ وَالطِّینِ
نوای لا اُحصِی ثَنَاءً عَلَیکَ اَنتَ کَمَا اَثنَیتَ عَلیٰ نَفسِکَ نوازد و برزند خلعت لولاک
لِمَا اَظهَرتُ الرُّبُوبِیَّةَ صدای سُبحَانَکَ مَا شَکَرنَاکَ حَقَّ شُکرِکَ آغاز د سرگشتگان
ظلمتکدهٔ امکان را چه امکان که قدم در راه محمدتش چنانکه باید و راه بمنزل سپاس چنانکه باید برند
حمدی که سزاوار عظمت اوست خود تواند گفت و گوهر ثنائی که لایق جلال اوست خود تواند سفت که
تنک مایگان بی بضاعت را جز دست تهی وسیلهٔ نیست و گرفتاران سلاسل طبیعت را غیر اظهار
عجز دست آویزی نه رباعی یارب بثنا سائی خود راه نمای: از نور یقین دلم منور فرمای
پیش تو حبیب تو شفیع آوردم: بر عاجز و ضعیفی من بخشای: و درود نامعدود بر سرور ابرار
مقام محمود که ذله خواران مائده جود طفیلی وجود اویند صلوات الله وسلامه علیه وعلی
آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ وَاَصحَابِهِ الرَّاشِدِینَ المَهدِیِّینَ وَاَتبَاعِهِ اِلیٰ یَومِ الدِّینِ
امّا بعد ابجد خوان مکتب نادانی گرفتار بند کمند نفسانی متوثق بالطاف کارساز باطنی
وظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص بشعری عَفَرَ اللهُ لَهُ وَلِوَالِدَیهِ وَاَحسَنَ اِلَیهِمَا وَاِلَیهِ
بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا میرساند که چون در ایام صبا نشو و نمای نهال طبیعت از آبیاری
سحاب تربیت جد ما در فقیر حقایق پناه معارف دستگاه خواجه خلیل قادری وَصَّلَهُ اللهُ اِلیٰ
الغَایَةِ المُرَادِ در ازفرزن بوده وایشان بغیر از والد فقیر اولادی نداشتند و از و جز حقیر
یادگاری نمانده و بحسب قضا در طفولیت گوهر را غبار یتیمی بر چهره ام نشسته لهذا این کمترین را
در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطمح انظار فیض بار و مطرح الطاف سرشار داشتند
همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این شکسته بال میبودند در هنگامیکه قلم بلوغ رقم تکلیف

هنوز تا ضمیم نکشیده بود اشعار موزون صنایع مشحون بی تکلفانه از خاطرم سر میزد
در اقسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار
الوف گذشته مشاقی بهم میرسید و اکثر آن در نعت و منقبت واقعشن بحمد الله والمنة
گاهی بان بدح اغنیای زمان و قدح سفهای دوران ملوث نگشت و مدام پای قناعت
در دامن خورسندی آورده بگوشه توشه خود راضی میبودم نظم دایهٔ من زمایهٔ هنر است
دستم از آبله پر از گهر ست ؛ نان من از خود است بدر مثال ؛ نشوم خم به پیش کس چو هلال
نان کشکین خود خورم بخوشی ؛ میزنم دست رد به پنجه کشی ؛ جامی خود غذا شناسم و بس
نیست پروای ریش و سبلت کس ؛ لیک با نیک و بد آبسانی ؛ صبح وارم گشاده پیشانی
هر که آید رضای او جویم ؛ هر که بینم دعای او گویم ؛ تا آنکه بفحوای قل سیروا فی الارض
بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقات و اغلب ساعات با فصحا
و بلغای آنجا و فضلای اطراف و اکناف که واردین آنسرزمین بودند طرح مجلس و محاوره
و مشاعره اتفاق افتاد و صحبت افاده و استفاده دست داد و احیانا با دانایان
فرنگ و دقیقه شناسان صلح و جنگ بقصد اطلاع آثار و اخبار آنقوم آمد و شد اتفاق
می افتاد و آن گروه نیز چون قدردان فضلا اند بخصوص صنایع و لایات و کتب خود مطلع
میساختند درین ایام که سنه ۱۲۶۳ هـ علی صاحبها السلام بیک هزار و دو صد و شصت و سه
موافق با پانزدهم شهر محرم الحرام یوم دوشنبه رسید که این قطعه از آن مخبر است قطعه
دوش از این نسخه نکته ها راندم ؛ با خرد از کمال استعداد ؛ گوش پر دُر چو کرد دست گهر
را آفرین بر من و زبان بگشاد ؛ بهر تاریخ هجرت نبوی ؛ گفت تالیف نسخهٔ زیبا باد

در ۱۸۴۷ء یکهزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که
این قطعه از آن خبر میدهد قطعه باخرد گفته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از نکو فالی
سال تاریخ و حال آن تصنیف تا چگونه است باز گو حالی بهر تاریخ عیسوی گفتا
داد ترتیب نسخه عالی بخاطر فاتر آمد که مختصری در بیان طول و عرض کره ارض و
ما یتعلق بها که قدری از روی اخبارات کتبان کوک انگریزی که بالفعل سه بار سیر اکثر
ربع مسکون کرده و پاره از رقم زده های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
از آسیا و یوروپ و افریکا و امیریکا ست منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعه گویند تقسیم رسانیده ولکل وجهة
هو مولیها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی بزبدة الاخبار است بر
چهار باب اتفاق افتاد والله ملهم السداد و هر گاه جهة تزئین کلام فرد
یا رباعی یا بیتی چند زیب سخن گردیده زاده طبع راقم حروف اند و سوای مصرع
تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و ان در ایضاح مرام تمنا نمود
جا بشعر کسی تمسک واقع نشده نظم از گل و لاله باغ پر دارم رو بباغ کسان چرا
آرم پیش من هر چه جنس نیک و بد است نیست زان کسی از آن خود است گل
ز بمویش عیان شده حیب بوی از موی مستعار چه زیب باب اول
در بیان احوال افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشر و منازل قمر و غیره
و مساحت کره ارض بالاجمال موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان باب

باب دوم در بیان اسامی کثیر البلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالاً و ایجازاً موجب قرار
داد مورخان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که شامل
یوروپ و افریقا و امریکا است مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم
در ایراد بعض عجائبات بحور و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله

الاستعانة و علیه التکلان باب اول در بیان احوال
افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان

بدانکه اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گویا یک فلک هستند مانند توبتوی پیاز بر یکدیگر پیچیده و هر توی فلک علیحده است و سطوح آنها باهم متلاصق اند در میان فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنای تلاصق سطوح افلاک نزد اهل هیئت بر قاعده لا فصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان قطعی ندارد و معهذا نزد اهل هیئت حاجت بفرجه بین السمائین متحقق نشد از آن جهت اثبات فرجه نکردند و ارباب شرع را سیر و دور ملائکه مابین هر دو آسمان معلوم شد اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه براهین هندسه در بیان ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه لیکن این مخالفت لفظی است زیرا که مقداری را که اهل هیئات داخل ثخن آسمان دانسته اند شاید بعض آن را در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و ما بقی را ثخن و سطبری فلیرتفع النزاع و افلاک کلی چنانکه حکما اثبات نموده اند افلاک تسعه اند و تمامه کواکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار درون فلک قمر واقعند

که سطح محدب کره نار مماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدستور و خاک و آب زیر
آن بدستور آتش گرم و خشک و خفیف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوا گرم و
خفیف مضاف و آب سرد و تر ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است
قال اصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها
سیوم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز ناشی شده اند
موالید ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات الجو و مرکبات
غیر تامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر
بینان بعقل و قیاس ارکان مستقله گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است
که بلطافت آب یا تاثیر بعض کواکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد
و صورتی نپذیرد کار او سیر و رسانیدن است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی
بدیگری مثل رسانیدن روایح و رشاهد و اصوات و رسامعه و رطوبت و یبوست
و برودت و حرارت و لامسه علی هذا القیاس و آتش همان هوا است که بسبب حرکات عنیفه
و شدیده یا بتاثیر آفتاب اشتعال یافته منبعث گرفته است و کار او نضج و پخته کردن
چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بهمراه مصالح غذا است اما فی نفسه
در کار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که کره هوا و
کره نار بالای هر دو کره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه امتناع
خرق و الالتیام هر آسمان و ستاره ها نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی محض
بنا بر اوهام ظنی ممتنع می پندارند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره بر

که در افلاک سبعه خرق و التیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند
جایز نیست اما اصح آنست که در افلاک تسعه خرق و التیام جایز است **فصل**
افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند اول فلک تاسع است که او را
فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکوکب و عرش مجید و فلک معدل
النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشتملست بر قطبین که یکی قطب شمالیست که قریب
بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است که
تحت الارض است و دایره که بمنطقه اینفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل
النهار گویند جهة آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معموره شب و روز
مساوی میگردند؛ **و زمان** عبارت از مقدار حرکت همین فلکست که اسرع
حرکات است چنانکه دور عبارت از حرکت فلک و کوکبست از مبدا معین بحرکت
خاصه و باز رسیدن بهمان مبدا و بحسب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف
می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین
تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانروز بمقدار معین کمتر است و یک شبانروز
از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت
شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بحرکت اولی از انجهة مسمی است
که اول حرکت که دریافته میشود انحرکت است و فلک الافلاک بانحرکت خود تمامه
افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم بر می آرد و بسرعت
گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است که

که هشتاد هزار سال و کرسی راه بهیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا شد آنحضرت از وی پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده است یا نه در جواب باین دو لفظ لا ونعم معا متکلم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا ونعم چه معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده بود گفتم لا و درینمقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب پانصد ساله راه قطع کرده وقت پیشین شد گفتم نعم **فصل** و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر بر خلاف فلک اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس هر یکی ازین افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بحرکت فلک اعظم از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب بمشرق بر خلاف حرکت عرضی میروند و بحرکت عرضی بمثل فلک اعظم هر شبانروزی تقریبا یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است مخافة لاطناب متصدی ایراد آن نشد و **فلک** دوم که در تحت این فلک اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که بروج اثنا عشر و کواکب ثابته دران اند و کواکب ثابته یکهزار و بیست و دو اند و این کواکب با جمعها در سطری و ثخن فلک هشتم مرکوز و منغرقند بحیثیتی که قطر آنها مساوی فلک است بلا زیادت و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابت

ازانجهة گویند که حرکت آنها در غایت بطو است گویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
آنها علی الدوام بر یک وتیره واحد ثابت است که هرگز تغیر نمی یابد بخلاف سیارات و منطقه
این فلک هشتم را منطقة البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج اثنا
عشر میگذرد. و چون دایره منطقة البروج از دوایر عظام و قاطع عالم است
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد بدو نقطه متقابله و ازین
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود ازو میگذرد شمالی میشود از
معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حملست که چون آفتاب بآن
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر مقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
خود ازو بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و این
نقطه اول میزانست که چون آفتاب بآن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این
دایره البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدوازده قسم قسمت مساوی کرده اند
مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع افلاک کلیه بحسب
محاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است و وجه تقسیم آن بدوازده
قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب الهی در اذهان بنی آدم القا
شده و سایر طوایف ناس چون عرب و یونانیان و فارسیان و فرنگیان و هنود
و غیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از ارباع
فلک را فصلی مقرر کرده اند که هوا در خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربیع و خریف و صیف و شتا هر فصل را ابتدایی و وسطی و انتهایی است که حکم
آن فصل در هر حالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنابران فلک را بدوازده قسم تقسیم
نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و سیر آفتاب را در مدت یک دوره تمامه خود دوازده
نوبت با قمر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان محاذی فلک هشتم می آیند از
اجتماع ماه و قمر بنسبت اجرام فلک را بعد دو اجتماعات شمس و قمر دوازده قسم کرده اند
و هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوکب زیاده تر از بروج دیگر بود اند
آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که
کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت ضعف
در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنابران آن خانه را خانه وبال
گویند مثلا هر کوکبی را که برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میزان است
خواهد بود و علی هذا القیاس وبال در برج خانه است و شمس و قمر هر یکی یک برج دارند
باقی خمسه متحیره را دو خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارها در آن برج
پیدا شده بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد
و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی ازین برج را
بمقدار ایام حرکت آفتاب سی قسم تقسیم کرده اند و هر قسمی را ازان برج درجه نام
نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم ازان درجه دقیقه می نامند و اهل
هندی مدت قطع آن مقدار را یک گهری می گویند و هر دقیقه را نیز شصت قسم منقسم گردانیده
ثانیه گفته اند که در هندی آنرا پل نامند و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند و ثالثه

نامیده که در هندی آن را چهن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است از نقطه معین فلک بحرکت یومی باز رسیدن بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بحرکت خاصه برجی را از بروج اثنا عشر و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بحرکت خاصه و سال شمسی عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بحرکت خاصه تا رسیدن باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دوازده دور تمام اوست بحرکت خاصة الحال بدانکه این دوازده برج باهم در صورت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس حمل که بفارسیش بره و بهندی میکهه گویند خانه مریخ است و وبال زهره و شرف آفتاب در نوزدهم درجه است و هبوط زحل و برج مذکر و نهاری و حار و یابس صفراوی و برج منقلب و ربیعی و شمالیست بصورت بره گوسفند است که سر بجانب مغرب و دم بجانب مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صورت او واقع اند بیست و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصورت او تعلقی دارند گویا خارج از صورت واقع اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی فروردی و بانگریزی مارچ گویند و ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکهه نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج مونث و لیلی سرد و خشک و سوداوی ثابت است بصورت گاویست که سر او بجانب مشرق و دم او بجانب مغرب است و صورت وی از سی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر مثل عین الثور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و دبران نیز با صورت او تعلقی دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی اردی بهشت
و بانگریزی اپریل گویند و جوزا که بفارسیش دو پیکر و بهندی متهن خوانند خانه
عطارد است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم و
و تر و دموی و ذو جسدین انگارند بصورت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و چسپان
و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
و مغرب و هژده[18] ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذراع و هنعه
و غیرها باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورداد و بانگریزی مئی
گویند **سرطان** که بفارسیش خرچنگ و بهندی کرک خوانند خانه قمر است و وبال
زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سرد و تر بلغمی و مونث و لیلی و برج منقلب بصورت
خرچنگ است که بهندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی
تیر و بانگریزی جون گویند و **اسد** که بفارسیش شیر و بهندی سنکهه نامند خانه
شمس است و وبال زحل و درو می شرف و هبوط نیست و مذکر و نهاری و حار و
یابس و صفراوی و ثابت است و بصورت شیر است که از بیست و هفت[27] ستاره ترکیب
یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با وی تعلق دارند و مدت ماندن
آفتاب درین برج بفارسی امرداد و بانگریزی جولائی گویند و **سنبله** که
بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطارد است و شرف عطارد و وبال
مشتری و هبوط زهره ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی
بر شکل زنی است که در دست او خوشه ایست سر آن زن بجانب دنبال اسد و پایها

او بجانب میزان واز بیست و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق او
و متصل دست او خوشه در آن دست و آن ستاره ایست که او را اسماک اعزل گویند
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهریور و بانگریزی اگست خوانند میزان
که بفارسیش ترازو و بهندی تولا نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
زحل و هبوط آفتاب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی است و بصورت ترازو است
مرکب از بیست ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و بانگریزی ستمبر
گویند عقرب که بفارسیش کژدم و بهندی برچهک خوانند خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصورت کژدم است
مرکب از بیست و یک ستاره و قلب العقرب و اکلیل و دیگر ستاره ها نیز باو تعلق
دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
قوس که بفارسیش کمان و بهندیش دهن گویند خانه مشتری است و وبال
عطارد و شرف ذنب و هبوط راس و ذو جسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک
و صفراوی است و بشکل مردی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره
مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و بانگریزی نومبر باشد
جدی که بفارسیش بزغاله و بهندی مکر نامند خانه زحل و وبال قمر و شرف
مریخ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصورت بزغاله است
مرکب از بیست و هشت ستاره و سعد ذابح نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
برج بفارسی دی و بانگریزی دسمبر گویند دلو که بفارسیش سبو و بهندی کنبه خوانند

خانهٔ زحل و وبال آفتاب است هیچ کوکب را درو شرف و هبوط نیست برج ثابت و
گرم و تر و مذکر و نهاری بصورت مردی است که دلوی را از چاه برآورده در دست
گرفته آن دلو را واژگون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو
ستاره مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگریزی جنوری باشد
**حوت** که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانه مشتریست و وبال عطارد
و هبوط او و شرف زهره و مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جسدین بر شکل
دو ماهی است که باهم پشت و شکم چسپیده افتاده اند یکی از انها را سمک مقدم خوانند
که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اسفندارد و بانگریزی فروری نامند
والله اعلم **فصل** بدانکه نور قمر مستفاد از آفتاب است و افلاک چون کره اند
و سیر قمر در غایت سرعت است در دو شبانروز و نصفی تقریباً یک برج قطع
میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و نمی آید
و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دوازده درجه باشد بیشتر گذشت از
تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نو شد و هلال برآمد
بنا بر کرویت افلاک در آنوقت یک کنارهٔ قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و همان
کنارهٔ ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال مینامند
هر چند از آفتاب بعید میشود نور در تزاید می آید بجهت آنکه جرم قمر بیشتر محاذی
آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابله آفتاب رسد که شش برج تمام است

و آن چهارده منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود
ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم
قمر در محاذی آفتاب روشن شود آنحالت را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد نور
قمر بنقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و همچنان که
آفتاب را مداری است که میان برج ها میگذرد و آن مدار منطقة البروج است و
قمر را نیز مداریست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدیگر را
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدتین میخوانند و جوزهرین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباشد و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آن عقده را که ماه چون از و بگذرد شمالی شود راس میخوانند و آن عقده دیگر را
که چون ماه از و بگذرد جنوبی شود ذنب میگویند از آن که در شکل بسر و دم اژدهای
مانند دارند و راس را سعد داشته اند و ذنب را نحس سعادت و نحوست اینها
بدستور کواکب شبیه تجربه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطی دارند و با
این دور فلک را که دوازده برج است به بست و هشت قسم قسمت کرده اند
که آن ها را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از ان منازل است و چون
فلک دوازده برج است و منازل بست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی
باشد اسامی منازل بست و هشتگانه این است شرطین بطین ثریا دبران

هقعه[5] هنعه[6] ذراع[7] نثره[8] طرفه[9] جبهه[10] زبره[11] صرفه[12] عوا[13] سماک[14] غفر[15] زبانا[16]
اکلیل[17] قلب[18] شوله[19] نعایم[20] بلده[21] سعد ذبح[22] سعد بلع[23] سعد السعود[24] سعد اخبیه[25] فرع مقدم[26] فرع موخر[27] حوت[28]

**فصل** بدانکه ستاره **زحل** برجی را در دو سال و نیم قطع میکند و **مشتری** برجی را بیکسال و **مریخ** چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را در بیست و هفت روز و **آفتاب** برجی را بیکماه و **زهره** نیز چنین و **عطارد** نیز چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را بشانزده روز و **قمر** برجی را بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز و **ثوابت** بقول بعضی متاخرین در دو هزار سال و در رنگ نیز مختلف اند که رنگ سیاه تعلق بزحل دارد و رنگ کبود تعلق بمشتری و سرخ بمریخ و زرد بآفتاب و سفید بزهره و آمیخته مختلف بعطارد و رنگ سبز بقمر علی هذا القیاس و در سعادت و نحوست و ذکورت و انوثت و تعلق ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است **قاعده** در یافت **تحویل آفتاب در برج حمل که نوروز نامند** مشیر خان منجم مینویسد که از ایام شبعه یک روز باید افزود مثلاً اگر امسال نوروز در روز شنبه بود سال آینده در روز یکشنبه باشد و ده تاریخ و پنجاه و دو دو نیم گهری زیاده باید کرد که در این قاعده مختلف نمیشود نه موافق عرض بلد آنجا که تقویم نوشته شد بکرر بعمل آمده و مطلقاً تخلف در آن قاعده روی نداده و **عبد الرحیم** منجم جهته طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی که باشد از تحویل دوازده گانه در حمل یا ثور یا خورداد و غیره انقسم است که اگر این بار تحویل روز شنبه شد

سال آئنده البته روز یکشنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گهڑی و سی و سه پل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده سال آئنده بفاصله ده روز بعد چهارده گهڑی و سی و سه پل روز بلند شده روز یکشنبه تحویل خواهد شد **تحویل قمر** در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قمر در کدام برج است **نظم** ز سه هر چه باشد مثنی نمای • بر و پنج روز دگر بر فزای بهر پنج از آن خانهٔ آفتاب • بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن دوگان کن یعنی اگر یک روز از ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج بیفزای بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر برج پنج عدد طرح نمای تا آن برج که در مقابل آن کم از پنج ماند قمر هم در آن برج باشد واللہ اعلم **فصل** بدانکه در ستاره شهاب که در بعضی لیالی دوان مرئی میگردد مردم متردد اند بعضی را اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون بکره نار میرسد بواسطه دهنیتی که در وی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفا می پذیرد اگر غلیظ است چند روز بصورت تیره یا ستاره دمدار یا دیگر اشکال پاینده ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره نار است و ازان کره احیاناً بسبب حرکت اشتعالی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المزاج در درجه از درجات فلک بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین سے آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره نار و هوائی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظر می آید و چون

لطبقه زمهریر میرسد منجمد میگردد و از نظر غایب میشود و درین هر دو سخن تجهات زیراکه نوری که ازین ستاره های دونده مرئی میگردد هرگز مشابهتی با شعله ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت تامه با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره ها منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال دخان صاعد یا انتشار جسم نار که هبوط کرده باشد محمول توانند شد اکثر اوقات از جپ براست و از راست بچپ میدوند و صریح معلوم میشود که حرکات آن ها را طبیعی نیست بلکه قاصدی از ذوات الارادة والاختیار آنها را بقصد میدواند چنانکه ارباب تحقیق نوشته اند که ستاره های دوان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که استراق سمع میکنند و این را دو وجه است اول آنکه شیاطین از ماده دخان مخلوق شده اند و بالطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را بقنادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان ها که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفاش از آفتاب میشود دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوی درست کرده در پی شیاطین میدوانند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محافظت آسمان بستاره است و محافظت قلعه بتوپخانه که بالای برج و باره آن میگذارند

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصورت گویی که از نفخ یعنی اثر
شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کوکب گویند و در توپخانه
گلوله را بنام توپ سمی میکنند و در قرآن مجید این فواید انجم جا بجا مذکور است
والله یقول الحق وهو یهدی السبیل **فصل** بدانکه اعتقاد حکما
آنست که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند بتسخین و بتخیر عناصر بحرکت آینیمیی
و باهم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها باهم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند
مثلاً چون حرارت تابستان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین
دخان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از حیز هوا و آ
بالا میرود و بحد کره نار میرسد و مشتعل میگردد و احیاناً تا چند روز آن اشتعال
باقی می ماند و بصورت شهاب و ستاره دمدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل
شدن عنقریب زایل میگردد مد شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق
میگردد علامات سرخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود
بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بمکانی میرسد
که انعکاس شعاع شمس از زمین تا آنمکان منقطع میگردد و سردی تکاثف
می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را ابر
گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه
ثقلی داشته باشد باینجهة بسیار صعود نمیکند بسبب بود دست آخر شب برود منجمد
شده آنرا شبنم گویند و گاهی بواسطه شدت برودت هوا بخار کثیف که نزول

می یابد در اثنای راه منجمد شده می افتد آنرا ژاله گویند و هرگاه بخار و دخان و غبار بجد برودت میرسد بخار سرد میگردد و دخان در اثنای آن تقلقل میکند آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب تکاثف و برد منجمد شده بر زمین مے افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت باین اسباب اسباب دیگر هم بدستور جمیع کارخانجات عالم درکار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موکله بر این مواد و صور نند مقرر است و آن ارواح را در لسان شرع ملایکه و فرشتها خوانند و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر با وجود اجتماع اسباب مادیه و صوریه از اختلاف همین اراده و اختیارات است لهذا شارع علیه الصلوه والسلام اتمام آن کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را نسبت بفعل ملایکه نموده و ملائکه را تابع امر تکوینی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی آرند اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب مادیه و صوریه هر چیز تعمق و غور نماید بکمال غفلت از منتهی الاسباب او را دست دهد و معرفت مسبب هرگز میسر نشود اگر نفی اسباب مطلقاً نماید کارخانه حکمت او سبحانه جل شانه را منکر شده باشد و خلقت اینهمه اسباب را باطل فهمیده سبحانك ما خلقت هذا باطلا پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که حضرت حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بوساطت اسباب بنابر اجرای عادت خود میفرماید تا تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم گہے ز حکمت کرده ایجاد سبب :: روز را پوشیده در جلباب شب :: قدرت خود ساخته گاہے

عیان ٭ صورت اسباب برده از میان ٭ پس باید دانست که آنچه حکمای فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض برای تصویر صورتی از صور واقعه بقدرت آلهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف باد را جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه مفسرین و مجتهدین **شکر الله سعیهم** چنین روایت کرده اند که ارتفاع آسمان دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین مابین هر دو آسمان از آسمانهای هفتگانه همین مقدار است و ثخن و سطح هر آسمان نیز همین مقدار است ازینجا بلندی آسمان هفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و ارباب هیأت را در عالم ابعاد و اجرام بر مقدار ثخن و سطح آسمانها طریقه دیگر است که براهین و دلایل هندسیه بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیحه وارد شده متعین و مشخص نیست که تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت صعود نسبت بقطع مسافت هموار دشوارتر است و زمان قطع مسافت اول بنسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد چنانکه در رفتن بر زمین هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میلها تقدیر ابعاد کرده اند درینصورت احتمال دارد که روایا شرعیه و براهین هندسیه تطبیق یابند والله اعلم بحقایق الامور **فصل** فا ما حکمای فرنگ انگریزیه در باب گردش آسمان و زمین و ثخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنهای مخالف مذکوره الصدر بیان می نمایند ما خلاصه اقوال آنجماعه کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طرفین روشن شود
و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن در مدرسه عالم بینا
شکل آسمانها و زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر افلاک
دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر پیچ بر پیچ چون پایه گرد و آن دارا بمیان تهی یکی بر
دیگری وضع شده طبق بر طبق و ته بته نیست اگر چنین میبودندی یکی بر دیگری
حایل و حاجب میبود و ستاره‌های ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند
قطر آفتاب چهار لک و چهل هزار کروه است و از زمین بفاصله هشت کرور
و سی و شش لک کروه دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است
لهذا او را نیر اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرور و بیست و پنج لک و شصت هزار
کروه دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کروه است اینجا
عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن با آفتاب در شعاع پوشیده می ماند
و زهره از آفتاب پنج کرور و نود و هشت لک و چهل هزار کروه تفاوت دارد و قریب برابر
زمین کلانست مریخ از آفتاب دوازده کرور و شصت و هفت لک و بیست هزار
کروه فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
ششصد و هشتاد و شش کروه است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه بنظر
می آید اما از زمین یکهزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرور و پنجاه و پنج لک
کروه از زمین فاصله دارد از روی دوربین بالای جرمش چند داغ ها بنظر
می آیند و زحل از آفتاب هشتاد و نه کرور و بیست لک کروه دور است و بزرگی

انگریزی در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه عیسوی ستاره و سیاره بر شکل را دیده است لهذا آنرا بنام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل لک کروه بعید است بعد آن در سنه یکهزار و یکصد و نود علیسوی دیگر یک ستاره سیاره بنظر آمد نام آن جر جیم کردند و ایضاً چهار ستاره سیار اول سیریش دوم پالش سیم جونو چهارم نشاتین در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد عیسوی بنظر آمدند سیریش و نشاتین از آفتاب بیست دو کرور و هشتاد لک کروه تفاوت دارند و جونو از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کروه دور است و پالش آنقدر بعید واقع که تا حال بعد مسافتش متعین نشده و چهار سیاره دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدوربین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چند قمر اند چنانکه برای مشتری چهار قمر از دوربین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان نیز حیرت افزا و هوش ربا اند بملاحظه آن که باهمدیگر بستگی میدارند آنها را ثابت میگویند اگرچه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب شش هزار بنظر می آیند مگر بوساطت دوربین زیاده از لک که شمار آن درو اهمه نگنجد مرئی میگردند و تیزروی و بعد آن ستارگان از حیطه وهم بشری بیرون است و از جمله آنها ستاره هائیکه قریب ترین اند فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر ممکن میباشد که گوله توپ که بسرعت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف میرود از اینجا تا بآن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسد

آن ستاره‌ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریکه خمسه متحیره و زمین که
آن نیز حکم ستاره سیاره دارد علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اهل هیأت این
ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
عطارد گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت و پنج کروه میگردد و گرد
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کروه میگردد و سرعت گردش این
ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصر است معهذا در تیر رو
باستاره‌های ومدار آنچه نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
در دوره با آفتاب نهایت قرب بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی
با آفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگردند که گویا آهنی است که فی الحال
از کوره آهنگر تافته بر آورند بلکه بهزار مرتبه ازان زیاده تر و مدام روشنی
دران‌ها می‌ماند و هرگاه یکی ازانها در دوره خود از آفتاب بعد پیدا کند
فاصله فی مابین با ۱۱ صد و شصت کرور کروه میباشد و چون نهایت قرب
بهم رساند بیست و شش لک و چهل هزار کروه در عرصه یک پهر که سه ساعت
نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی ببرجی تخمیناً میرود
و ماهتاب که سریع السیر است در یک لمحه ششصد و شصت بار مانند گردش
دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فرنگ
که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی‌گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این زمین
که ما برو می‌ساکنیم آن هم یک ستاره است بدستور یازده ستاره دیگر که

بنوبت وفاصله گرد آفتاب میگردند واز روشنی اقتباس مینمایند وزمین گرد مرکز خود در بیست وچهار ساعت یکبار میگردد وسبب شب وروز این است و هر حصه زمین که پرتو آفتاب می افتد در انحصه روز میشود ودر حصه که آفتاب نباشد در انجا شب است وگردش روزمره زمین از جانب مغرب طرف مشرق است ازینجهة شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در انجا صبح میشود وهمان شعاع چون بسمت الراس رسد نصف نهار میگردد وچون شعاع بحد غربی افتاد در انوقت شام شد لهذا قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در ملک بنگاله آفتاب طالع میشود وزمین بسبب کشش آفتاب معلق است ودر ۳۰ دقیقه گهری سیصد وشصت ونه گرده گردش مینماید ودر سالی یکبار ته وبالا میشود لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس وفرنگ درباب گردش آسمان وزمین متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی وهندسه وحکمت خصوصًا علم هیات طرفین تشفی خاطر بالکلیه نمیشود وهرگاه از گردش زمین برج افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است وهرگاه عکس آفتاب ومهتاب وستاره های سیاره بمقابل دنیا وبروج تابان شود قیاس نمایند که فلان ستاره در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان وزمین در مدرسه علم هیات ساخته اند وشکل دنیا درمیان دایره افلاک که شش جهة مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند دست چرخه میگردانند دنیا بحرکت درآید وآسمان ها ساکن باشند ونقش اقالیم

فوق و تحت و چپ و راست بیضه زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان
آسمانهاست و مرکز آن ها و حضیض بدلائل نجومی لازم ارض و اوج مستلزم
افلاک لهذا ساکنین هر مرز و بوم را همین آسمان ها و خورشید و ثوابت
سیاره بنظر می آید همه را ادعاست که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان
دیگر سر زمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود آن
بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه
چنانست بلکه تحرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از اقوال
حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی شروع در بیان مساحت زمین
و ایراد اقالیم سبعه ایجازاً و اختصاراً میرود **فصل در بیان مساحت**
**کره ارض و ما یتعلق بها** از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی عنه
منقول است که تعالی اول زمین را ب آب یا خورد آفرید و در وی رگهای کوه
پیدا کرد و دران رگها حرکتی داد که بسبب آن انهار ابخود میکشند و چشمه ها
جاری میشوند و تقدیر اقوات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
مانند دود بود آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را پهن فرموده مقدار که
هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از همانجا منبسط
و فراخ ساخت لهذا در حق آنخانه معظمه فرموده **ان اول بیت**
**وضع للناس** و شهر مبارک که مکه را ازینجهت ام القری نامند و باتفاق
محققین زمین کروی است و آنچه بعضی کوته اندیشان از آیه شریفه الذی

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست
زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال بغایت پوچ است زیرا که فرش
بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن کمال غلط است کره عظیم
باوجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش باهم تباعد
کلی دارند وارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل فرش بودن است
بلاشبهه مهندا دلایل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل
نقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق
مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال وجنوب ازدیاد
وارتفاع قطب ظاهر و انحطاط قطب خفی درصورت توغل در جانب شمال
وبالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست وشخصی از ولایت
انگلنڈ بر جهاز سوار طرف مشرق روان شد از ان طرف اصلا رو
نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان
شده بود رسید اگر زمین مدور نمیبود باین منوال نمیرسید لهذا محققین فقها
علیه الرحمة در فتاوی خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برادر
بمیرند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود دون العکس زیرا که
طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت
برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعیه
براین مکلف است آنست که اوقات صلوة را برا وضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را قالیم مختلفه نشسته اند
عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدری
از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی مایل بمربع و مثلث گفته اند تا بتحقیق
رسیده که همچو گل قدم مدور شکل است مقدار دوره زمین بیست و یکهزار و ششصد
و هفتاد و پنج کروه است جای گنجایش مستدیر آن هفت هزار کروه و برین
کره هرگاه که دایره معدل النهار که منطقه فلک الافلاک است و خط استوا نیز
خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
جانب قطبی است که بنات النعش واقعست شمالی میخوانند و نصف دیگر را
که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیست جنوبی میگویند هر وقت
که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم
میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی ازان دو نصف
زمین را بدو قسم میکند چنانکه کره زمین باین دو ایر مفروضه متقاطعه یک
دیگر بچار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
یک ربع که بالای افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس نیز گویند
زیر آب مستور است و یکحصه دیگر بر منصه ظهور بصورت بیضه که در آب افگنند
وازین حصه مکشوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت
جانب شمال هم آب دارد و دو گوشه جنوب شمال نهایت سردسیر اند القصه

آب یخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف نرفته
پس از چهار حصه یکحصه کمتر عمارت دارد و کوهها و بیابانها نیز ازینجمله بسیار اند
لیکن در لسان عرف و عادت بربع مسکون اشتهار یافته و این ربع مسکون
در شمال خط استوا است که محاذی معدل النهار بر زمین از مشرق تا مغرب
مفروض کرده اند و هر شهریکه برین خط بود شب و روز در انجا
برابر باشد و سالی هشت فصل در اندیار بوقوع آید دو بهار و دو تابستان و دو
زمستان و دو تیر ماه. اکثر اوقات در صحاری و بیابان آن بلدان گل و ریحان
باشد اعدل البقاع است در مجمع الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکون
صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام و
شراب که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آرد ازینجمله هشتاد
ساله راه بمرور دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها
زیر آب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
هوا ذی حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
گرمی هوا جانداری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین را بهفت
قسم کرده اند و اقالیم سبعه نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
زمین سیصد و شصت درجه است چون کرویست یکصد و هشتاد درجه تحت
و یکصد و هشتاد درجه فوق است نود درجه زیر آب است و نود درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جملهٔ ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
محترقه و کوه های برف است درانجا جانداری نیز بد و امکان آبادانی ندارد
و بیست و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقیمانده قابل زراعت
و آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون هشتاد و
هزار کروه است و تمام بر و بحر سه لکهه و دوازده هزار کروه گرد گرد دنیا
کوهی است بلند ترین کوهها زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف
قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین
ازان دره بمحیط که آب بسیط است میرود و آنجای را کام شیر خوانند
هر کسیکه بآن دره رسد بزور آب بمحیط میرود و صورت بازگشت ندارد فبالجمله
زمین منقسم باقالیم سبعه است طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب است و اقلیمی که بخط
استوا نزدیک است درازی او از پهنای او زیاده است و باتفاق
واقفان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
بحر شام بحر مغرب بحر نیطس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
از خلیجات با آنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگرچه بحار
بحور دیگر درین ربع است امّا بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر ارباع واقع
شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تر پنج اند و در بحار
و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضاً پنج کوه وسیع و
رفیع درین ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد متجاوز است

ونزدیک بدوصد وچهل اَنهار وجوی بزرگ باشد که عبور ازان ها میسّر نشود مگر بکشتی والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه حکمای فرنگ ودانایان بی ریو رنگ بتحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیرآب ویکحصه خشکی است ومقدار دوره اینقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست ویکهزار وشش صد وهفتاد وپنجکروه است وگنجایش مذکوره ان هفت هزار کروه بحر عظیم زمین سه دریا اند اوّل دریای شور که حصه یوروب وافریکا را از سواد ملک امریکا جدا میسازد دوّم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است سیم بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین آشیا را از سواد حصه امریکا علیحده میگذارد اینهمه بحرها از آب شور مالامال اند مابین این ها مقدار شش صد جزیره کلان واقعشده وغدیرها دوسه جا در ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی ازان ها دوصد وشصت وچهار کروه است وجانب شمالی ملک پارس غدیریست تیرگی بحر ودر ملک هندوستان نیز غدیریست معبد هنود مانسر نام غدیر آنست که با بحر عظیم ملصق وملحق نباشد ورود بار آنکه از کوهها برآمده جریان می یابد وکره زمین چون از خط استوا ومعدل النهار بر چهار حصه منقسم شده است وهر حصه را نامی است اوّل آشیا دوّم یوروب سیم افریکا چهارم امریکا که آنرا ینگی دنیا ودنیای نو نیز گویند آشیا بنسبت دیگر سه حصه بزرگست ویوروب از همه خورد بر روی زمین درین ایام تخمیناً مقدار هفتاد کرور مردم اند در آشیا پنجاه کرور در افریکا دو کرور در یوروپ

شانزده[16] کرورزا امریکا دو[2] کرور و هشتاد لکهه مردم اند و بر روی زمین چهار[4] دین و کیش رواج دارند اول[1] اهل اسلام اعزهم الله دوم[2] نصاری سیم[3] یهود و مانند آن چهارم[4] اقسام مذهب بت پرستان و غیر از ان بسیار مردم اند که هیچکس را نمیپرستند بت پرستان دو[2] کرور و بیست[1] لکهه اند و مردمان هنود که در میان انها شعب و قبایل بسیار اند شش[1] کرور و پرستندگان کینوس و شاکموتی که مردم چین اند سه[3] کرور و دیگر متفرقه مردم که بعض دیوانرا میپرستند هفت کرور و مردم یهود نابهبود سی[30] لکهه نصاری عیسوی نوزده[19] کرور و مسلمانان بیست و چهار[24] کرور و پنجاه لکهه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاده شده میروند سلطنت و ثروت وزور و غلبه دارند در دین مسلمانان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام تمامست

والعاقبة للمتقین والسلام علی من اتبع الهدی **نظم** خبر شعری برکشا چون بازباز ٭ خویشتن را با سفر دمساز ساز ٭ گر شدی در خطهٔ کشمیر پیش ترک این سر منزل دلگیر گیر ٭ در جهان انگلسته او اتسا در آ ٭ در همه عمر است چون شمشاد شاد ٭ بند پنداری تو ای ناکام کام گشته چون خاک با آرام رام ٭ چشم یاری از دل بیدار دار ٭ بند بر سیر جهان یکبار بار **باب[2]**

**دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالا ایجاز بموجب قرارداد مورخان ایران و توران الاقلیم الاول**

این اقلیم بزحل منسوب است عامه اهل این اقلیم سود اللون مجعد موی اند ابتدا این اقلیم از

جانب شمال جزیره یاقوت که بگواست میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال و سرندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار و ششصد و شصت و چهار و نیم فرسنگ است و درین اقالیم بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعض بلاد مشهوره اکتفا میرود و شروع بولایت یمن که بحکم الایمان یمان تیمنا میشود یمن ولایتی است در غایت نزاهت و نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین آورده اند که چون از ابنیه یمن ابن قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است بیمن اشتهار یافته و بر حسب اعتقاد آنکه چون بر یمین مکه معظمه واقعست هر آینه بیمن مشتهر شده بهر تقدیر بقعه مبارک و با میمنت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استوا است چون حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده جهت سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام عمرها لوای مقاومت افراختند امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات معروف یمن زبید است که حضرت سام بن نوح همت تعمیر آن گماشته در آنجا ابنیه و جرنا نیک میشود دیگر مخا است در تمام یمن بندری بآن لطافت نیست در شهر مخا بازار فرانسه رایج است و یک ریال را ششصد خاسی می آید و خاسی بهای خوردو بار یک مثل کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه یلملم در میان مخا و جده جائیست که مواقیت حج است و حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شاذلی قدس سره در مخا واقعست و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت بر تعمیر آنجا گماشته و در انجا درختی است که آنرا قات مینامند و برگش از عالم افیون کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سردسیر و گرمسیر در انجا نیک میرسند دیگر صنعا است که بکمال لطافت آب و هوا و نزاهت کوه و صحرا از سایر امصار مستثنی است چه قریب بخط استوا واقعشده در سالی دو زمستان و دو تابستان در انجا میشود و اشجار در سالی دو بار میوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار بعمل می آیند چنانچه از حمل تا سرطان یک تابستان و از سرطان تا میزان یک زمستان باشد باز از میزان تا جدی یک تابستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر غمدان در صنعا بود ارکان آنقصر را بسنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از ان برنگی ظاهر گشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا بیک تخته سنگ رخام پوشیده بودند و بر هر رکنش صورت شیری ترتیب داده که چون باد در انخانه وزیدی از ان تمثالها آواز شیر مسموع شدی و آنقصر چندان ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میشد و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده میل که حاصل آن را در راه خدا میداده و خود نیز میخورده بعد از چندگاه پسری که پدر را از ان شیوه مرضیه باز داشت هر آئینه آتش سخط الهی آن باغ را سوخته خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن طیور را مجال طیران و وحوش را قدرت جولان نبوده و اینقصه در سوره نون مسطور است

دیگر از مضافات یمن **سبا** است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنا بر نوایب روزگار از ان آثار خبری
باقی نمانده و در سبا از غایت لطافت آب و هوا مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر
هوام نباشند و دیگر **حضرموت** است و آن نیز شهری با نام بوده و ناحیتی است بزرگ
داشته گویند در انجا آبیست هر که از ان بیاشامد مخنث گردد و ایضا **عدن** است
که در ازمنه سابقه آبادانی نهایت داشته امروز آن آبادانی بمخا منتقل شده و تا مخا
سه روزه راه است اما بحر عدن همان قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند و از
جمله خلیجات بحر هند است طولش چهار صد فرسنگ است عرضش دو صد فرسنگ
رسد و چون قلزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آئینه باین اسم موسوم
گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگرچه گرمسیر است اما در بعضی از ولایاتش
سرمای سخت شود احیانا برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس
که بحر عمان و بحر بصره و بحر هندش خوانند واقعست و مردم ازین دریا بمنافع بجد
رسند و سفاین ازین دریا بسلامت بر آیند و اضطرابش از دیگر بحور کمتر باشد اما
گردابی دارد که چون جهاز در ان افتد دیگر خلاصی ممکن نباشد طول این دریا یکصد
و شصت و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند در میان دریای عمان و قلزم پانصد
فرسنگ زمین خشک افتاده که آنرا جزیرة العرب خوانند و اعراب بتیما در ان ساکن اند
هجر بلده ایست میان عمان و عدن در ان ناحیه نسناس بسیار است و آن جانوریست
مانند نصف بدن انسان که یک دست و یک پای و یک چشم دارد دست دیگر او در سینه او ست

و بزبان تازی تکلم میکند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار رسیدم
و بسیار از آن شنیده بودم گفتم که این نسناس ندیده ام فی الفور بغلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده
نسناسی زنده بیاورد چون در من دید گفت بخدا که مرا فریاد رس من با آن غلام گفتم او را بگذار
گفت بکلام او فریفته مشو سخن قبول نکرده او را رها کنانیدم او چون آواز من بیرون رفت و الله
اعلم و نیز باغ ارم شداد عاد در یمن ما بین صنعا و حضرموت است و کیفیت آن آنست که چون
عملیق بن عاد بن آدم بن سام بن نوح پادشاه یمن درگذشت پسران او شدید و شداد
والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزمین بابل فرستاده اند تا جمشید را قمع کرده
آن ملک را گرفت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا و علیه السلام بشداد
و قوم او مبعوث گردید و وعده جنت نعیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبران
خود متعین کرده و هزار هزار نفر همراه یک از ایشان مقرر کرده در جمیع ربع مسکون حکم فرستاد که
زر و نقره بصورت خشت از معادن درست کرده بفرستید و گنجهای مدفون زمین را کنده برآورد
متصل کوه عدن شهری را مربع الجوانب که دور آن چهل کروه بود بنیاد نهاد اول فرمود تا
اساس آنرا کنده باب سایند و بسنگ سلیمانی پر کردند چون اساس برابر روی زمین ظاهر شد
بخشت نقره و طلا چهار دیوارش را برآوردند ارتفاع دیوار صد ذراع مضاعف آنوقت بیاختند
چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیره میشد در میان چار دیوار شهر
یک هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشتمل بر هزار ستون همه بانواع جواهرات قیمتی چون
یاقوت و زمرد و مروارید مرصع نموده در آن عمارات خشت زرین و سیمین بکار برده و در
وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر جداول خورد بکوشکها و منزلها روان

کرده وصحن آن نهر وجداول بریزه های یاقوت وپاره های زمرد ودیگر جواهر پرکرده وبرکنار
انها درختها منصوب کرده که تنه از طلا وشاخ وبرگ از زمرد وبجای شگوفه گلهای یاقوت
ومروارید درست کرده ودرمیان میوه ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام
باغ معطر میگشته ودیوارهای مکانات ودکاکین از درون بمشک وزعفران وعنبر اشهب با
گلاب خمیر کرده اندوده وتمثال جانوران بر درختان از زر وجواهر تعبیه کرده وگرداگرد
هزار مناره از زر وجواهر بلند ساخته واز برای تمام شهر قالینها وفرشهای ابریشمین وزر
وظروف زر ونقره مقرر کرده در بعضی نهرها وحوض ها آب شیرین ودر بعضی شراب
ودر بعضی شهد وشربت جاری کرده وبازار ودکاکین را نیز از پرده های زرتار ومقیش
آراسته اهل حرفت وصنعت را فرموده که بکار خود مشغول شوند وانواع اطعمه وحلویات
در مطبخ ها مهیا ساختن فرمود که برسم راتبه والوش از سرکار بادشاهی بنام اهل شهر
باشد در عرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت بسیار کاریگران تمام عالم تیار شد بالجمله
در وصف وزیاده این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت رب العزت باوصف احاطه
علم او بجمیع معلومات در حق آن باغ میفرمایند ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد القصه بعد تمام آنمکان شداد خواست که قدم در آن عمارت نهد
که ناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شداد با سپاهش جان پسر دنیا بما لکان دوزخ
وآیه کریمه ان کانت الا صیحه واحده فاذا هم خامدون دلالت برآن
قصه میکند بعد هلاک شداد ولشکریانش آن شهر از نظر مردم پوشیده شده مگر آنکه در بعض
شبهای تاریک مردم گرد ونواح شهر عدن را تابشی ودرخشندگی از آنجا بنظر آید

ومیگویند که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط
وحکومت معاویه ابن ابوسفیان یکی از اصحاب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و اصحابهم
عبدالله بن قلابه انصاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گم کرده در بیابان عدن
بشهرستانی عظیم رسید چون دران شارستان درآمد متحیر شد دروازه های آن از زر سرخ
بود کوشکی بنظر او درآمد شتری که برآن سوار بود بر درآن کوشک بسته خود داخل شد
عمارتی نمونه بهشت دید اندیشه کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
چند نشانه از ریزه های سنگ که در انهار آن ریخته بودند قدری برداشت کوههای عنبر
نیز افتاده دید بسبب طول مدت بوی آن رفته ندانست که چیست یک عدد نیز از آنها
برگرفت نزد معاویه آورد وی آن مرواریدهای بزرگ و انواع جواهر که در آن ماه کسی
مثل آن ندیده بود ملاحظه کرد و آن گوی را شکسته بود ازان ظاهر شد که مجلس معطر
گشت بعد ازان معاویه کعب الاحبار را طلب نموده از وی استفسار کرد او گفت در
توریت آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن باغ هست که ارم ذات العماد الایه و کیفیت آن
بنوعی که در توریت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
عبدالله نامی بآنجا رسد و به بیند و نشانه ازان بیارد و بعد ازان تا قیامت هیچ کس بآنجا
نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد ازان معاویه گفت اینک عبدالله نشانه آورده است
عبدالله را تشریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد و بعد از مرگ شداد پسرش مرثد بن
شداد بحضرت هود علی نبینا و علیه السلام گروید و در حضر موت با آنحضرت اوقات
زندگی بانقضا رسانید و از لطائف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق میمنت

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات یمن است
که سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلاد زنگ
ولایتی است وسیع شمال آن امصار مملکت یمن است و جنوبش بیابانهای ناسکون شرقیش
ولایت نوبه و غربیش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند فردوسی
کند زلف آزار دل زارم ؎ بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیگردد ؛ حکما سبب
فرحت و خرمی آنجماعت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل یافته اند که هر شب بر ایشان
طالع میشود و جمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند و آنجماعت را
سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر یابند گوشت او را بخورند و همچنین اگر از
پادشاه خود برنجند او را بکشند با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را
از آهن سازند و گویند هرکه آهن با خود دارند دیو و جن بروی دست نیابند و شجاعتش
افزون گردد و گاو آن دیار با اسپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر
از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
در آب دریا اندازند فیلان از آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها را
صید کنند نوبه شهریست بکنار نهر نیل واقع شده طولش را بمدت هشت شبانه روز
قطع کنند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود و گوشت
شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آن ممالک باشد مملکت نوبه مشتمل بر بلاد السودان
و در اینجا طلا از ریگ میروید و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه اهالی آن شهر
روزها در زیر زمین بسر برند چون شب شود بیرون آمده طلاها بدست آرند متاع

ایشان بهائمست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازرگانان بجهت فراوان
در آن دیار روند چون رسند بآواز طبل آنها را آگاه نمایند و امتعهٔ خود در موضعی
جدا جدا نهند آنها از آمدن تجار وقوف یافته شب بر سر امتعه روند در برابر هر متاعی
جهة ثمن آن طلا گذارند و صباح بازرگانان آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته راضی
نشوند بضاعت را از ثمن دورتر نهند و بازگردند و شب باز آنمردم آنجا آمده بار
طلا بر آن بیفزایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در سلک انبیا انتظام یافته اما از
فرزندان او احدی بمرتبهٔ نبوت نرسید باعث آنست که روزی نوح را علیه السلام
در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن نهادن ورزید بلکه بخندید ازین
سبب رنگ اولادش سیاه گشت از پیغمبری مایوس شدند. و حام را نه پسر بود هند ۱
زنج ۲ نوبه ۳ کنعان ۴ کوش ۵ قبط ۶ تبریز ۷ حبش ۸ چین ۹ والله اعلم مملکت
چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بحصول میپیوندد و از جملهٔ معادن یک
معدن طلا از برآوردن آن ممنوعست که بر مردکلالی ظاهر گشته لهذا گنهگار نسبت شده
مسلسل است و در چین معادن شنگرف هم هست و زعفران خوش رنگ هم در آنجا
و کار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته
و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم تبت باو گرویده اند و از کمالات وی
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که اقل قطر آنها تخمینًا پنج شش گز بود می بست

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسر موی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
دراز و کوتاه کشیدی همه بسطر راست و برابر بودی طرفه تر ازینها آنکه صورت ربع مسکون را
چنانکه تمامی شهرها و کوهها و صحراها و دریاها دران ظاهر بودی مع ثلث ربع غیر مسکون در
گوئی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیدی غریب تر ازینها آنکه ویرا نیمه پیراهنی بود
که چون پوشیدی نمایان بودی و چون از تن بدر کردی غائب و ناپیدا گشتی او را
کتابیست در علم مصوری و نقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل در انموذج التواریخ
عبدالقادر بدائنی می آرد که خواجه عبدالصمد فارسی بر یکدانه خشخاس سوره اخلاص تمام
درست و خوانا نوشته و پسر او شریف بیکدانه خشخاس را هشت سوراخ باریک کرده و
تارها دران گذرانیده و بردانه برنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
خصوصیات از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطریقه خود در آورده
و شاکمونی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند و بر طریقه او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و الغور و تبت بملاحظه
استدراجها او را پیغمبری برگزیدند و بکیش و مذهب او گرویدند در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی و دشتی حتی سگ و گربه و آدمی حلال است ظهور شاکمونی قبل از
هجرت بیکهزار و ششصد و بیست و دو سال بوده و ازو استدراجات بسیار سر بر زده
که در کرور کرور مردم از پیروان او بکمال جاه و جلال و استقلال در عالم موجود اند و بیشتر
از وفا بعیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند و اهل چین جمیع ساکنان ربع مسکون را

کور میباشند الا مردم روم را میگویند که آنها یکچشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سالی

یک نوبت مجلس میسازد خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان برداران پارچه چوبی را

درمیدان افکنند هرکس بسلام آید بحکم پادشاه تیشه بران چوب زند بعد از ساعتی

هیاتی بحصول پیوندد که مصوران روی زمین بهزار تامل چنان صورتی بنوک

قلم جادو رقم نتوانند نگاشت و نیز مشهور است که در آنولایت گردونی از چوب

ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکند و در وقت ایستادن بی

اشارهٔ مانعی باز می ایستد و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی

بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگرچه بحسن صورت

متصف اند اما بیشتر بلند قامت و بزرگ سر و خورد چشم می باشند دار الملک

آن سرزمین را ماچین خوانند و رودی عظیم در میان شهر جریان دارد از

متاع لطیفه و نفیسه آنجا یار جای فرحت افزایی است که در وصف کیفیتش آن زبان تحریر

معترف است و لسان تقریر بقصور متصف نهی مفرح روح پرور و منشط و

معطر که رائحهٔ آن بختیه عطر گلاب است و بخور بخار آن ریخته کیفیت می ناب محبوب

صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر بیماران را دواست و تندرستان را غذا تریاق

افعی غم را منقار و مرهم است و تشنگان را موسیائی و مجروحان را مرهم یا شب زنده

داران الفت و آفتاب روزباران کار بسته را گره کشائی است و آشتی آموز آشنا

چهرهٔ زعفرانی را ارغوانی سازد و در آوان پیری به نشو و نمائی جوانی سپارد

نظم زهی شراب جلالی که عقل افزاید شباب آورد و ضعف بزداید گر زنقا

چو عنبر بخاطرش آرد، بیک اشاره او فتح قلعها آید، و همچنین جلبن عزیز اقسام بسیار دارد و بعضی ازان قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مستر گارڈ سن انگریزی شنیده شد که چای بخقیم است اول گن بوده که برگش نهایت خورد و ریزه و مدور و در طبخ بسیار رایحه خوش دارد و رنگ آبش زرد مایل بسبز است واین بهترین اقسام چای است واز دیگر اقسام گران بها و آنرا امپرئی یعنی شاهنشاه چای نامند دیگر هیسن برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد رنگ سبز است در طبخ آبش مایل بسرخی بود دیگری موسوم به گمرن که مثل هیسن باشد باندک تفاوت دیگری مسمی به الجوفری برگش خورد و رنگش سیاه و در طبخ رنگ آبش سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه آبش تلخ است و وجه تسمیه این برگ بچای آنست که در زمان سلف بادشاه آنجا دو را ضعف معده و فصبه‌ها ضمه کار بهلاکت رسانید و جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بروزی بادشاه در بالا خانه نشسته بود اتفاقاً زاغی که بهتر از هزار بها بود بر دریچه آمده شاخی پر برگ که در منقار داشت آنجا انداخت و بپرید بادشاه آنرا برداشته بخواهش طبیعت یکهمه برگی ازان خائید و فرو برد دفعةً تخفیفی فاحش یافت مردمان کاردیده باطراف ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چندروز بنوشیدن آن جوشنده آن مداومت کرد از علت بدهضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را چائی نهاده چه بزبان چینی زاغ را چا گویند و چون مردمان منافع آن بتجربه رسانیدند شروع در شرب قهوه چای فرمودند و فضلاً در طبخ آن تصرفات بکار بردند

تصرفات بکار برند. رفته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پیالهای چینی لطفی
نداشت آنهم از انها گذشت و از جمله از نفایس چین از ظروف و اوانی چینی است که
تشعان آن از ممتنعات است و مادهٔ آن سنگیست که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگرا
آس کرده در حوض آبی می افکنند و برهم زنند تا آنچه ثقیل و درد باشد در ته حوض نشیند
و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و برهم زنند همچنین چند کرت این فعل را بعمل آرند
تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار پادشاهی ضبط نمایند و ظروف فغفوری و باقی تحقی آنرا
بحصول می پیوندد و باقی را بسایر مردمان گذارند در عجایب البلدان مسطور است که در
یکی از قرای چین غدیریست که سالی یکمرتبه اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن اندازند
و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از بر آمدن مانع آیند تا دمی که اسپ در آب باشد باران آید
چون بقدر کفاف بارش شود آن اسپ را بر آورده ذبح کنند و گوشتش را بر قلعهٔ کوهی
نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و وحوش را طعمه گردد و نیز در حدود چین چشمه ایست
که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر اجلش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بالفور نیک شود
و همچنین در یکی از مضافاتش آسیائیست که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ
اعلی گرد او در آسیا آرد [illegible] سبوس و سبوس بی آرد بیرون آید و بحر چین را بحر اصفر نیز
گویند طول آنرا پانصد[۵۰۰] فرسنگ و عرض دو صد و هفتاد و پنج[۲۷۵] فرسنگ گرفته اند و در جزایر
چین معادن طلا و یاقوت و دیگر جواهر باشد از انجمله جزیرهٔ الرانج است که طول آن
هزار گرده است و مردم آنجا پادشاه را مهاراج گویند هر سال شش هزار من طلا از محصول
بجزیره آتش نماید است و آن پادشاه را اسپان باشند که موی گردن شان بر زمین رسد

کشد و درآنجزیره مرغیست که او را جواهری گویند و آنطایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و درآنجزیره فارة المسک و طاوس باشد و قسمی از روباه و درآن جزیره پیدا شود که فیل و گاومیش را فرو برد جزیره ولواق متصل جزیره رابع است و درانجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاده سگ و میمون را از طلا سازند و آبنوس درین جزیره بجای هیزم سوزند جزیره کاوسوره خط استوا در حدود شرق از میان این جزیره گذرد معدن قلعی درانجا بسیار است و درانجا ماران باشند که گاومیش را فرو برند جزیره محکوب در عین خط استوا واقع است و مساحت آنجزیره سیصد کروه در سیصد کروه است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه باشد بصورت انسان چون آنصورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو با دو سر پستان که شیر ازان در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت ازان پستان شیر مکد تا مقدار یک گز بلند شود و بعد از یکسال خشک گردد و هم درآن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می پیوندد و حیات یابد اگر بقدر چهار انیق آبی ازان گرم بگیرند هر کسی که استخوان و اندام بشکند چیزی ازآن بر شکسته بندند و ازآن آب بیاشامند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یاقوت جزیره ایست که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که اهالی آنرا از یاقوت بهتر اعتقاد دارند و درآنجا و جزیره دیگر است که در محل جریان آتش قطعات نقره افتاده باشند از یکمثقال تا نیم من جابلقا شهریست در نهایت مشرق از ابن عباس روایتیست که اهالی جابلسا از اولاد ثمود اند و اهل جابلقا از اولاد عاد یا یهود یان

برآنند که چون اولاد موسیٰ از بخت نصر گریختند حق تعالی ایشانرا در آن شهر اندر جنت و انجا عجب در انجا اقامت نمودند و از جابلقا و جابلسا روایات دور از عقل می آرند و شیخ اکبر محققین می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت است نه در عالم شهادت سراندیب که بسنگالدیپ هم مشهور است جزیره ایست معظم از بحر هند که دوره آن دو صد و چهل کروه است درین جزیره یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت در بعضی انهار آن جزیره الماس هم میباشد و بعضی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که از بقاع مکه است خوشترین مساجد مسجد اقصی و نیکوترین جزائر جزیره سراندیب در انجا کوهیست موسوم به راهون که نزول حضرت آدم صفی الله علی نبینا و علیه السلام از بهشت برآنکوه بوده و اثر قدم آنحضرت در آنکوه ظاهراست هر شب چندان باران بارد که اثر قدم شسته شود و باز صباح ظاهر باشد همیشه روشنائی در آنکوه بغایت بنظر میرسد گویند در جوار سراندیب درختی است که هر صبح ورقی از ان فرود افتد که در یکصفحه کلمه طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر صفحه دیگر وی آیتی از قرآن مجید نقش باشد و پادشاه آنملک آنرا ضبط کرده در هر دردی و علتی که بکار برد صحت قرین گردد والله اعلم جزیره ملی در انجا درخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر هر خوشه فلفلی برگی بزرگ باشد که باران بارید ن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران بران نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد والله اعلم چون شمه از بیان اقلیم اول بنوک قلم داده شد شروع تحریر پاره از حالات اقلیم دوم کرده آید نظم چون زغواصی دریای نخست ؛ دامنم پر شد از گوهر چست ؛ غوطه در بحر دگر خواهم خورد ؛ خرمن تازه درمکنون آورد ؛ گوهرم زیب جهان خواهد بود ؛ دُرّة التاج بیان خواهد بود

الاقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوب است ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سرندیب بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرنه گذرد بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد ورقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد و مساحت سطح این اقلیم دو هزار و پانصد و شصت و شش ۲۵۶۶ فرسنگ تکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد و از آنجمله چند شهر مشهور که اکتفا کرده آید و دیار عرب داخل این اقلیم است و آن مکه و مدینه و یمامه و طائف و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و سی ۲۳۰ فرسنگ جزیره عرب است و ایضاً مابین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب است و این مساحت نیمی تعلق باقلیم دوم و نیمی تعلق باقلیم سوم دارد چون کرسی حجاز مکه مبارکه است و خانه خداوند تعالی عز اسمه در آنست هر آئینه ابتدا از آن اقدس و برکت و زینت بیان داده آمد

مکه معظمه زادالله تعالی تعظیماً و تشریفاً و این شهر مستطیل است که طول او بر عرض او زیادتی دارد کوه گرداگرد مانند قلعه واقع شده با وصف این جا بطرف سه طرف دیوار شهر پناه نیز ساخته شده است دیواریکه جانب مشرق و شمال است معروف بدیوار باب معلات است که مقبره شریفه آن شهر است دیواریکه در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویه است و آنرا سور باب الشبیکه گویند دیواریکه در جانب یمن است آنرا سور باب الیمن و سور باب الماجن نیز نامند و تعمیر این هر سه دیوار در سنه هشتصد و شانزده ۸۱۶ بحکم شریف آنجا که سید حسن بن عجلان بود واقع شده طول و عرض آن شهر این است که از باب معلات تا باب ماجن چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب معلات تا باب الشبیکه نیز همین مقدار

بازیادت دو صد و بیست ذراع است و کوهها یکه محیط باین دو شهر اند دو کوه اند یکی را
بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است قعیقعان گویند
این هر دو کوه را جبلین مکه گویند ابوقبیس را اخشب شرقی و قعیقعان را اخشب غربی
و در مکه معظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله
و چشمه های جاری و چاهای سبیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان
فاکهی که مورخ آنجا است شانزده حمام گرم بشد و آن را دو قسم کرده اند معلات و
مسفله دار الحزان نزدیک کوه صفا که جانب راست مکه است حد معلات است و دار العجله
که جانب چپ مکه است علامت حد مسفله است و این شهر معظم و مکرم داخل در ولایت حجاز است
که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت مشتملست بر چند
شهر که از انجمله است این شهر معظمه و از انجمله است مدینه منوره از انجمله است یمامه و دیگر قریها
بسیار باین هر سه شهر تعلق دارند عمل مکه معظمه از بعضی جوانب تا مسافت ده روز راه است
خصوصاً از جانب یمن سرحدیکه واقعست آنرا حنکان گویند و آن مسافت ده روزه
از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه سرحد آن موضعی است
که او حاده صفنی نامند و آن دهی است در میان عسفان و بیره بر مسافت یک نیم روز راه
و از جانب عراق موضعی است که او را غمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد گرداگرد
مکه معظمه حد حرم است که در انجا شکار کردن و درخت بریدن درست نیست و اگر
از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفارت می آید و حد حرم از دیوار
باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی شیبه است تا دو مناره که بسمت عرفه بر چند

حرم منصوب است سی و هفتهزار و دو صد و ده ذرعست از باب مغلات تا همان دو مناره سنجیده پنجهزار و هشتاد و سه ذراع است در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی نخله بنا نموده اند بیست و هفتهزار و یکصد و پنجاه و دو ذرعست و از باب المغلات تا دو مناره مذکوره بیست و پنجهزار و بیست و پنج ذرعست و از جانب تنعیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم دوازده هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد حرم بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذرعست و از دیوار باب باجن تا علامت حد حرم در آن جهت که نیز سمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شش ذرعست بحساب گروه ها دور حرم هاشمی و هفت گروه نوشته اند از خصوصیات حرم است که مذکور شد یعنی جانوران شکاری رانه در اینجا شکار کردن درست است نه از سایه آب گریزانیدن شان و درخت نبات آنجا را بریدن و کندن و هر گیاه چیدن جایز نیست مگر اذخر و سنا که بنا بر ضرورت دوا جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت بنا شده اول از ملایکه زمین بفرموده حضرت رب العلمین که در محاذی بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه ملایکه آسمان بیت المعمور را طواف کنند ملایکه زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند مدت بنای بیت الحرام بعد از بنای بیت المعمور چهل سال بوده و بنای دوم از حضرت آدم صفی الله است که بتعلیم حضرت جبرئیل علیهم السلام آدم و حوا زمین را حفر کرده از گل خانه ساخته و فاصله میان این عمارت تا زمان بنای ملایکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در زمان حضرت شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود چهارم بنای حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه السلام پنجم و ششم بنای جرهم و

و عمالقه است و هفتم بنای قصی کلاب است هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانه
کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بیست و هشت ذرع ساخته بودند
در آن وقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود
اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنای حضرت عبد الله
ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصرهٔ وی بواسطهٔ سنگ منجنیق که باشارهٔ یزید
پلید انداخته بودند خللی با رکان خانه راه یافته بود هر آئینه عبد الله بعد از وفات یزید
شقی آنخانه را بطریقی که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بنا نهاد دهم بنای
حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لجاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانید
بعبد الملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه افزوده که در زمان جاهلیت
نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در هشتم هفتاد
و چهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود بگذاشت بعد از آن
یکی از سلاطین عباسیه خواسته بود که بر وضع خلیل الرحمن بنا نماید بمنع بعضی از بزرگان ممتنع
گردید که مبادا رسم شود که پادشاهان هر یکی در بنای آن مبادرت می نمودند و موجب گستاخی میگردید
و خانه کعبه مربع الشکل واقع شده طول آن بیست و چهار ذراع و دوازده ارش و شبری است و عرض
بیست و سه ذرع و شبری ارتفاعش بیست و هفت ذرع دوازده ارش بجانب مشرق و
حجر الاسود که استلام آن از جملهٔ مناسک حج است برکن شرقی نزدیک بدر خانه موضوع است
دروازهٔ کعبه چهار و نیم دست از زمین بلند است دو تختهٔ قدر نردبان نقره که جا بجای بند بسته
یا پایه ها مثل گردون منصوب است و پهنا آنقدر که چهار پنج کس برابر روند در اندرون آن بهر جای

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام واقعست و این
مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش طاق بلند و وسیع ستون در جهة پیش و پس آن سمت مشرق
و مغرب است بدرازی سیصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چار طاق بلند
و وسیع به پهنای سیصد و پنجاه ذراع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد و سی و چار است
از سنگ مرمر مثمن و مدور بلند و نادر یکسان و چهار مصلای ائمه اربعه بر چهار طرف مصلای
حنفی طرف مغرب و حنبلی شمال و مالکی جنوب و شافعی مصلای ابراهیم که بکمال تکلف و زرق و برق
سمت مشرق است وقت صلوة فجر اول شافعی بعده مالکی بعد آن حنبلی بعد از آن که
روشنائی صبح خوب شود حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غائب را بسوی حج بر میخوانده برآن قیام نموده
و قدم هدایت توام آنحضرت در آن رفته اثر عمیق قدم ثبت تا صبح است و چاه زمزم که از
یمن قدوم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیدا شده محاذی در خانه است همچنانکه
تشنه را سیراب بسیار و گرسنه را از جوع اطمینان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قائم میشود هر
قدر آب که ازو بر دارند کمی مفهوم نگردد خوردن و غسل کردن با آن از امراض شفا میبخشد
و هر گز در آن متغیر نشود و در شب برات بحدی بجوشد که قریب لب چاه میرسد خصوصیات
حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکانات
دیگر و طاعات و عبادات در اینجا مضاعف میشوند و از حضرت عبد الله عباس منقول است
که فرموده اند شهری را یک نیکی را در روی حساب صد کنند مگر مکه متبرکه و داخل حرم [illegible]
حج و عمره ایمن است از عقوبات جرایمی که قبل از آن کرده باشد و مغفور است جمیع

حرامهم لاحق الناس و از حضرت حسن بصری رض مرویست که روزه یک روزه در مکه برابر صد
صد هزار روزه است و یکدرم لله تعالی بکسی دادن در آن بقعه صد هزار درم است و نیز آیات
و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحترام محسوس و مشاهد است یکی آنکه اگر درنده مثل
گرگ و پلنگ در پی جانوری میرود و آن جانور داخل حد حرم میشود و آن درنده باز گشت
میرود اصلاً داخل حرم نمیشود و در میان حد حرم مردم آهوان و سباع و درنده را با هم مخلوط
مستانس دیده اند و هیچ پرنده بر بام خانه کعبه نمی‌نشیند و چون در پریدن مقابل خانه رسند راست
و چپ منحرف میشوند و محاذی آنخانه نمیگذرند و آنهمه کبوتران که در حرم باشند هرگز پیخال
در آنجا نمی‌اندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج مردم
هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب وفور قربانی تیمنا و تبرکا قدری از آن برداشته
و باقی به مستحقین میگذارند هرگز بالای آن گوشت مگس نمی‌نشیند و سباع گرد آن نمیگردند
تا محتاجان در آفتاب خشک کرده قدید میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدیده مثل جذام
و صرع نیست و طاعون و وبا و زلزله هم در نفس این دو شهر نیست و کوه ابو قبیس چنانکه مشتمله
بر یکجانب مکه است از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نقلست که اول کوهی که در روی
زمین مخلوق گشته ابو قبیس است و قبر حضرت آدم صفی الله در آنکوه است و شق قمر که از روشن
ترین معجزات خیر البشر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه بوقبیس بخورد
مادام الحیات از درد سر ایمن باشد و در عقب بوقبیس کوه خیدمه است که در آنجا قبر مقتبا نبی است
و ایضا صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه مردی و زنی بوده اند که در خانه کعبه
به فعل زنا مرتکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ گردانیده مردم جهت عبرت یکی را

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صورتشان تا زمان هجرت
نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده و ریزه‌هائی که بشکستن شان مامور گشته آنها را نیز شکسته
و همچنین کوه حرا است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اکثر اوقات فرخنده
ساعات بخلوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در آنجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که حضرت
رسالت مرتبت با یار غار خود در آن بوده چنانچه آیه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار
بر آن دلالت دارد از آنجا بمدینه سکینه هجرت فرموده و جبل لکام در میان مکه و مدینه
تا شام ممتد شود و بحدود حمص رسد و از آنجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
گذرد و بر نواحی دیار دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشابور عبور
کرده تا حدود غور و غرجستان و بلخ گذرد و کشمیر در بطن این کوه واقع شده از آنجا بهمالا نام
گردیده و بسوالک مسمی شده بجزیره سراندیب رفته به محیط منتهی شود و بعضی را اعتقاد آنکه کوه
قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه نامور است هیچ درختی در آن شهر نیست
در آنجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
سلطان عبد المجید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در آنجا هم ریال فرانسه رایج است بدستور
مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک ریال می آید و بر هر شتر دو سوار
یک و نیم من هندوستانی بار مقرر است و خر هم که از فرط جلدروی هم روزه داخل مکه
میشود و بکرایه یک ریال می آید و حویلی ملا عبد الله سراج که متصل حرم است برای چند روز
ایام توقف در مکه مبارکه بیک صد و بیست ریال که یکصد و پنجاه روپیه هندی میشود بکرایه
گرفته شده بوده است و از مکه تا مدینه دو صد و دو کروه فاصله است مدینه منوره

زادها الله تعالی تکریماً و تعظیماً در ازمنهٔ سابقه یثرب نام داشته چه یثرب بن قاین که یکی از اولاد
نوح است آن را بنا نهاده و چون زبان حق ترجمان معجز بیان بآن نام جاری گشته هر آئینه بمدینه
صفت اشتهار پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا مدخل صدق خوانده و این بلدهٔ عظیم الشان
زیاده از یکصد نام دارد و هر که در انجا رسد بوی خوش استشمام کند و عطر در آن شهر بیشتر از
شهرهای دیگر بوی دهد و از خاک پاک او بوی عنبر بمشام میرسد فرد در هر زمین که ز انچه
زلف او رسیده بخشید صد ختن نسیمی مشام را و خاک آنجا شفای امراض است حتی جذام و
برص هر که هفت دانه خرما عجوه که قسمی است از خرما ناشتا خورد هیچ زهری و سحری در وی
کار نکند و مرض تپ و نزله و طاعون در انجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
برکت بر کسان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تا ز شر دجال ایمن باشد و کفار هرگز
برین بقعهٔ شریفه مسلط نشوند و سید الانبیا امت را رغبت و تحریص فرموده بر اقامت
درین بلدهٔ طیبه و صبر بر شدت و اختیار موت در آن لهذا اکثر دعای اجابت پیرای حضرت
فاروق اعظم رض این بوده اللهم ارزقنی شهادةً فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک و درین
شهر تقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد مطهر مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجدیست
که در دین محمدی تاسیس یافته و نزول این آیه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم الآیه
بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است ما بین قبر شریف و منبر منیف روضه ایست
از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شمایمش بر بهشت برین مقام دارد و کوه احد
که از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خدا است صلی الله علیه وسلم و مقبرهٔ بقیع مقام و مضجع
آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد معطر سید الشهدا و سایر مشاهد دیگر و اماکن شریفه

و مقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از آنها اخبار بیشمار و آثار بسیار ورود یافته و تحریم
حرم او مثل مکه چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار و واقع شده و ائمه اثنا عشر غیر از امام موسی رضا علیهم
که در منزل ابوا که مابین مکه و مدینه است جمله در آن بلده میمنو مرتبه تولد یافته اند و بیر
که در باب آب آن احادیث مشهوره ورود یافته در اصل بلده واقعست و هر مریض و علیل که از آن
آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بیر المسک چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
آب دهان قدسی بیان در آنجا افکنده اکثر بیماران آن شهر را از آن آب شفای کلی حاصلست و روایح مشک
از آن آب لایح بالجمله فضایل و کرامت این بقعه والا مرتبت از آن بلندتر است که در حیطه تقریر
و صفحه تحریر آید بزرگان سنت و اعیان ملت در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه
کتب بسیار تالیف نموده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقد حضرت خیر البشر است هیچ
فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید مزید فضل ممتاز است و مسجد مدینه
ز پس و پیش هفت درجه مرتب طاقهای کلان عظیم الشان و سقف مطلا و مرصع اکثر ستونهای
لاجوردی و مینا کار رنگ برنگ و قسم بقسم بکمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای
مرصع و جهاڑهای کلان ملون بالوان مختلفه بنهایت پر تکلف که بی نظیر اند و عقل بمشاهده آنها
حیران میشود قیصر روم و امرا و وزرای آن مرز و بوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا بجا
بموقع آویخته که هر شب همه‌ها روشن میشود و فرشها و قالینها نهایت متکلف بانداز مسجد ساخته
شده و منبر را اندرون مسجد در غایت زیبایی از نقره و طلا و پوشش زربفت اعلی نوبتی
های موم سفید عنبر آمیخته هر دو سمت منبر نهاده بزرگ و تناور که وزن هر یک از آن شمعها بقدر
پنج من بوزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میسوزند و بعد

بطول ذرع باقی می ماند هر سال آن را برداشته شمع جدید که در روم تیار شده مرسله قیصر بجایش نصب میکنند از جمله غرایب وقایع که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سید البریه آن اخبار فرموده ظهور نار حجاز است که حکمت در وجود آن در آخر زمان تخویف و انذار اشرار از روزگار بود و در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام شفاعت است ظهور او درانجا درباب تخویف و اعتبار و شهرت و اعلان ضرور بود لیکن از ظهور آن رحمت که خاصه آنحضرت علیه التحیت است کار خود کرده آتش غضب الهی فرو نشاند وکیفیت آن آنست که ابتدای سلخ جمادی الاول در سنه ششصد و پنجاه و چهار ۶۵۴ هجری در مدینه طیبه چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیوم جمید الآخر بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد مانند شهر بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جماعه از آدمیان او را میکشند بهر کوهی که میرسید خاکستر میساخت و چون از زیر میگداخت و مانند رعد فریاد میگردد و چون دریا جوش میزد و بقرب مدینه منوره رسید با وجود آن نسیمی سرد از انطرف بمدینه می آمد و از روشنائی آن نار صحرا و حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و مهر در آن ایام از کار رفته و انخساف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ و عرض یک فرسنگ وارتفاعش سه مناره و جریان او مثل سیل و تموج او چون دریا بود و از سنگها که از تاب آن بگداز رسیده بودند سدی عظیم در وادی پدید آمده و احجار را میجوزد و اشجار را آسیبی نمیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حدود حرم و نصفش آن خارج حرم بود نصف خارج را آتش خورد و چون بنصف داخل رسید منطفی گشت آورده اند که قاضی و امرا مدینه و ساکنان جمع شدند و بتضرع و ابتهال و توبه و انابت و استغفار از مظالم و اعتاق ممالیک

ممالیک کوشیده تصدق و خیرات دادند و گرد هر شهر لمعه تعویذ بپیرهای برهنه لوازم تضرع
بجا آوردند حق سبحانه بیمن و برکت حبیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سیلها و
موجهای او با نجد در روی آورد و مدت بقای این آتش سه ماه بود والعظمة لله الملک
المعبود **طایف** موضعی است در میان کوههای مکه دوازده فرسنگ و هوای نیک دارد
گاهی در زمستان آب آنجا یخ بندد و در مملکت حجاز غیر طایف جائی یخ نشود و در آنجا میوه ها
بسیار است و سجن عارم آنجا است و آن جائی است که عبدالله بن زبیر محمد حنفیه را آنجا محبوس داشته
و مردم بزیارت آن بسیار روند یمامه منسوب بیمامه بنت مره بود و ولایتش حدی ببحرین و حدی
بعمان و حدی بهجر دارد ساکنانش در غایت حسن و ملاحت می باشند خدمتگاری در آن
ولایت بیک لکه دینار بیع و شری میسر شود و دیگر گندمی است که آنرا بیضاء یمامه گویند از غایت
تنگی آن گندم را بعدد بخرند و خرمای آنمقام نیز با نام است مردمان عجب از آن مملکت
برخاسته اند مثل نمرود مردود و چند کس از فراعنه مصر و زرقا که نور باصره وی تا سه منزل
احساس اشیا میکرد و مسیلمه کذاب و حجاج بن یوسف و رافع شیب و ابو نواس و فرزدق **هرموز** نام
از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای اردشیر بابکان بر ساحل دریا شهری ساخته
موسوم بهرموز گردانید و چون از رهگذر دزدان و مفسدان خللی در آن راه می یافت ملک
قطب الدین نامی به بندر جرون که الحال هرموز عبارت از آنست رفته متوطن گردید بعد از آن
در ششصد و پنجاه بتصرف فرنگیان آمد بر ضمیر منیر سالکان مسالک دانش و بینش مخفی نماند که
مملکت هندوستان مشترک است در میان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون دکهن
و گجرات کلان و دیگر ولایات داخل این اقلیم اند واجب دید که قدری از آن ولایات بیان کرده

باقی را در تحت هر اقلیمی که تعلق بآن اقلیم دارند مذکور میسازد دکهن ملکیست وسیع و زرخیز در
ولایتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر در نظر نسیم عنبر شمیمش گرد ملال از
خاطرها رفته و هوایش غنچه دل را شگفته و در دکهن شصت و شش قلعه فلک فرسا است که سر تفوق قلعه
قلعه سما و قمه قبه جوزا برافراخته اند که پای نظر چه جای طالب گاه آید تا بسر آن رسد و کمند خیال
هزار گره خورد تا بکنگره اش پیوندد احمدنگر بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا مستثنی
از جمیع شهرهای دکهن است در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در هند بعمل نیامده و پیوسته معمور
جریان دارند و در میان آن باغ که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض
عمارت در غایت متانت و نهایت نزهت و هر یک ضلعه شهر قلعه ایست رفیع که سر بکاخ سما برده اند
و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران سترده و دیبین که سکانش نساجی را در غایت مهارت
و لطافت تتبع کرده در شش منزل احمدنگر واقعست دولت آباد در ازمنه سابقه بدیوگیر
شهرت داشته پیش از زمان اسلام همیشه دارالملک میبوده و مردمش اکثر نساج اند و آن
فن را بکمال ورزیده اند و کاغذ معتمم نیز نامی است چه بعضی از مردم ختا و ختن کمتر
بدین لطافت و صفا تتبع آن پیشه ننموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهانست و
مقبره عالمگیر پادشاه بمسافت تمام در آن واقعست جونیر شهریست مملو آبهای خوشگوار
و اثمار حلاوت آثار و در انجا نیز قلعه ایست که اساس آن به ثری و پاره کنگره اش به ثریا رسیده
جیول بساحل عمان واقعشده از بنادر مشهوره دکهن است تلنگانه ولایتیست مشتمل بر
مضافات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبر هندوستان بر آن مملکت فرمانروا
بوده اکنون دارالملک آن گلکنده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی برزن و

اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هند است و ساکنانش از غش و غین هیچ نمکین
احمد آباد دار الملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هند رجحان
دارد نهر است و خوبی عمارت مستثنی از دیگر بلاد است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم باین
عظمت و آراستگی شهری بنا یافته اغراق مبالغه نباشد نهایت وسعت و پاکیزگی دارد دکاکین کنگره
دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از اناث و ذکور رشک افزای پری
و حور اند که بغمزهٔ فتنه انگیز دل می ستانند و بخندهٔ شکر ریز جان می بخشند نظم همه کافران
مسلمان فریب ۞ بتان سهی قامت جامه زیب ۞ مغان پریچهرهٔ شعله خوی ۞ برهمن بر
بت روی و زنار موی ۞ ملاحت نمکخوار رخسارشان ۞ طلاقت زبان دان گفتارشان
بعشاق داده بوقت حرام ۞ بایمای ابرو جواب سلام ۞ و احمد آباد از شهرهای جدید است
سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه همت بر بنای آن گماشت در طبقات اکبری
آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را موافق مزاج خود یافت باستصواب
حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده بنای شهر
نمود در سنه هشتصد و بیست و سه بر کنار آب سابرمتی آغاز عمارت نهاد قلعه و مسجد و بازار
های متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه سیصد و شصت پوره مشتمل بازارها و مساجد آباد ساخت
چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده کروهی احمد آباد شهری
بنا نهاد محمود آباد نام که اینوقت آبادی دارد و از احمد آباد تا انجا بازاری در دو رویه ساخت
و مردم را فرمود تا باطراف آن عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود
و در کتاب عقول العشره می آرد که بیرام خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

که در وقتی از اوقات سلطان مظفر پدر سلطان بهادر در احمدآباد بمقدار بیضه مرغ خانگی
تگرگ بارید و ما عجب داشتیم در این اثنا از کمبایت خطی آمده که اینطرف ژاله دو گز و دو نیم گز
افتاد کتابت در مجلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بیجاپور بما نوشته بود که
فلان روز در اثنای باریدن ژاله یکباره قطعه ابری متوجه زمین شده ما خیال کردیم که بر
قریه خواهد افتاد گریخته بیرون قریه رفتیم اما آن قطعه از بالای دره گذشته بر زمین موقع
افتاد چون نزدیک رفتیم معلوم شد که یک قطعه ژاله بود چون آنرا پیمودیم در طول یکصد و
بیست ذرعه و در عرض پنجاه گز و ضخامت و سطبری بیست گز بود و الله اعلم بالصواب و از
مضافات این اقلیم بندر سورت و گیا است که در خوبی بسیم ندارند و بندر سورت که از
بنادر مشهوره است قلعه دارد که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت نگار صور است
ننشسته نظم قلعه ئیست آسمان پیوند شرفه چون فکر فیلسوف بلند یافت از برج آن بلند حصار
کره خاک حکم کره نار در طبقات اکبری آمده که آصف نام غلام سلطان محمود گجراتی
که خداوند خان خطاب داشتم در سال نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهة دفع
فساد فرنگیان ساخته که متعرض سکان آن مکان می بودند و در آن ایام که خداوند خان بعمارت
آن پرداخت فرنگیان چند نوبت در جهازهای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نتوانستند ساخت
چون قلعه باتمام رسید چو کندی بر سر دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پرتگالست شروع
نمود مردم فرنگ چون بجنگ مانع نمیتوانستند شد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن جو کندی
نسازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده ذرعست و ارتفاعش بیست ذرع بنابر
رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلابهای آهنین محکم ساخته و سرب گداخته در درزهای

آن ریخته و کنگره انداز و سنگ انداز بنوعیست که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بدستور قلاع و بلاد دیگر هند تصرف فرنگیان انگریزیه در آمده و جزیرهٔ ممبئی درین ایام آبادی تمام دارد در ممبئی قلعه ایست در غایت استحکام و متانت و چون هندوستان بتصرف پادشاه انگریز در آمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هندی و آتش پرستان زردشتی در آن سکونت ورزیدند چنانچه مولا رای رتناک که در علم سیاق و تواریخ مهارت تمام داشته رسایل بسیار در آن باب تالیف رسانیده و در یکی از انها مینویسد که زردشت حکیم کشمیری الاصل است و او برهمنی بود از براهمه کشمیر که بواسطه علتی جلای وطن اختیار کرده در سال یازدهم جلوس گشتاسپ پیش او رفته و چون در سحر و نیرنگ یگانه روزگار بود گشتاسپ و پسرش اسفندیار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض میشود از پیروان زردشت بسیار مردم در جزیره ممبئی ساکن اند که محاصل بعضی انها کم از لک روپیه نیست که محاصل یکساله کرور و نصف است لکهه روپیه میشود میرزا ابوطالب خان در مسیر طالبی می آرد که آتش پرستان ممبئی بسیار بحسن صورت متصف اند و دختر خواهر را بزنی گرفتن در کیش آنان درست است اگر احیانا اصل آتش آنها در آتشکده مرد باید که آتشکده یزد بخرج هزاران هزار روپیه آتش بوبیارند و آتشکده خود را گرم دارند و سنه زردشتی این وقت هزار و دو صد و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب و انما علم عند ملک شهریست آبادان ساکنانش اکثر مسلمانان اند از انجا تا بندر سورت چهار صد کروه است کالیکوت بندریست شابه هر موز متوطنان انجا اکثر کافر اند و جمعی از اهل اسلام نیز در انجا مقام دارند و دو مسجد جامع متکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لنگوته از ناف

تا بالای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهرزاده اش وارث باشد و پسر و برادر را بهره

ندارند اگرچه سکان آنجا بر یک ملت کفر اتفاق دارند لیکن هر قومی را روشی علیحده است و

قومی را آن قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک مؤنتی از مؤنات آنرا متعهد است

و اوقات شبانروزی در میان شوهران مشترک است و اگر یکی از آنها پیش آن زن باشد نشانی

بر در گذارد و اگر شوهر دیگر در آن حالت رسد آن نشان را دیده بازگردد رباعی

مغرور مشو خواجه بدین نقره و زر تا چشم بهم بندی رود از پیش نظر این روسپی لجوج که

نامش دنیاست تن داده بآغوش هزاران شوهر بیجانگر شهریست در نهایت تکلف

و خوبی و سکنه اش در نهایت لطف و محبوبی و آن شهر هفت حصار و شهربند دارد که یک

دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسواق

و دکاکین لا تحصی و بازارهای آنجا بغایت کشاده در بیجانگر پیوسته گل میباشد و در دکاکین

آنجا پیوسته گل فروشند زیرا که متوطنین آنجا مانند خوردن طعام استشمام گل را ضروری

دانند خط مردم بیجانگر دو نوعست یکی بر برگ جوز هندی که قلیل البقا باشد دوم آنکه جلدی

سفیدی را سیاه کنند و آنرا زرداوه مهره زنند و سنگ نرمی را که در آن دیار میباشد

شبیه بقلم تراشیده بدان بنویسند و از آن سنگ رنگی سفید بر این جلد سیاه ظاهر شود

و این خط دیرپای است و فقرا آنجا همیشه که هندو چنان زنان آهوی و سنگ

پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها با آرایش موفور و زیور نامحصور آفتخر و بهره

بازار صلای عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوشش بر آید گلو بند ریست انه

بنا در بند در سر حد بیجانگر در شهر سنگی آن بتخانه ایست از آنجا ده گروه گرد ده گز ارتفاع

پنج گز جدا از آن تمام از روی گداخته در انجا بتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو چشم
او یاقوت احمر در سخایت صنعت که گویا بکمین می نگرد بارام نیز در آنجا بوده است در آن
بلده مردیست بر یک پهلو خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی بر پای ایستد و از و صدای
ظاهر شود و این معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود سر یره
بلده ایست و در آن مناره که زعم مردم در انجا آنست که در زیر مناره گنجی تعبیه کرده اند و آن
مناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و هر کسی که قصد آن مناره کند آن
خروس در طیران آید مانند سگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمع شده منع و زجر نمایند کلبنا
نیز بلده ایست و بزعم صاحب تحفه الغرایب در آن بلده مناریست از مس که بالای آن صورت
بطی ساخته اند و در پیش این مناره چشمه ایست که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود
در آن چشمه تمام به یاشامد پس بعد از آن بط چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم آنجا را
کفایت باشد پونا و ستاره دو بلده عظیم اند در دکهن مشتمل بر میوه ها و انواع نعما ساکنان
آنجا از ملاحت بهره اند هانسی نیز مقامیست با نام مردم انجا اکثر نساج اند گوالیار
شهریست دار الملک بدیل کهند در اطراف آن کوه پاره ها و اقع شده قلعه رفیعی دارد که دست
هیچیک از سلاطین روزگار بدامن آن نرسیده و این قلعه بالای کوهی واقع است و سطح آن نهایت فسیحست
دارد و توپهای کلان اژدها نشان در آن منصوب اند و طبلی کلان از نیم تا رحیل در انجا افتاده است
و این قلعه جز یک راه بالا رو به ندارد و در نیم فرسنگی گوالیار شهر لشکر است که بالفعل دار الملک
شده در زمان تسلط رایان مرهته چهاونی و لشکرگاه بوده چون راجه انجا در آن سکونت ورزیده
و شهر کلان شده در شهر لشکر هر نعمتی که تصور توان کرد موجود است در انجا کارها فندگی با بهار

تمام است و دستارها و مندیل انجا نام و علم موسیقی را خوب می ورزند چنانچه تانسین که بار بار
وقت خود بوده تا نمک بر خواسته دلیران انجا با هر کس گرم میجوشند و زنان اعیان سرشته‌ها
بکمال زیبایی و رعنایی سواره اکثر اوقات در جلوه گری مشغولند و در آن ایام که راقم وارد آن شهر
ملاحت بهر بوده باین ابیات خود ترنم داشت نظم در دکهن گرچه گلرخان هستند ؛ دلبر و نازنین و
ماه وشند ؛ همه گلچهرگان مشکین موی ؛ همه غنچه دهان نسرین بوی ؛ نیست زانها ولی بهر
جائی ؛ بهره ما بجز تماشائی ؛ کاینهمه سرو گل که قد افراشت ؛ باغبان از برای دیدن کاشت
دهاولپور شهریست کوچک بر لب دریای جنبل که تا لب آبخورد و گوالیار است احوال آن شهر
بجز نامی نمانده سومنات شهریست بر ساحل دریای عمان در بتخانه آن شهر بتان بسیار بوده و بزرگ را
منات میگفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم آن بت را از خانه کعبه برآورده
بهند آورده و برابر جواهر زر بهندوان فروختند انها بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند بعضی را
اعتقاد انکه این بت از دریا برآمده و برخی را معتقد اینکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی در
قصیده که در فتح سومنات بنام سلطان محمود غزنوی گفته اینمعانی بیان کرده اما از کتب سلف
براهمه معلوم میشود که این بت از زمان راجه کرشن که چهار هزار سال میشود بهم رسیده ناگور
شهریست معروف ساکنانش سفرا تتبع نموده بهتر از شهرهای هندوستان میسازند جمیره
سیلان که حسابان آنرا سیلون خوانند بسمت گوشه جنوب سند است بفاصله پنجاه کروه است
واز پهلچهری نزدیک از کناره دریا بگرو و کشتی میتوان رفت شیخ اعتصام ساکن پنجور متعلقه
تزباب که در شکرفنامه می آرد که دوره جزیره سیلان هفتصد کروه است و تمام آن معمور
صوبه بنگاله بدانکه بنگاله از ابنیه بنگ بن هند بن حام بن نوح علیه السلام است در زمان

سابق اینملک را ملک بنگ میگفتند و لفظ آل که حاوی ترکیب یافته آنست که آل بزبان بنگالی پشته
کلانست که گرد باغ و زراعت وغیره بارتفاع بر افرازند تا سیلاب داخل نشود چون در زمان سلطنت
راجایان بنگاله در زمین نشیب پشته ها بدستور بلوان بارتفاع ده و بعرض بیست درعه بنیاد میساختند
و عمارت درمیان آن میکردند لهذا در زبان بنگاله اشتهار یافت و این صوبه ولایتیست
در غایت وسعت از اسلام آباد معروف چاتگام تا بتیا گهری شرقا و غربا چهار صد کروه مسافت
دارد و از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن که حد جنوبی اینصوبه است دو صد کروه و عرض از دیپه
متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج کهنه باشد که متصل صوبه
بهار است و شمالیش ولایت کوچ منتهی میشود و جنوبیش پرگنه جونه است که مابین اودیسه و بنگاله
واقع شده و از متعلقات بنگ است و درین صوبه بیست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال است
و در از منهٔ ماضیه و قرون سابقه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لکهه و پنجاه و نه هزار و سیصد
و نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک کرور و چهل و نه لکهه و شصت و یکهزار
و چهار صد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری از روپیه سکه میشود و بیست و سه هزار
و سیصد و سی سوار و هشت لکهه و یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پیاده دایمی و یکهزار و
یکصد و هفتاد زنجیر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت ضرب توپ و چهار هزار و چهار صد منزل
کشتی متعین می بود و هوای بنگاله بنهایت اعتدال دارد حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و
فوفل و دار فلفل است انبه و سیوه دیگر از انواع الناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
موسوم بکوله که مشابهت تمام بنارنج دارد اما لذیذتر از نارنج است و دیگر لیلکن است و آن
برابر گرد گانی باشد و از طعم آنار معلوم میگردد و در ایام برشکال مدام ابر چون دست

بام ابر چون دست کریمان در باریدنست و از غایت بارش تمام آن ملک گویا دریاچه ایست و
مدار آن بر کشتی است و ساکنانش نساجی را نیک تتبع کرده اند چه خاصه آن مملکت بانام است و
قتار ریسمان خاصه و ململ را هم وزن طلا بیع و شرا مینمایند محمد یوسف هروی می آرد که روزی
در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه میفروخت که مدققان باریک بین آن جنس پارچه ندیده بودند
بلکه نشنیده لطافتش بغایتی که کتان پرتو ماه در مقابل آن اسطبر می نمود و از نفست شعاع
مهر در برابر آن ضخیم بودی در اثنای ماجرا صاحبش آن پارچه را بر داشته بر بالای نوک
بر آمده از هم کشوده یکسر آنرا بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخت و آن تا
دو ساعت چون غبار در هوا ایستاده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود و هم او
آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله جهت ملا غزالی دستاری فرستاده که
بیست و هفت ۲۷ درعه عرض داشت و پنجاه درعه طول هرگاه در مشت گرفتندی پنهان شدی
و حلبی از خاصه میباشد که هزار روپیه هند قیمت یک تهان آن میباشد تا پشه در بنگاله
بنهایت پر زور است شبانگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب
رفتن امکان ندارد که هر پشه خیال نمرودی در سر دارد و نیز تومانیست از بنگاله بالکوا
آن پنجلکه نود و هفت هزار و پانصد و هفتاد روپیه و در بعضی پرگنات این تومان ابریشم
حاصل میشود و دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورات برابر ذکر آدمی چیزی
از سفال ساخته بعد از استنجا آن سفال را بدبر قبل استعمال کرده رفع آلودگی نمایند
هر چند حکام سعی کرده اند که این همه را باین عادت متلذذ اند که این شیوه را بر طرف
سازند صورت نیافته و ایضا مدرار است و در یکی از مضافاتش هیرپور نام کان الماس

میباشد و ایضاً در بعضی از مضافات این تومان نمک را میکارند و گاه آنرا که بهنو سبز
دارد میسوزانند و خاکستر آنرا در دیگ کرده چندان میجوشانند که نمک بحصول می پیوندد و سات
گام که آنرا سنبادر مشهوره است داخل این تومان است و در آنجا خاصه و صحن و دیگر اقمشه مهین بحصول می
پیوندد و سلیم آباد تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهوره است و در یکی از مضافاتش
محمود آباد نام فلفل دراز را پای میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد
و در این تومان نیل بسیار باشد سند کالوسی لکهه و سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ململ قرتنگه و گنگه جل آنمقام بانام است و
تومان دیگر سهری هت است که متوطنانش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا
جنت آباد نیز تومانی بسر خود است و چتنار موتی درین تومان میشود و مالده که از تفاخر
در غایت خوبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضاً گوگه لکهنوتی است که در
ازمنه سابقه دار الملک بنگاله بود و هم داخل این تومان است و قلعه گور از قلاع معتبره هندوستان
چه در غربی این قلعه آب گنگ واقعشده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد
و فاصله فی مابین الخندقین نیم کروه است و عرض هر خندق تخمیناً سه طناب و عمقش بغایتی
که قبل از عبور آن عاجز آید گوره گهات سر حد ولایت کوچ است حاصلش برنج و ابریشم
و فوفل باربک نیز تومان علیحده است نیشکر و فلفل دراز و فوفل در آنجا نیک میشود
خاصه و ململی و صحن آنموضع نیز بانام است و خاصه شهباز پوری خاصه آن تومان است
ملک تپیره متصل حد و شمالی چاتگام است راجایان آنجا خطاب مانک و امرا خطاب
نرائن دارند و راجها آنجا یکهزار زنجیر فیل و دو لکهه پیاده نوکر میداشت و سواری اسپ ا

بهم میرسد مابین شمال و مغرب بنگاله مایل بطرف شمال ولایت کوچ بهار است و طولش شرقاً
و غرباً از ابتدای پرگنه بهترسند که داخل ممالک محروسه است تا پاٹ کانو که سرحد ملک مورنگ است
پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنه ناج هاٹ که از جمله ممالک محروسه است تا بگر
پور متصل کوه بهوتنت کهات است پنجاه کروه جریبی و آن ملک در عذوبت و گوارائی هوا و اعتدال و
لطافت هوا و نزاهت امکنه و بساتین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان ممتاز است یک
حدش بولایت ختا منتهی میشود و حد دیگرش گورکانست از سرحد ختا که آن موضع را شام میگویند
تا ولایت کوچ بیست روزه راه است و پیوسته مردم ختا در انجا آمد شد دارند و ابریشم هم در انجا بهم
میرسد و نهال فلفل در آن ملک میشود بیخش باریک و شاخهایش را بالای درختهای بلند میرسانند
و خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و رایجه انجا سکه بر زر میزنند و روپیه
مضروب آن ملک را نرائنی گویند و راجایان عظیم الشان در انجا بوده اند و یکهزار سوار و یک لک
پیاده علی الدوام ملازم راجای انجا بوده و در ان ولایت غاری ست که بعقیده ساکنان انجا مستقر
دیو است و نام آن دیوای و مردم آندیار را بدستور دیو پرستان بآن اعتقاد بسیار است در
سالی یک روز عید کنند و دران روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد می کشند و
ثواب آن بآن غار میرسانند همچنین بهوگیان را نیز در آن روز به قتل میرسانند و بهوگیان جماعتی اند
که جان خود را فدای راه آن میکنند و میگویند که ما را آن طلب کرده از آن روز که ایشان بهوگی
میشوند هر چه میخواهند میکنند و با زن و دختر هر که خواهند صحبت دارند بعد یکسال در آن روز
کشته میشوند **ملک کامروپ** که آنرا کانورو نیز گویند در تحت حکومت راجایان انجا بوده
مردمان ملک کامروپ خوبصورت میباشند و در علم جادوگری قلم استادی می افرازند

اکثر حکایات انجا را عقل باور نمی تواند کرد چنانکه از نباتات انجا میگویند که بوی گلها تا چند ماه
بدستور اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور انگور بر تارها می بالد و میوه انبه خوب میدهد
کوهستان بهوت که مسکن بهوتیه است در سمت جنوبی کوچ بهار و آسام و آسیا تانگن و
بهوت و آهوی مشکین درین کوهستان می شود و در وسط آنملک نهری دریا دو کوه جاری است
عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق است زنجیری از آهن بالای آن بسته و هر دو سر زنجیر را
بسنگهای طرفین محکم بند کرده و زنجیری دیگر محاذی زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قامتی
تعبیه نموده میباشند مترددین پاهای بر زنجیر اسفل نهاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور
مینمایند طرفه تر آنکه اسیا تانگن و جمیع احمال اثقال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذرانند مردم
این ملک سرخ و سفید نمی شوند و موی سر سگون از اطراف روی و گردن فرو
هشته دارند لباس غیر از یک لنگ که ستر عورت توان کرد دیگر ندارند نباتات بنکور انملک
همین نباتات و وضع مشابه و گویندگان فیروزه هم درین کوه است و مابین شمال و مغرب ممالک
بنگاله بهوتیه ملک کامروپ ولایت آشام واقع است و نهر برهما پوتر در وسط آن از مشرق
جانب مغرب جریان دارد طول انملک شرقا و غربا از گوالپاره تا سدیه تخمیناً دو صد کروه
بحری و عرض شمالاً از کوهستان قوم مری مچهی و قلو و لانده تا جبال قوم ناگه قریباً هشت
هشت روزه راه است جبال جنوبش با کوهستان کچار و کشمیر بطول لاحق و در عرض
با دیار دسکوچه قوم ناگه لاحق و کوهستان شمالیش در طول با دیار شاهی کامروپ پیوسته
و در عرض شیر و کوههای سابق قوم قلو و لانده کشیده سرزمین ساحل شمالی بحیرہ برهما
پوتر را اتر کول و اراضی کنار جنوبش را دکهن کول خوانند طول اتر کول از گوالپاره

تا مسکن قوم مری مچهی و امتداد دکهن کول از ملک رنگمتی رانی تا موضع سندیپ آخر سر
جنگلی آن ملک است و از حریف نمی باید اگرچه معارض از قوی و بزرگ باشد آنقدر بجنگند که
مغز سرش پریشان شود و بمیرد فیل کلان هفتاد و نه الا اعضاد در صحاری و جبال آنجا
از ریگ دریاهای پرمهابهتر طلا حاصل میشود و دوازده هزار اشخاص بینکار مقرر اند
هر سال فی یک نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل مینمایند تا طلای کم عیار که یک توله
و نه روپیه فروخته میشود و اشرفی و روپیه مسکوک بنام راجه آنجا و خرمهره رایج است
فلوس مس رواج ندارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیگیرد و از هر خانه فی سنه نفر یک نفر
بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او تنها و تهاون نمی ورزند و اگر سرتابی
و انحرافی واقع شود به قتل رسند و راجه آنجا بر مکان بالا می باشد و پا بر زمین نمیگذارد
و اگر پای بزمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود اعتقاد آنهم در هم آنکه آبا و اجداد
راجه بر آسمان می بوده اند وقتی از بالای نردبان طلا از آسمان بر زمین فرود آمده اند
لهذا او را راجه سرگی گویند و سرگ بزبان هندی آسمان و بقول بعضی بهشت و
گویند چون راجه آنجا فوت شود خواص و خادم و حرمها و خدمتگاران ذکور و اناث با جمیع
از اسباب تجمل و تنکوه و رخت و لباس و فروش و سایر حوایج ضروری با چراغهای کلان
پر از روغن با او در دخمه مدفون میسازند و سمت غرب آن تا چاتگام تمام تجوبهای کوهی
می پوشند و متصل ملک آشام تبت است و متصل تبت ختا و ماچین و در کوههای
جانب شرقی آشام معدن نقره و مس و ارزیز است و مابین جنوب و مشرق بنگاله
ولایتی وسیع که آنرا خنک گویند واقع شده و چاتگام بآن متصل است و کیش و ملت

اینجا خارج از کیش اسلام و هندوان است دیوای بادر هر زن را بزوجیت متصرف میشوند
چنانکه برادر و خواهر و پدر دختر را در تصرف می‌آرد و در حکم و اطاعت سردار خود که او را والی
گویند ثابت قدم و راسخ دم میباشند و زنان سپاه بدربار حاضر میشوند و شوهران آنها مانند نابینان
در خانه مانده بکار خانداری و امورات زنان میپردازند و سکنهٔ اینجا کلهم اسود اللون اند و مو را
مطلقا ریش ندارند و بها امن النوادر و متصل ملک زخنک ملک پیگو با این جنوب و شرق
بنگاله است و در حدود آنملک کان جواهر خصوص یاقوت زعفرانی بسیار است و فیل سفید
که در تمام عالم بهم نمیرسد در اینجا موجود است و متصل این ملک ملک مگهه است که حیوانی چند
بصورت انسان ملبس گشته از جانوران بری و بحری هرچه بدست آرند میخورند و دین و آیین و
مذهبی ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبه بنگاله ولایت
اڈیسه واقعست مشتمل بر دو سرکار است سی و چهار لکهه و بیست جمع دارد از لانڈه ویول تا مالوه در
عهد سلطان اکبر جلال الدین آنملک بهمت حضرت میان محمد کالاپهار مفتوح شده داخل دیار
اکبری گردیده و به بنگاله منتظم گشت و گویند که حضرت کالاپهار صاحب کرامات بوده آنملک را بزور
ولایت بآوازهٔ نقاره گرفته طرفه اینکه در زمان مراجعت در شهر بلی کیون جهر در جنگلی نقاره
گذاشته رفتند که هنوز معکوس افتاده مردم آنملک احدی از بیم جان بسر است کردن آن کوس
معکوس جرأت نمیکنند بالجمله در ولایت اڈیسه شکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
بگرفتن فیل بعرصه میدان رخ می‌آرند هر وقت بنظر برهندی سعی و تلاش فیلانی و دست
دهای سپ بساط افتخار و مباهات می‌تازند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی میسر نمیباشد
بپه برگ درخت تار کاغذ ایشانست و از آهن میلاقی راست کرده اند که یک سر آن تیز است حرف

وسیر دیگرش مانند درخش که از ان بر برگ تار هرچه میخواهند مرقوم میسازند و این رقم تا سالهای دراز باقی می ماند و اعتبار تمام دارد شهر مرشد آباد که از کلکته یکصد و هشتاد کروه دور است شهری کلانست بر لب آب بهاگرتی واقعشده بر هر دو کنار شهر آبادانی دارد در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سرائی در انجا ساخته مخصوص آباد نام گذاشته بود خانه چند از دکانداران در انجا سکونت داشتند چون در عهد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی اوڈیسه داشته کارطلب خان خطاب داشته بدیوانی ممالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف داکه که از شهر کلکته جانب شمال و مشرق بتفاوت یکصد و پنجاه بیست کروه است و درآنوقت جای حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر بادشاه بحکومت بنگاله اختصاص یافته از بیشتر در انجا بود چنانکه بعد از ین مذکور خواهد شد صحبت خود با شاهزاده برار ندیده به بهانه آنکه محالات بنگاله از انجا بعید المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا شده در مکان مخصوص مخصوص آباد طرح اقامت افکنده و عمله زمینداران و قانون گویان و ارباب دفاتر دیوانی خالصه شریفه را در انجا ساکن ساخته و در کلهریه که ویرانه محض بود محلسرا و دیوانخانه و کچهری بادشاهی آراسته تحصیل مالواجبی مقرر کرد و چون اصالة بصوبداری بنگاله و اوڈیسه بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیخانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضافه منصب مباهات اندوخته بعد رسیدن مخصوص آباد بنای شهر بنام خود حکم کرده موسوم بمرشد آباد ساخت و دار الضرب مقرر فرموده در سکه نسب مرشد آباد مسکوک گردانید از ان وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در سنین ماضیه دهی بود در تعلقه

مصارف کالی و کالی نام بتی بوده که در انجا است چون در زبان خاص اهل بنگاله گرنا و کتا
بمعنی بالک جدا و نیز است و لهذا آن دو بنگالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و
شرح آبادی این شهر و موجب قایم شدن کوتهی کمپنی انگریز چنین است که در نظامت نواب
جعفرخان کوتهی کمپنی انگریز که در بندر هوگلی متصل کول گهات و مغلپوره بود ناگاه
بعد زوال آفتاب که سرداران انگریز بطعام مشغول بودند بر زمین فرو شدن آفت آنها از
متانت آن آفات فخیزان بدر رفته از آن ورطه خلاص و مناص یافتند و تمامه مال و
اسباب و سامان که بلکوک می ارزید بوقف غرقاب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
نیز تلف شدند و مستر چانک نام سردار انگریزی باغ بارسی گماشته کمپنی را که در کهول
گهات متصل شهر بود خریده قطع اشجار نموده باحداث کوتهی پرداخت و طرح عمارت
منزلی انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بآن رسید که مسقف بشاه
تیرها سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عمده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار بندر
هوگلی رفته مستغیث شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالاخانه برآیند
موجب هتک پرده حرمت و بی‌ستری و خرابی ننگ و ناموس ما خواهد شد فوجدار حقیقت
این احوال را بحضور نواب جعفرخان عرضداشت نمود و متعقب تمامی مغلیه و سوداگران
انجارا نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند نواب جعفرخان
پروانه باین مضمون که از کهار خشتی بالای خشتی ننهند و چوبی بالای چوبی نگذارند
بنام فوجدار مذکور قلمی نمود فوجدار بمجرد ورود پروانه مانع شده معماران و نجاران را
حکم کرد که برای کار عمارت نروند و آن عمارت همچنان نادرست ماند و مستر چانک آزرده

آزرده گشته مستعد جنگ شدند چون جمعیت قلیل داشت و سوای یک دو جهاز دیگر در آن وقت
پیش او موجود نبود علاوه بر آن حکم نواب جعفر خان غالب ازدحام مغلیه بسیار لهذا
دست [illegible] اینجا کل شمرده با مال و متاع خود بر جهاز سوار شد لنگر برداشته از بندر
کلان آنجا بالای جهاز محاذی عمارت شهر آفتاب مقابل نموده آبادی کنار
شهر بندر را چندین گوله آتش زده روانه شد فوجداران جهت تدارک این فعل به تهانه داران [illegible]
نوشت که مانع جهاز شود تهانه داران [illegible] زنجیر آهنی ستبر که هر حلقه آن مقدار ده آثار [illegible]
بود و جهت استعداد و بهر آمد شد کشتیهای غنیم خشک و قوم کهنه این روی دریا تا آن رو
ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده بیشتر مهیا داشته بود بر روی آب کشیده جهاز بزنجیر بسته
بند شد از رفتار ماند مستر [illegible] زنجیر را بشمشیر فرنگی بریده راه نوردی شد و جهاز برابر
شور رسانیده عازم ولایت دکهن گردید چون اورنگ زیب عالمگیر پادشاه در آن ایام
در دکهن با سلاطین آنجا جنگ داشت و غنیم از چهار طرف رسد غله بند کرده محیط
غنیم بود لشکر پادشاهی روی داده بود سردار کوتهی کره تا گمت رسد غلات به تحمل جهازات
بهای پای لشکر رسانیده مجرائی دولتخواهی و نیکو خدمتی خود بظهور رسانید عالمگیر پادشاه
از فرقه انگریز بسیار راضی شده استفسار مطالب کمپنی انگریز نمود سرداران انگریز
درخواست استعداد و فرامین اجازت کوتهی ها در ممالک محروسه حالی الحضور استدعا نمود
و خواهش از وجه پذیرائی یافته فرمان والا موشح بآل تمغا بمعافی محصول جهازات
کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه پیشکش و حکم والا در باب اجازت کوتهی ها در
کل ممالک محروسه خصوص در بنگاله صادر شد مستر چارنک صاحب اینجا [illegible]

مراجعت کرده بازبه بنگاله آمده در مکانیکه بالفعل بجاچانات مشهور است لنگر اقامت انداخت و
وکلای زباندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفرخان فرستاده شد اجازت تعمیر
کوٹهی کلکته حاصل نموده احداث کوٹهی نو کرده با آبادی شهر پرداخت کار و بار تجارت بنگاله
بکمال عروج ساخت چنانکه کوٹهی مذکور تا تحریر این سطور موجود است و بقلعه کهنه شهرت دارد
چندن نگر عرف فرانس ڈانگه از کلکته بفاصله دوازده کروه واقعست سرداری از طرف
فرانسیس در آنشهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد و سردار انگریز در انجا دخل
ودخل ندارند چوچره متصل بندر هوگلی جانب بندر مذکور و از فرانس ڈانگه بفاصله یک
کروه جانب شمال واقع و در انشهر دخل ولنديز است و همچنین شیرام پور بر لب دریای
جانب کوٹهی فرقه دنیا مار است و درینجا هم سوای مالک کوٹهی که از قوم دنیا مار است عمل و دخل
دیگری نیست بندر هوگلی و ساتگام بفاصله نیم کروه از یکدیگر واقعند پیش ازین
ساتگام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود کوٹهی نصارای
پرتکیس و دیگر تجار هم در انجا بوده چون ساتگام بسبب دریابری ویرانشده بندر هوگلی آبادی
تمام یافت فوجدار این بندر همیشه از حضور سلاطین دهلی مقرر شده می آمد و با ناظمان بنگاله
چندان تعلقی نمیداشت اما نواب جعفرخان نصیری ناصرجنگ در ایام نظامت خود
فوجداری انجا ضمیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده والله اعلم و چون قدری از
احوال بنگاله بتحریر آمد مجملی از سحرسازی و جادو طرازی بازیگران آنجا نیز بنوک قلم داده میشود نورالدین
جهانگیر بادشاه غازی مرحوم که در توزکی که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده اند
که در زمان سلطنت روزافزون من بازیگری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای

چند نمودند که پیشتر از من هیچ پادشاهی ادیدن آن نصیب شده و آن اینکه اول تخم اقسام درخت بر زمین ریخته هیت بار گرد آن گردیدند و افسونها خواندند و یکبار از چند جا در آغاز بر آمدن کردند در طرفة العین درخت توت و سیب و ناجیل و شفتالو و اناس و انجیر و انگور و غیره نمودار شد بتدریج بقدر اندازهٔ خود بلند شدند شاخ و برگ و شگوفه بهم آورده بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و میوه های مرغوب لذت یافتند بعد آن مرغی چند بر بالای آن درختان نواسنج و نغمه طراز پیدا شدند که بخوش رنگی و مقبولی و خوش آوازی آن مرغان دیده نشده بعد از ساعتی آن درختان برگ های خزانی سرخ و زرد نمودار شده در زمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند دیگر در شب تاریک یکی از بازیگران برهنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشته و بعد آن یکی ساز گرفته آئینه عالی در میان آن برآورد که از شعاع آن شب تیره چون روز روشن شد و آنقدر نورانی گشت که از دو روزه راه مسکلیدا اظهار کرد که در فلان شب آنچنان روشنائی در آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب برآمد بلکه زیاده تر از آن روز محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنائی ناپدید گشت و دیگر هفت نفر از آن بازیگران برآمده ساکت و صامت بحضور ایستادند و مطلق زبان را بنطق آشنا نکردند و آنکه از ایشان نوع زمزمه خوانی و خوش گوئی بظهور می آمد که گویا هفت نفر با تفاق سرائیده و دیگری یکی از بازیگران پنجاه تیر یکانداز حاضر ساخت و بکمان تیر آورده گرفته تیری بهوا انداخت که همان تیر در هوا ایستاده تیر دیگر زد که به تیر اول بند شد همچنین تا پنجاه تیر و هر تیر یکی بجای انداخت که به تیر دیگر بند میشدند تا تیر آخر آنهم مستقر ماند و هم

جدا ساخت و دیگر بنشست من گوشت و برنج و روغن و مصالح باندازآن در دیگ بسیار کلان انداخته و آب نیز بالای آن ریختند و سر دیگ بستند اصلاً اندک آتش هم در زیر آن نکردند بعد از ساعتی که سرپوش آن را برداشتند و طعام پخته و پر حلاوت مهیا یافتند و زیاده از صد لنگر طعام ازان کشیده بجوز دشاگرد پیشگان پادشاهی که در انجا حاضر بودند دادند دیگر فواره بر زمین خشک نصب کردند و سه دفعه برگرد آن گشتند یکبار فواره مذکور بجوش آمده بقدر ده گز بلند شد هر لحظه برنگی دیگر آب ازان میجوشید و چون بزمین می افتاد زمین مطلقاً نم نمیگرفت پس فواره دیگر متصل آن نصب کردند که ازان آتش گل افشانی می نمود تا دو ساعت این هنگامه را گرم داشتند و دیگر یکنفر از بازیگران آمده بحضور ایستاد پس بازیگر دیگر آمده بر کتف او سوار گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از مناره بلند تر گشتند انگاه بازیگری دیگری آمده شخص اول را معه آن شصت نفر برداشته بر دوش گرفته تا یکلمحه این همچنین دوید و دیگر بازیگری دیگر آمده استاد دیگری دست در عقب او کرده ایستاد تا اینکه چهل نفر بر پشت یکدیگر چسپیده ایستادند پس شخص اولین زور کرده این چهل نفر را برداشته در میدان گردید و دیگر بازیگری را آورده گفتند این گنهگار است جلاد سرکار را حکم شود که از بند او جدا سازد و چنانکه جلاد قطع انداخته رو بروی همه بند از بند او جدا ساخت پس بازیگر آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از لحظه که چادر برداشتند آن مرده بسلامت برخاست که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر بازیگری مسلح و مکمل با کلافه ریسمان بدست حاضر گشته یکسر کلافه بدست گرفته آن را بهوا انداخت و تار آن کلافه بنوعی بلند گشت که از نظرها غایب شد پس بحضور مجرا کرده معروض داشت که دشمنان هم

آمده در هوا ایستاده اند من بجنگ آنها میروم این را گفته براه تار ریسمان با سمان عروج
کرد چندانکه از نظر تماشائیان غایب شد بعد از ساعتی از آن ریسمان خون تقاطر کردن
گرفت اول اسلحه او یک بیک پس از آن دفعات اعضای تمام بدن سر او بزمین افتاد
و در آنوقت زنش این احوال را از رفقا دریافته از پس پرده بیرون برآمد چون اعضای
شوهر خود را از همدیگر جدا دید فریاد و فغان بکره اثیر رسانید همچنان گریه کنان و مو کشان بحضور
بهادر آن التماس اجازت سوختن خود با اعضای پاره پاره شده شوهر خواست چون اجازت
یافت هیمه عظیم جمع کرده در آن آتش افروخته بخوشی خاطر چنانکه رسم مستمره اینقوم است با اعضای
شوهر خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشته که آن شخص بهمان طرز بار تار ریسمان که
رفته بود از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمد و تسلیمات و کورنشات بجا آورد
گفت باقبال بیزوال حضرت اعلی بر دشمنان خود ظفر یافته یکی از آنها که دشمن قوی بود
هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود
چون بر حقیقت سوختن زوجه خود خبر یافت زیاده از ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت
که بی او زندگی بر من حرام است اگر چه پیدا شد بهتر و الا خود را نیز چون او در آتش خواهم
سوخت جزع و فزع و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجه خود آتش افروخته
خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه توده خاکستر شگافت و زوجه اش تندرست برآمد
و دیگر کیسه آورده افشاندند هیچ چیز در آن نبود بعد از آن دست در کیسه کرده دو خروس خوش رنگ
کلان برآوردند و هر دو را بجنگ انداختند و هرگاه این خروسها بال بهم میزدند آتش از
بال آنها گل افشان میشد تا یکساعت نجومی با هم در محاربه بودند چون پرده بالای آن

دیو خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمودار شده و بنیاد خوشخوانی و قهقهه نمودند که گویا
آدمی در آنجا نبوده بکمال خوشخوانی نواسنج بود بعد از پرده برروی کبک انداخته چون برداشتند
دو مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با همدیگر پیچ خوردند چندان جنگ کردند که مست و بیهوش شده بر
افتادند و از نظرها غایب شدند و دیگر برروی زمین کولابی ساختند و گفتند که سقایان
آنرا از آب پر سازند چون برگشت پرده برروی آن کشیده برداشتند آب منجمد شده یخ بسته بود که
فیلان کوه پیکر از آن گذشتند اصلا نشکست گویا سنگ بود و دیگر دو خیمه برو بروی هم بفاصله یک
تیر پرتاب استاده کردند پس دامن خیمه‌ها برزده گفتند که ببینید که در میان خیمه چیزی نیست
و خیمه‌ها خالی هستند آنگاه یکی از بازیگران در یک خیمه دیگری در خیمه دیگر رفته گفتند که از
جانوران چرنده و پرنده هر که را نام برید از خیمه‌ها بیرون برآورده در جنگ اندازیم حکم شد
که شترمرغ برآورند فی الفور از این خیمه یکی و از آن خیمه دیگر برآمده چندان جنگ کردند که
خونین شدند و از همدیگر جدا نمیگشتند تا بازیگران آمده از هم جدا کرده در میان خیمه بردند
بعد از آن بفرمایش بابا خورم یعنی شاهزاده شاهجهان از میان هر دو خیمه دو نیله گاو
نر کلان و مست برآورده جنگ کنانیدند خلاصه کلام آنکه از این هر دو خیمه هر جانوری را
از چرنده و درنده و پرنده که نام میبردند بازیگران در حال حاضر آورده بجنگ می‌انداختند
و دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند و یک گل سرخ در دست
گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایید که در آب فرو برده بنماییم آنگاه آن گل را در آب فرو برده
برآوردند زرد بود باز در آب انداخته برآوردند نارنجی شد مجملا آنکه هر چند بار گل را در آب
انداخته هر بار که برآوردند رنگ دیگر ظاهر گشت و دیگر کلاه و پیراهنی سفید را در آب فرو

برون آمد سرخ شد بار دیگر که در آب غوطه زده برآوردند آبی شد دیگر بار که در آب انداختند بادنجانی
گشت همچنان چند مرتبه که آن ریسمان را در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید دیگر
قفس چهارپهلو آوردند از یک طرف آن که ملاحظه شد بلبل خوش رنگ الحان درین نمایان
بود و طرف دیگر که نمودند جفت طوطی ظاهر شد و طرف سیوم جانوری سرخ سینه گلو منظر
در آمد طرف چهارم جفت کبک پرخط و خال و خوش آواز ملحوظ گشت و همچنین هر جا طرف
قفس را که می نمودند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد و دیگر قالین کلان منبت نقشی
خوشرنگ طرح انداختند و چون آنرا برگردانیدند روی و پشت شد و پشت او رو گشت آنرا
بطرح و رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت رو گشت آنرا برنگ و
طرح دیگر و دیگر آفتابه کلانی پر آب نمودند و آفتابه را سرنگون کردند آب ریخته نشد پس وقت
نگهداشتند باز سرنگون کردند آتش از آن ریختن آغاز نهاد باز چون در دست نگهداشتند سر آن
زیر کردند آب ریخته شد همچنین چند بار همین مرتبه آب و آتش ریخته موقوف کردند دیگر بازیگری
بخصوص ایستاده و دهن را باز کرد سر ماری کفچه دار از دهن وی بیرون آمده بازیگر دیگر سر آن
مار را کشید چهار درعه کشیده شده و دم او بر آمد بازیگر آنمار را از دست انداخت در پیش
سر مار دیگر از دهن وی نمایان گشت بازیگر نیز آنرا بیرون کشیده بر زمین انداخت تا قریب
بیست مار بیک قامت و جسامت و بیک صورت و یک هیات از دهن وی برآمدند مارها ساعتی
با همدیگر جنگیده از نظرها ناپدید گشتند و دیگر آیینه برآوردند یک گل در دست گرفته
انگور در آیینه هر بار به رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر ده عدد مرتبان خالی آوردند و بحضور
گذاشتند هر کس مشاهده نمود که آن مرتبانها خالی است بر سر آنها سرپوش نهادند بعد از لحظه

که برداشتند یکی پر از عسل مصفی و دیگر پر از شکر سفید سیم پر از حلوای گرم همچنین هر یکی
پر از قسمی از اقسام شیرینیهای تازه بود که حسب الحکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که
آن سرپوش نهاده برداشتند همه خالی بودند بطریقی که گویا کسی آنها را پاک شسته است
و دیگر کیسه آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
باز در کیسه گذاشتند که بر آوردند دیوان حافظ بر آمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر
رسید غرضکه هر بار کتابی علیحده مرئی میگشت و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار پنجاه درعه شاهی
آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا راست استاد بطریقی که از جای آویخته باشند پس
سگی آوردند آن سگ زنجیر را گرفته بالا رفت چون بسر زنجیر رسید ناپدید شد پس
خرسی کلان آوردند او نیز سر زنجیر گرفته بالا رفت چون بسر آن رسید ناپدید گردید همچنین
شیر و پلنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده سر زنجیر را گرفته سر بالا صعود کردند چون
بانتهار سیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از آنها ظاهر نشد آنگاه زنجیر را فرود آورده
در کیسه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سرپوش نهاده در حضور گذاشتند بعد ساعتی
که سرپوش برداشتند پر از لیمو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن برمیخواست و باز سرپوش
گذاشتند چون برداشتند لنگری مذکور پر از فیرنی و کشمش و بادام و قیمه یافتند آنگاه باز
سرپوش نهادند چون برداشتند لنگری پر از کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
سرپوش نهاده برداشتند هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد و دیگر طاس کلانی با
سرپوش حاضر کردند و آنرا پر از آب نمودند که غیر آب در آن چیزی نبود پس سرپوش
بر آن نهاده برداشتند در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

سرپوش گذاشته که برداشتند مرغابی در آن نمایان بود و اگر باز سرپوش بر طاس نهاده که برداشتند
چهار مار کلان در هم پیچیده میان آب نمودار گشتند همچنین با این دستور جانوران غیر مکرر در آن
یافتند دیگر بازیگری انگشتری یاقوت آورده در انگشت خود کرده چون از آن برآورد در انگشت
دیگر نمود نگینش زمرد شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شده چون در دیگر کرد فیروزه شد
و دیگر یک تیر پرتاب راه را شمشیرهای برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند بازیگری برهنه آمده
شده پهلو بر آن نهاده غلطان از این سر بر آن سر رفت باز از آن سو غلطک زده پیشتر آمد که اصلاً
به بدنش آزار نرسید و دیگر بیاضی سراسر کاغذ سفید بدست من دادند چون نیک نظر کردم من
ابتدا الی انتها بجز کاغذ سفید چیز دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم ورق
از سرخ افشان کرده جدول کشیده و لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که باز
نظر کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده در هر دو صفحه تصویر هر دو زن برابر هم کشیده بنظر آمده
چنان پرتکلف که کار استاد بهزاد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم برنگ زرد در کمال
خوبی و افشان تصویر شیر و گاو در آن کشیده بودند و ورق دیگر برنگ سبز افشان کرده نمونه باغ
سبز با عمارت پرتکلف بر آن مصور گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید
و بر آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با همدیگر بجنگ و جدل مشغول بودند مجملاً هر ورقی که
باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصه تا دو روز و یک شب
هنگامه بازی و سحرسازی این بازیگران جادو کار و نادره کاران ساحری گرم بود اینها
برای خاطر مقدس ما بود پنجاه هزار روپیه نقد با خلاع فاخره مرحمت کردم همچنین با حرم
و دیگر شاهزاده ها و خواتین چندان انعام نمودند که قریب دو لکهه روپیه سوای خلعتها باینها
رسید این جمله از اظهارهای ما میگوید انتهی تا اینجا العبارت جهانگیر شاه است که از خط او نقل

برداشته شد جزیرة النساء در انجا همه زنان باشند و مرد در میان آنها نبود و بعضی گویند
انجا آبیست بغسل کردن در آن آب حمل گیرند همه دختران زایند و بعضی گویند بخواص میوه درختیست
که در انجاست سمج قریه ایست در یمن در کوه و آنجا شگافیست که ولد الزنا از آن شگاف نتواند
گذشت قاع بیابانست میان عمان و حضرموت با جبل در وقت توجه بعمان در آن
بیابان آوازی بشنوند که ای فلان ابن فلان بجای تا ساعت ابتغد زده هم ست چون بعمان
درآیند مطابق آن بهم رسد کسی زیاده تر زان نخورد لوکم نیز از بلاد هندست که اکثر
فلفل از انجا باطراف برند و درخت بقم نیز در انجاست و آن چون درخت انار است برگ
آن چون برگ عناب جزیره جامه نیز در آنحدودست در انجا صنفی از آدمیانند که رو
ایشان بر سینه آنهاست و انجا کوهیست که روزانه دود عظیم از آن نماید و در شب آتش که کسی
نزدیک آن نتواند رفت جزیره سلا نیز در بحر هندست صندل و کافور از انجا ببلاد عالم
برند و در انجا چشمه ایست که منجمد شود و ثقبه ایست که در انجا فرو میرود و قطره بیکه بر کنار ثقبه
بماند اگر روز بود آنها سنگ سفید شوند و اگر شب سیاه باطیقصر قلعه ایست در بلاد هند بر
کوهی که بالای آن کوه آب بسیار و مزارع بسیار است و در حوالی آن صنفی است از مرغان بر صورت
قمری و اگر در پیش آن مرغان طعام مسموم آورند آب از چشم آن جانوران روان شود و در ما بند
دانه‌های سنگ منعقد گردد و طلا کردن آن دانه‌ها بر جراحات نهایت سود بخشد
در غیر آن موضع نرسند و اگر بجهة بیارند و زیاده از یکسال نپاید قمرتین نیز در آنحدود
نیستانی در انجاست هرگاه خشک شود خود بخود بجنبد و بر یکدیگر ساید آتش در آن افتد و تا پنجاه
فرسنگ تخمیناً بسوزد خاکستر آن تباشیر باشد و از انجا باطراف عالم برند و در زبان آن قوم

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم سیم نیز بقلم آورده شود نظم از طبیعت چو فرو ریخت
دُر عقد دوم را ز گهر کرد پُر بر سر انجم که ز بخت بلند درج سیم را بگشایم ز بند در کشم انگو
که هر یک سزد از پی آویزه گوش خرد **الاقلیم الثالث** این اقلیم تعلق بمریخ دارد و
اهالی آنجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج
و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس بامصار قندهار رود و بر وسط
مکران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت شام
بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر اعظم منتهی
شود چون زمین مقدسه شام بفحوای بارکنا حوله مهبط اصفیا و مولد و ماوای انبیا است تیمنا شروع
دران میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجز بیان گذرانیده که نیکوئی ده قسم است نه قسم آن بشام است
و یک قسم بتمام جهان و از خواص شام یکی آنست که هرگز از ولی خالی نبوده و ابدالان که بتعداد
تن اند در شام میباشند در عجایب المخلوقات آورده که یک ارش زمین نیابند که جبرئیل در آنجا
نزول نکرده باشد و یک لکهه و بیست و چهار هزار پیغمبر اکثر از آن دیار برخاسته اند صاحب
مسالک و ممالک آورده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش بادیه بلد است تا فرات و جنوبیش
حد مصر و تیه بنی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای شام نیز از وست دار
الملک فلسطین بیت المقدس است **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیای بنی اسرائیل
بوده است و آن شهر را بعبری ایلیا خوانده اند و داود اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان
تمام عالم خراب گردد الا مکه مبارکه و مدینه طیبه و بیت المقدس و در قیامت حشر و نشر عالمیان

ازاموضع کنند وبنی اسرائیل بعد فوت والد خود از کنعان هجرت کرده در بیت المقدس متوطن
گشتند چون نوبت خلافت بداود علیه السلام رسید در صدد آبادی آنشهر گردید باتفاق علمای
بنی اسرائیل مسجد اقصا بنا نهاده چون دیوار آن بقد آدمی رسید خطاب آمد ای ارباب
اند که اکنون دست ازین عمارت باز دار که باهتمام دیگری نسبت اختتام خواهد یافت چون
حضرت سلیمان علیه السلام بر سریر پدر خود خلافت نشست در اتمام مسجد اقصی و تعمیر بلده
مقدس اهتمام فرمود شهری ساخت که دوازده سور و بنای آنشهر را از سنگ رخام
نهاده آورده اند که هر روز صد هزار سنگتراش در آنشهر کار میکرده سی هزار نفر از کوهسار
سنگ میبریدند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگبار کرده بشهر می آوردند بعد اهتمام
دیوان بمعادن و بحور شتافته جواهر بسیار و بیشمار جهت آرایش مسجد اقصی آوردند و مسجد
اقصی در شرقی بیت المقدس واقع شده اول مسجد یکه در عالم بعد کعبه شریفه ساخته شده
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد اقصی یکدست زمین
نیست که در آن پیغمبری نماز نگذارده باشد یا آنکه فرشته مقام نکرده و یک لکهه و بیست و چهار
هزار پیغمبر در آن مسجد نماز گذارده اند طول آن مسجد هفتصد و هشتاد و چهار درعه است
و عرضش چهار صد و پنجاه و بعدد ششصد و چهار ستون دارد و هر شب چهار هزار
قندیل در آن روشن میکرده اند و هزار گز حصیر هر سال صرف آن میشد و هفتصد
نفر فراش همیشه خدمت آن مسجد میکردند و پنجاه خم پر سنگ زرین جهت آب نهادن در آن
گذاشته بود و چهار صد منبر داشته در صحن مسجد مصطبه ایست که ارتفاع آن پنجدرعه
و در میان مصطبه قبه عظیم هست مثمن که آنرا قبة الصخرا گویند و در درون قبه

سلیمان دارانی و ابراهیم بن ولید قشیری و داود بن احمد و احمد بن ابی الحواری و محمد بن حسن شیبانی
وغیره از دمشق اند و در اقلیم شام درختهای زیتون نشانیده یونانیان تا حال موجود و
یونانیان در عهد سکندر در آن دیار وارد شده بودند پس عمر هر درختی تا این تاریخ قریب دو هزار
میرسد بعلبک در نزدیکی دمشق واقع شده قلعه در غایت حصانت داشته در زمان الیاس پیغمبر
علیه السلام فرمانروای بعلبک شخصی بوده اجب نام و او را صنمی بوده از طلا موسوم ببعل شیاطین از
جوف آن بت با مردم تکلم مینموده و آن شهر را تخت بک میخوانده اند پس از آن بعل را با بک ترکیب
کرده بعلبک خوانده و برخی گفته اند در آن زمان زنی بوده آزبیل نام که هفت نفر از ملوک بنی اسرائیل
شوهر کرده و هفتاد پسر داشته و همواره با انبیا در مقام عداوت بوده اجب باغوای آن زن گمراه
از طریق هدایت دور افتاده بپرستش بعل مشغول شد چون حضرت الیاس هفت سال بدعوت
پرداخت و کس بدو نگروید بمفارقت آن قوم از بارگاه کبریا مسئلت نموده از نظر خلق پنهان گشت
و الحال اقامتش در صحاری و بیابانها میباشد و سرگشتگان و گمشدگان را راه مینماید در
حبیب السیر آمده که خضر و الیاس هر سال روز عرفه در عرفات یکساعت با یکدیگر ملاقات
نموده پس از آن بتمشیت شعار نبوت قیام مینمایند ○ غزه بلطافت آب و هوا و انصار و
صحابه بسیاری از ولایت شام تفوق دارد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
نقل است که شما را بشارت باد بدو عروس که یکی غزه و دیگری عسقلان است حضرت امام
شافعی از غزه است حلب از مشاهیر بلاد شام است آب و هوا نیکو دارد و وجه تسمیه
بزعم بعضی فضلا آنکه چون حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام در ایام جمعه
گوسفندان خود را در اینجا میدوشیده و عشر را بفقرا قسمت میکرده هر آینه

گشتی آن مدعی کذاب را سوختی و طور زیتا کوهی است بر شرقی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی در
حدیث وارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از ازواج مطهرات آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از
مسجد آمده بکوه زیتا صعود فرمودند در آنجا نیز نماز گزاردند و بر کناره آنکوه ایستاده ارشاد کردند
که از همین جا مردم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت روند و بعضی بدوزخ رسند و این همان
کوه است که حضرت عیسی را از اینجا بآسمان برده اند و آنمکان را نصاری تعظیم کنند و میکنند و بر سر
آنکوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه بنا کرده بود و در میان آن کنیسه ساخته مصعد عیسی میگفته رفته
رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خرنوب نبطی است و متصل آن مسجدی ساخته اند
و مابین آن مسجد غاریست که مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب العشر
میگویند و چون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین طور زیتا را بر
احمد هکاری و شیخ علی هکاری بالسویه تقسیم کرده وقف نمود این در هفدهم ذی حجه سال
پانصد و هشتاد و چار ٥٨٤ واقع شده آن زمین تا تحریر این سواد در دست تصرف ذریات شیخین
مذکورین است و **دمشق** دار الملک بلاد شام است تخت ارم بن سام بن نوح در آنجا بود
باغی ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد و عبارت از انست بعد
ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم در انسرزمین فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی مفسرین ارم ذات
العماد که در آیه کنایه از آنموضع است زمره گفته اند که دمشق بن قال بن مالک بن ارفخشد بن سام
بن نوح همت بر آبادانی آنشهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم خلیل دمشق را احداث نموده
و سکندر رومی تجدید آن عمارت فرموده و جمعی بر این رفته رفته اند که از محدثات ضحاک بیوراسب است

بحر تقدیر شهری این لطافت نشان نداده نظم همیشه شهر خرم تازه صحرا مقام
عشرت و جای تماشا: بباغش گل بمیدان جوش لاله: مکان ساغر و جائی پیاله: سرود و
رود در هر کوی و برزن: ز عالم کرده اینجا عیش مسکن: حضرت رسالت پناه صلعم چند کرت از نزدیک
دمشق گذشته و بقدوم خود آنشهر را مشرف نساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که دمشق
بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا نسپرد و در آنشهر هیچ منزل و
در برزن و بازار نیست که خالی از آب روان باشد و عمارات عالی و اسواق بتکلف و حمامات
نیکو چندان دارد که زبان از کمیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عمارات مشهوره
آنشهر یکی مسجد بنی امیه است که ولید بن عبد الملک بن مروان در سنه ۸۷ هشتاد و هفت هجری
آنرا بنا نهاده: در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زیب و زینت نیست و نتوان
یافت غایت اهتمام بجا آورده و بعد از مسجد اقصی بدان عظمت و لطافت مسجدی ساخته
نشده هفت ساله خراج ممالک شام صرف آنمسجد شده و این مسجد دو طبقه است تمام فرش و ستونهای
آن از سنگ رخام است و سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه گردانیده اند
اگر کسی عمر طبیعی خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشر عشیر آنرا ندیده
باشد نظم چه مسجد یکی باغ رنگین بهار: بدنیا ز خلد برین یادگار: بسان فلک طاق فیروزه
خشت: نموداری ز قصر باغ بهشت: ز گلکاریش عقده دل گشاد: طلسمی در و طرح بنیاد نهاد
ز سقف و جدارش بوقت عبور: نگه غوطه خورشید بدریای نور: کند سایه در وی ز بس آب و
تاب: بشانگیری پرتو آفتاب: و حاصل موقوفات آن مسجد هر روزه ۱۲۰۰ هزار و دویست دینار زر سرخ
بوده و دویست دینار صرف روشنائی آن میشده و در ظاهر دمشق کوهیست مملو از

مقابر انبیا و اولیا در انجا بسیار است که آن را مغارج الجوع خوانند گویند که چهل پیغمبر از
گرسنگی در انجا وفات یافتند و بزعم بعضی آنست که قابیل هابیل برادر را انجا بقتل آورده چشمه
ایوب پیغمبر علیه السلام در یکی از مضافات دمشق بوجود آمده در انموضع الحال بدیر ایوب
شهرت دارد چشمه که از زیر آنجناب پیدا شده امروز جاریست محمد بن جریر طبری
آورده که من در سال سیصد و سی ۳۰۰۳ بدانچشمه رسیدم و ازان آب آشامیدم و هر بیماری که
ازانچشمه آب آشامید شفا یافت مبدل شد و هوای دمشق بحرارت مایلست و آبش که از
بعلبک می آید که اکثر نهر باغات در میان درختان جاری میشود ازین جهت گونه نقل دارد
و دمشقیان بلهو و لعب و نشاط مشغول اند و اکثر اوقات بارتکاب مناهی و ملاهی مشغوف اند
والله غفور الرحیم **طبریه** شهریست نزدیک بدمشق و در انجا حمامها است که بر سر چشمه های
آب گرم ساخته اند احتیاج بآتش ندارند و گویند در انموضع دوازده چشمه آب گرم است
بغایت خوشبو هر یکی مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض از انچشمه غسل
کند شفا یابد صاحب تحفة الغرائب گوید که در طبریه نهر عظیم است که نصف آن آب گرم
و نصف سرد که این هر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم آنجا است گویند
هر کس چهل سال سوره انا انزلنا تلاوت کند حکیم شود و در انجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی
ازان آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد **ناصره** قریه ایست بقرب
طبریه اهل ان قریه حضرت مریم علیها السلام تهمت کرده بودند نشو و نمای آن هر دختر که در انجا
متولد شود از شومی کار آن تشویش او جاری باشد و در انجا درختیست که ثمره آن بصورت
زنی باشد که او را دو پستان و دو دست و دو پا باشد و موضع فرج او مفتوح بود و حقیقت ... م

شکلیت مرہوا معلق که اثر قدم فیض مقدم پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم محفوظ
الی الظاهر است و آنحضرت در شب از انجا بمعراج توجه فرموده و آن سنگ بموافقت رسول مقبول علیه
الصلوة والسلام قریب دو ذرع از زمین خاسته بود که آنجناب فرمودند که توقف همچنان معلق بحال خود
مانده و محراب حضرت ذکریا و محراب حضرت مریم و کرسی حضرت سلیمان علیهم السلام که در انجا نماز بگذارده
خدا را یاد میکرده اند در انجا است و محراب حضرت داود در بیرون شهر است و معتبر ترین محرابها مقام
خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده میلی واقعست و دوازده فرسنگی بیت المقدس و بهرا
کالاز ناصره الخلیل خوانند ولادت حضرت عیسی در انجا بوده و عیسویان از انجهة نصرانی خوانده و بعضی
گفته بلکه اعتقاد انگریزان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت اللحم بوده که بر شش میلی بیت
المقدس است در سال چهل و سیم جلوس اغطس قیصر شب شنبه پانزدهم قانون الاول تولد یافته
و هم در بیت اللحم بآسمان شتافته قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و ساره و مریم علیهم السلام
در انجا است و در عهد هدایت مهد خود حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه محراب مسجد اقصی بسمت کعبه است
ساخته در سنه ۴۷۹ چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان در انشهر مستولی شده بودند محرابها خراب ساخته تا نود و دو سال
در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج ابن آل ایوب از فرنگیان انتزاع کرده بتصرف آوردند شعار مسلمانی را
ساختند محرابها باز درست نمودند از ان زمان تا حال در دست مسلمانانست و انوقت در انجا عملداری
سلاطین عثمانیه است حضرت داود علیه السلام و یونس و شعیب و ارمیا و دانیال و عزیر و
ذکریا و عیسی و یحیی علی نبینا و علیه السلام جمله در بیت المقدس و مضافات آن متولد شده اند و
در زمانه از زوالی مسجد اقصی عصا ملی ابنوس منصوب بود هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیا
ام اگفتندی که این عصا را مس نما اگر دعوی صادق بودی متصرف نشدی و الا عصا ظاهر گشتی

قسمت میکردند بهر آئینه بحلب موسوم گردید چه در لغت عرب حلب بمعنی شیر دوشیدن باشد
گویند دران نواحی جاهیست که هر کرا سگ دیوانه بگزد که پیش از گذشتن چهل روز آب آنجا
بیاشامد شفا یابد در سنه ۲۴ ستصد و بیست و چهار اژدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده
فرسنگ از نفس گیاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظرها غایب شد برای قریه ایست
در حلب در آنجا معبدیست که چون بیماری شب در آنجا گذراند در خواب می بیند که شفای او
در فلان چیز است تخلف نکند در آنجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چراغ روشن
باشند و چون از درخت جدا شوند آنخاصیت ندهند بیش چاره مو ضعیف از
مواضع حلب در آنجا عمودیست از سنگ قایم چون آنرا ببیند زنان آنجا آنقدر بعلت
شهوت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع کردند تا عمود مسعود را
باز قایم کنند اگر این ستون در هیچجای قوت باه در حق مردان اثری پیدا نشد لامحاله مردم هند
آنرا بهر از جبر نقیل بولایت خود می آوردند و قعود آن عمود محمود و مشهور ند هره از حدود
شام است و آن زمین یهود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند و دیگر زنان
آنجارا بعد ولادت بکارت عود کند منبج در میان حلب و فرات واقعست از ابنیه نوشیروان
هارون رشید نیز آنرا عمارت کرده عسقلان بر ساحل بحر شام واقعست عبد الله
سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
هر که از عسقلان بغزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد
قیروان از اجل ممالک افریقیه است در آنجا دو ستونست که جسم آنها با حجار و جواهر
مشهور مشابهت ندارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند

و در سایر روزها اصلاً آب موجود نباشد معراوه شهریست بقیروان و از انجا راهی بقسطنطینیه میرود و مسافران در وسط راه روند و اگر بیمین و یسار منحرف شوند در زمین فرو روند که آن زمین چون صابون تازه چرب و نرم است انطاکیه شهریست بزرگ بدریای روم بانزاهت ساحت و عمارت بانیهٔ آن قیصر روم بن لعن بن سام بن نوح است و قلعهٔ انطاکیه سیصد و شصت برج است جهة محافظت هر برجی در قدیم چهار هزار کس از نصاری میبوده اند در ازمنهٔ سابقه درون انطاکیه پشه نبود و در بیرون انمقدار بود که کسی را از بیرون قلعهٔ شهر بیرون کردی تخمیناً یک لکهه بر دست وی میچسپیدند ناگاه منارهٔ از رخام که در آن بلده بود بشکست از درون و حصار آن پس ظاهر گشت و مالامال از تمثال پشه بعد ازین واقعه درون شهر نیز پشه پیدا شد و نیز در انجا بسی گربه از صید او عاجز است حمص در ان بلده هیچ آفریده از مار و گزدم ضرر نیابد و اگر جامه را از آب حمص بشویند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند گزدم متعرض نشود در بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر دریکی از مساجد حمص تمثالی است نصف اعلی آن تمثال بمشابه انسان و نصف اسفل بصورت گزدم چون پارهٔ از گل پاک بر آن صورت نهند و انگل را در آب اندازند و گزدم گزیده از ان آب بیاشامد شفا یابد مخفی نماند که از پنج بحر که در ربع مسکون است یکی بحر شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طولش از مغرب تا مشرق یکهزار و نهصد فرسنگ است و بعضی جا عرض او هفتصد و بیست فرسنگ چون بحدود شام رسد دویست و شش فرسنگ گردد و دیار اندلس بر شمال و بلاد مغرب بر جنوب این دیار است و اکثر رودها که در روم است بدین بحر میریزند و دو شعبه ازین دریا بمیان اقلیم ششم در آید یکی را خلیج اوزس و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست

شصت و دو جزیره معموره است که تجار بحار در انجا رسیده اند و بعضی جزایر اند که در انجا بطول زمان آبادان شده اند
رفت اما بحر مغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدا اش از
اقصای جنوب از برابر ارض سودانست و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرس گذرد و
بجانب مشرق جاری بوده برار اضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر اعظم منتهی شود و در کتب
الادراک مسطور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین در مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج
و کثرت ظلمت و بخار درین بحر جریان نیابد مگر قریب سواحل این بحر روند و اندک منفعتی
گیرند صاحب عجایب الابحار گوید که درین بحر موضعیست که آنرا مرج البحرین گویند و
آن محلی باشد که بحر هند باین دریا پیوند د و در آنجا منار ه ساخته اند از سنگ که صد
گز ارتفاع دارد و در انجا الی جزیره ایست بغایت معمور و این دو دریا بشکلی غریب باهم می پیوندند
چنانکه از هنگام طلوع آفتاب تا زوال آب مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال
بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارمن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند
و بنا بر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خالدات که ابتدای آبادی
دنیا از طرف مغرب آنهاست میگر فتند درین بحر معمور بودند اما اینوقت همه در زیر آب آمده اند
و مخفی نماند که شام ولایت وسیعی است که اگر در صدد ذکر تمامی شهرهای آن سخن در از کشد و مطالعه
کنندگان را ملالت افزاید لهذا بنی از یمن و بلاد از خر بنی اکتفا شد مصر به مصر بن بیصر بن حام
بن نوح علیه السلام منسوب است از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارات و زراعات و آبادانی
و شهرت در میان طبقات انام امتیاز تمام دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و بساتین
آن در ازمنه سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار

بحری من نختی واز نوادر اش یکی رود نیل است که از معظمات انهار ربع مسکون است واز جانب جنوب بشمال میرود وبرخلاف دیگر انهار وابتدای آن از پس خط استوا بود واز جبال قمر وبحر الروم منتهی شود ونهری دراز تر ازوی در تمامه ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه درمیان بلاد اسلام رود ودو ماه درمیان دریای ملک نوبه وچهار ماه در صحاری وخرابها ودر زمستان تمام آبهای روی زمین بکاهد الا رود نیل سبب آنست که چون در بلاد ما تابستان شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد واین بلاد نزدیکتر شود چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود عبد الصمد ابراهیم فاسی در انساب العجایب نقل میکند وصاحب روضة الصفا نیز می آرد که سبب ارتفاع وهیجان آب نیل آنست که بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود هیجان کند وموج زند واز مواضع خود مرتفع گشته لیس دو چون سد می شود نگذارد که آب نیل در وی ریزد هر آینه رود نیل رجعت کند واراضی مصر مملو گردد چون مقدار کفاف بحصول پیوندد بار تعالی جلت عظمته باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد وجاری گردد اند پس دیگر باره نیل کم گردد این معنی از عجایب قدرت الهی است واهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیادت ونقصان آب معلوم کنند و آن درمیان حوضی است بر آن خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد چون بشانزده رسد خیر ومنفعت بسیار حاصل آید وغایت زیادت هژده خط بود هرگاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد وهمچنین چون از چهارده کم گردد دیگر غله بحصول نپیوندد در گویند این مقیاس از موضوعات حضرت یوسف صدیق است علی نبینا وعلیه السلام وچون در زمان هدایت نشان ناطق بالحق والصواب

حضرت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه شهر مصر بدست عمرو عاص مفتوح شد و مصریان را
بشارت سابقه که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم به نیکویی با شما امر کرده با نجهه که مادر
حضرت اسمعیل علیه السلام بود بر مغرب از بنات ملوک مصر بوده آن ها از زبان بشارت مبتهج و مسرور
از نوادر امور که در زمان امارت عمرو عاص در مصر بظهور آمد آن بود که مردم مصر بوی معروض
داشتند که رود نیل را سنتی است هر سال که تا مردم بواجبی بآن سنت قیام نمایند وی بطریقه
مسلوکه جریان را جایز نمیدارد عمرو عاص پرسید که آن چیست گفتند که چون یازده
شبانه روز از فلان ماه بگذرد ما دختری در غایت حسن و جمال و نهایت غنج و دلال

قطعه

مشکین موی و عنبرین بویی :: ماه رویی هلال ابرویی :: سمن بری ارغوانی رویی ::
صندلین ساق عنبرین گیسو :: از در و لعل گوش گردن پر :: در زمین مشک جیب دامن پر
پیدا مینماییم ساخت و پدر و مادرش را بانواع رعایت نواخته آن دختر را باصناف حلی و حلل
و جواهر نفیس ثمین مزین ساخته در جای که نشانه از میانه رود نیل بیندازیم تا آب وی بجوش
زند و بجریان آید عمرو گفت قواعد دین متین محمدی که دافع بدعات شنیعه است از اقدام باین
امر مذموم امتناع مینماید و بدرستیکه اهل اسلام بهدم بنیان رسوم جاهلیت نموده ابواب
سعادات بر وجوه خود کشوده اند دیگر اهالی مصر آمده گفتند ما را رخصت نسبت معهوده خود
ده یا رخصت جلای وطن فرمایند امور معاش بی جریان نیل اجرا نمی یابد عمرو عاص نامه
بامیر المؤمنین عمر نوشت و کیفیت ماجرا اشعار داشت امیر المؤمنین بطاقه فرستاد و امر کرد که
بطاقه را در رود نیل اندازد و سر نامه هدایت ختامه بر آن بطاقه نوشته که من عبد الله عمر
امیر المؤمنین اما بعد یا ایها النیل ان کنت تجری من قبلک فلا تجر و ان کان الله الواحد القهار

بجریک فاسأل الله الواحد القهار ان یجریک عمرو عاص آن بطاقه را برداشته اشراف و
اعیان و عامهٔ مصر را جمع کرد برابر رود نیل آمدند بیک روز قبل از میعاد هر ساله حالانکه مصریان دل
از دیار برکنده مستعد جلا گشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نیل انداخت چون خطاب
حضرت عمر خطاب با آب رسید در زمان هیجان کرده روان شد بمرتبه که شانزده گز ارتفاع یافت
و به محل خیر و برکت بشتافت از آن باز الی یومنا هذا هرگز سرکشی نکرده و نخواهد کرد نظم
ای خوش آن سلطان که باشد هر زمان ؛ حکم او بر آب و بر آتش روان ؛ مولوی
در مثنوی فرموده است ؛ نایب است و دست او دست خداست ؛ و دیگر از جمله
عجایب ابنیهٔ مملکت اهرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است که حکمای سلف ساخته اند
بروایت بعضی حمیر المؤتفکی آنرا بنا نهاده و در مدت هفتاد سال باتمام رسانیده و هفتاد
هزار مرد در آنجا کرده بعضی گویند که حضرت ادریس پیغمبر را که در لسان حکما هرمس الهرامسه
مشهور است بوحی سماوی معلوم شده بود که در عهد نوح علیه السلام طوفان عظیم خواهد شد
که همه عالم را فرو گیرد هر آئینه گنبدهای اهرام بنا نهاد و تصویر جمیع صنایع و آلات و ادوات
خوفا لذهاب العلوم و الآثار در آنجا نقش کرد و بعضی گویند از آبا و اجداد خود بازر و جواهر بسیار
در آن مکان دفن فرموده و بر زبر آن قبها ساخت و آن گنبد عالی در دو فرسنگ مسافت
تعمیر یافته کوچکترین آنها از عمارات بزرگ عالم بغایت کلان تر است و در زمان حضرت
یوسف در مصر غلات را در این گنبدها انبار کرده اند از آنجمله سه گنبد بزرگتر است و از آن
سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگ را هرمان گویند هر یک از هرمان چهار صد گز در
چهار صد گز است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و هیچ چوب و آهن و فولاد در آن ها

1277

نکندو آن گنبد که سیصد و سیصد گز است نوبتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر از تجربت
آن گنبد بطمع خزانه ترغیب نمود پادشاه با بسیاری بیلداران بابیل و کلند و میتین بر انجا رفت ایام
مدتی بر ویرانی گنبد غایت سعی بجا آوردند اندکی از آن ویران نشد چنانکه از نظر بینیده دور نیامد
و در نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد آنست
که طلسمی است هر که باز کشادن طلسم بهره بود از آن بخشی یابد مؤید این قول بعضی مورخان
نوشته اند که شخصی را از بزرگ زادگان مصر پریشانی دریافت و بفقر و فاقه مبتلا گردید بخیال
آنکه شاید او را از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبهای هرمان رفتی و نظر احتیاط را وقف اطراف
آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آنجا نوشته بود که از فلان طرف قبه کوچکست چون
هشت ذرع بپیماید البته چیزی یابد او بدان عمل نموده صندوقی ظاهر شد از آهن چون
سر آنرا باز کردند کاسه از آن بر آمد که قرص طلای در میان آن بود صندوق را رها کرده کاسه
با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برده چند اشرفی در عوض ستد چون بخانه
آمد طلا را در میان زر خود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان زر دید
دانست که این طلا را خاصیت است هر چند فروشند باز پس آید از این سبب مالی بیقیاس
حاصل گردد کاسه خاصیتی داشت که چون آب درو می کردندی شرابی شدی که در همه مصر
مثل آن شراب نبودی پس در کنار رود نیل خانه بساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون
خمرش بهتر بودی و ارزان تر فروختی هر آینه مردم مصر رو می بوی نهاده کساد در
متاع دیگر خمر فروشان افتاد آنها در تفحص احوال کوشیده حقیقت را بملک مصر خبر
نمودند ملک و یرا حاضر ساخت و آن کاسه طلا از و می بستد و در آثار البلاد آورده که

شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست افتاد و در حوالی قبه کلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر
شد که هر که نظر در آن افکندی چندین اژدها در نظرش آمدی و او طلسم کشائی که داشت بجانب
افکند همه ناپدید شدند پس پاده تن بدرون آنچاه رفت چهار صفه بنظرش در آمد در
هر صفه ده خم زرین نهاده بودند و بر سر هر خمی شیری از زر تعبیه کرده که هر که دست پیش
آن خم بردی شیران پنجه دستش مجروح ساختندی و همچنین در هر صفه خرمنی از جواهر بود
شخصی از آنجماعت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجماعت غایب شد
پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آن مرد سر بریده ظاهر گردید و آنجماعت
چون طریق تصرف آن نمی دانستند بمجردی تمام باز گشتند حضرت مرتضی علی کرم الله
وجهه التجلی از صورت طلسمش که کرکسی است جانور پنج پایه را در پنجه گرفته تاریخ ایام بنایش
معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهرمان والنسر فی السرطان ازین ظاهر
میشود که تقریباً پنجهزار سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابو البشر علیه السلام از بنی جان
بنا یافته چه حالا نسر در جدی است و نسر در هزار سال یک برج طی میکند صاحب تحفة
الاصحاب شیخ احمد سرجی و صاحب جرید بروایات مختلفه میگویند که هرمان را از سنگهای
بزرگ بنا کرده اند بنحوی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سلاخی از آهن در آن سوراخ
داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاخ نصب کرده در جنب سوراخ رصاص گداخته
انداخته در آن سه هرم است ارتفاع هر یک از آنها صد ذرع بیکی است و آن پانصد ذرع
نیز هست و اضلاع جهات آنها نیز صد ذرع مذکوره گویند در هرم غربی خزانه از سنگ
صوان که قسمی از سنگ است ساخته و در آن جواهرات نفیس و اموال و چیزهای کثیرا

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته اند و در هرم شرقی هیئات فلکی و کواکب مرتسم کرده و در آن
حالات ازمنهٔ ماضیه و استقبال ثبت کرده اند و در هرم سیومین اخبار کاهنان است که تابوتها از
سنگ صوان درست کرده صورت کاهنان نقش کرده اند و با هر کاهن لوحی نهاده اند و از آن
حکمت و عجائب صنایع و بر بر هر گنبد خزانه نهاده گویند مامون چون بمصر رسید بعضی
در انهدام آن نمود اما صورت نیست مگر اینکه بکمال جد و جهد و صرف مال بسیار و عدد طایفه
کوچک از یکی از آنها بر کند و عقب آن طاقچه مالی یافت بمقدار آنکه در کندن و انهدام آن صرف
نموده بود بملاحظه این حال بسیار متعجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوریه نام
دو هرم بنا کرده است و سبب تعمیر آنکه خوابی دید که آسمان بزمین رسیده طایران سفید
بر میزنند مردمانرا و ماهی است بصورت زن سوی ایشان که بر روی خود طپانچه میزند
سورید بود در حال خواب با زن از بنو ... سوال کرد او گفت افنی است که از آسمان نازل
شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر از معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد و تمام
عالمیانرا هلاک خواهد کرد پس حکم فرمود تا هرمین سازند و جمیع اموال و متاع خود را در آنجا
نقل کرد و بر آنها نوشت که بنا کردیم این دو هرم را در شش ماه از خوف حادثهٔ ... کسی
هست که در ششصد سال آنرا منهدم سازد و آنرا بحریر بپوشانیم کیست که آنرا از
بوریا بپوشاند والله اعلم صاحب تاریخ الفی از این کنز سامی نقل کرده که در عهد ملک عادل
در سال پانصد و نود و هشت در مصر قحط ... روی داد که در عرض یکماه دویست هزار
از گرسنگی هلاک شدند ملک عادل همهٔ آنها را از مال خود کفن پوشانید و بعضی که احوال آنها
بملک رسانید از قیاس بیرون بودند و در آخر کار بجائی انجامید که در مصر سگ و گربه

نمانند بعد از آن مردم فرزندان خود را میخورند چون فرزند نماند شروع باطبا نمودند چه
بهانه بیماری هرکسی طبیبی با بخانه میبردند و از اطراف و جوانب کارد ها کشیده هر عضو
آن بیچاره را مانند گوشت قربانی از هم میبر بودند و علاج جوع البقر مینمودند و تمام مصر
آب روان نیست مگر رود نیل و برف اصلا نبارد و باران نیز احیانا بارش کنند و هر گاه
بسیار بارد علامت قحط باشد زیرا که حبوبات در زمین پوسیده گردد و در بعضی
جاهای آن گیاهی است که ریسمان کشتی های کلان از آن کنند و نیز مانند شمع روشنا کرده
و هر چون بمیرد چند مرتبه بگردانند باز روشن شود و از غرایب دیار مصر آنکه مردم آنجا
تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند بعد چند روز بعد هر بیضه چوچه مرغی بیرون آید
و آغاز دانه چیدن کنند و بتاریخ بزرگ شود و طریق دیگر هم درین ماده دارند و حوضی ساخته
و چشمه آب از چشمه با آن حوض آید و از آنجا باطراف جاری شود هر گاه زن حایضه و یا
مرد جنب بسمت آب چشمه کند آب از رفتار باز ایستد و متعفن گردد تا آنجا حایضه و جنب در نشوند
و آب ملوث از حوض بیرون نکشند جاری نشود در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود
مصر جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلسم مردی از سنگ ساخته استاده اند
در غایت مهابت چوبی در دست و بافسون چنان راه را بند کرده اند که ریگ روان
از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمارت ضرر رساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آن را ابوالهول گویند و در مصر خران و استران عیش بها بسیار باشند چون از گوشت
گرگ گیرند از قیمت دو نانه و چابک باشند و ریگی از ناحیه مصر خرد بوده شود که در او
آن را یک نشتر پاره کنند و سرش پیچیده دارند بهایت ترسیده بخیم گزد و نالا او گرسنه کشیده

چنانکه مینه دنباله اش که فرسنگ بسیار دارد شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در بستان المحدثین
نوشته که شیخ ابوداود صاحب سنن که از کبار محدثین است از شیخ خود گفته که من در مصر
خیار دراز می دیدم در آن را پیمایش نمودم سیزده بالشت برآمد و یک ترنج را دیدم بالائی شتر بار
کرده بودند مثل دو نقاره کلان هر دو نصف آن ترنج بر آن شتر نموده بودند و در زمین مصر دریاچه
ایست که آب آن شور است چون دریل علیه گندم آب آن یا چه شیرین شود هرگاه یکی نهنگ نشیند
اگر در دوران دریاچه چشمه های باشند دیگر جا نیستند و از حدود این دریاچه تا ولایت
شام همه کوهسار است و آن را بیابان جفار خوانند و در جفار باران کم باشد هر چند بسیار
اگر کسی در محل باشد تمام ریگ را به مدد بر محل انداخته زخم آن باران [illegible]
ردم و جهدی به تیه بنی اسرائیل ارد و مساحت تیه بنی اسرائیل چهل فرسنگ است و [illegible]
پارچه سنگ ها نیز دارد و آن را بادیة العرب نیز خوانند و در آن جا درخت است که در آن
میباشد مثل حکاوک تا چهل روز هم ایستاده می باشد بعد از آن منقطع میشود
مابین فلسطین و ایله و اردن افتاده و مدت ابتلای بنی اسرائیل به این تیه چهل سال بوده
و عدد جماعت شان ششصد هزار کس گفته اند چون طعام و قوت ایشان درین بیابان رسید
علی الاطلاق من و سلوی بر ایشان کرامت فرمود من شبیه ترنجبین شیرین بود و سلوی
مرغابی که به کلنگ مشابهت داشت و از عجایب تیه که در اوقات تیه جامه بنی اسرائیل کهنه و
پاره نشده و هر فرزند که متولد شده با جامه بوده چندانکه نشو و نما یافته جامه نیز بقدر
قامت وی کمی افزوده و مسافت طول و عرض مصر چهل شبانه روز راه است و نهنگ و
اسپ آبی و سقنقور در عادة نیز خاصه رود نیل است و شهر مصر که بزبان سابق دار الملک بود

قسطاط است که بر شمال نیل واقعست و درین شهر کوچه ها و محله های عالی است که چندین
مردم که از هر قبایل میباشند و عماراتش جمله سه طبقه و چهار طبقه است و مزار امام شافعی در
قسطاط است و قسطاط بدو قسم منقسم است علیای آنرا صعید [illegible]
و جنوبی قسطاط در غرایب الاسرار آورده که در صحرای صعید مغاره هاست که مردگان در آنجا
افتاده اند و از وحوش و آدمیان و طیور و آن اموات را از کتانهای سطبر کفن کرده اند
و دوبیه را بجا مالیده که پاره و پوسیده نشود گویند نوبتی کفن جاریه از آن مردگان باز
کردند اصلا تغیر به بدنش او نیافته و اثر حنا در دست و پای آن هنوز باقی بود در عجایب
البلدان است که مومیائی مصر از آن مردگان حاصل میشود و آن بهترین مومیائی هاست
و در نزدیکی قسطاط کوهی است که آنرا معظم خوانند و از آنکوه زبرجد حاصل میشود و در
الحال دار الملک مصر قاهره معزیه است در حبیب السیر آورده که در زمان معز الدین
باسم [illegible] جوهر خادم که در سلک غلامانش انتظام داشت در سنه [illegible] صد و پنجاه و
مصر را بتصرف آورده و در میان فسطاط و عین الشمس شهری بنا نهاد موسوم بقاهره
معزیه گردانید و آن بلده دار الملک ساخت و در وقت آمدن بمصر پانزده هزار اشتر زر
اشتر را زر بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین صندوق از پیش بارگاه وی می نهاد
و آنرا بمتوطنان و ساکنان آن شهر و مکان بخشید چون نوبت سلطنت بآل ایوب رسید
در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالی بسیار ساخته شد و بکمال آبادی رسید قاهره معزیه
شهریست طولانی بر کنار نیل و عماراتش آن چهار طبقه و پنج طبقه ساخته اند و اکثر الوانش
منقش و مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای دلکش اقسام عمارات از رخام الوان است

و بازارش قریب پنجهزار سنگ تمام از رخام است و تعداد منازلش از حد و حصر بیرونست
و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز بر کنار نیل واقع شده از
بناهای سکندر رومی است عمارات آن شهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد
که یکی همیشه مسدود است دیگر را باب الرشید گویند و سیم را باب البحر خوانند از آنجهت که بجانب دریای
روم باز میشود و در کنار این دریا نیز حصاری در کمال متانت ساخته اند که سفاین مغرب و روم
و شام بدین بندر آمد شد مینمایند و از امتعه و اقمشه نفیسه آنچه خواهند درین بندر بوفور یافت
میشود و ازین دریا بشهر استنبول که از خشکی تا سه ماه راه است و به پنج روز میروند و آمد و رفت
مردم انگریز اکثر بطرف لندن از همین راه است و دروازه چهارم را باب السدره خوانند
چه درخت سدره در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکندر
تا حال که قریب دو هزار سال باشد موجود است در عجایب المخلوقات آمده که در ازمنه سابقه
شهر را بمدت سیصد سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن
در زمان سکندر باز آبادان شده اینوقت باز معمور است و حرارت بر هوای اسکندریه
غالب است و آبش از رود نیل و قرار از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند تا دو
سال نگهدارند متغیر نگردد و موذیات مثل مار و گژدم در آنجا نباشد و هر صباح که اهل
دیار برخیزند منازل خود را پاکیزه رفته در دریا سرکشند و گرد می رود که بر هوا انصباغ نماید
انتشار سرمه نگردد و قریب اسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس
حکیم بفرموده ذوالقرنین مثلی ساخته بوده آئینه بقدر هفت گز در آنجا نصب نموده و آنرا
بطلسمی چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه بمصر می آمد در دریای فرنگ حرکت کردی در آن آئینه

پدید آمدی بدین تا زمان امارت عمرو عاص که از طرف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه بود مردم نصاری
که بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوهم بودند و ایشان را ازین معنی نهایت
شاق می‌آمد عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند در لباس زهد و
تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشان را بسبب ریاضات شاقه در خاطرها قبولی پدید
آمد آوازه انداختند که سکندر در پس این آیینه گنجی عظیم نهاده است عمرو عاص با وجود
ذکا و فطنت و دانائی فریب خورده به طمع گنج آن آیینه را از آن موضع بر کندند آنچه شنیده
بود اثری نیافت باز آن آیینه را بموضع اصل نصب کردند تا خاصیت ندیدند و در
عجایب البلدان مسطور است که اصل بنای منارهٔ اسکندریه از آبگینه بود و صورت خرچنگ
در غایت بزرگی از مس پخته در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنیاد نهاده
و ارتفاع این مناره چهار صد و پنجاه گز بود و بطلمیوس حکیم از مردم اسکندریه است
و حضرت شیخ ابو الحسن علی بن عبد الله شاذلی قدس سره از آنجا است که در بیابانی که
آب شور داشته دفن شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته [illegible] در بیابان
نقش شده و اطراف آن زیتون و نخلستان بسیار دارد و ارتفاعش نیک بحصول نمی‌پیوندد و
مردم بزرگ از آن شهر برخاسته‌اند مثل ذو النون و ابو طالب و غیره قدس الله سرهم
عین الشمس شهریست در جنوب فسطاط واقع شده دار الملک فرعون و حضرت یوسف
بوده و قصر زلیخا که مشهور به هفت خانه است و چاه یوسف ساخته درین شهر است و درخت
بلسان گویند درین نواحی است که روغن بلسان از آن حاصل میشود و خاصیت آن را از آن
چاهی میدانند که حضرت عیسی علیه السلام در آنجا غسل کرده [illegible]

دهند در عین الشمس تمثال چند است که دیوان در زمان حضرت سلیمان ساخته اند از انجمله مناره
از یکپارچه سنگ که نقطه های بسیار دارد طول این مناره زیاده از صد گز است و بر سر آن صورت
النهایی است از مس و بر یکی پای آن صورت از مس ساخته پیوسته از آن تمثالها است شهر
کند آن جا رسند سبزه بید ایضا شهر است که دار الملک احمد طالون بوده خرما
آن شهر بام است و نوعی که آنرا مرحوبی گویند و یکماه پیش از خرماهای دیگر پخته شود و
درختش پست و بالا بود و تخم نشود گویند مرحوش نام درویشی بوده که از اثر دعای او این
صفات بهم رسانیده دیگری قرما است اگرچه شهر کوچک است اما نهایت خضرت
و نضرت و آبادی دارد و قبر جالینوس حکیم درین شهر واقع است و از قرما تا تنیس دو منزل
تنیس بهم زمین قبیح افتاده و یکطرف آن تلی است نرکوم نام است ما عنت زمین آن
است که بالای یکدیگر مردم را دفن کرده اند تا بدان مرتبه رسیده و این رسم گویا
از زمان حضرت موسی شایع بوده و همچنین قیوم هم شهر است در غربی نیل از نواحی
سعید و ارضش مسطح است و افیون مصری در انجا حاصل میشود و خشخاش آن سیاه
است از بلاد مصر است و در شهر سیف و در غربی آنکو ببت که دایم الاوقات از انکوه آواز می
شنوند که شبیه با واز انسانست و هیچکس حقیقت آنرا ندانسته و دیگری شهر است از
مصر بر شهر تیل و بسبب اعمال بدی که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
ساکنان آن شهر را مسخ کرده سنگ ساخت و حالا آن صورتها موجوداند صورت زنی که با شوهر خود
غنچه است و قصابی که گوشت بر کمر اطوار از هم پاره میکند و کودکی در گهواره و مهد جنبانی او
و نوعی نان در تنور کرده نشسته بر آورد و غیره ذالک نعوذ بالله من شامت الاعمال از

شهرهای مصر آنچه حقیقت آنها بنظر رسید پنج شهر بوده باقی بنابر عدم وقوف موقوف گذاشته
شد چون سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی در سنه یکهزار و چهارصد و نود و دو یک عیسوی
مطابق نهصد و بیست هجری در حوالی حلب با آقا نصوه غوری که آخرین سلاطین چراکسه بود محاربه
کرده غالب آمد آقا نصوه را با اکثری امرا بقتل رسانید و مصر و شام بتصرف سلاطین عثمانیه
درآمد از آنزمان الی یومنا هذا در تصرف آن دودمانست و بالفعل خوندگار روم سلطان عبد
المجید خلد ملکه آن مملکت را بدستور پدر بزرگوار در تحت تصرف محمد علی پادشاه که بمزید عقل و ذکا و
تدبیر و شجاعت ثانی اسکندر است گذاشته و محمد علی پادشاه مذکور مستقلا در مصر انداخته و در باب
ملکداری و ضبط و ربط و بندوبست اهتمام تمام دارد و از اولاد امجادش ابراهیم پادشاه خلف
قابلیت قائم مقام پدر است و از بزرگان اهل مصر بسیار از ممالک برخاسته اند مثل شیخ کامل عمر ابن
علی المعروف بابن فارض و ابو عثمان کاتب و ابو علی استولی و شیخ معمر حبشی و ابو شیب
المتقی و ابو الحسن قرافی و شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ ابو العباس و ابو عبد الله الکبیر
و ابو جعفر حداد و اخی علی قندسی و بعد اسلام هم از علما اسمعیل ابن یحیی مازنی و ابو [illegible]
ابن یحیی البوسطی و ابن حداد و عبد الملک بن ابو القاسم سیحی و غیره رحمهم الله تعالی حتی کما
که چون پاره از احوال مصر و شام بتحریر رسید مناسب است که باقلیم سیم بپردازد و چون بسیاری
از شهرهای ایران داخل این اقلیم اند لازم است که اول مجملی از احوال ایران مذکور سازد
بعد از آن شروع بدیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند نماید ایران مملکتی است وسعت و
مشتمل اصناف نعمت در وسط اقلیم سیم افتاده شرقی آن ولایت سند و کابل و
ماوراء النهر و خوارزم است تا حدود ولایت مضیق بلغار و غربیش ولایات روم و مکفور

دمازندران نامند و جنوبیش بیابان بخارا است که براه مکه و اقع شده و بعضی ایران را بکیومرث منسوب میکنند که او ایران نام داشت و بعضی بهوشنگ که او نیز مسمی بایرن بوده اما صحیح نیست که ایرج بن فریدون منسوب است و چون عراق را دل ایران خوانده اند و دل سلطان وجود است ابتدا با البسته اهل عراق بدنهای صحیح و اعضاهای سلیم دارند صاحب عقول راجح و رای صائب در تحصیل اسباب حشمت و بزرگی جد و جهد تمام بکار میبرند و بفور فطنت و کیاست ممتاز و برتر اند بسبب افت عزت جامهٔ عالی مطلب نخستین از جملهٔ ایران بذکر عراق عرب مطرز دارد نیز در صور الاقالیم می آمد که عراق عرب رقبهٔ ایران و اقعشده و اتصال از خانهٔ قبله و جهت اسعرا عرب لایتی است در غایت و حدودش کهستان است تا بادیه کوفه حمد الله مستوفی در نزهة القلوب آورده که حدود عراق عرب با بیابان نجد و دریای فارس است و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان بکصد و بیست و هشت فرسنگ بود عرض از عقفبهٔ حلوان تا قادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ و ساختمش ده هزار فرسنگ است در عهد هدایت عهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق و عرب را پیموده اند بغیر از بیابانها و زمینی که از زراعت باز مانده شصت لکهه جریب بحیز ضبط در آمد چون از زمان انقطاع اعلام اسلام و از اسلام بغداد معظم ترین شهرهای عراق و عرب و مطاف و مرجع کوفه و حلب بوده و هست عادتاً ان از مرقت بغداد شریف علی ساکنه التحیة الثنا شهریست مشحون بمزارات کمل اولیاء و مملو بزیارات علیه فاتمثل التقیا ابو جعفر منصور دوانقی در سنه ۱۴۲ یکصد و چهل و پنج بغداد را بنا نموده و مبلغ یک کرور و شصت لکهه دینار در عمارات آن بقعه صرف نموده میخواست که طاق کسری را ویران سازد و مصالح آنرا باینجا نقل نماید وزیرا و سلیمان ابن صالح مورانی

صلاح نداد که مردم گویند که پادشاهی میخواست که شهری بنا کند تا عمارت دیگر برابر نکند نتوانست
عمارت کرد جعفر این سخن را قبول نکرد در تخریب آن مباشرت نمود چون دید که قیمت اسباب آن
بخرج انهدام و نقل وفا نمیکند دست از آن باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای الشروع
ملزم ترک کردن عیب است آنچه در روزگاران خواهند گفت که پادشاهی بنایی ساخت و پادشاهی
دیگر نتوانست ویران کرد و نیز مشهور است که نوبخت منجم جهة بنای بغداد ساعت قوس اختیار نمود
و بعرض رسانید که این طالع دلیل است بوقوع عمارات و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر
و ایمن بودن متوطنانش از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت
خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاد و دار السلام بغداد زیاده
بر پانصد سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصور
در بیر مامون و مهدی در اسپیدان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساریه وفات
یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی یکتن در آن خاک پهلو بر بستر مرگ ننهاد
گویند در بغداد چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گرمابه داشته و در میان هر دو حمام
یک مسجد بود و عرض اسواق آن چهل گز تعیین نموده بودند و عماراتی که بخلیفه و توابع او تعلق داشتند
دو فرسنگ بود وجه تسمیه بغداد میگویند که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن باغ
بار دادی مظلومان بوی رسیدند لهذا بباغ داد موسوم گردید نظم خوشا ملک بغداد خیر البلاد ؛ که
هم شهر عدل است و هم باغ داد ؛ قریب بهر دم سلامش حرم ؛ خورد آب زمزم بخاکش قسم
مشام جهان زو تف به بوی اوست ؛ اگر شام اگر روم هندوی اوست ؛ وگر دعوی پادشاهی زند حلب
عرب شیشه نهد بپای حلب ؛ نه خاکش چو یک ذره پای بر سپهر ؛ مکحل کند دیده ماه و مهر

بهشتی است با نعمت جاودان ۞ در او دجله چون سلسبیل روان ۞ لصافی دلبائی بر یخ ثبات
درخشانی چشمهٔ آفتاب ۞ از آن آب اگر خضر خوردی نمی ۞ نخوردی از آب حیوان دمی
و نهر دجله نهری با عظمت است و مبدأ آن از جبال روم و کوه‌های آمدین و حصن کیفا و القرنین باشد
در فرضهٔ عبادان به بحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع‌ترین و سبکترین آبهاست و در شرقی بغداد
بر کنار دجله زمینی است بمقدار صد گز در صد گز هر جامه که بشویند بغایت پاکیزه و مصفا باشد و در
سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بآن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در سنه ۲۲۴ دویست و بیست و
چهار در بغداد در زمان معتصم تگرگی بارید بمقدار بیضهٔ مرغ و در آن روز صوتی هائل می‌شنیدند تا شخصی
او را میدیدند که میگفت یا رب ارحم عبادک آنا اثر قدمش یک گز طول و یک وجب پهنا ظاهر بود
و مابین قدمین پنج گز در سنه ۲۷۹ دویست و هفتاد و نه در عهد مکتفی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تمام
کواکب یکدفعه بهر طرف شدند و در سنه ۳۵۹ سیصد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در روشنائی
بسیار زیاده‌تر از آفتاب درخشید و آوازی شدیدتر از رعد مسموع شد و در سنه ۴۴۶ چهارصد و
چهل و شش در عهد مستنصر بن ظاهر همچنین ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود در ایام
آب دجله تا سه روز زرد شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در سنه ۴۳۱ چهارصد و سی و یک
هم در ایام او در دامغان چهل و پنجهزار کس از زلزله فوت شدند و در ده ناحیهٔ بسطام خراب شدند و
و طبرستان و نیشابور و اصفهان و قم و کاشان جمله در یکروز و یکساعت خراب شدند و زیر کوه
شکافته آب ظاهر گشت و در موضع سویدیه متعلقهٔ مصر سنگها بارید که هر یکی بوزن ده رطل
و یکی از آن سنگها بر خیمهٔ اعرابی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و از آن روشنائی تا
چندین فرسنگ نمودار بود و کوهی که بر آن چندین هزار نی بود بر سر قبیله فرود آمد و در

زراعت آنجا ربع بحال ماند و در حدود مصر و مرو مردم بسیار بصاعقه سوختند یکی سیاه گشت
زنده بماند در جامع الحکایات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
دخول آلت مردان زمیان فرج او بتدریج ظاهر گشت و مردی شد و متاهل گردید باز زن
خواست و فرزندان بهم رسانید و در سنه [458] چهار صد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد متولد شد
که او را دو سر و دو سینه بر یک بدن بود والعلم عند الملک المعبود اگرچه هوای بغداد گرم است اما
لطیف است و صحت تمام باو است و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات ارزانی باشد
و قحط و غلا کمتر بندرت اتفاق افتد و در بیابان در سرزمین آن نهایت کثرت و خیر واقعست و سی
و هفت نفر از خلفای عباسی پانصد و بیست [523] و سه سال و دو ماه در آن ملک سلطنت راندند و اول
و مستعصم بالله بن مستنصر بالله آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم
ولد است از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور ارباب اخبار خلیفه سی و نهم یا
هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنامش میخواندند سلاطین جهان و خواقین
نافذ فرمان در مقام اطاعت و انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفا به تکبر و تجبر و کثرت طلا و جواهرات
و بسیاری خزانه و مصروفات ممتاز و مستثنی بود از ملوک انام و حکام و ایام و اشراف
و اکابر هیچکس را در مجلس آن راه نبود ناگاه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در آخر سنه ست و
[655] و پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متحصن بوده علم محاربه برافراخت بالآخره بیرون
خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت در اوایل صفر در سنه [656] ششصد و پنجاه و شش با اولاد
و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد بقتل عام خراب شد و بروایت امام
یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و هژده [18] لک آدمی در بغداد و نجف و کربلا و مادون

بقتل رسید و نجف و ملتوقات خارج از حیز عقل که از انجمله حوضی بود زرین بیخ دره مملو از اشرفی های سیصد مثقالی بدست هلاکو افتاد و بعد ازین واقعه در سنه ۸۰۴ هشتصد و چار امیر تیمور گورکان بغداد بسیر پنجه قهر و غلبه مسخر ساخت و احوال آن دیار بار بقتل عام انجامید چنانکه در آن دیار از دیار آثار نگذاشت و بعد خرابی بغداد کهنه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکانی باذربایجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی بر وی خروج کرد و میان ایشان محاربات بسیار واقع شد آخر بعراق عرب رفته بغداد نو را بنیاد نهاد و در اندک زمانی چنان معمور گشت که بسبب آبادی آن کوفه خراب گردید و از آن تا حال برین منوال آبادی دارد و لیکن مدارس و خوانق و ابنیه عالیه بغداد تمام باقدری آبادانی موجود است بالفعل در تصرف سلاطین عثمانیه اولیا و اتقیا و علما و فضلا آنقدر از دار السلام بغداد برخاسته اند که عشر عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامد مثل حضرت امام محمد شیبانی حنفی و حضرت معروف کرخی و سری سقطی و سید الطایفه جنید و ابو سعید خراز و ابو الحسن نوری و شیخ ابو محمد رویم و سمنون محب و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین یاقوت و کتاب و غیره علما و فضلا رحمهم الله و بسیاری از کمل اولیا و پیشوایان امت در آن زمین مینو قرین مدفن نموده اند مثل افضلهم و اکملهم سلطان المجتهدین و برهان المتقین امام الایمه سراج الامه حضرت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و ارزقنا متابعته و حضرت غوث الاعظم مظهر سر الله امام ربانی محبوب سبحانی معشوق یزدانی مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی الحسنی و الحسینی رضوان الله تعالی علیه و علی ابائه الکرام و اولاده العظام فسرو

هر جا که سخن رانم چون نام مرا خوانم ؛ تقریب برانگیزم در مدح تو آویزم نظم نو آیین گل گلشن حیدری ؛ نهال برومند پیغمبری ؛ فرازندهٔ رایت ہاشمی ؛ طرازندهٔ دولت فاطمی ؛ مہین نو گل گلشن مجتبی ؛ بہین یادگار شہید رضا ؛ شاه اولیا مرشد خافقین ؛ دُر دُرج ایمان منبع دین ؛ بدنیا مجسّم شده فضل رب ؛ امام زمان غوث اعظم لقب ؛ گہر ذات او ہر دو عالم صدف ؛ نبی را پسر مرتضی را خلف ؛ بدانکه نسب والا حسب آن نقاوهٔ خاندان رسول و سلالهٔ دودمان بتول از جانب پدر بزرگوار بسبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی و از جانب مادر بسبط اصغر حضرت امام حسین شہید رضا علیهما التحیة والثنا میرسد چنانچه مشہور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصاً در کتاب بحر الانساب و تاریخ امام یافعی که مقبول اہل سنت است و تکمیله و فصل الخطاب و بہجة الاسرار که مصنفش از مجتہدین اہل سنت و نفحات الانس و اسرار الجمال و سیر الاقطاب و مرآت جہان نما و سراج القلوب و سفینة الاولیا و کتاب منقبت غوثیه و شجرات علیه قادریه و تحفة القادریه و دو صد حکایت و ملفوظات قادریه و رساله نسبت القادریه و رسالهای میان مصطفی صاحب پشاوری و رساله ضرب الاقدام و رسالهای شیخ عبد الحق دہلوی و رسالهای شیخ ابو المعانی و غیره کتب معتبرهٔ اہل سنت بشمار مرقوم که بدرجهٔ اجماع رسیده بلکه در رسالهٔ انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این کتب مذکور و مسطور و نیز برساینده صاحب نگارستان که از تواریخ معتبره است باوجودیکه مشہور و منتسب بمذہب شیعه بوده در ذکر خلفای عباسیه در احوال ہارون رشید در قضیه مباہله حضرت یحیی زاہد که از آبای کرام آنحضرت است و ظہور او در جیلان و طلبیدن رشید آنحضرت را پیش خود بخیال بی ادبی و ظہور کرامات آنجناب و نسب والا حسب شان

باشناهر و ممتحن امام حسن فصلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی تقیه القصد فلیرجع الی کتاب
المذکور باجمله حضرت سید السادات مظهر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اند و به
تقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متاخرین اجماع امت است و اخبار اولیای
سلف و خلف از عظم شان ایشان چه پیش از ظهور پر نور آنجناب و چه بعد از وفات
آنحضرت لا تعد و لا تحصی است و نسبت ایشان از جد امجد او محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
کردگار بانی الا بعد و رسوله نیز از نسب و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جده با جد
حضرت زهرا و حسنین و جده با جده او عایشه صدیقه شیرنوشیدن از پستان او و در روا
غیبی و بودن آنمحبوب سبحانی درمیان دول خدا صلی الله علیه وسلم و در پیدا
صدیقه رضی الله عنها مجمن ابها در شب جدالی و گفتن جبرئیل علیه السلام این بشارت را
با امر خدا تعالی که هذا ولد صالح لکما فکونا من الشاکرین و مامور بودن باینکه بگوید قدمی
هذه علی رقبه کل ولی الله در حضور اولیای با کمال و گردن نهادن تمامه حیا باحسان و
اموات باراج چنانکه در بهجة الاسرار مذکور است امریست معروف و مشهور و نشستن
مگس بر بدن نور معدن آنحضرت و عدم سایه بر قامت تمام استقامت ایشان در او آخر عمر بد
جد امجد او فرمودن آنجناب که هذا وجود جدی لا وجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده
و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازه تقریر و احاطه تحریر بیرون است اظهر من الشمس و
ابین من الامس است و امداد و اسعاد محبان و مریدان و مستفیضان که از آنجناب بظهور رسیده
و میرسد امری مقرر و معمولی است تصحیح زده بر بساط و جا جا صف مریدانش از
قشر او لا تحضر و نه کسی هر سیع سخت بر بانی هر اوست که از حبه حب و دانه کاشت و بنا میشد

طلب کن تو را هر چه هست . گر این اسم اعظم بخواند درست . ولی خدا نایب مصطفی
تصرف در آفاق و انفس همه است . و تصرف آن امام تا قیامت ساعت بساعت
قیام در دنیا باقیست چنانکه خود ارشاد میفرمایند شعر افلت شموس الاولین و شمسنا
ابدا علی افق العلی لا تغرب . در غره ماه مبارک رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک
لفظ عاشق مخبر از آن است در جیلان عالم را بتولد فرزند منور فرمودند و در سنه چهار
صد و هشتاد و هشت در سن هژده سالگی بدار السلام بغداد تشریف فرما شدند و در پنجاه
و یک بعد حصول انواع علوم و کمالات انسانی و ریاضات کامله و وصول
بمقامات قطبیت کبری و خلافت عظمی بپایه منبر القدم فیض عام محسود ساکنان
برین ساختند و یکسال خلق را بجهاد توجه فرمودند و بسیار ناقصان را بدرجه
کمال رسانیدند و در سن نود و یک که لفظ کامل بر این دلالت دارد در سنه پانصد و شصت
و دو که لفظ معشوق الهی از آن خبر میدهد یازدهم ربیع الثانی در شهر بغداد باعالی
علیین توجه فرمودند نظم عیان یافت پس از توجهات صفاتش . صفاتش چو شد محو
عین ذاتش . بخود در خودش برد آفتاب . یکی شد بهم موج و بحر و حباب . رضی الله
تعالی عنه و ارضاه عنا مرقد معطر آنحضرت در بغداد مطاف مرجع کافه انام است و زبان
طالبان و لسان ذاکران باین رباعی مترنم با عالی که دست به سجانت خوانند خاک
جمیع مشکلات خوانند بی شبهه شود مرادی بجهاد عنایات اگر در حضرت خوانند
عمارت رفیعه و گنبد منیعه بر آن بنا یافته محل اجابت دعوات و حصول مرادات زیر
آن بنا مرقد منور برادر ... عم صورتی ... 

تریاق اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش آنکه سازند شام و سحر جبین سجده فرسای آنخاک در مرا گر رسیدن بسی نادر است چه نومید مانم خدا قادر است خوشا دم که پا کرده از فرق سر بنیس سر کنم فکر های دگر زجا جیم و بانگ یا حی کنم بیک جرعه این راه را طے کنم بچشمی دجله گریان شوم بحالت ده بحر عمان شوم خدایا بحق شه اولیا که جشیم کن از در گهش سر ساربا عی یا رب بجمال شیخ عبد القادر یا رب بکمال شیخ عبد القادر یکجرعه بکام شعری تشنه بریز از جام وصال شیخ عبد القادر اللهم ارزقنا شفاعته

مثنوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل واقع است صاحب تحفة الغرائب گوید که در آنجا آسیا ئیست که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود فراغت یابد امر کند تا باز بحرکت آید کوفه در زمان سابق از ابنیه هوشنگ پیشدادی بود بعد از آنکه رو بخرابی نهاد در سال هفدهم از هجرت چون هوای مدائن موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد اکثر از ایشان رنجور گشت حضرت سعد وقاص بجناب امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنها کیفیت معروض داشت جناب خلافت مآب بحضرت سعد مثال واجب الامتثال فرستاد که برای اقامت عساکر بهیج مقام صلح او نیست و از منزلی که بری و بحری و سبزه زار و آبدار و فسیح و وسیع باشد و در میان آن پلی و دریا که موجب صعود البحر است نبود سعد بعد تفحص بلیغ اینچنین جائی پیدا کرده بامیر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد در زمین کوفه که ملتیست بری و بحری در میان جزیره فرات بغایت کثیر العشب و النبات با نزاهت آب و هوا و فصحت و وسعت منزل گرفتیم و چون اهل اسلام مدتی در انجا بسر بردند بنابر تاثیر آب و هوا الوان و قوای

ایشان بحالت اصلی عود نمود از امیر المومنین اجازت بنای عمارات گرفتند جناب خلافت مآب
بساختن جانها از نی و بوریا اذن داد امتثالاً للامر بوقوع آوردند و اهل بصره نیز بهمین طریقه
مسلوک داشتند شبی ز شبها آتش در آن هر دو جا افتاد و بسیار نقصان در مال و اموال
ساکنان دست داد بملاحظه این امر پیغمبر خانه‌ها از سنگ و خشت باذن شدند و چون اول
بنای آن شهر از نی و بوریا بود و نیز خاکش مخلوط باریگ بوده بکوفه مشهور شد چه عرب
این نوع جائی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت
خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود و لهذا خط کوفی اشتهار آنحضرت است در انجا پیش از آن خط
معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جائی سخت متبرک است در تاریخ اعصم کوفی آمده که مردی
از امیر المومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و معتکف شدن در بیت المقدس
خواسته آنحضرت فرمودند زادیکه ساخته بخور و راحله که داری بفروش و در این مسجد
ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد با ده رکعت نماز دیگر جا برابر است و الله علیم
و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنوریکه نخست آب از آن جوشید در
این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبرئیل امین از بهشت
برین جهت آدم علیه السلام آورده بود و حضرت خلیل الرحمن در آنمقام نماز گزارده و از
ادریس و نوح علی نبینا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آنموضع بعبادت مشغولی داشته اند
و همچنین هزار ولی و هزار وصی در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی در این
مسجد نهاده بودند و چندین هزار خلق را در این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشان را نه
حساب بود و نه عقاب و در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

و دو رود چشمه هست از چشمه‌های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهند شد و در عجایب المخلوقات آورده که در سنه دو صد و هفتاد در کوفه تگرگی بارید که هر دانه بوزن یکصد و پنجاه درم بود و بر اثر آن سنگی باریدن گرفت چون گوشت آدمی بر هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاستند

مثل حضرت امام اعظم ابی حنیفه و ابو یوسف قاضی رضی الله عنهما و ابو هاشم صوفی و ابو علی

حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم نجف اشرف در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده مشهد مطهر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی علی است کرم الله وجهه آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بحظایر قدس اشتغال فرموده الاعظام بموجب فرموده عمل نمودند جسد مطهرش را شب بموضعی که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع قبر را با زمین هموار کردند که اعدا بران اطلاع نیابند و در سنه یکصد و هفتاد و پنج روزی هارون الرشید دران سرزمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امام المسلمین است پناه بردند هارون الرشید هر چند سگ بر آن آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقاً تعرض نکردند و باز گشتند هارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تفتیش بر یکی در آنحدود می بود باز نمود که جسد امیر مومنان در آنجاست لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجای آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آبادی و جمعیت می افزود تا بعد از یکصد و هشتاد سال عضد الدوله دیلمی در سنه سیصد و شصت و شش بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از وی غازان خان عمارات آنرا افزود و امروز شهری آباد دانست در تصرف سلطان روم کربلای معلی نیز در آنحدود است و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالیمقام است و از فرات نهر جاری هم در آنجا جریان

دارد و در زمان تسلط دیالمه معز الدوله احمد بن بویه ابتدای تعزیت ایام عاشورا بنیاد و نهاد
در سال هجری سنه ۳۵۲ سیصد و پنجاه و دو بود که این بدعت رست داشت سر من رای المشهور
بسامره از ابنیه معتصم عباسی است باعث آنکه چون معتصم در تربیت غلامان ترک کوشید و آنها
بسیار از آنها با اهل بغداد رسید روزی جمعی سر راه بر معتصم گرفتند و گفتند و با ابا اسحق از شهر
ما بیرون رو و الا با تو حرب کنیم معتصم پرسید که بکدام استطاعت محاربه خواهند نمود گفتند
در دل شب با انگشتان درشت و دلهای ریش خلیفه باستماع این سخن متاثر گشته و در موضع
قاطول شهری ساخت و سر من رای نام نهاد یعنی هر کسیکه آنرا ببیند مسرور گردد تا بتدریج
بسامره اشتهار یافت و در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض آن شهر
بوده مسجدی جامع در آنجا است در غایت وسعت و نهایت متانت و حوضی از یکپارچه
سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست و سه گز بلندی آن هفت گز و
ضخامت و سطبری آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری بر آورده بودند بطول یکصد و هشتاد
درعه که از بدو آفرینش شبیهش از قوه بفعل نیامده و بنای این شهر در ذیقعده سنه ۲۲۱ دویست و
بیست از هجرت واقع شده الحال آن شهر تقدیر دهی باقی مانده و مزار فیض آثار حضرت امام علی نقی
و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است در تذکره
دولتشاهی درج است که سلطان سنجر بعد از فتح بغداد بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه
بزعم خود اسپی بر در غاری در روزی می بندند و میگویند که امام محمد مهدی موعود در اینجا
مختفی است اگر ظهور کند اسپ حاضر باشد سلطان سنجر آن اسپ را در سرکار خود نگهداشت
که این اسپ از دشمنان است هرگاه امام ظهور فرماید بندگان حاضر سازد گویند انگشتاجی

بروی نیک نیامده چندگاه در دست غزان که بدترین اقوام اتراک اند گرفتار شده و خیر النساج از آنشهر است مداین از شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا طهمورث پیشدادی همت بر بنای آن گماشته و نام او خوانده آنا جمشید باتمام رسانید و از اینکه معظمترین را مداین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادسیه و رومیه و جیره و بابل و صولون و نهروان داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است مداین سالها دار الملک اکاسره بود نوشیروان درینجا ایوانی ساخته بود که از آن تعالی تر عمارت تا زمان ابو جعفر دوانقی که بنای دار السلام بغداد نهاد در راسخ و پایدار نبوده و بنای خرابی آن و نصیحت وزیر جعفر پیشتر در ذکر بغداد گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله عنه در محاذی ایوان کسری واقعست و مدتها حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه ایوان کسری مشغول بریاضات شاقه بوده اند بابل از مداین سبعه است در میان عراق همچنانکه عراق در میان جهان واقع شده در ابتدا قیبال بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام همت بر آبادانی آن گماشته پس از آن طهمورث بتجدید عمارت کرده و نمرود نیز سالها در آنشهر بسر برده و بعد از و ضحاک دار الملک گردانیده و قلعه در وی بنا کرده موسوم بکلنگ دژ که تا حال آثار آن باقیست پس از وی آنشهر خراب شد کرت دیگر سکندر عمارت کرد الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معموری دوازده فرسنگ عرض داشت و دوازده هزار قصر عالیه داشته و در انجا چاهیست که بنام دانیال خوانند گویند هاروت و ماروت دو ملک عاصی در آنچاه مقید و معذب اند آورده که حجاج در زمان ایالت خود مجاهد نام را فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنجا رفته هر یکی را

بر مثال کوهی سرنگون با بندهای آهن بر پای دیدار زبان او الله اکبر برآمد بشنیدن آن اضطراب عظیم در اهالی پدید آمد چنانکه نزدیک بود که آن بنده ها را پاره پاره سازند و در عجایب المخلوقات آورده که مداین در ازمنهٔ سابقه هفت قلعه داشت در قلعهٔ اول خانه بود که صورت ربع مسکون را در آن کشیده بودند و آبها و جویها در آن پدید کرده هرگاه اهل ناحیتی عصیان ورزیدندی آب ایشان را در شهر دیگر افکندندی تا بطاعت باز آمدندی و در قلعهٔ دوم حوضی بوده عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب ریختنی و آن شرابها با یکدیگر نیامیختی و در قلعهٔ سیم طبلی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل مفهوم شدی اگر آن طبل بانگ دادی آن شخص صحت یافتی و الا فلا و در قلعهٔ چهارم آینهٔ آهنی ترتیب داده بودند که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعهٔ پنجم مرغابی ساخته بودند از مس که اگر جاسوسی درون رفتی آوازی از آن مرغ برآمدی و در قلعهٔ ششم قاضی بوده آب نشسته و دو کس بدعوی پیش آن قاضی رفتندی هر که مبطل بودی در آب غرق شدی و در قلعهٔ هفتم درختی از مس کرده بودند و بر وی شاخهای بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار نفر اگر بر هزار یکی افزودی تمام مردم در آفتاب ماندندی

**بصره** شهری است مشهور در روضة الاحباب آمده که در سال پانزدهم از هجرت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عتبة بن غزوان که یکی از صحابه بود رضی الله عنهم بفرمود که در جانب ابله بر ساحل دریا که منفیض دجله و فرات است شهری بنا کند سبب این و داعیهٔ آنکه در آن ایام در حدود عجم از میان عمان بطرف هند آمد و شد میتوانستند نمود بر لوح ضمیر منیر قدسی مخبر جناب جلالت مآب این معنی مرتسم گشت که بنا در آنجا موجب زیان عجم بسیار و بعیان مینا

توسل جسته بود ظلت القصه عتبه بن غزوان بموجب فرموده بمعاونت اهل کیاست و ذکا
و معونت مردم بنا قریب بیست سال با تمام رسانیدند و آنرا البصره گفتند برای آنکه در موضعی واقع شده
که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه معموری
آن شنیده روی بآنجا آوردند و سود و سودا بسیار بعمل آمد فرد منتفع گشته مردم بصره
یافت هر کس البصره ستّم سرّه گویند شطّ العرب کنار البصره واقع شده در شبانروزی
دو مرتبه مد و جزر میباید و اطراف البصره همیشه سبز و خرم میباشد و در آنجا بنی خالد اند
که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند بنوعی پرورش
می یابند که اگر یک هفته آب نخورند اثر تشنگی از آنها محسوس نشود در طبقات محمود شاهی آمده که
در سنه شصت و نه هجری ۶۹ در بصره وبا و طاعون اتفاق افتاد که هر روز قریب هفتاد هزار
کس فوت میشدند من جمله آن هفتاد هزار کس از اولاد انس بن مالک رضی الله عنه بودند
و بعضی گفته اند که این سخن غرابتی دارد اما بیست هزار عروس هلاک گشتند در روز چهارم
مرد و یک زن در کشتیها حیات ماندند و الحکم لله الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
که چون معاویة بن ابو سفیان دمشق دار الملک ساخت شهر بصره را بزیاد بن ابیه داد گفت که
در آنجا شرط سیاست بتقدیم رساند چه بصره از شریران دزدان و مفسدان ایمن بود زیاد
چون ببصره رسید فرمود تا منادی کردند که هیچکس شب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
بکشند در شب اول یکهزار و ششصد نفر بقتل آوردند در شب دوم چهارصد و در شب سیم سی
کس لیکن از آن کس باز بهره نبود که شب از خانه پای بیرون ننهد تا شبی عرابی را گرفتند گفت
من کن ده برده بودم از این شهر آمده ام و منادی را نشنیده ام زیاد گفت اگرچه راست میگوئی اما کشتن

وگذشتن موجب خلل سیاست ادرا نیز بگشت بعد ازآن فرمود دروازه های دکان ها نبندد
هرچه تلف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت وی بصره کس در دکان نتوانست
بستن چون وکلاب آنشهر در آمده در دکانها خرابی میکردند بدانجهت رسم سگ کشتن شد
گویند روزی جبرئیل امین بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود
از درآمدن درآن تعلل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبد الحق دهلوی
در رسایل خود آورده و صاحب شمایل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقتل الکلاب بدین سخن منسوخ است در خدمت جناب شاه عبد العزیز دهلوی انکار کرد گفت سگان
نزد خود نگاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک رحمت است فرمودند فرشتگانیکه قبض روح سگان
کنند جان نخواهند گرفت و در قتل سگان چند وجوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای وبا از
نفس آنها و عدم ورود برکت در جائیکه سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
باجتماع آنها لهذا احکام فرنگ گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند یا البحکم در کتب آمده که زمین
با آسمان دو هزار بصره بلند است و بیشتان دهی است از مضافات بصره گویند مهبط ابلیس است
والله اعلم ولیکن تربت عالی نعمت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه و زبیر و انس رضی الله
تعالی عنهم اجمعین در آنجا بر آمده است و مردم نیک بسیار از آنشهر برخاسته اند مانند حضرت
خواجه حسن البصری و حبیب العجمی و رابعه عدویه و مالک دینار و عتبه ابن الغلام و حارث
بن اسد المحاسبی و ابو الحسن خضرمی و ابن سیرین و یحیی ابن عمر عدوانی و امام ابو عبید الله
مالک بن انس و خلیل ابن احمد و اصمعی رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضلای
بیشمار مثل سیبویه و مبرد و مجاهد و منجمین بسیار که چون انشهرها عراق عرب چندی سمت تیغره

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شروع در دیگر ولایات
مینماید عراق عجم مشترک میان اقلیم سیم و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
وحدودش بولایت آذربایجان و گردستان و خورستان و فارس و جیلانات پیوسته
طولش از سفید رود تا نزوه یکصد و شصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خورستان صد فرسنگ
از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ابراد است یزد است یزد شهریست در غایت لطافت
لطافت فردوسوادیچو نور بصر خوشنما؛ هوای چو بوی بتان مشکسا؛ ذکر ولایات
آن شهر تمام صبیح و ملیح و باغات دلفریب و عمارات پر زیب در آن خطه بسیار است خصوصاً نفت
که از جاهای خوب یزد است و بسیاری از مردم قابل کاذرگاه هرات را با نفت سنجیده اند
اما کاذرگاه بسیار نزدیک بشهر هرات است و برخلاف نفت که از یزد تا آنجا بسیار دور است
اگر در اطراف کوههای نفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بودی نفت در اکثر نظیر
بدست آمدی در آنجا رودخانه ایست دو محله بر دو طرف آن واقع که یکی را گرمسیر و
دیگر را سردسیر گویند تفاوت آب و هوا میان این دو محله بمثابه ایست که مزروعات
محله گرمسیر قریب بیک ماه زودتر از محله سردسیر بحصول می پیوندند مردمان آنجا
در هفته سه روز مشغول عشرت اند و آتشخانه کلان زردشتیان در آنجا بوده هنوز
هم هست از نوادرات آن شهر قمشه و اشتر است و از فواکه انار است که انهایش غیرتیا
آبدار بر سالکان کشور شعور مستور نماند که از مضافات خراسان دو طبس است یکی
طبس سینا دیگری کیلکی طبس سینا داخل اقلیم چهارم است در تحت قاین اظهاری بدان کرده
وطبس کیلکی چون داخل این اقلیم است و در جوار یزد واقعست واجب نمود که در اینجا

ازان ذکر کرده آید بعد ازان شروع در دیگر شهر و ولایت نماید طبس کیلکی شهری کوچک است
وحصاری در غایت واستواری دارد در حوالیش نمکزار است ابرقوه سابق داخل فارس بوده
الحال تعلق بعراق دارد در نزهة القلوب آمده که آن شهر را اول بالای کوهی ساخته بر کوه
سگفتند چون خراب گشت بعد چندین در زمین که الحال معمور است ساختند بهمان نام
خوانده اند یا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جاها بافراط میرسانند ابرقوه قرار
گرفت گویند کیکاوس سیاوش پسر خود را در ابرقوه در قضیه تهمت سوداوه از آتش گذرانید
تل بزرگی که الحال هست همان تل خاکستر آتش سیاوش است و از عجایب آنکه درون ابرقوه
باران نبارد مگر اندکی و در بیرون بدستور سایر امصار قطرات امطار فیضان باشد این زمین
جای حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه السلام فارس الایست معموره آبادان
و مملو از نعمتهای فراوان فارس بن اشور بن سام نوح است بر بنای آن همت گماشته و مردم
از اصحاب عقول کامله و ارباب تدابیر راجحه شمارند صاحب مسالک و ممالک آورده که شرقی
فارس حدود کرمانست و غربی خوزستان و صفاهان و شمالی نهری و بیابان از حدود کرمان
و جنوب دریای فارس است و فارس در زمان قدیم پنج بلوک داشته شکر زبیرین آن ضبط بوده
مضافات آن از شصت فرسنگ داشته اند الحال نه بلوک است معظمه بلوکست یا نگاه
دار الملک آن دارابجرد و دارابجرد محلی است در غایت نزاهت حضرت دریا پنج بهالتی سنگلاخ است
که دارابجرد بنا کرده منسوب وزیر داراب بن بهمن است و بعضی بنای آنرا به بهمن میدانند در
از کوههای آن مومیای بحصول میپیوندد و مومیای دو قسمت معدنی و ...
دارابجرد استهبانات ... آن ... گشته با عنایت آنکه

بچه‌ای را نیزه زده بخواست صید کند آن جانور از پیش او گریخته در شکاف کوهی که آبی از آن متقاطر بوده
پوشیده شد آن شخص شب در آنجا گذرانیده بهر رنگ آن جانور را گرفت و اثر شکستگی او درست یافت
و آن بز کوهی را صید کرده نزد فریدون آورد کیفیت باز نمود فریدون مرغی را پای شکسته
از آن آب خورانید مرغ را پای درست شده بعد آن متفحص شده که از آن مومیائی چیزی در آب
مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده در حیز ضبط کرده و عملی آنست که کودک سرخ موی را
با آب انگور می‌پرورند و محافظت می‌نمایند تا سی ساله شود آنگاه خمی سکنجبین را عسل کرده آن شخص را
در آن خم می‌گذارند و سرش را استوار می‌بندند تا بعد مدتی آن آدمی مومیائی میشود و این قسم
از کانبت و اطراف دارابجرد و بوفور اشجار و انهار و ترجیح بر بسیاری از بلاد دارد قبر حضرت
کلی که بسیاری از فارس بسعی او مفتوح گشته در دارابجرد است برنج از شهرهای مختص
سکانش اکثر بصنعت کمانگری اشتغال دارند از مضافاتش موضعی است بیده نام
نهایت با سبزه و شکوفه بیرز بسبب آبهای روان و کثرت درختان بسیار جاها
دارد و بر جنوب آن مقام موضعیست موسوم بتخت خرگه محل صحبت احبا و جای معاشرت
اهل صهباست اصطخر سالها دار الملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دار الملک
حضرت سلیمان نیز بوده و بر طبق آیه کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آن حضرت صباح
شام بودی و روز در اصطخر گذرانیدی و اکثر شبها در کشمیر گذرانیدی و آتشکده
فارس که فرو مردن آن از جمله علامات ولادت کثیر السعادت حضرت رسالت مرتبت است علیه السلام
نیز بوده و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از وست اول شهری که در جهان بنیاد نهاده
اصطخر بوده و آن شهر بسیار طولانی افتاده اما الحال چیزی که باقی مانده است

نهایت بلند و دیگر چهل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بجمشید رسید فرمود
تا در آن نزهت آباد قصری منیع و رفیع ساختند و روزیکه آهوی آتشین آفتاب از آبگیر حوت بچراگاه
حمل نقل نمود در قصر بحشمت تمام بر مسند کامی و دولت تکیه زده بساط عیش و نشاط بگسترانید
و آن روز را نوروز نام نهاد بعد از آن مجوسان عجم نوروز را عید گرفته داخل ایام عبادات
ساختند امروز از آن عمارت چهارده ستون با قلیست هر یک از آن سر بفلاک کشیده
و کره ارض را حمل آن ناف دریده دروازه آن عمارت دو تخته سنگ است هر یکی تخمینا
سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مهارت و صنعت را
در فن سنگ تراشی بعمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته اند پیوسته
باد بر آن هیکل میوزد و بنابر آن گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن هیکل حبس
کرده است که بر یا و مقاومت نتواند کرد بیضا در ازمنه سابقه شهری معروف بوده بعضی
گویند که گشتاسب همت بر تعمیر آن گماشته و برخی را اعتقاد آنکه دیوان بفرموده حضرت سلیمان بنای آن شهر
از سنگ سفید نهاده اند و در حدود آن مرغزار بوده در سه فرسنگی که آب و گیاه اندر غایت صفوت
و نهایت خضرت داشته از غایت لطافت آب و هوا مار و گژدم و موذیات نبوده اند و میوه در
کمال شادابی و بالیدگی بحصول می پیوسته چه وزن هر دانه انگور ده مثقال بوده و نوعی
از سیب بهم میرسید که دور آن دو شبر بوده اما الحال آن مرغزار برطرف شده در بدل آن
ده پاره ها بعمل آمده و از آنکه نزهتی در غایت سفیدی دارد بیضا میگویند حسین بن منصور
حلاج از آن شهر است کازرون جائی با نزهت و طراوت است در فصل بهاران
و فور گل و لاله جای لایق جام و پیاله است و آن شهر بنا کرده قباد بن فیروز است

مولانا جلال الدین اندوران که قریه ایست من اعمال کازرون برخاسته اند جان از بلاد
فارس است قباد بن فیروز آنشهر را بنا کرده و در نزدیک آنشهر نهریست و بر آن نهر پلی بسته اند
یکطاق و عرض و پایین دو پایه پل یکصد و شصت و در عه ایست و ارتفاع مقدار دو نیزه است و
در آنشهر چاهیست که پایان آنچاه بر بسیاران نامعلوم کرده دریافت نشد و از آنچاه آنمقدار آب در
وقتی از اوقات میجوشد که طاحونه بران بگردد و چاهیکه حضرت یوسف را دران انداخته اند هم آنجاست
و مردم بزیارت آن میروند سمیرم موضعی است میان اصفهان و شیراز و در آنجا چشمه ایست
و اگر در موضعی ملخ آفت رساند شخصی از آن آب برگیرند بشرط آنکه آن ظرف تا رسیدن بمکان
مقصود بر زمین ننهند و حال آن آب باز پس ننشینند پس جانوران سیاه که آنها را سار
گویند قرابه این آیند ملخ ها را همه بکشند عجب تر آنکه از شهر خان هیچ یکی در حوالی آن نیست شیراز
همیشه دار الملک سلاطین سرفراز و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده بحسب لطافت آب و
هوا از باغ ارم آستینی و از روضه رضوان کنایتی است و این بقعه را محمد قاسم ابن عقیل ابن عم زاد
حجاج در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاد و شیراز بوسعت و ساحت و تکلف ابنیه و عمارات
اتصاف دارد و در بازارهای آنجا اطعمه لذیذ یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و آب لیمو
و غیره و در زمان عضد الدوله دیلمی معموری موفور بهم رسانید و سور و باره بگرد شیراز بنا شد
و از ازدحام خلایق بمرتبه رسید که لشکر را جای نشستن نماند بنابران عضد الدوله نزدیک شیراز
قصبه بنهایت تکلف موسوم بفنا خسرو جهت سکونت سپاهیان بنا کرد و مشهور بسوق الامیر گردانید
اما الکنون آنموضع خراب است و ملک شرف الدین اینجو تجدید برج و باره آن نموده و هوا
نیز در غایت اعتدال است آبش از قنوات جریان می یابد بهترین آنکاریز ناقات مشهور برکن

آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث نموده در شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و
خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از اکابر
گویند هرگز این مسجد از اولیای خالی نیست و لپشته الله اکبر قریب بمنع واقعست و مردمش اکثر تند و
احرار و عین در نراز بسیر و صحبت نمایند التزام دارند که ایام هفته را هر روز در جای بسر برند و
بفصل گل که دور ساغر بپیمانه می باشد کسی در خانه نمی باشند مگر دیوانه سیاست و
بهمین جاهای شیراز مصلا است که اکثر سیرگاه در این ضلع واقعست و دیگر سیر خلیجان است که
از شهر تا کوه دراک که قریب دو فرسنگ است و تمام باغات است و مزار فیض آثار پنج نوباده امام
همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز واقعست که بر سر قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند و مزار ع
بسیار وقف کرده در دره تنگی شیراز چشمه ایست موسوم بآب جانست که در فصل بهار آب
آن چشمه خاصیت جلاب می بخشد و در آن ایام مردم بسیار با آن موضع می روند شبانه روز صبح و
شام از آن آب آشامیده دفع فضلات مینمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن بایدکه در
دل گذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع خواهد شد اگر هیچ نگویند نفخی در شکم پیدا شود که هیچ بار
باشند دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوبی
فارس صحرائیست متصل بقریه قبر جاماسپ حکیم آنجا است در بالای قبر آهن پاره ریخته اند هر
کسیکه پاره از آنجا بر گیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نمیتواند رفت مگر وقتیکه آهن پاره بجا باز
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته همدر آن سال معزول شود یا
بمیرد در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزی سواره از
حوالی آن قبر میگذشت همراهانش گفتند که مناسب آنست که راه را بگردانیم یا پیاده شده اند

از قبر جاماسپ بگذریم التفات بآن شخص ناکرده گفت هذا من فسادات العجم همچنان سواره بگذشت تمام
سال وفات یافت و اکثر اولیا و شعرا و فضلا از شیراز برخاسته اند که تعداد اسامی ایشان دفتری
می باید مثل شیخ ابوالحسن کردویه و ابوالعباس احمد و بندار بن الحسین و شیخ عبدالله خفیف و
شیخ مومن و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی برغش و عبدالرحمن
قدس الله اسرارهم ابن مقله که خط ثلث را از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافعی مذکور
که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام ربع مسکون دوازده نوع است و
آن عربی و فارسی حمیری یونانی سریانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندی چینی
و از فضلا نصرالدین بن عبدالحمید مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصلح الدین سعدی و مجدالدین
همگر و مولانا قطب الدین و قطب یحیی و فضل الله و ضیا و خواجه حافظ و ابو اسحق حلاج
اطعمه الا از شهرهای قدیم است و هوا لایق دارد و مردم نیک از آنجا بسیار برخاسته اند
مثل مولانا جمال الدین حسین و مولانا علاء الدین و مولانا عبدالغفور شاگرد مولانا
عبدالرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان ولایت پر نعمت است اما
هوایش ناخوش و فاسد است و حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و برستان
و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی آورده که در سنه ۴۴۴ چهار صد و چهل و
چهار در خورستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضه هلاک شدند و کوهی
منفرج گشت از میان آن کوه نردبانی ظاهر شد آنچه که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند
و از امیرالمومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که دجال از طرف اصفهان
برآید و بر مقدمه او مردی باشد مهران نام که اصل وی از خورستان بود همه

خراب کند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس و فتح آن ولایت اچنان نوشته‌اند که ابو سبره بصر نموده
ناطق بالصواب عمر بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر هرمزان که حاکم آن امصار بود کشید و هرمزان
توفیق رفیق گشته همراه وی بمدینه شتافته زبان بکلمه طیبه گویا کرده بسعادت ملازمت امیر
المومنین فایز شد و روایتی اینکه خوزستان بحسن سعی حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه
صورت تسخیر یافت و در ازمنه سابقه اهواز از ملوک معظمه خوزستان بوده آورده اند که
هر سالی در انجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث آبادیش اردشیر بابکان
بوده شوش از شهرهای مشهوره خوزستان بود و ابن المقنع آورده که اول سوریکه بعد طوفان نوح
بنا شد سور شوش است و سام بن نوح آنرا تعمیر کرده و حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه در زمان دولت امام
نشان فاروق اعظم آنشهر را فتح نموده و سیصد خزینه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از آن
بتخانه رفت دید پرده بر در آنجا آویخته اند و مردم به سجده نمادرت مینمایند چون قصد درون رفتن
کرد خازن بگریست و گفت که در بتخانه مالی نیست مگر تابوت دانیال که معبود ماست چون در وازه کشاد
سریری دید که شخصی بر آن خوابیده که اصلا خللی در جسم وراه نیافته ابو موسی بفرموده فاروق
اعظم رضی الله عنهما دانیال را بر کنار آبی دفن کرد بعد چندی آن قبر زیر آب آمد و گویند
آن ماهیان را کسی صید کردن نمیتوانند و هر نانی که در آن شهر بود ماهیان بآن التفات نمی نمایند
عسکر مکرم شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیوبند در انجا شهری بزرگ
بساخت و آنرا لشکر خوانند و بعد از چندگاه ویران شد شاه پور ذو الاکتاف
تجدید عمارت فرمود مورچ شاپور خوانند کرت دیگر رو بویرانی نهاد و مکرم جین که
از جانب حجاج بخوزستان رفت و قرح زاد را بکشت آنشهر را آبادان ساخت و موسوم

بعسکر مکرم گردانید شرب و خشکر عسکر با نام بوده گویند وقتی از نقل خشکر ملخ بسیار بهم رسید که
باعث خرابی عسکر گردید شهر مذکور شدند الحال خراب اند و از شهرهای سابق خوزستان
که الحال آباد است در قول است و در قول از ابنیه اردشیر بابکانست اگرچه شهر کوچک است
امّا مضافات آن بسیار است شاپجرد و بسطران هواو قریه معمور اند و در حوالی آن مرغزار است
نیم فرسنگ در نیم فرسنگ که در تمام نرگس خودرو است و بهدرین حدود درختان اند که تهانا
زین درخت گویند و شکوفه آن زرد بسیار لقا است امّا ثمره نمیدهند شستر بعضی شوستر
و بعضی تستر تعمیر کرده اند دار الملک خوزستان است مولف هفت اقلیم می آرد که بنا
کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نزهت القلوب می نگارد که تخت هوشنگ بنای
آن عمارت کرد بعد آن اردشیر تجدید در آبادانی انگوشید آن شهر برکنار نهر الشرقان بر روی
بلندی واقع شده و قلعه آنش در غایت حصانت و محکمی است و از بیخان آن شهر حضرت سهیل بن
عبد الله تستری است کرمان ولایتی است وسیع و بیابان شرقی آن مکران و غربی آن
فارس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن
گشته امّا در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوایف دست یافت و متوجه
کرمان گشت در آنجا مردی بود هفتواد و قصه کرم هفتواد و تفصیل در شاهنامه مذکور است
اردشیر بحکمه آنکرم را که باعث اقبال هفتواد بود بقتل آورده و مسلط گشت و بعد از آن
شیر گواشیر را که سالها دار الملک کرمان بود بساخت و از کنار دجله بغداد تا رود جیحون کشتن
کرد حمد الله که مستوفی در نزهت القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد و آن شهرها را هوای
معتدلست و شهر کلان آن صرف و سیرجانست در بعضی ولایات کرمان خرما و انجیر

ماده باز سید. و در حوالی کوه پایان پشته ایست که خاک آن را مردم عوض صابون بکار برند
و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگها است که چون آنرا بهم رسانند باران آید و
ایضا سنگیست که چون هیزم میسوزد و صاحب مجموعه نوادر می آرد که در کرمان نوعی از درخت
است که چوب او را آتش نسوزد و در آنجا معدن توتیا است و مردم نیک از انجا برخواسته اند
مثل شاه شجاع . وامام شمس الدین محمد طباطبا از شهرهای مشخص کرمان است
و آب و هوا خوش دارد و قلعه اش در غایت استحکام است و خواجه عماد فقیه در انجا
سیستان ولایتی است که حدودش از خراسانست تا مفازه کرمان و جانب غزنین و اطراف
افغانستان و هند در ازمنه سابقه نوعی آبادان بود که یکجریب زمین با وجود قلت آب بهزار
دینار کیلی فروخته شد و غور اسفرار در اول حال داخل سیستان بوده و آن ولایت را سجستان
نیز گفته اند چه سجستان بن فارس همت بر آبادانی انگماشته و نیز زابلستان و نیمروز
شهرت دارد و در اول آنرا زرنگری هم خوانده اند و چون عرب معرب کردند سجستان
خواندند بزرگترین جوی سجستان نهر هیرمن است که اکثر از آن کشتی میگذرند و در قاموس
آورده که هیرمن نهریست که بسیستان میرود با آنکه هزار دو خانه سر در آن دارد اصلا زیاده
نمیشود با آنکه هزار رود در سید ارند قطعا نمیگردد و فضلاتش در بحیره میریزد و زره دریا
چه ایست سی فرسنگ در سی فرسنگ و در میان آب جزیره ایست مزرع و مردم
نشین صاحب مبارکشاهی آورده که در همه سیستان همه کوه است بر دو شمس ماهم و ماریکه از
بهشت بر آمده بر آنکوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و دو جناح دارد یکی سبز
و یکی سرخ و گاهی آن مار را به بینند و از عجایب آنجا ریگ روانیست نزدیک دق قلعگاه

دانکوهی است که قریب ثلث فرسنگ بلندی دارد و یک روی آنکوه سراسر ریگ روان گرفته
۱ در آنجا چند مزار متبرکه است که مردم شبهای جمعه بزیارت آن مقام میروند و چون بسر کوه میرسند
و خود را بر روی ریگ رها کرده میل پایان میکنند درآنوقت آوازه نقاره و نفیر از میان
کوه نوعی پیدا میشود که گویا پنجاه جفت از نقاره و کورکه را یکبار در خروش آورده اند و عجب تر
آنکه چون بپای کوه میرسند هر ریگی که پایان می آید تخلف مینماید و باز بالا میرود و مردمان
نیک آنملک بسیار اند مثل ابو عبدالله سجزی و خواجه عبدالله طاقی و شیخ ابوالحسن
بشری که از پیران خواجه عبدالله انصاری بوده و خواجه معین الدین حسن سجزی و از
شعرا فرخی وغیره فُراه ولایتی است مختصر و قریه و دره دارد و از نفائس نیک
بحصول می پیوندد و منه از ضیاع آنجاست و در یکفرسنگی فراه کوهی است که آنرا
بارندگی گویند و درین کوه طاقیست از سنگ که دائم از آنجا آب میچکد و مردم در آنجا
آمده دعا میکنند و اگر چکیدن آب زیاده شود بهم آمدن حاجت امیدوار میشوند والا
محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب صبیان از آنشهر است قَنْدَهار شهریست
استوار گویند هرگاه لشکری آنشهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهر بند بالاتر از آن
نماید که معهود است و در میان قلعه چاهیست عمیق در سنگخاره کسانیکه در آن غور
کرده اند آب آن را جاری دیده اند و وقتیکه از آنجا آب کشند برگهای درخت
و شاخهای گیاه بر می آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا تخت و تمیز
و اکثری شیرین و نمکین اند رباعی ضبط دل اگر کنم ز خوبان جهان ؛ از نوش لبان
قندهاری نتوان ؛ نی صبر بجا ماند نه تاب و توان ؛ ای اهل دل از بتان فغان قندهار

بوده تمیماً یا تماماً بست ... اکثر آب با غالبی از کاریز است و یکی از مضافات قندهار نیز
داور است که دار الملک سوری بوده که جد سلاطین غور است و دیگری بست است که
شهری بعظمت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو تیر است که اینها از انا
های گنبد سه بار میگویند و مکرر اسقف آن گنبد را پوشانیده اند و صباحش نگاه
یافتند چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی
و نوقان از قرای بست است روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقبل قبله نشسته بود از عالم رفته
تا چهار سال بهمین دستور نشسته بود قاضی آنجا از کمال شفقت شیخ را تکیه
داده عقیب وفات یافته و بسیاری از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند مادام که
شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع نشده و چون بعد از قتل نادر شاه که
[illegible] دهم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در مضافات مشهد واقع شده مصرع
جدا شد سر و پای نادر به تیغ ؛ از تاریخ آن خبر میدهد احمد شاه درانی سدوزئی در اطراف
خراسان پادشاهی یافته قندهار را دار السلطنت گردانیده و قلعه مستقبلی در انجا طرح
انداخت موسوم باحمد شاهی ساخت در آن وقت آبادی قندهار بسیار بوقوع آمده در تاریخ
قوام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه سیصد و چهار در ایام معتضد عباسی
از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قندهار کنده شد جائی یافتند که قریب هزار سر او
ورده بود بزنجیر بهم بسته و از انجمله در گوش بیست و نه سر از انها رقعه ها بود و بریسمان بسته
و نام آنکس بر آن نوشته منها شریح بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و آن
نوشته تا سوم خرداد بود تاریخ سنه هفتاد هجری و تفاوت فی ما بین دو صد و سی و چهار

سال بود آنشهرها تا آن زمان تازه مانده بود بیهق نیز شهریست از ضمایم قندهار نزدیک

غزنین آب وآن را مصر نیز میگویند و مردم نیک از انجا برخاسته اند مثل ابو بکر احمد بیهقی استاد

سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو پسر او سید حسن و سید محمد

زین معروف بمیر اویسی که هر سه بزرگوار در کشمیر مدفن یافته قدس سرهم و دیگر میمنه است

که الحال بقدر دهی مانده در جنوب کوهستان سنبل که نزدیک زمین داور است واقع شده و حسن

میمندی و احمد بن حسن وزرای سلطان محمود از انجا خاسته اند غزنین تختگاه سلاطین

آل سبکتگین و عظمتش بغایتی نوشته اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در زمان

سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان بشهر

می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و ادویه مفیده در جبالش بسیار یافت

میشود و گندم و دیگر موذیات در انجا کمتر باشند و در واقعات بابری آمده که در زمان

باستان غزنین و قندهار را از زابلستان میگفته اند چنانکه از اشعار فردوسی و فرخی

معلوم میشود و بعد از و در سنه پانصد و چهل و سه چون علاء الدین حسن غوری بر بهرام

شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینه برادر خود سلطان سوری

غزنین را هفت شبانه روز آتش زده با نهدام و انعدام قصور و عمارات پرداخت و بقتل

و غارت و کندن اشجار فرمان داد و قبور آل سبکتگین العدا سلطان محمود غازی شگافته

استخوان ها برآورده بسوخت لاجرم جهان سوز ملقب گردید بعد از ان بر روضه برادر خود سلطان

سوری نعش او را بغور فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین بار کرده بفیروزکوه فرستاد

آنجا جماعه را بکشته و خون آنها را با خاک غزنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غزنین

حکیم سنائی و شیخ رضی الدین علی لالا بوده مرجرخ از تومان لهوگر غزنین است و در این تومان
انصیر از جسرخ جامی نسبت دارد مولانا یعقوب چرخی از انجاست پشاور شهریست وسیع
اما هوای گرم دارد و گز ومان در ایام گرما در انجا بافراط بهم میرسند ناسنوار ییناور خصوص
مرغونی که دهی است از مضافات انجا بانام است و آن تیزی و لطافت در دیگر زمین
ناسنوار یافت نشود و برنج بارۀ انجا نیز در غایت لطافت و نزاکت است بارۀ جوی است که صرف
آن برنج نیشود آن بسیار هاضم است و لونگی انجا که مردمان اعلی وادنی بکمر می بندند منسوب بنام
مردمان نیز است و علما بسیار از نمک برخاسته اند مثل میان عمر چمکنی و میان مصطفی
رحمهم الله تعالی و نزدیک پشاور بطرف کشمیر قلعۀ اتک است بر لب آب بزرگ گویند
در اول این قلعه را اسکندر ساخته بعد آن که خراب شده حلیم خان از امرای شاهجهان
همت بر بنای انگاشت سور القلعه را بکمال متانت از میان دریای زخار بر داشت و این
قلعه از امهات قلاع است که تسخیر هیچ از سلاطین قلعه گیر با دنی برج و باره آن
نرسیده و کشادن انحصار چون وست و دل لعیان دشوار است و در شنیدن
منجنیق و عراده بر بالای آن در از کار گنجا و در حدود لاهور شهریست مختصر اما فضا
نیک دارد مصور تقدیر در چهره بردازی بتان آن طرف نکته فرو گذاشت نکرده و همه را
آفت جان و غارت دل ساخته ملتان شهریست در غایت دلکشائی و مضافات
بسیار دارد و از ابنیۀ قدیم است گویند اول شهریست که در هند بنا شده لهذا ام البلاد
میخوانده اند و هوایش نیک گرم است و در مردمان انجا ملاحتی بغایت است اولیا
و بزرگان از نمک بسیار خاسته مثل حضرت بهاء الدین ذکریای ملتانی و غیره

قدس سرہم پاک پتن ضلع ایست ساکنانش در چوب تراشی وساختن حقه های چو
مهارتی دارند آستانه حضرت شاه فرید شکرگنج قدس سره درانجا است ودر آستانه ایشان
دروازه ایست مشهور بهشتی دروازه از شاه فرید نقل میکنند که هر که یکبار بشرط اسلام وارادت
از دروازه من گذرد به دوزخ نخواهد رسید در این ایام که این مسوده بتحریر میرسید یکی از
فرنگیان بدینمعنی انکار کرده رخت پوشیده از ان دروازه گذشت بعد از ان لباس از
بدر کرده امتحانا در آتش انداخت لباس را اصلا آتش اثر نکرده و فرنگی بملاحظه این کرامت
مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهار ولهانور ولاهور ولاهیور نیز گفته اند
چنانکه از اشعار شعرای باستان مفهوم میشود و در عجایب المخلوقات می آرد که دو استخوان
شانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را متوطنان آنمکان از نهار غله ساخته
بودند دیگری را قطره آب گرد اسیده و در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
باستان باوفور آبادانی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکمی علیحده بوده
در ایام سلطنت جغتائیه بسیار آبادی یافته و قلعه در غایت محکمی بهم رسانیده از جمله آن
سلاطین فقط شاهجهان بادشاه مبلغ پنجاه لک روپیه بر عمارات انجا صرف کرده و از
اکبر شاه و غیره سرشتی نیست و مقبره جهانگیر بادشاه که بشاه دره مشهور است نیز ندرتی
دارد و در انجا در فن سنگتراشی مهارت بسیار بکار برده اند و در نفس شهر مسجد وزیرخان
نیز مکانی با نزهت است و در یکفرسنگی لاهور باغ شالمار نیز جائی خوب و عماراتی
مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و فواره
های بسیار و آبشارها دارد و شهر لاهور بعد انقراض سلطنت جغتائیه از دست برد

سکان اطراف بسیار خراب شد چون رنجیت سنگه نام یکی از قوم سکان که از توابعان گرو
نانک بودند بحکومت رسید لاهور قدری آباد گردید و قلعه رونقی تمام درشهر خانه ها
مردم آمد اما در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سنه یکهزار و دو صد و شصت
دو هجری که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز از ان خبر میدهد لاهور بتصرف اولیای دولت
کمپنی انگریز درآمد و خار انتشار بداس شمشیر صاعقه بار بهادران نامدار از ساحت ملک بر
طرف شد در بیرون شهر روز بروز در عمارات و طرح بازارها می افزاید و بوقت
بوفور انتظام و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستغنی است خربزه
انجا بلطف و حلاوت آنقدر میرسد که فقیر و غنی و مستغنی از ان بهره مند میگردند و هندوانه
سالی دو کرت بحصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار
خاسته اند علمای با دین و دیانت و اولیای با کرامت بسیار دارد که اسامی آن بزرگواران
دفتری میطلبد سیالکوت بنا کرده سلطان معزالدین سام است قبل ازین از بناهای
راجه سالباهن است و مردمان دانشمند و فضلا در آن زمین بسیار نشو و نما یافته اند
امرتسر بیشتر دیهی بوده از متعلقات پتاله چون سوداگران کشمیر در پنجاب بود و باش انداختند
روز بروز در آبادانی یافت تا صورت شهری گرفت الحال بوفور امتعه و قماش و داد و ستد سوای لاهور
نظیر ندارد و بسبب سکونت ارباب اسلام مساجد بسیار بهم رسانیده رواج تمام گرفته است آبش
در نهایت عذوبت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملاحت لیکن با اولیا و علما و فضلا
هوایش ناسازگار است و از مضافات لاهور کوهیست موسوم بنگر کوت و نگر کوت
قلعه دار چون دعای مظلومان بافلاک رسیده و بر دامن این کوه سپهر شکوه گنبدی ساخته اند

بود و در ان گنبد سنگ پاره ایست از تکلف ساده و صحره اش بصورت افتاده و اهل هند آن
سنگ پاره اعتقادیست از آنکوه محکم‌تر در سالی دوبار هزاران هزار آدمی بعزم طواف آن مکان
در حرکت می آیند بعضی زبان خود را بدست خود بریده زیر آستان آن مکان دفن میکنند و این
کوه بر شمال هند واقع شده و از نگرکوت تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است زمینداران
که هر کدام سه چهار روزه زمین در تصرف دارند و در زبان و دین با اهل هند متفق اند حکمای
سابق هند گویا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لکهه بیست و پنجهزار کوه متصل همین کوه
یافته اند نتیجه اهل هند آنکوه را سوالک پربت میخوانند و همین کوه است که تا نهایت
ولایت ختا رسیده و همچنین از هند گذشته و بکابل و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال
نیشاپور گذشته بری و قزوین و طبرستان رفته چنانکه در تحت ملکه اظهاری بدانکوه کرده شد
و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند
جریان می پذیرد مثل ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و نیلاب و این آبها در نواحی
ملتان بیکدیگر پیوسته در حوالی ته لعان میریزند و ایضاً آب گنگ و جون و رابت
و کوهی و سرد هم ازین کوهستان بر آمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند جلندر
شهریست خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب دارد بسیار بزرگان و علما ازینجا برخاسته
اند لدهیانه پیشتر قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته
شهرت پیدا کرده سرهند که سهرند نیز تعبیر کرده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان
فیروزشاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانید حصاری در انجا بنا فرمود موسوم بفیروزآباد
و سهرند نهایت صفا و باغات دلکشا داشته مردمانش اکثر ملا و کاتب بوده اند و بعضی

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر بنده سنگهه از سکان گوجرات بهم
رسانیده و بر سرهند تاخت و آنشهر را بالکل خراب ساخت و نبش قبور در آنجا بسیار کرده نام
و نشان از آنها نگذاشت مزار شیخ احمد سرهندی قدس سره در آنجاست و شیخ در کابل تولد یافته و چون
بسن شد رسیده در سرهند آمده مریدان بسیار بهم رسانیده در اجرای طریقه جدیده خود در سرهند
مشغول شد تا در گذشت هانسی در جوار حصار واقعست در زمان سابق جای با نام بوده
قلعه استوار داشته وقتی که در یکی از مضافات هانسی جورتی را چهار گرت وضع حمل شد که در هر
گرت او را چهار پسر بوجود آمده و هر شانزده پسر در قید حیات مانده صاحب نعمت و نبات شدند
شیخ جمال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین منور از خلفای شیخ نظام الدین
اولیا قدس الله سرهم از آن سرزمین اند انباله شهریست مختصر رسته بازار خوب دارد اما آب
های آنشهر چون اشک چشم عاصیان شور است از زمان تسلط ضابطان انگریزیه چاهها
شده و قدری آبادی دارد تهانیسر اگرچه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
نساج تنش هم از مهارتی خالی نیستند در زمان سابق بتخانه بزرگ داشته و در آنجا بتی بود
موسوم بجگر سوم که معتقد هندوان بوده و آنرا بانواع جواهرات ثمین مرصع کرده بودند
و عمارات کهنه در آن ملک شهرت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیاری معتبران
شنیده شد که از اطراف میدان آن اژدها یافت میشود اما از عظم جثه آن کسی روایت نکرده
زیاده تر از میش ندیده لیکن هیچ جانداری از آن متضرر نشده است و در تهانیسر حوضی است
که آب باران و شهر در آن جمع میشود و آنرا گربت میگویند معبد برهمنست اهل هند در روز
کسوف و خسوف از اطراف و اکناف جهت غسل بدین حوض می آیند و از زر و طلا و نقره

ونقره وجواهر آنچه دست مکنت شان بدان میرسد در آن حوض می اندازند پانی پت
جایی معروف است متوطنان آنجا پیشه کارد گری انیک ورزیده اند شیخ شرف الدین بو علی قلندر
در آنجا مدفون است اصل ایشان از عراق است با حضرت شمس تبریز و با حضرت مولانای روم صحبت داشته
قدس الله اسرارهم **دهلی** از شهرهای قدیم است همیشه دار الملک سلاطین عظام و مرکز دایرهٔ اسلام
و محیط رجال افضال و مأمن فصحای کامل بوده و در اهل هند آمده که شهر دهلی مهرولی نام داشت
و نهایت آباد بوده بعد از ان نوعی خراب شد که مسکن وحوش و طیور گردید تا آنکه در سیصد
و چهار هجری باز آبادان گشت و قریب سیصد سال در آن مکان هندوان کارفرما بوده و در
پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام
که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد از آن وقت الی یومنا هذا هندوان
دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن نزدیکی
محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دهلی کهنه بانحطاط رسید در سنه ۶۸۸
ششصد و هشتاد و هشت باهتمام سلطان جلال الدین خلجی دهلی نو بنا شد و چون بر لب آب
جون واقع شده در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده بالآخر در زمان شاهجهان در
نزدیکی دهلی نو شهر شاهجهان آباد بنا یافته که الحال دار الملک است و از دهلی کهنه و نو
نامی باقی نماند الحال قدری از خصوصیات دهلی نوشته شود بعد آن شمهٔ از کیفیت بنای
شاهجهان آباد نیز بتحریر می آید بدانکه در دهلی کهنه مسجدیست مسمی بقوت الاسلام که هزار
ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال رفعت همه
کس را قدرت بالا رفتن بران نیست و دور این مناره هشتاد قدم و ارتفاعش یکصد و سی ۱۳۰

ذرع ارتفاع آن منار از ارتفاع بیرون رفته چون میل گنبد از گردون شده و بران جماعه ملکت ست و شاه هر سفینه فلکت ست و آنرا مردم لات منار گویند از سنگهای سرخ بشکل مخروطی است پنج طبقه مخارجات پهلودار منقش و مزین و سنبت کاری والاچه دار و آیات قرآن بقلم جلی آسمانی که سطر هر حرفی بقدر دسته گره باشد بکمال حسن و زیبای بر آن کشیده اند و در صحن مسجد میلی آهنین بقدر هشت درعه ز زبان هندوان تا بحال ایستاده است و نیز مزار متبرکه حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره که مردم اکثر بزیارت آن آستانه بهیات اجتماعی میروند و مزار فایض الانوار حضرت شیخ عبد الحق دهلوی قدس الله سره و چهل تن و نمازی صاحب و امام صاحب و مولانا جمالی و غیره تالاب شمسی و مسجد اولیا نیز در آنجاست و زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا نیز از غرایب آن و امیر خسرو در آنجا مدفون است و بزرگان دیگر و حکما بسیار در جوار ایشان مضجع یافته مقبره ها اکثر از سنگ مرمر اند و در بلاد دهلی همیشه محط اتقیا و اولیا بوده هر گاه از امرا و سلاطین که طومار امتداد عمرش بتوقیع اختتام متوشح می گردید در آنخاک پاکش دفن میکردند با جمله چندان عمارت رفیع مقام و خطایر منیع فام دران شهر باشند که از حد و عد بیرون است و گنبد همایون شاه نیز از عجایبات عمارت عالم است و گنبد عبد الرحیم خانخانان که اهالیان ابول ها لا گویند و گنبد نواب منصور خان جد نوابان لکهنو و غیرهم فضلا و باغات ارم سیما اگر جدا جدا مفصل بیان آنها شود چندین مجلد تحریر باید و ایضا در آن نزدیکی عمارتیست موسوم بشکارگاه فیروز شاه در میان عمارت عمودی بر آمده است که سی و دو ذرع ارتفاع و سه درع سطبری و ضخامت دارد یکلخت سنگ فیهانست و استقامت منظر آن ما را که شاید این عمود در زمین رفته باشد و سی درعه دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشسته باشد و آن ممکن نمیشد نخواهد بود و بر این تقدیر عمود یکه شصت و دو درع طول داشته باشد بر پا کردن آن بنوع

مقالات بهشت مانند مجمل خصوصیات آن شهر باید است که بعد از تصنیف مجلدی بزرگ از عهده
عنوان بر آمد مردمان نیک بسیار و اولیا از دهلی برخاسته اند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و میر خسرو و خواجه حسن و شیخ جمالی و شیخ عبدالحق و غیره و بنای جهان آباد
که امروز بصورت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا او از دهلی کهنه و نو آبادی اینجا منتقل شده بود و کیفیت
بنای این قلعه آنست که در شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت در سال دوازدهم جلوس
شاهجهانی مطابق سنه ۱۰۴۹ یکهزار و چهل و نه هجری بنای آن را نهاده در شب جمعه نهم محرم الحرام سنه
یکهزار و چهل و نه هجری بعد انقضای پنج ساعت از شب بنیاد کردند و هزاران هزار معمار و سنگتراش و
حکاک و نجار و گلکار و آهنگر و کارگران هفت اقلیم جمع شده بعمارت گرم سعی شدند و نهری که فیروز شاه در عهد
خود آورده بود و بعد وفات او از جریان افتاده بحکم شاهجهانی از سر نو بقدیم در قلعه رسانیدند در مدت نه سال
اساس قلعه از جانب دریا و دوازده در بر افراشته گشت که تاریخ آن انتمام انصرام معلوم میشود تا ابتدای این قلعه
شاهجهان آباد و آن سنه ۱۰۵۴ یکهزار و پنجاه و چهار است و در عرصه هشت سال باتمام رسید که لفظ تاریخ شده
و یحیی کاشی مصرع تاریخ اتمام این دستور موزون کرده   شد شاهجهان آباد از شاهجهان آباد و پنجاه لک
روپیه در بنای عمارت و پنجاه لکه روپیه در تیاری سقف نقره دیوان خاص و نهر خانه و آوردن جوی و غیره
بخرج در آمد و یک قلعه از سنگ سیاه سرخ گرداگرد شهر است و یک قلعه که آنرا لال قلعه گویند مخصوص خانه
بادشاه است و آن مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت مدور و چهارده مثمن
و محیط حصار شش لک [illegible] مربع است و ارتفاع ضلع شرقی این حصار که بسمت دریای جون یعنی جمنا واقع شده
دوازده و در عرض [illegible] چون در ضلع شرقی دریا است و در دیگر اضلاع خندقی بیست و پنج درعه عرض و عمق
در کنده آب جوی دران جاری ساخته اند آن آب از دو جانب بدریای جمن میرسد و [illegible]

مشتمل بر سی و شش برج است تمامی باره و برج از اوج تا حضیض و کنگره تا خاک ریز از سنگ سرخ
تراشیده اساس یافته و همگی عمارات دولتخانه از برج شمالی مسمی به شاه برج باغ حیات بخش حمام شاه و
محل معروف به غسلخانه و تسبیح خانه و برج طلای مثمن مسمی به برج [illegible] و دیگر عمارات یکی از طرف مشرق [illegible]
دوازده ذرع [illegible] شرف تا آب جون و از جانب مغرب باغات و انهار و تالاب فیض [illegible] از سنگ رخام
مطلا و منقش و رنگین و منبت کاری عقیق یمنی و سنگ لاجورد و شاه نهر در وسط با حوض فواره جاریست
و دیگر تالاب بهشت متصل ایوان غسلخانه بشکل باره دری چهار طاق گویند دیوار بسته بطور حجره و [illegible]
کرسی با سقف و محراب و ستون تمام طلا [illegible] منبت کاری عقیق یمنی و غیره نگینه های قیمتی دارد و نهر در
گردش آن پوشیده جاریست و سقف آن تخته نقره ملمع طلا گره بندی فرنگی بند و می نموده
آفتاب ساخته اند و نه لک روپیه صرف آن شده و تخت یکپارچه بلور [illegible] نشین از طلای مرصع [illegible] و در میان
آن یک لک و هشتاد و پنج هزار روپیه خرج رفته در وسط آن نهاده اند و حمام و متصل آن مسجد سنگین که
هر سه گنبد آن مغرق طلاست و از سنگ رخام منبت کرده بیرون دروازه دیوان خاص و کتابخانه
و باغ حیات بخش دست راست غسلخانه و طرف دیگر پیش طوطی باغ و نو باغ [illegible] باغ و در آن
باغات حوض سنگ رخام یکپارچه و نهر و آبشار در حوض دیگر از یکپارچه از رخام کلان [illegible] گویند
بیست ذرع مربع و چهار در چهار ذرع نیم ذرع عمق و دوازده فواره [illegible] میزند و می آید
در آن [illegible] تالاب بهشت در شصت ذرع [illegible] آب عمیق دارد و پنجاه فواره بر کنار آن منصوب
و بنگله های عجیب در آن [illegible] مختلف و بناهای چنین متفاوت و در آن حمام درون و بیرون از سنگ رخام
منبت کاری نموده و در آن چبوتره سنگ مرمر گرداگرد آن حوض فواره ها که آب سرد و گرم
از آنها [illegible] و بر چبوتره [illegible] می آید و جامخانه و [illegible] محل تمام از سنگ رخام بطرف [illegible] دیوان [illegible]

طبقه در جهت طولاً پنجاه ذرعه و عرضاً بیست و شش ذرعه چهار دیوار و ستون و سقف و محراب آن به سنگ مرمر مطلا
و آئینه‌های حلبی کلان آن نصب کرده و دیوان عام طولاً هفتاد ذرعه و عرض بیست و شش ذرعه از بنیاد تا سقف و
چهل ستون و زینه پایها از سنگ مرمر مطلا و بنگله تختگاه بارتفاع سه ذرعه و طول چهار ذرعه و عرض دو ذرعه از سنگ خام
مطلا بانواع عقیق و لاجورد و نگین‌های گران بها منبت کاری کرده و گرداگرد آن محجر از طلای ناب ساخته اند و طاق
در عقب آن با نگین کاری منقش و تصویرات بدیعه و سه طرف محجر از سیم خالص با صحن و طاق بعرض دو ذرعه
موافق بنگله تختگاه در نقوش و غیره و سه دروازه به ترکیب عجیب از سنگ مرمر و بیرون دروازه نقارخانه و صحن خلوت خانه
طولاً دو صد ذرعه و عرضاً یکصد و چهل و چهار ذرعه چهار طرف ایوانها و حجره و در وسط حوض پانزده در پانزده
نهر روان و از آنجا تا لاهوری دروازه قلعه بازار مسقف دو طبقه مرتفع که فیل با نشان از زیر آن بگذرد و دو ملی
دروازه بزرگ بستون با کمال رفعت و هر دو لخت دروازه در بند و برنجی میخهای گلدار بر هر بند رومی چسپانیده
و آنقدر خوش اسلوب که تعریف آن مقدور قلم نیست و بعلم جر ثقیل تخته دروازه بست و کشاد می یابد بلا
قدرت نیست که آن را جنبش آرد بلکه فیل هم آن را در حرکت نمی‌تواند و مسکنات و کارخانجات و خواص پور
و مسکن سلاطین و خوابگاه شاهزادگان و آتشخانه میر آتش و وزیر آصفجاه و دیوان خالصه و دیوان تن
و کچهری بخشیان عظام هر یک با وسعت جدا جدا التعمیر یافته که از یک لکهه روپیه تا بیست لکهه خرج بنای هر یک
از آنها شده و در دو قلعه سه طرف خشکی انگوری باغ و گلابی باغ و بیرون دروازه لاهور بازاری بعرض
چهل ذرعه و پهنای آن و الست مرتبه در میانه آب جاری دارد و دو بازار منکور دو رسته دکاکین
ستاهجو کاران [illegible] فرو شانند **نظم** بطول امل عرض اسواق او باوج حمل قبه طاق او
[illegible] که صد صد منکبر در آنجا عمارت و طول این بازار یکهزار و بیست گز مشتمل بکهن
یکهزار [illegible] بلند شده [illegible] ستون آنجا با چوک هشتاد هشتاد دیوره کوتوالی چهارصد

در عه و از اینجا تا چوک دیگر که نصف دست هست همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوک سرای عالی و از
تا مسجد فتحپوری پانصد و شصت گز و جانب اکبرآباد بازاری بطول یکهزار و پنجاه گز و عرض سی گز مشتمل بر
و تنها دکان و سرای نو مسجد در بازار دکاکین صرافه و بزازه و قسم نفیسه عالم و ظروف و آلات
چینی و حلبی و مینا فروشان و عطاران و بادله و کناری فروشان و غیره فراوانست و عقب چاندنی چوک
باغ بیگم بطول نهصد و هفتاد و دو عرض دو صد و چهل و نهر فیض شاه یاره بتمام و کمال درون آن گردیده
اشجار و ریاحین و عمارات و لغشین و فواره و آبشار و حوض و نهرهای جوبر و تالاب درانست و نیز
درون شهر نزدیک لال قلعه صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند مسمی بلال ڈگی مشتمل چار
دیوار و چار صفه مثمن و زینه ها و پنجره ها تمام از سنگ سرخ طولا صد گز و عرضا بیست گز و آب
از نهر می آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدیست زینت المساجد نام ساخته زیب النسا بنت عالمگیر
در محله دریاگنج سه گنبد با صحن وسیع و حوض و دو مناره ها و حجره ها همه از سنگ سرخ و مزار بانی
آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کلان در شاهجهان آباد بنیاد است اکثر از
سنگ سرخ کسی تا کجا بنویسد و از انجمله مسجد جامع است که در ماه شوال سنه یکهزار و شصت
تعمیر یافته هر روز پنجهزار استادکار کرده در عرصه شش سال بخرج ده لکهه روپیه باتمام رسید و آن مشتملست
سه گنبد و هفت طاق رفیع و گرداگرد آن محوطه ایست که تا مسجد اتصال دارد و گویا بیتیست سوای دالان
و طول مسجد نود درعه و عرض سی و دو گز درعه با صحن وسیع و فرش آن سنگهای مربع
برابر هم بیک قطع تراشیده اند و دو مناره بارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بسوی قلعه
و کرسی مسجد دوازده و چهل زینه از زمین بلند است که هفت درعه باشد گنبدهای مسجد و مناره و دروازه مطلا
الاچه دار از سنگهای سرخ با خط ها و مداخل با سنگ مرمر و دالانها و سقف و جدار آن از سنگ سرخ

وفرش درون مسجد بطریق جای نماز محرابی از سنگهای مرمر مجلا وخطوط مداخله از سنگهای موسی است و در سه
طرف مشتمل بر سی و چهار طاق و در هر ضلع از اضلاع ثلاثه و در صحن مسجد طرف شمال و مغرب حجره ایست
با پنجره های مرمر و در آنجا موی مبارک رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و جبه حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه است که در ایام متبرکه نشان میدهند و حوض مسجد شانزده در شانزده است و منبر با
از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میانه مسجد و بر زینه های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر جهة واعظان
منصوب و تاریخ اتمام مسجد از مصرع مفهوم میشود ع قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان مشهور است مشتمل بر
بتخانه های عظیم و مستولد کشن باسدیو است که هنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذالک و
سلطان محمود غازی در چهار صد و نه آن شهر را در حیطه تسخیر رسانیده آنجا یک بت زرین که نود و هزار
مثقال طلا بود با یک پاره یاقوت کحلی یافته که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشته و بهمین دستور
سلطان هفت بار بقصد هدم بتخانه های هند رسیده اجه جیپال را با پانزده نفر پسر و برادر و
پنجهزار نفر دیگر بقتل رسانیده و حمایل گردن جیپال یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت داشته و تسخیر
قنوج و انهدام هند و فتح قلعه گوالیار نمود بالجمله متهرا دار الملک حکام بوده چون دارا
نزدیکی اکبرآباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقع شده و در آنجا مسجدیست سنگین
برابر مسجد لاهور در سنه یکهزار و هفتاد و یک در عهد عالمگیر بنا شده که این مصراع از آن خبر
میدهد ع بگو عبد النبی خان بانی این مسجد زیبا ؛ و در نزدیکی مسجد
ملا غیث آبادان چون در ابتدای سلطنت احمد شاه بهادر چغتای احمد شاه درانی
به پنجاب آمده چهارده لکهه روپیه گرفته بدستور اول قندهار مراجعت کرده و چون
دور سلطنت شاه عالم ابن عزیز الدین عالمگیر رسیده مرهته های نکهرام تسلط

تسلط یافته ارادہ ہای فاسد پیدا کردند در ۱۱۷۴ یکہزار و ہفتاد و چار احمد شاہ درانی جہۃ تنبیہ مرہٹہ ہا بہند آمد با شاہزادہ ولیعہد اتفاق کردہ مرہٹہ ہا را کہ دو لکھہ سوار جرار بودند در میدان پانی پت شکست داد و در روز انہزام از پانی پت تا دہلی بقدر پانزدہ ہزار نفر مرہٹہ بدوزخ رسیدند و مقدار چہار کرور روپیہ نقدی و جواہرات از انہا تباراج رفت و شہرہا بتباہی و غارت رسید اگرہ کہ باکبرآباد نیز مشہور است در زمان باستان شہری با نام و نشان بودہ و قلعہ در غایت متانت داشت چنانکہ صاحب طبقات اکبری آوردہ کہ اگرہ در ابتدا از مضافات بیانہ بود و سلطان سکندر لودی ہمت بتعمیر آن مقصور گردانید و شیر شاہ افغان و سلیم شاہ نیز سعی در آبادی آن بتقدیم رسانیدند و صاحب تاریخ اکبرشاہی و عبد القادر بداونی در منتخب التواریخ نوشتہ کہ در سنہ ۹۷۲ نہصد و ہفتاد و دو اکبر جلال الدین بعزم بنای قلعہ اگرہ یعنی اکبرآباد ہمت مقصور ساختہ و بنای قلعہ را بآب رسانید و بسنگ تراشیدہ و آہک برآوردہ و بنا بر احتیاج تختہای سنگ را بحلقہ ہای آہنی گذرانیدہ بایکدیگر وصل کردہ اند در عرض پنجسال باتمام رسید عرض دیوار دہ گز و ارتفاع چہل گز و خندق آن بسنگ و گچ برآوردہ اند عرض خندق بیست گز و عمق دہ گز تا بآب رسیدہ از آب جون یعنی جمنا پر گشتہ و نظیر آن در استحکام و متانت در ولایات کمتر نشان میدہند زرہای ہندوستان از زبان جغتائیہ ملجا و ماوا گشت مصرع شد بنای قلعہ از بہر زر تاریخ یافتند بعد آنجہانگیر شاہ و شاہجہان در عمارات آنجا مبلغہا ی کثیر صرف کردند و بربام عمارت بادشاہی تختہ جہانگیر شاہ از سنگ موسی است و در وقتیکہ مرہٹہ ہای نمکحرام تسلط یافتند مہاجی و مرہٹہ چون بر آن تخت نشست خون از میان آن تخت ظاہر شد مہاجی با مشاہدہ اینحال از سر تخت برخاست

بر زمین نشست ازان باز باو جود ریزش باران آن خون ازان تخت زایل نمیشود بلکه بعد از شستن باز بدستور اول ظاهر میگردد و آنچه حروف ابو محمد حسن عسکری بچشم خود مشاهده نمود طعم و لون خون تازه ازان معلوم کرد بعد از چندگاه یکی از مردم انگریز چون بر این تخت نشست در دم از میانه شگافته دو نیم شد از صفات آگره یکی آنست که آب جمنا از میان شهر جریان می یابد و در هر دو طرفش حدایق و بساتین و عمارات است و طرف دیگر مقبره جلال الدین اکبر پادشاه مسمی بسکندره است که در نهایت زینت و بها ساخته اند و نقشه وشاه جهان پادشاه هم تقدیر یک کرور و دو لکهه روپیه ۱۲۰۰۰۰۰ عمارات اکبرآباد بمصرف رسانیده از انجمله شش لکهه روپیه ۶۰۰۰۰۰ بر مسجد بیگم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسمی بموتی مسجد و پنجاه لکهه ۵۰۰۰۰۰۰ بر روضه ارجمند بانو المخاطب بممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و تتمه بر عمارات دولتخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمه شاهجهان بوفور عصمت وحسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشتند که با دیگر ازواج مثل صبیه صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاه نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانان ابن بیرم خان او را نبوده و بنا بر حب مفرط مقبره عظیم الشان مشتمل بر باغ ارم نشان با گنبدهای عالی و مناره های مرتفع و چبوتره ها و بنگله ها و مسجد رفیع و ایوانهای وسیع تمام از سنگ مرمر بچی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فرهاد تیشه بهزاد قلم انواع صنعت بکمال مهارت دران بکار برده بنا ساخته بود چون وفات ممتاز محل در آخر شب چهارشنبه هفدهم ذیقعده ۱۰۴۰ سنه یکهزار و چهل هجری که از ع جای ممتاز محل جنت باد ۱۰۴۰ ازان خبر می دهد در سن سی و نه ۳۹ سال و چهار ماه و چهار روز در برهان پور

بوروا فقیده نعش او را از انجا باکبرآباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابله روضه مذکور بر
لب دریای جمنا شاهجهان بادشاه برای خود مقبره دیگر بهمین وضع میخواست که تعمیر
نماید درین اثنا بسبب تسلط اورنگ زیب عالمگیر و کشته شدن داراشکوه از قوة بفعل نیامد
و شاهجهان پادشاه تا هفت سال و پنجاه و هژده روز منزوی و محبوس بود در آخر رجب
سنه یکهزار و هفتاد و یک وفات یافت بحکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز
محل مدفون شد لفظ رضی الله تاریخ وفاتش یافتند و این روضه تاج گنج الحق بقدر
و خوبی دارد که سیاحان منصف میگویند اگر یک کرور روپیه جهت تماشای آن صرف شود
از هوس دیدن آن تقاعد نباید ورزید امروز مردم اکبرآباد در هر روز یکشنبه بتفرج آن باغ
بهیأت اجتماعی میروند و بحضور ماه رخان آفتاب سیما دلکش نگارخانه چین و کارگاه
فرودین است نظم پریچهره ستاران طوطی کلام ٭ سهی قامتان صنوبر خرام ٭
ملیحان هندی چو بادام تر ٭ بموئی کمر بسته از مو کمر ٭ فرنگی غزالان لندن وطن ٭
سمن بر صبیحان چنبیلی بدن ٭ بتاراج دل ها زده صف همه ٭ مغانه می لعل بر کف همه ٭
اگر توبه چون سد سکندر ستی ٭ یکی غمزه کافرش در خور ستی ٭ اوده بر کنار آب سرو واقعست
طرفی با نام است لکهنو شهری مختصر بوده چون در سلطنت سلاطین چغتائیه قصور و
فتور سمت وقوع یافت هر یکی از امرا کوس انا و لا غیری نواخته بخود سری پرداختند از اولاد نواب
منصور خان چندین در لکهنو بحکومت رسیدند اما اسم پادشاهی بر اینها اطلاق نشد
روز بروز در آبادی شهر می پرداختند امروز نظیر آن در آبادی و وفور سامان نگفت
و ثروت کمتر نشان میدهند و داخل عملهای مضبوط کمپنی بهادر است چون هر کسی

علی الرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد امروز با جتماع مردم دانشمند صاحب کمال
طرفه سرزمینی است کالپی سرکاریست شهرش بر کنار آب جون واقع شده محمد یوسف هروی
در رساله عجایب و غرایب هندوستان نوشته می آرد که وقتی در حدود کالپی بسر زمینی رسیدم
جماعتی دیدم با سرهای برهنه و مویهای ژولیده که هم طریقه کفر و ضلالت می پیمودند و هم
بر جاده اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش بت سجده میکردند و گاهی سر بجانب قبله
فرو می آوردند و سبحه در دست و زنار در میان تسبیح بر لب و قشقه بر پیشانی اگر آنهارا
هم سوء مزاجی پدید میشد یا نزاعی روی می داد هر کدام بخانه خود رفته خشم در پیش اکار فرما شده
آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن اختیار مینمودند
و هرگز یاد دیار خود نمیکردند قصبه بلگرام که سابق سری نگر نام داشت از قنوج بسمت
شمال مایل بمشرق بفاصله پنج کروه واقعست و دریای گنگ بمسافت دو نیم کروه در وسط
آن هر دو شهر میگذرد و نقل صحیح است که زن شیرخان حاکم مرادآباد را که شهر مذکور از اینجا
اوست دو پسر توام زاد یکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش او را میان مونا
نام کرده هر روز او را شیر می داد تا در شش ماه بزرگ و قوی شد و با برادر خویش بازی میکرد
نهایت الفت داشت چون گرسنه میشد نزد مادر می آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد او را
اورا شیر گاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آمده بازی میکرد و گاه بر پلنگی که برای
او مقرر بود در رفته میخوابید به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی هنگام شام
که آمدن او نزد مادر مقرر بود نیامد مادرش به تجسس و تفحص مشغول شده تمام شب نخوابید
روز دیگر بطریق معهود کنیزکی برای پختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برآوردیکه میان موناد سا آتش تنور سوخته مثل خلخال پیچ کشیده تمام طلای خالص
شده کنیزک متحیر مانده نزد خاتون آورد نیک نگریستند از سر تا دم طلای خالص
دیدند سایر الناس تعجب کردند که این مار از آن آتش اضطراب نکرد همچنان نشسته
سوخت یا آنکه پیش از افروختن آتش با جل طبیعی مرده باشد مختصر تا آن طلا در خانه
ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود تا شبی دزدان در خانه
ایشان نقب زدند و صندوقی که در وآن طلا بود ببردند از آن روز باز دولت
ایشان روی در تنزل نهاد و صاحب تاریخ کلیات قانون می نگارد که مرا با شخص
که از اولاد برادر مار بود اتفاق ملاقات شده میگفت که ما مردم را مار نگزد اگر گزد
اثر نکند نهامن العجایب مخفی نماند که هندوستان مملکتی است در غایت عرض
و طول متوطنانش اکثر بت پرستند و درمیان آنها نیز اختلاف بسیار است و حیوانات
غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران آبی دران بسیار
و معادن و نباتات بسیار و چندان خوبی که در آن دیار است در هیچ مملکتی نیست از
عبدالله بن سلام رضی الله عنه نقلست که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزو آن را
بهندوستان و یک جزو را به باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های هند آنست که مسافر را
احتیاج بزاد و توشه و بدرقه نیست چه بهر منزل خوراک و علیق دواب و فقرت
کراینه و محل آسایش خاطر خواه موجود است سلسله آمد و رفت از یکدیگر گسسته نمیشود خصوص
در زمستان که از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است و اقسام لذات نفسانی و
تمتعات جسمانی آنچه هوا پرستان و جوانان را در هند میسر است در هیچ دیاری نیست سیر گم

بهر نوع که گذراند منعی و تکلیفی نیست و از میوه های هند آنچه قابل ایراد باشد نیشکر و انبه
اناناس و کوپله و کیله و کتهل و نارنگی و امرود و کرنی و بیر و نارجیل است و از گلها
کیوره و بهولسری و سیوتی و گل کوره و رایل و چنبه است چنبه سالی دو مرتبه گل می کند
و هر مرتبه تا مدت دوام میکند و از نباتات نافعه یکی برگ تنبول است که آنرا پان گویند
مادام تا کسی آن را نخورد خوبی آن در ذهن متصور نگردد نظم برگ پان است
طوطی شاداب * در دهن لیک میشود سرخاب * مغز اصحاب مجلس رنگین * از
اداهای تلخ او شیرین * خوردن آن فسان خنجر فکر * واکشای نقاب معنی بکر * زبان
زبان سرخ برگ لاله نما * زود هن هیچو غنچه بویا * تازه فوفل ز دوستداری او *
چون نبازد ز جان سپاری او * وآنچه از امور غریبه و رسوم عجیبه که در هندوستان دیده و شنیده
شد و در هیچ ملک نه دیده و از هیچکس شنیده نشده اگر بتحریر آنجمله پردازد باعث ملال خاطر نازک
مطالعه کنندگان شود لاجرم بنکته چند که غرایب تمام دارند اکتفا کرده شد فرد شنیده
مزه نیست ناشنیده شنو * شنیده سخن لذت بکل جدید * و از آنجمله آنست که بعضی هنود
زنانرا چون شوهر فوت یابد بی وجود او زندگانی بر خود حرام دانسته خود را با او بسوزد و
آنروز مجمعی عظیم بوقوع می آید و آن زن لباسهای فاخره پوشیده حمایلهای گل
بگردن انداخته مردانه از سر متاع جان که بس گرانست برخیزد شخصی صادق القول
نقل میکرد که در حدود بنگاله زنی را آتش این واقعه در خرمن افتاده بود و بدینگونه سنگام
گرم کرده از اقربای زن جمعی در برابر او صف زده ایستاده بودند آن سوختنی آتش
وفاداری سر شوهر را در کنار نهاده شمع وار تن بسوختن داد و وجود موهومی خود را

از رنگ و بو رها شد یکسر مو حرکتی که مشعر بر عدم ثبات و وقار باشد از وی بوجود نیامد مجملاً جسدش را باتش بیکرنگی میسوختند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از انها بنام طلبید و آن زن متغیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک او رسید پیاله تنگ که آن محروقه بود باو اشاره نمود که بگیر و آن زن چون باد صبا که بر پیاله لاله زار گذرد در میان آتش سوزان در آمد آن پیاله را مانند گل سوری از دست آن سمندر نفس پروانه بگرفته و شکفته و خندان برگردید گویند در آنوقت هر کسیکه را آن محروقه میطلبید او را اینحالت و تهور دست میدهد که بی ترس و بیم در آنمهلکه میرود و بی ضرر بر می آید و از ان زن نقلست که مرا از رفتن در آن آتش و پیاله از دست وی گرفته و بر آوردن اصلا خبری و شعوری نبود و در میان اهل هند اشتهار دارد که چون آن زن که او را ستی گویند با شوهر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن ستی نماید سخنهای غیب خبر میدهد که اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف نجفی در تاریخ مسمی بمجلس السلاطین نوشته که در سرکار ناکت مانیکه فقیر به شهر سکنات مشهور رسیدم بعد چند روز راجه آنجا که ویر نام داشت وفات یافت هفتصد زن نامی از حرم سرای خود آنها همه در یکساعت با او در آتش نقد سوختند و در یکی از پرگنات هند جوگی پیدا شده و خواهش سوختن خود در نظر راجه آنمحل کرد و راجه آنجا سه روز نسوخت و سر در پرداخت روز چهارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و جمعی از هنود جمع شدند جوگی مذکور کسوت فنا در بر و کلاه ترک جان بر سر ابر راجه آمد غنچه وار لب از تکلم بسته و نرگس صفت نظر بر پشت پا دوخته بایستاد بموجب حکم او فضله گوسفند و گاو نرم ساخته برگرد او

میریختند تا بسر و دوش برآمد و انباری بهم رسید بعد از آن چپ و راست آتش زده بدامن باد میکردند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگامه گرم شد و در قتیکه شمع وار آتش تا گلوی آنسوخته رسید بجانب راجه توجه نمود و حرفی چند بر زبان راند و نیاز مندانه سر فرود آورد و پیشانی بر همان روی آتش نهاد چشم بپوشید و دم درکشید و دیگر جمعی از جوگیان در هند میباشند که در حبس نفس مکوشند و مواظبت و مداومت بجای میرسانند که در هر چند روز یکبار نفس بر می آرند از انجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف چنانکه خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت قریب دوازده روز در ته آتش گذاشته که اصلا باو ضرری و آسیبی نرسید و ایضا در ولایت پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودائی و عالم یکسو نهاده نه بعالمش تعلقی و نه بعالمیانش تملقی عمرها گوشه زمینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر دل است دران شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده و بیست و دو سال باین هیأت افتاده بود در ینمدت نه پا کشیده و نه دست فگنده و از غذا ببوی طعام قناعت کرده و الله اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که مداخل و مخارج طول و عرض هندوستان در زمان شاهجهان بادشاه باین عنوان بود که طول این مملکت از بندر لاهری تا سهلت دو هزار کروه پادشاهی و هر کروهی پنجهزار گز و هر گزی چهل و دو انگشت مساوی الحلقه و عرضش از قلعه بست تا قلعه بروده یکهزار و پانصد کروه و برای ضبط و ربط این سواد اعظم بیست و سه صوبه قرار داده و تعداد سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکریان در انجا تعین کرده هر صوبه چندین

وهر سرکار چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده لکهه فلوس حاصل دارند که برابر محال
صوبه بدخشانست و عدد پرگنات چهار هزار و ششصد و پنجاه است و شمار قریات را علام
الغیوب داند و جمیع تمامی ولایات هشتصد و هشتاد کرور دام که هشت ارب و هشتاد کرور دام باشد
و حساب دوصد و پنجاه و بیست کرور میشود دار الخلافه شاهجهان آباد صد کرور دام مستقر الخلافه اکبرآباد
صد کرور دار السلطنت لاهور نود کرور دار الخیر اجمیر نود کرور دولت آباد شصت کرور
و برار پنجاه و پنج کرور احمد آباد پنجاه و پنج بنگاله یکصد و ده کرور اله آباد پنجاه کرور بهار
چهل کرور مالوه چهل کرور خاندیس چهل کرور اوده چهل کرور تلنگانه سی کرور
ملتان سی کرور اودیسه بیست کرور کابل بیست کرور صوبه کشمیر پانزده کرور تهته پانزده
کرور و بلخ هشت کرور بدخشان هفت کرور قندهار هفت کرور بگلانه چهار کرور از آنجمله
یکصد و بیست کرور دام خالصه شریفه بود موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه حاصل
داشت و باقی هفتصد کرور جاگیر امرا تنخواه بود ایضا بدانکه محال است و سه ماه
سه فصل دارد زمستان و تابستان و برسات از غره آبان تا آخر بهمن چهار ماه زمستان
است بخوبی و میانه آذر و دی باشد ایام شدت سرما از اول آبان و بهمن هم اگر چه سرما
اما سرمی بسیار و روزی چهار ماه سواری و تردد و سیر و شکار بغایت مقبول است
گرد از غره اسفندار تا آخر خورداد چهار ماه تابستان از نیمه اسفندار آغاز بهار
و در کمال اعتدال و فروردین نیز معتدل است و خوب میگذرد و در اردیبهشت و خرداد
سواری در چنین ایام میسر ندارد تا بضرورت سفر مقبول گردد خیمه تا
آفتاب نمیشود که بسیگرد و در خورداد وقت شدت و بسیار گرما

و تیر ماه و امرداد و شهریور ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا همچو خورداد گرم میگردد
و در امرداد عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده پانزده مرتبه بارد و ابرهای
رنگین پیدا شود و این ایام خوبیهای هوا همه بستانست از حکمت بالغهٔ الهی است
که در چنین ملک گرم سیر قلیل الامطار که هنگام صولت گرمای چهار فصل مقرر و لایات دیگر است
باین نهج بسر سپرده والا بر سکنه زندگانی مشکل میشد و در شهریور اگرچه باران میبارد
اما نه بمرتبه امرداد و این ماه منتهای ایام برسات است مجملاً فصل برشکال سه هوا دارد
اگر ابر و باد است هوای زمستانست اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تابستان
لیکن در تابستان بالقیاس هوا انجی باشد و در برسات وزیکه باران نباشد نسیم نوروز
هوا متکاثف و گرفته میگردد و بر ضمیر دراک اهل ادراک مخفی نماند که چون همواره بمقتضی
رفیق توفیق قطع منازل و تحقیق احوال اقلیم سیم به پای چوبین قلم نموده شد اکلال عنان
یکران بیان بسطح طارم اقلیم چهارم معطوف می دارد و نظم پرداخت چو فکرم ازین برج
پر گرد زلعل و در جهان درج * خواهم که دمی نظر نگارم * خورشید ز چرخ چارم آرم * هر مطلع
من چو لعل نابست * با صبح بگو که آفتابست * الاقلیم الرابع این اقلیم تعلق با فتاب دارد
وسط معموره عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیرت
افضل اولاد ابوالبشر اند مصدر اصناف فضل و هنر ابتدای اقلیم چهارم از مشرق شمال بلاد
چین بود پس بر خان بالغ اکثر ممالک ختا و اراضی تبت و کشمیر و بدخشان و جنوب
بلاد یاجوج ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان
و امصار کرمان و فارس و خوزستان و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیره قدس و سقلیه

وشمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نابعی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر
محیط منتهی میشود در ذکر بعضی از مواضع مشهوره این اقلیم سابق در ثبت میرود چون
در اقلیم سیم ابتدا بذکر شام و مصر نمود در این اقلیم شروع بذکر خراسان که غیرت افزای
جنانست کرده می شود از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه از آن
وسیع تر نیست و هیچ مملکت و ناحیت بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد بنو امیان
عباسی روم را پیموده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند اشجار و انهار و دریا حصین
و انهار خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مرو شاه جان اقلیم می آید مرو شاه
جان از بلاد معظم خراسانست بعضی بر این اند که آن شهر را اسکندر ساخته و برخی
از ابنیه شاپور ذو الاکتاف می دانند اما اصح آنست که طهمورث همت بر آبادانی
آن گماشته مدتها دار الملک سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه بوده چون غزان
که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان مستولی شدند سه شبانه روز آن شهر را غارت
نمودند و جهت طلب مخفیات دفاین و مصادره اشراف و اعیان را مواخذه نموده در شکنجه
تعذیب کشیدند و از این روی خرابی بسیار بمرو راه یافت و پس از آن بتدریج روی آباد
دیدی فی الجمله جمعیتی از هر جانب دست داد تا در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت
اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت
پسر کوچکین خود تولی خان را با هشتاد هزار سوار خونخوار بطرف خراسان روان
ساخت تولی نخست بمرو رفته آن شهر را محاصره نمود مجیر الملک که در آن مملکت امر را ضابطا
من جانب خوارزم شاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره ندید با پیشکش بیقیاس بدر آمد

سپهسالار تولیخان شتافت بعد از ان لشکر خونخوار تاتار متوطنان مرو را چهار روز
به صحرا رانده همگی چهار صد نفر را از محترفه و پسران و دختران بجان امان داد و بقیه را
بلشکریان قسمت نمود چنانکه هر مغلی [۱۲] چهار صد کس حصه رسیده بود که هر یک حصه
خود را بقتل رسانید و سید عز الدین نسابه با چند نفر سیزده شبانه روز بعد از آن شمار
مرو کردند که سیزده لکهه نفر و کسری بوده و آنشهر همچنان خراب بود تا در زمان میرزا شاهرخ
ابن امیر تیمور گورگان فی الجمله جمعیتی دست داد و سلطان سنجر ثانی در معموری آن سعی
موفور بتقدیم رسانیده مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و الحال دو شهر
دارد یکی نو یکی کهنه و همچنین بانی آن دو سنجر بود یکی کهنه و یکی نو و مرو در زمین
هموار واقعشده و توابع بسیار دارد و آبش از مرورود است که عبارت از
مرغاب باشد و منتهی میشود و از میوه انگور و خربوزه نیک و فراوان در آن میشود
اما هوای نیک ندارد و بیماری در آن دیار بسیار است و در بعضی جاها می و می کس
باشد سر بر زند بر که مردم سه ماه تابستان از عذاب آن بیلاقات میروند و در زمانه
حکیم انما سخاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار کهنه افتاد
از زیر آن چند سر آدمی بیرون آمد یکی از آنها شکسته بود دندانها ریخته یک دندان او را
وزن کردند دو من بود والله اعلم و از نیکان و بزرگان آن مکان خواجه بشر حافی و عبد الله
مبارک رحمهم الله و از شعرا عماره و کسائی و غضنفری و فتوحی و غیره اند و مهتشت و الیته
مختصر دیست و مردم نیک همواره از انجا بر خاسته اند و دشت خاوران از مضافات
مهنه از اولیا حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره و حکیم انوری هم از انجا بوده

باورد بانی آن باورد جوز رد ده طعام باورد می خرامع آنشهر است آبآب وهوای بد دارد لیکن بهشت است که حضرت فضیل عیاض و عبدالله مهدی و شیخ احمد نصر از انجا برخاسته اند نسا بحسب آب و هوا و جاهای نزه و دلکشا است چه شهر تمام در آبادی و در آنشهر و ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چنار است و نیز مشهور است که ولی در آنولایت برخاسته اند و در نفحات بنظر آمده که در برابر خانقاه استاد ابو علی دقاق گورستانیست که تربت چهارصد پیر است از کبار مشایخ با بنیه نسا را شام خورد گفته اند و مولانا سعدالدین تفتازانی از آنولایتست کسی از مولانا سوال کرد که شما از نسا اید فرمود آری الرجال من النسا سرخس ما بین هرو و مرو است و وسعت و ارتفاعش نیک بحصول می پیوندد و قلعهٔ آن از قلاع معتبرهٔ خراسانست در تاریخ که محمد خان شیبانی فتح خراسان نمود یک لکه و هفتاد هزار خانه در سرخس تعلیم آمده چون شاه اسمعیل صفوی مردم را ترغیب بملت اهل تشیع داد در حینی که بعزم مقابله و محاربه بجانب خراسان در حرکت آمد محمد خان مرد نیک آنولایت را که چاپیده بما ورالنهر گسیل فرمود و انجماعه لطیب خاطر با آنجد و دشت نا رفتند ازین سبب سرخس رو بویرانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند در زمانیکه شاه طهماسپ صفوی بر عبدالله خان والی توران چیره گردید در صدد معموری سرخس شده از آن زمان تا حال آباد انست و مردم نیک از انجا مثل شیخ ابوالفضل پیر شیخ ابو سعید ابوالخیر و شیخ لقمان رحمهم الله برخاسته اند شهر بلخ از ابنیه کیومرث است اما کیکاوس آب بلخ آورده باعث آبادانی آنشهر گشت و انشکوه عظیم در انجا

بنا نهاده و در زمان اعتلای لوای اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید تا در حضرت
بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه کرت دیگر آنشهر را عمارت نمود و چون آنشهر را
غلامان نصر تعمیر نمودند هر آئینه بقلعهٔ هندوان موسوم گردید از عمارات عالیهٔ بلخ یکی
نوبهار بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبهٔ معظمه و شرف و عزت آن شنیدند برامکه که رؤسای
بلخ بودند بتخانهٔ در مقابل و مکابرهٔ آن بنا نهادند و بر زبر آن قبهها بسته و علمها افراشتند
و ارتفاع آنخانه بکصد ارش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذو النورین عثمان رضی الله عنه مزین
و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اهتمام بهار بلخ بوده بیاری
توفیق بشرف اسلام مشرف شد خود را عبد الله نام کرد مردم را از عبادت آن بتخانه
مانع آمد لاجرم ملک ترخان بخشم رفته لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان بشهادت
رسانید مگر یک پسرش که برمک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمده
بجای پدر تکیه زد و برمکیان که آثار جود و سخای ایشان در زمان خلفای عباسیه
در تواریخ مذکور است جمله از نسل او یند در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان ببلخ
آمد آن بلده در معموری بمثابه بود که در شهر و قری یکهزار و دویست جای نماز جمعه
میگذاردند و یکهزار و دویست حمام داشت و از زبدة الاولیا خواجه ابو النصر پارسا
نقلست که در وقت استیلا و محاصرهٔ چنگیز خان مردم بلخ با پیشکشهای فراوان بکمال
عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبال شتافتند اما از شدت قساوت
قلب آن شقی فایده نداد **نظم** چو چنگیز شد وارد خاک بلخ ٭ اجل بلخیان را ز دنیا
کرد تلخ ٭ ز ویرانی آن شهر را کرد دشت ٭ ز خون خلایق زمین گشت طشت ٭

بانتیریج آبادانی یافت امروز شهریست در غایت عظمت و شگرفی قلعه دارد ما
کوه قاف و خندقی چون دریای محیط و مستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
خربوزه و هندوانه در انشهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه بار یک
شتر است و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و هشتاد و پنج که میرزا بایسنقر اخبار
برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای ایالت مرتفع گردانید عزیزی شمس الدین
نام که نسبتش بحضرت بایزید بسطامی قدس سره میرسید از کابل ببلخ شتافته تاریخی
ظاهر ساخت که انرا در زمان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند و در انکتاب مکتوب بود
که قبر حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
است بنابران میرزا بایسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
بوده شتافته در انموضع چنانکه در انکتاب نوشته بود گنبدی ظاهر شد و قبری در
میان آن موجود بود و چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا شد
که بر انجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله میرزا بایسنقر در
در حال قاصدی بمعنان صبا و شمال بهرات فرستاده صورت ماجرا بعرض رسانید
و بهرات و فور خود بدانجانب نهضت فرمود و عمارتی در غایت رفعت و وسعت طرح انداخت
حمام و بازاری مشتمل بر دکاکین بنیاد نهاد و یکی از انهار که بنهر شاهی مشهور است انهر
فیض آثار وقف ساخت و بتدریج آمد و شد خلایق بدان روضه انجامید که هر ساله
قریب صد هزار تومان کپکی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجا می آورند تا بحال
آن آستان ملطاف طوایف نزدیک دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابراهیم ادهم و حاتم اصم و احمد خضرویه و شیخ ابوبکر وراق و مولانا بهاء الدین ولد و
ثمره شجره او جلال الدین المشهور بمولانای رومی قدس الله سرهم الاقدس و از حکما و
دانشمندان شیخ ابو علی سینا و از شعرا شیخ ابو الحسن شهید و ابو القاسم حسن عنصری
و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین وطواط و امام شمس الدین بافلاز
جنجکتو و سیمنه دو ناحیه معمور و آباد است و مرغزارهای نزه و با طراوت و صحراهای
پر منفعت و لازم الکیفیت بسیار دارد و سکانش صاحب رمه و قبیله اند و اکثر به صحرا
می برند و حکیم ظهیر فاریابی اگرچه بفاریاب اشتهار یافته لیکن بیشتر در آنجا نشو و نما یافته خود ولایت پر منفعتی است
هرات را از آن تمتع بسیار است و بعضی میمنه را داخل اندخود نیز شمرده اند و از مردم آنجا
سید جمال الدین برکه است پیر و مقتدای امیر تیمور گورکان بوده ترمذ اگرچه داخل ماوراء النهر
و در آن طرف جیحون واقع است لیکن چون از مضافات این اقلیم است و بر این سمت واقع
شده آمد لهذا بذکر آن مبادرت می نماید و ترمذ در زمان سابق شهری با نام و نشان
بوده چون چنگیز خان بر آن استیلا یافت نوعی خراب و ویران گشت که از آن گل
غیر خاری و از آن مل جز خماری باقی نماند و الحال بقدر شهری چند یعنی قصبه آبادانی
دارد و همواره مردم عالی همت و صاحب ثروت از ترمذ برخاسته اند از علما حکیم
محمد علی حکیم و ابوبکر وراق و از شعرا امیرک و ادیب صابر از آنجا است حصار کوهستانی
نزه و با طراوت است و از فواکه و ثمار انگور و انار بحصول می پیوندد و دار الملک حصار
شادمان است و نهر خنگاب که از اعظم انهار آن دیار است بر یکطرف آن شهر جریان می
پذیرد و قنطره مشتمل بر نه طاق بر آن آب بسته شده و از قبیل خنگاب چند آب دیگر مثل

کمرود و کافرنهان در معموره و دیهات آن ولایت در جبال آن ختلان بوفور فواکه و میوه
مقامی بنام است و تنگ ارتفاعش لعل می آید و اسپان ختلی بین البحور مشهور است و صرف
در شجاعت بالیث رستم و اسفندیار اند و دار الملکش کولاب است حصارش در غایت
حصانت و استوار است نظم قلعه خوب چو دیوار بهشت * که مه و مهر بود از خشت
گرد از کره صبا آورده * غالیه از پی حوران برده * مزار فیض آثار حضرت امیر کبیر
سید علی همدانی قدس سره در جوار کولاب در دیهی واقعست چهار دیواری و محوطه دارد
مردم اکثر بزیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مراتع و وفور میاه و زیادتی انهار
و بسیاری اشجار و اثمار نشانه کشمیر و نمونه قندهار است و اهل آن دیار اکثر ابوش احشام
و بنا بر لطافت آب و هوا کثرت سبزه و جلگاه همیشه در صحرا بسر برند و اسپان قوی هیکل
سم و نرم دم فراخ کفل لاغر میان فربه سرین خشک پی و چرب مو در میان ایشان بسیار
بهم میرسند نظم ابرش قطره زن لسان سحاب * باد تند از صهیل برق شتاب *
اشقر دیو زاد خاراسم * عنبرین یال خیزرانی دم * موم آهن ز سختی سم او * خار
قاقم نرمی دم او * تا زهمراهیش پی افسرده * رخش دار اسکندری خورده * اگرچه
معادن بسیار در آن دیار است اما آنچه ذکر آن نمود کان لعل و لاجورد است که سیر
لوح نسخه عالم رنگین ساخته شده و کان لاجورد و لعل کان بدخشان را از اوج
اعتبار انداخته چرخ و مهر شاهزاده در جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر الی نام و نشانی نبود تا آنکه در کوه بدخشان در زمان
یکی از عباسیان زلزله شدید روی نمود و مصداق فاخرجت الارض اثقالها هویدا

گردیده در خلال آن احوال در یکی از جبال که آنرا تنگ نگیان خوانند سنگی سفید که از آن
لعل استخراج مییابد بر صفحهٔ ظهور افتاد چون شرایط تفحص بتقدیم رسید کان پوشیده
ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در سنه ٨٠٣ هشتصد و سه در زمانیکه
امیر تیمور بتسخیر بغداد اشتغال داشت شاهزاده سلطان جهانگیر میرزا از کان بدخشان قطعه لعل
آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تحایف ارسال داشت
صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو علوی وقتیکه در مواضع یمکان من اعمال
بدخشان بسر میبرد حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مربعی بوده که
بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند دری باز میشد و قبهٔ پیدا می
آمد بر مثال جامخانه اول الا آنکه بر دیوارهای انخانه هفت حلقه بود و یاز حلقه میکشیدند
در حمام پیدا میشد و عالم با این هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری
میکشید در جامخانه اول میرسید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانه های این حمام
نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شاهان بدخشان از اولاد
سکندر فیلقوس بودند سالها حکومت دران سلسله فی بود تا سلطان ابوسعید گورکانی
سلطان محمد را که آخرین السلاطین بود بقتل رسانید دولت آنجماعه انقراض
یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرقی آن لمغان و پیشاور و بعض ولایت
هندست و غربی آن کوهستانیست که مسکن قوم نکدری و هزاره است و شمالش
ولایت قندز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله واقعست جنوبش فرمل
و تغز و افغانستان و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوهست از

کابل دیگر در یکجا نمیتوان رفت که هرگز آنجا برف نبارد و از آنجا دو ساعت بجایی
میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان است تومان ننگنهار
داخل لمغانات است که در مشرق رویه کابل واقعشده و تا شهر کابل سیزده فرسنگ است و معظم
ترین آن تومانات ننگنهار است که برنج و گندم و نارنج و کیله و نیشکر در این
تومان خوب میشود و دیگر تومان علیشنگ است شمال و بهنه و کش پیوسته است قبر
امام نوح در این تومان واقعست و بابرشاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تواریخ
بنظر آمده که حضرت امام را بملک لمکان نوشته اند مردم آن ناحیه غین را بجای
کاف تلفظ کنند غالباً ازین جهة آن ولایت را لمغان گفته باشند و تومان دیگر دره
نور است و شراب دره نور شهرت دارد هر چه گرد میماید آنرا تاشی گویند و هر چه
سرخ است سوهان تاشی دیگر تومان که دره نور است و سرحد کافرستان واقعشده
و ازین تومان تا حد سواد و بجور رسم است که هر زنی که بمیرد او را بالای تخته از چهار طرف
بردارند اگر آن زن بقصد عمل بدی نشده آنجا عت بی سعی و خواهش در حرکت
آید و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد دیگر بدشواری و دیگر از چهارده
تومان کابل یکی تومان نجیل است در این کوهستان انار و جلغوزه و دن باصطلاح
آنجا را خنجک گویند بسیار میباشد و چراغ مردم نظرف از چوب جلغوزه است که چون
همیشه نور میدهد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوهستان سنسار و ماهی است که در میان
هر دو دست و هر دو ران او پرده ایست شبیه بال شب پره که از درختی بدرختی قدری میپرد
و آنرا روباه پران گویند و دیگر تومان غوربند است چون در آن ولایت کتل را بند میگویند

وازان گلها جانب غوری بیرون بهر آینه بغوربند اشتهار یافته در غوربندکان نقره و
لاجورد است و تا لعل نمی آرند و در میان غوربند و آب باران دو مرغزار است که در
فصل بهار نضارت و نزاهت آن دو مکان کم جائی نشان داده اند بابر پادشاه در
واقعات خود آورده که در وقتی که بیکی ازان دو مرغزار سی و سه قسم لاله مشاهده افتاد
که هیچ یک مشابهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که درانمکان لاله ایست خوشبوی
از عالم گل سوری که آنرا لاله گلبوی می نامند و دیگر تومانات دارد که اگر بذکر هر یک
پردازد سخن دراز کشد پغمان و استرغچ دو موضع اند که در لطافت نسیم بدارند و
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید این دو موضع را سمرقند و خراسان میخوانده و
ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره ایست موسوم بخواجه سه یاران
که از جاهای تماشا شهر و مکان است محل اصل خواجه سه یاران چشمه ایست که بر زبر آن
چنار بسیار بر آمده و بر همین بسیار چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
زار است که از زرد و سرخ در یک وقت میشگفند و این جنس درخت را از کرامات سه
درویش میدانند و شکارجای کابل آب باران است و اکثر وقت درانجا جانور
می باشند و صید بسیار میشود ازانجمله یکی شکار بودنه است که کلنگی بسیار ازان بحصول می پیوندد
و کابل از جمله چهار بهشت خراسان است که عبارت از هرات و قندهار و کشمیر باشد و از
خوان عوام و خواص لذت نعمتش بکمال و فور شاه و گدا یکسان بهره مند و علما
صلحا و فضلا ازان زمین نزهت آئین بهم رسیده اند مردمش از غث و سمین
بحرکات ملایم [illegible] دلنشین اند و نکته های ظریف نقاش عجم زده اند و چنین اند

شیخ احمد سرهندی کابلی الاصل است در کابل تولد یافته چون بسن رشد رسید بسرهند
شتافته و در آنجا وفات کرده و مدفون شده لهذا بسرهندی مشهور گشته حضرت بابت
پدر بزرگوار ابو حنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده چند سال
در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالیمقام در کوفه تولد یافته
میوه و انگور کابل در حلاوت و بایندگی با نام است سیبران بموضعیست از
نواحی بامیان در کوه آنچشمه ایست در شعبه که چون کسی نجاست دران اندازد آب
بجوشد آنقدر که از عقب روان شود باکه فرو گیرد و پاک کند و نیز در زمین بامیان
چاهیست که آنرا غورک خوانند و آب برسر آرد چون نخجیر تشنه شود و قصد آب
کند آب فرو شود و نخجیر را غرق کند و فرو برد و بعد از ساعتی استخوان نخجیر را
انداز د صوبهٔ کشمیر نظیر صانها الله عن الآفات والبلیات از مشاهیر بلاد عالم است
دان ولایتی است قریب جابلق وسط اقلیم چهارم واقعست و جزو اول تحابی است
که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و طولش از جزایر خالدات
یکصد و پنج درجه باینجهت آن را داخل بلاد خراسان میشمارند عرصهٔ آن ولایت طولانی
افتاده از جمیع جوانب محفوف است بقلل کوه و از جبال قاف شمال کوهستان
جنوبیش بجانب کابلی و هندستان تبت مابین شمال و شرق بطرف بدخشان و صوب خراسان
و جانب غربیش بطرف پکلی و محل اقامت افاغنه و طرف شرقیش منتهی شود
بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت آنچه هموار است از منتهی
تا غربی چهل فرسنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی بیست فرسنگ است

اندشت هموار که درمیان کوهسار واقع شده هزاران هزار قریه و مواضع معموره است و بوم
و دشتش مملو از اقسام درختان میوه دار است و ثمارش باکثر امزجه سازگار و بفحوای و القینا فیها
رواسی شامخات قلاع محکمه و حصون مفخمه از جبال گردون مثال پیرامون آن عرصه فسیح المجال
کشیده که اهالی آن از تعرض اعادی مامون باشند کسی از بیگانه‌های آنکه زمینداران آنجا متفق
باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تسخیر مملکت قدرت نمی یابد معظم راه های آن ولایت چند
طریق است یکی بصوب خراسان که بغایت دشوار که از پرگنه کوهامون براه گلگت بروند و
میرسند دوم راه دارد که صعب و قریب تبت است و نقل احمال و اثقال بر پشت مرکب و دواب متعسر میشود
و مردم آنجا که بدین کار معهود اند بر دوش تا چند روز بجائی میرسانند که بر چارپای بار توان کرد
راه های که بصوب هندوستان است اگرچه در سابقه دشوارتر بودند لیکن در زمان حکومت سلاطین
کشمیر و پادشاهان چغتائیه صاف و هموار شدند و راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است
اما راه تبت خورد خالی از صعوبت نیست چند روزه علف هم دار است که سواری دشوار است
که چارپایان تلف میشوند و این هر دو راه تبتین بکاشغر و ختن و لاسه میروند و از آنجا بچین
و ماچین و ترکستان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میرسند و مابین جنوب و شرق
بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلوک نیست و درین محدود تمامی اراضی مسطوره
بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است یا للمی یا باغ و گلزار و میوه ار یا میدانهای هموار
و یاسمن برگه و نرگس و نسترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار رود خانه
ها است و در زمستان برف میبارد اما گزندگی هوا نمیباشد بلکه هیجان طبیعت و جوش
حرارت غریزی میگردد و تابستان بکمال لطافت هوا میگذرد و دیدن و وزیدن نسیم

شغل احتیاج مروحه اکثر اوقات نمیشود و از ایام بهار و شکوفه چه توان گفت بالصبا
اگر کسی عمر طبیعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهده عشر عشیر آن بیرون نیامده
باشد و در فصل خزان که ایام برگ ریز است از ریختن اوراق ملونه درختان دستگاه تماشا است
هر چهار فصلش در ندرت و نضارت گرو از یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل اندرو
تیر و اردی بهشت و بهمن و دی ❊ نیست در وی بفصل ضیف و شتا ❊ بی گل و لاله
کوه یا صحیفه مصنفان جهان و مورخان ایران و توران و شعرا نادره گفتار و فضلای
الوالایدی انقدر بنظم و نثر در تعریف و توصیف این بده صنایع قادر قدیر داد سخنوری
داده اند که عشر عشیر آن در حق دیگر بلدان بوقوع نیامده که اگر کسی باجتماع آن در دفتر چند
مجلد مبسوط بهم رسد و هیچکسی از نیمات بطیب خاطر و خواهش دل بیرون نرفته و نمیرود
فردا از شاه جهانگیر مرزع جو جستند از خواهش دل گفت که کشمیر و دیگر هیچ مولانا
شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه و خوانده میر در حبیب السیر و امین احمد رازی
در هفت اقلیم و محمد ابن احمد در نگارستان و شیخ عبد الحق دهلوی در تاریخ دهلی و عبد
شیرازی در وصاف و خاوندشاه بلخی در روضة الصفا و میرزا حیدر کاشغری در
تاریخ رشیدی و صاحب باغ سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و اقبال نامه و
غیره انقدر در تعریف بلده داد سخن سرداده اند که مزیدی متصور نیست نه هی هوای
معطر و نسیم که بخارا دهمه نکهت است و هوای او شمامه کافور گلزار فیض آثارش جای
باده و چمانه و چنگ و چغانه است و انهار و رود بارش محل سرود و سرود و سماع و ترانه
لالایش داغ بر دل گلزار خان نهاده و بنفشه اش طره شاهدان به باد داده و در هر مکان

که چشم نگاری جلوه گاه نازنینان بینی و بهر طرف که نظر بگشای سبحان الله عرفان یابی نظم

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر
که باشد مایه جان خاک کشمیر
هوایش رشک فردوس برین است
بهشت نقد بر روی زمین است
دم عیسی بجان بخشی هوایش
زلال خضر آب جانفزایش
بهشت خوش است آنجا نیست معذور
نه بیند گلشن کشمیر از دور
بگندم خوردن آدم حیله ساخت
نشو و نمش بر زمین خود را انداخت
نسیم از باغ و راغش عنبرین بوی
طراوت از فزایش آب در جوی
پر است از سبزه و چشمه و نهر
اگر کوه است اگر دشت اگر شهر
بگویم نکته خوبی که بد نیست
بهشت است این اگر این نیست خود نیست
فرو شد باز در جنت مقیمش
که در دلها نشاط ارد نسیمش
ز عیش آباد باشد هر کنارش
فرح بخش است باغ شاله مارش
ز رنگ آمیزی گلهای رنگین
پر از طاوس شد دامان گلچین
گلش را چون شگفتن عام کردند
بهار عندلیبش نام کردند
تماشای شگوفه سیر کشتی
رساند نشاء خمر بهشتی
چو دل پرورد است از روز در آب
سکون افکند از ان سجاده بر آب
کول را بحر و بر رنگین است
برآید گر ز آب آتش همین است
ز عکس گل که سامان داده دریا
چکن دوزی کند آبی قبا را
چه نسبت شام را با این دلارام
تفاوت بین که این صبح است آن شام
حق آیینه دار این پریروست
اگر روم است آن خورشید چهرو است
به پیش شهر چین ای چینیان کی
فقیر کاسه را هر گداسی
بگو با مصر چون شکر گدازد
ز حسن رخ بیه چند نازد
خراسان با چنین دو رخ چند داشت
که خود را همسر خورشید پنداشت
ز خاتم در لیش شهر تتار پر
قندهاری میان عالم گشت مشهور
چو سایان نثارش شاد کرده
بدخشان لعل پا انداز کرده
ز صنعت حسن پر گرد و چنانها
بجان آتش زد آوازها بجانها
ز شعر و لیش و بک کنعان
نبایت چاه یوسف کرده پنهان
بهشتی پیکرانش خوشتر کلامست

همه کوثر لب و طوبی خرامند | همه خورشید روی ماه پاره | سر آویزه پروین گوشواره
صباحت با رخ شان شکر و شیر | ملاحت از لب شان چاشنی گیر | فکنده عشاق را از هر کناره
جگر بر دوزن از تیر نظاره | هزاران دل چو ماهی کرده در شست | فکنده دام گیسو شست در شست
دهان شان تنگ تر از پسته در شکرخند | تبسم ریزه ها چون سوده قند | خمیر از نشأ صهبای الست
ز آتش حسن فرنگ است | به هر سو گردش چشم سخنگوی | جوان مستی که مستغرق به هر سو
نگاه سرمه سا حرف گلوگیر | خموشی از زبان داده به تقریر | تغافل بسکه با دیدن تمیز است
نگه چون تیر سرمه از دنباله ریزد | نظر بالا رود پایش چه پست است | تماشا پنجه مژگان خضاب است
به همین آخر عقل و دل کاست | تب با جان بستیزد هر دو خست | لبان شان همین آئین جلوه فرما
اگر بت می پرستی یار می اینجا | ز هر بت سجده از روی نیاز است | درون کعبه در هر سو نماز است
برای خرمن ارباب معنی | از هر سو جلوه برق تجلی

در شهر و قصبات عمارات عالیه بسیار است اکثر از چوب ساج از سه طبقه تا پنج طبقه مشتمل بر بیوت و حجرات و ایوان ها و غرفات و مخارجات و فرش اسواق از سنگ خام و جمعیت این شهر با شهرهای کلان برابر میکند آنقدر خوانق و مساجد و حمامات و وقفی و بقاع خیر در کشمیر است که تعداد آنجمله خامه و دیوان نامه نیست و در نفس شهر بصورت دجله بغداد نهری عظیم جاریست که بمقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد میگذرد و آن نهر را در کشمیر وهت گویند و چون از کشمیر برآید جیلم خوانند منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویرناگ است و از چشمه کلن و از نهر لیشو و آب لدر و سونی گل و آب نهر لدر که از چشمه تارسر می برآید و از میان پرگنه دچهن پاره و کهاوره پاره میگذرد و جوی ارتشس و نهر دوگنگا که از کوهستان غربی است و قلیلی آب پرگنه

بزبان کشمیر بچشمه [illegible] شنید

پرگنه و هوو و اینهمه آبها در جلم می پیوندد در میان نفس شهر جریان می یابد و آب تالاب دل
و جوی کلان ستند که از جانب تبت میرسد هم در جلم می پیوندد و در قصبهای کشمیر نیز دیگر نهرها
با جلم ملحق شده از سرحد کشمیر گذشته از راه پنجاب و اطراف ... عبور کرده با دریاها
دیگر در حوالی ملتان پیوسته از تته بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شهر هفت
جا پلهای چوبی بسته اند و طرف شرقی شهر کشمیر تالاب دل است که اطراف آن
باغات پادشاهی با نهرها و حوضها و آبچادر و فواره است این تالاب جزایر مربع و مردم
نشین نیز دارد و تردد سفاین در آن که جهت تماشا و تفرج دریا و باغات ارم سواد اکثر
الاوقات مسلوک درین است و سیر کشتی کشمیر تفوق بر جمیع سواریها دارد و در شهرهای
دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال سر و تالاب آنچار
سر و تالاب ناگر سر و تالاب سیامسر و تالاب کلان اولر که آب این تالابها مع آب جلم در آن
میگذرد و در میان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند میجوشد که بقدر یک دونیم
درعه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه مانند پل نیز مثل تالابهای دیگر
بزرگ است در میان این تالابها و جویهای دیگر نیز تردد سفاین مفتوح است و در اکثر
اطراف ملک کشمیر کریوه های مرتفع و مسطح عریض است مثل کریوه متن و کریوه شادره
کریوه و تاکام کریوه قاسم پوره کریوه دامودر و یانودر و کریوه زینه پوره و کریوه بیجبار و کریوه
نابالپوره و کریوه ترال و کریوه پانپور که محل زعفران است و کریوه جیره اودره و کریوه
خانجکنه و کریوه قلم پوره و غیره کریوه های خورد بسیار اند باغات مشهوره کشمیر اول
نشاط البهشت که عمارات آن از سنگهای موسی مجلای مقدر ساخته گرد و اگرد حوض گلها

باهزاران فواره و آبشارها و آب چادرها انهار و خیابانها و اشجار و چنارهای فلک پیوند

و انواع ریاحین خاطرخواه و دیده پسند در بیان وجه تسمیه شاله مار انکه لفظ شاله بزبان

هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خورمی است و مطلب و عشق را

نیز خوانند یعنی خانهٔ عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بوفور طراوت و نضارت و انهار

و حوض و فواره وغیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و

باغ نگین و باغ بحر آرا و باغ چشمه شاهی وغیره که اشعار شعرا ابلاغت وثار مثل کلیم و

سلیم و قدسی و طغرا و احسن و صایب در تعریف آنهمه زینت دفاتر شده اگرچه

مضافات کشمیر باهر دو تبت که قلعهٔ لداخ دار دو است و دمتور و کشتوار و جمون

بوده لیکن محال در نسخهٔ بادشاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنهمه بیست و هشت

کرور دام است و بغیر تبتین و پکهلی و دار و دمیال و دمتور و کهاشیال و کملا

و کهی و بانهال و پرونچ و راجور و آدون و نوشهره که تعین مواضع ندارند سی و

محال که عبارت از سی و شش پرگنه است و باره سری انگر سوای محال میر بحری است

سه هزار دو صد و هفتاد قریه است و خصوصیات و عجایبات کشمیر بسیار است اول شال

که در عرب و عجم و روم و چین بلین تحفگی و خوش قماشی و نرمی و سبکی و دیرپایی و رنگینی

و قماشی بوجود نیامده و مخلوق نشد طرفه تر آنکه بافندها در اختراع طرح و گلکاری آن طرز دیگر

و آئین دیگر بروی کار می آرند و هیچکس تالبس دیگری را نمیخورد مثلاً اگر کسی صد هزار فرد

شال در معرض بیعآرد هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود هنوز در رنگینی

نقوش آن باب دستگاه نقشبندان باهر مفتوح است و دیگری زعفران است اگرچه در

ممالک دیگر هم بر دیگار است اما زعفران کشمیر بهتر بندرنگ و بو ترجیح دارد و دیگر از خصایص
کشمیر آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر رسا دارند و خاطر بسیاری
از انها باطراف شعر خوانی و مشق و تحریر مشغوف میباشند و مردم زود از طبع روان و
سر شکسته دیگر تمام اینکه سوادی دارد و مراعات شرع شریف بیشتر دارد غیر از علما و عقلاء
فقرا و للالتزام اوراد و ادعیه و اجتناب از سوء اعتقاد در اینملک بسیار است نظم جهان را
بگشتم بسی بسیر ندیدم چو کشمیر جایی دگر ز بس شرع و سنت بدین و باد ز بهشت این
ارم زار آباد باد ز حیا و مروت سخا و وفا جز این شهر عنقا است یا کیمیا تمام کوهستان
کشمیر جمله طرف ییلاقها و سبزه گاه است و پر از چشمه ها و انهار و ریاحین متنوعه الالوان و اقسام
ادویه های نافع در انجا بوفور است و از معادن دو جا کان آهن دست است و لعل میآرند و کان مس
و در زمان سابقه در پرگنه کامراج بوده و کان بلور در پرگنه دچهن پاره و در کوه سر جبال بر سمت
راه تبت و چند جایی دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و در کوه هر مکث میگویند که از فیروزه است
و اما صعود بر آن متعذر است و در نفس شهر نزدیک بمایسومه جایی است که آنرا ونتی پور میگویند
چناری چند دار و لبته و مور دران زمین نمیباشد و دیگر در موضع کرمیتور پرگنه چهه چشمه است
که در آغاز اردی بهشت چون از انچشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب مستغنی میشدند
باز مختفی میگشت و دیگر موضع بونه ماهه پرگنه وینو مکانیست گنگه برای نام سنجم ماه شهریور
از حوض آن بقدر پنج آسیا آب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا
کوه پرگنه لار سنگیست بصورت ماده گاو که در دهم ماه فروردین از هر چهار پستان آن گاو تیز
آب میریزد و حوضی که در تحت آن گاو است از آب مملو میگردد و آنقدر که برای ده هزار ۱۰۰۰۰ کس

کیفیت یکشبانه روز همین حال باست بعد آن دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع
سول قطعه زمینی است که چون بر آن زمین چوبی خلانیده بر آرند از ان سوراخ بخار آتش
می بر آید و در پرگنه کامراج کوهیست بلند درختان و گیاه انکوه سبز است لیکن اگر کسی
نیم گز زمین حفر کنند شعلهٔ آتش می بر آید که از ان طعام میتوان پخت و دیگر در پرگنه دیوه
سر چشمه ایست که مردم بامتحان طالع در اینجا میروند در هر سال قدری برنج با نام خود
نوشته می اندازند و سر آن سفال میپوشند و در چشمه می اندازند و بعد یکسال ها بروز
انطرف بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع ..... سعد را طعام پخته می بر آید و هر که طالع
نحس دارد برنج او بدستور خام میباشد و دیگر در پرگنه دچهن پاره نزدیک سرحد
تبت غاریست سرنانت نام و در انچشمه ایست که صورت آدمی از یخ بسته میشود
در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندوان آن را لنگ مهادیو
خوانند و دیگر در پرگنه درنگ در موضع دول گام حوضی است سنده برار
تمام یازده ماه خشک میباشد و یکماه اول بهار هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود و هر
بار دو گهری بقدر رسیدن آب از جا نیست و نیز در پرگنه دیوه سر چشمه داسک ناگ نام در
هنگامی که احتیاج آب دارند جاری میشود و بعد چندی که مستغنی شوند خشک میگردد در ایام
خریف هنگام پختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است و دیگر
در پرگنه مارتند در موضع او میرزده غاریست که آن را ای نام شخصی راکند در عرض
آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز منتهای آن غار کسی ندیده هر چیست
و دیگر در پرگنه ویرناگ غاریست و در آن غار چشمه ایست که همیشه پیشتر می

اگر احیاناً کسی دران آید و پاره از آن یخ بخورد خوشگوار است و چون بیرون آید سنگی
سخت مانند بلور میگردد و نزدیک کوه باران نیز غاریست که رونده هر چند غایت سعی
بتقدیم رسانند بانتهای آن نمیرسد و دیگر چشمه ایست در قریه لوکه بون هر قدر ساهی که در چشمه
یکجا بیندازند و چشمه بون را یکنفس آب بسیار بیرون شود و یکنفس آب منقطع میگردد و تمام
سال باین منوال است دیگر طرف و چهن پاره چشمه ایست که هرگاه بالای چشمه فریاد
کنند حباب ازان ظاهر شود و هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرگنه دیوه
چشمه ایست که دران چند چوب بزرگ است هرگاه حادثه شود چشمه آنقدر متلاطم می آید که آن
چوبها برهم میخورند و متوطنین آنجا از مشاهده اینحال استنباط وقوع حوادث می نمایند
و دیگر در پرگنه کوتهار چشمه ایست مسمی بکهوهر که تمام چشمه مملو از اقسام ظروف سفالین
است هر چند مردم میخواهند که ظرفی از انچشمه برآرند صورت نمی بندد که چون بر سطح
رسد بی اختیار از دست رها شده بتحت میگردد و تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد
چشمه های گرم در کشمیر چند جاست که غسل بآنها در قلع مواد و امراض مزمنه سوداوی
و بلغمیه کثیر الانتفاع است و کان یخ نیز در کشمیر است و در پنج کروه شهر که دوازده ماه درانجا
یخ می بندد و با وصف آنکه در ایام تابستان چهار طرف آن دره نهایت هوا گرم میشود
بالجمله عجایبات کشمیر زیاده ازانست که بتحریر رسد مخافة للاطناب بهمین قدر اکتفا افتاد
و آبادی کشمیر بعد از طوفان نوح [illegible] شده و در زمان سابقه راجهای هنود بکمال استقلال
و اقتدار درانجا بحکومت میگذرانیدند مدت چهار هزار سال و سیصد و کسری در
تصرف داشتند تا در سنه هفتصد و بیست و پنج هجری رینچن شاه الملقب بسلطان

صدر الدین بر دست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره بشرف
اسلام مشرف شد و بعد وفات او کشمیر که بسلطان شمس الدین ملقب بود پادشاه شد
زیاده بر ۲۰۰ دو صد سال حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در عهد
ایشان افزود و تا در سنه ۹۶۰ نهصد و شصت سلطنت مستقل بقوم چکان گردید و آن
فرقه چون در مذهب تشیع متعصب بودند مردمان کشمیر را باهم نفاق و دست داد و دیده
و دانسته ملک را در دست چغتائیه دادند و تسلط چکان همگی سی چهل سال بود تا
در سنه ۹۹۴ نهصد و نود و چار بتصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه ناظمان از طرف
سلاطین چغتائیه بحکومت میگذرانیدند و در سال ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد و شصت و شش
عبد الله خان شاه نعاسی از طرف احمد شاه درانی صوبه را متصرف شد و بعد ۱۹۰ یکصد
و نود سال از دست چغتائیه بیرون رفت ناظمان افاغنه نوبت بنوبت شصت و
سال یکسر چند ماه در کشمیر متصرف و متسلط شدند یازدهم رمضان ۱۲۳۴ سنه یکهزار
و دو صد و سی و چار ملک کشمیر متصرف سکان از توابعان گرو نانک در آمد و آنجا به
بیست و هفت ۲۷ سال و پنجاه و چهارده روز قمری یکی بعد از دیگری متسلط و متحکم گردیدند
هشتم ماه ذی القعده آخر سال ۱۲۶۲ یکهزار و دو صد و شصت و دو [illegible]
از کشمیر برآمد چون پنجاب لاهور داخل ممالک محروسه کمپنی انگریزیه شد صوبه ها از طرف
انگریز بحکم لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر آمد مفوض بمهاراجه گلاب سنگه گردید
والی القاره از ملک [illegible] بعد از وفات مهاراجه گلاب سنگه سرگباشی فرزند او راجه [illegible]
راجگان جمشید اقتدار خورشید اشتهار رنبیر سنگه دام اقباله که وارد [illegible]

آثار حاتم و نوشیروان است و کوشش او نسیان رستم داستان بر تخت سلطنت بسبب غلبه تسلط
و اقتدار دارد و بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عمل احسان و عنایات
اهل کمال و اوضاع نام نیک دارد و مدار ارکان دولت اگرچه در پرورش اهل کمال سرگرم اند لیکن
دیوان الصاحب ذی احتشام دیوان که بالهام دوام احسانه تسخیر تکلف امتیاز مستثنی بین الاقران است چون
خود باوصاف فضایل متصف است اهل فضل را با ایا الطبع دوست می دارد و با نواع احسان مرفه
الحال میگذارد آنقدر اولیا و سادات و علما و صلحا و فضلا و شعرا ازین ملک برخاسته اند که عشر عشیر
آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن ها کتب نا محصور تالیف رسیده هیچ قریه و هیچ محله
نیست که در آن مرقد بزرگی نخواهد بود و ایراد اسامی بزرگان از غلبت شهرت احتیاج به بیان
ندارد و همچنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی بمطالعه نمیرسد که خالی از شعر شعرای اینجا خواهد
بود و موید این معنی اشعار ابدار حضرت شیخ یعقوب صرفی و بابا داود خاکی و مولانا ماهری و میرزا
نامی و ملا مستغنی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظهری و آوجی و ذهنی و ندیمی و فصیحی و
و فطرتی و شیخ محسن فانی و مولانا محمد طاهر غنی و شفیع عشتی و محمد زمان نافع و میرزا جویا و میر گویا و
ملک شهید و حاجی اسلم سالم و ملا امینی و ملا فایق و ملا آذری و ملا بینش و قلندر بیگ و ملا
و ملا شارق و میر کمال الدین و نواب ابوالبرکات خان صوفی و پسرش ابوالقاسم خان صبائی و فصاحت خان
راضی و محمد رضای مشتاق و ملا ساطع و خضر بیگ قبول و میرزا گرامی و ارجمند بیگ و ملا فروغ
و ملا معروف و شاه رضای حشم و محمد شرف یکتا و لطافت بیگ صهبا و ملا داود و ملا عنیبه و ملا
توفیق و جان بیگ سامی و خواجه حبیب الله غنقا و خواجه خلیل قادری و ملا حافظ محمد
جامع این مسوده که مسمی بزبدة الاخبار است فقیر حقیر کمترین سالکان کشمیر ابو محمد حسن

محمد حسن شعوری قادری عفی عنه اینچند نفر از مشاهیر صاحب دیوان اند که اشعار همه آنها ....
مدون است و اگر بیسیج عصر از اعصار میگذرد که شاخسار گلشن کشمیر از عندلیبان سخن سرا
عاری بوده در هر مقام بلبلی است و در هر گوشه ترانه فرد بیا بگلشن کشمیر سخن که
گوشت چو گل شد که گرد هر چمنی بلبلان هزار انند ؛ و از خوش نویسان بسیار هم چون محمد مراد
زرین قلم و محمد محسن شیرین رقم و بسیار صحاف و رنگ ساز نقش وجود داشته‌اند و از تبت
ولایتی است مابین چین و هند مشتمل بر قصبات بسیار از جمله آن تبت کلان را که لداخ
نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوسفندان
آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر رسانیده در رشته شال ها انسان بافند و ساکنان آنجا
اکثر کافر اند و در کیش مانی نقاش و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم نزع که هنوز
نیم کشته و رمقی از جان داشته باشد سر یا اعضای آن مختصر از هم شگافته کار بر ملک
الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی بارتفاع یک دو ذرع بنا میکنند
و آن را آنی مانی خوانند موجب ثواب در حق مرده میدانند و منتظر خروج دجال
اند بلکه برای او سامانها ترتیب میدهند که چون بر آید آن ها را زنده کند و کیش آن
ایشان را شوهران متعدد میباشد و اگر صادر و وارد نیز بازن های شان صحبت
دارد بشرط عطای یکدرم نیز ممنون میشوند و تبت خورد که آنرا اسکردو گویند قلعه حصینی
دارد از یکلخت سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آب جاریست و تسخیر آن القلعه هیچکس
از قلعه کشایان عالم را میسر نشده اهل آن دیار یکفرقه مردم شیعه متعصب اند و در حدود
تبتین کوهیست که هر که بر آن صعود کند در دم نفسش منقطع شود و بمیرد و شهر

لاسه نزدیک بنیپال است که در شرقی هندستان و ابتدای سلطنت جغتاییان است
و لاسه بتخانه عظیم است لاسه‌های قومی اند از کفار ختا و در مذهب با نوی استدراجات
قوی از ایشان سر بزند که عقل انسان حیران است و از طرف شمالی لاسه شهر بهرام است که
در بیابان آن شهر در تابستان برف و ژاله می بارد قابل بلده نیست که ساکنانش بت
پرستند و بتخانه بزرگ در آنجا است و در آن بتی بزرگ است که تمثال شبیه شاکمونی است
که مردم چین او را پیغمبر میدانند طلار خان نیز بلده است و در آن شهر سید قوام الدین
نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته و در جوار آن بتخانه ایست که بتان بزرگ
و کوچک در آن بصورت منصوب است قراول قلعه ایست در غایت متانت بر کوه واقعشده
زیاده از یک راه بالا رفتن ندارد سکچو شهریست در غایت عظمت و سور شامخ گرد آن
کشیده اند و میانش مربع است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض که عرض
هر بازار چهل ذرعه است و آب زده و جاروب تمیز و در اکثر جاهای آن شهر خوک اهلی بود
قصابان آنجا گوشت گاو و گوشت خوک باهم در یک کوچه قلاب آویخته میفروشند و بازار
چهارسوقی در آنجا بسیار است و در هر چهارسوق تختی از چوب در کمال زینت نگاه
داشته اند و بر فصیل آن شهر در هر بیست قدم برجی مسقف است و چهار دروازه
چهار رکن شهر در برابر هم گشاده و مابین هر دروازه مسافت بسیار است و درین شهر
بیت الصنم متعدد است با تکلف و تزیین تمام دارد و هر بتخانه پسران و دختران صاحب
جمال بسیار اند و صلای عشرت در دهند و خیل [illegible] از سکچو تا خان بالغ که پای تخت
ختای است نود و نه ۹۹ یام است و هر یامی در بزرگی قصبه شهری و در میان هر دو یام

هردو بام قرغوی و قرغو عبارت از خانه ایست بارتفاع شصت گز که پوشیده از چیا
بوده نفر می نشیند و آن منزل را چنان ساخته اند که از انجا قرغوی دیگر می نماید چون حادثه
روی دهد فی الحال بالای قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال مشاهده
کنند همین عمل قیام نمایند تا متصدیان بادشاهی مطلع شوند و احوال تنها به را
در یکشب بر سبیل اجمال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بدرگاه رسانند
و قید کنایه است از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و مامورند با آنکه
اگر مکتوبی بایشان رسد فی الحال بقید قوی دیگر رسانند و از یک قید کو تا قید کوی
دیگر دو نامه است هر شانزده مره یک فرسنگ است و هر روزه ده کس بطریق ڈاک
چوکی ملازم مره می باشند بنوبت حصه و رسد آتا جمعی که منسوب اند بقید توپها
اقامت دارند و خانه ها ساخته زراعت میکنند و ارسکچو تا قمچو که بلده دیگر است و
و بزرگتر نه بام است و در انجا اسپ و دراز گوش گاو می و ارابه ها متعدد می باشند
و بسیار نیکه اسپان را محافظت نمایند موسوم به لبتوه و متعدد دراز گوش را بودو کو میند
و ارابه و گاو دی بانان را جیغو نامند و ارابه های بطریق گاو بردوش میکنند و هر
ارابه در عهده دوازده کس است و هر چند بارندگی و سیرها باشند از ارابه رانی باز نمانند
در قمچو تمانه ایست بانصد گز در پانصد گز در میان بتی خفته که طول قامت و پنجاه
ذراع می تدیش شده گز و دو کله و بیست گز و تیان بربالای سر و سینه او نهاد بطول
گستر با نشیند در پیش مورن تعادت بتخانه های دیگر باشند بیوت کاروان سرا همه با پرده
زربفت و کرسی با و صندلیها می مطلا و شمعدانها و صراحیها جینی نگار آسته گذ

شهر خانهٔ دیگر که اهل اسلام آن بتخانه را چرخ فلک میخوانند و آن گونکیست از زیر تا بالا پنج
طبقه و هر طبقه منظرهای مقرنس ایوانها و غرفه‌ها و برگرد منظرها انواع صور غریبه در
زیر انگونک صور دیوان پدید کرده‌اند که آن را بر دوش گرفته‌اند و در انگونک بیست گز
در ارتفاع دوازده گز همه از چوب تراشیده اما چنان مذهب که گویا مجسم از طلاست و در
آن قصر سرداب و میلی از آن سرداب تا بالای گونک تعبیه کرده و سر میل بر بالای گونک
نهاده و دیگر محکم به سقف خانه که آن گونک در انجاست محکم چنانکه باندک حرکتی که آن
میل بکند انگونک عظیم در گردش آید و از شهر چند روزه راه قمر اموون شهریست
عظیم که مقدار برابر جیحون است و بیست و چهار کشتی جسر بر آن بسته‌اند و انگشتیها از زنجیر
دو طرفی سطبر که برابر ران ضخامت دارند محکم ساخته‌اند و آن سلسله از هر طرف دهم
بر جسر گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بسطبری کمر آدمی بر زمین محکم کرده
و طرف شرقی آن آب شهریست نسیم و وسیع که به حسن آباد اشتهار یافته....
صیدین چو شهریست بغایت عظیم مملو از خلق بسیار و در انجا بتخانه بزرگیست در آن
جسیم از برنج ریخته مطلا کرده پنجاه گز قامت و بر همه اعضای او صورتها و دستها
و بر کف هر دستی هیاتی چشمی و آن بت را هزار دست گویند از مشاهیر اصنام ختا نیست
و این بت در عماراتی بدیع بر کرسی سنگین که بکمال غرایب تراشیده اند موضوع و اطراف
رواق‌ها و منظرها برگرد آن بتخانه ساخته مشتمل چند طبقه طبقه اول از کعب بت گذشته
دوم برانوی او سیم سینه و دیگری از زانو تجاوز کرده برین قیاس تا سر صنم و سر العمارت
بمقرنس در آورده چنان پوشیده که بیننده متحیر میگردد و دو تمثال در میان آن خود وا

جانوران درنده و تیز رو در آنجا گماشته در آن شهر سپهر فلکیت هزار مرتبه از چرخ فلک
زیاده تعبیه نموده **خان بالغ** شهریست مشهور دار الملک مملکت ختائی بفسحت فضا و لطافت
آب و هوا با غایت ارم میاضر بالمثل از ابنیهٔ قبلا قاآن بن تولیخان است و نهر بزرگ بیک
سنگ عرض در پیش شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آن نهر جاده ایست که بدار الملک ماچین
منتهی میشود و تمامی آن شارع که چهل روزه راه است بسنگهای تراشیده فرش کرده اند
و بر دو طرف درختان بید سایه انداخته که مسافران در سایهٔ درخت بیکی طی آن راه مینمایند
[illegible] لشکریان وغیره یارا و قدرت ندارد که شاخی از آن درختان توانند شکست
یا آسیبی بر برگ آن توانند رسانید و در دو طرف آنجاده معموره ایست که مشتمل بر خانه های
دلکشا و دکاکین در شهر خان بالغ عمارات بسیار بتکلف اند بعضی پخته و سنگین و بعضی چوبین
از پنج طبقه تا هفت طبقه عمارات پادشاهی مشتمل بر ستونهای لاجورد و طلا تمام فرش
از سنگ [illegible] مطلا و منقوش آن قدر است که زبان از کمیت و کیفیت آن عاجز است و
حکایت دفن خواتین معظمه این رسم است که در آنجا کوهی متعین است که چون یکی از آن سلاطین
بمیرد بآنکوه برده در سرداب نهند و اسبان خاصه اش را در آنکوه رها کنند تا بسر خود چرند
و هیچکسی متعرض آنها نشود و آن سرداب بغایت وسیع می باشد و بسیاری از دختران
و خواجه سرایان را با علوفه از وجه چهار پنج ساله داده با مرده ساکن گردانند که
عالم تنهائی با مرده رفیق باشند و بعد از تمام شدن قوت آنجا همه نیز در آنجا فوت میشوند
و این شیوه [illegible] در میان چنگیزیان تا زمان سلطان غازان [illegible] معمول بود
**تمثیل** صاحب طبقات از خواجه رشید الدین بلخی نقل میکند که کودکی از

مغول ببست یکی از آنها جهول با بسیر فتاد و آن مغول چون آثار رشد و قابلیت در وجود
در سینه او متعین و زمام کل اختیار سپر کار خود بکف اقتدار او نهاد بر وجهی که او را مستقل گردانید که
محسود امثال و اقران شده اشاعت مترتب و تهر صد فرصت می بود تا آنکه
مغول مذکور وفات یافت بدستوری که رسم و ملوف انهاست سردابه جهت آن مغول
داشتند آنجوان مسلمان را جبرا و قهرا همراه آن مرده مکلف ساختند آن بیچاره بناکام
غسلی بر آورده از راه اضطرار قدم باین و ابنگ دران مطموره نهاد و سر آن سردابه
مسدود گردانیدند و آن دردمند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بحکم قل من ینجیکم
من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا و خفیه یامر الله گوشه آن سردابه شق شده شخصی
مهیب با گرزهای آتشین ظاهر گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گرزها برو فرود آوردند
چنانکه ازان شراره بقدر سر سوزن برروی آن مسکین رسیده بسوخت یکی از آن
دو شخص پرسید تو کیستی گفت من مسلمانی فقیرم و بجنگ کافران اسیرم یکی از آنها
سر گرز بر گوشه سردابه زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست رفت
پس اشارت بخروج نمود وی از انجا خود را بیرون انداخت و خویشتن در بحر
ترمذ یافت حال آنکه از انجا تا ترمذ چهار ماهه راه بود و خواجه با وی گفت که من آنجوانرا
در ترمذ دیدم و سرگذشت مذکور بیواسطه ازو شنیدم هنوز اثر آن شراره بر رخسارهٔ
آن بیچاره باقی مانده گاه گاه اشک تراوشی میکند و در حدود چین و ختای مردمان مسلمان
و علمای پاکزاد بسیار اند و بالفعل بسیاری از مسلمانان در امرا و وزرای پادشاه چین
انتظام دارند و [illegible] جهان نمای مسطور است که [illegible] حکیم که از علمای

خطاییست مرویست که گفت درین شهر من در اقصای خطای صنمی از سنگ تراشیده بر
عمودی از چوب نصب کرده بودند و اهل آن شهر همیشه بدیدن آن سیر رفتند و از کیفیت صنعت
وصنعتش تعجب میکردند من یتیمی صغیر السن بودم با ایشان بیرون سیر رفتم و می دیدم که
مردم در پای آن صنم تأمل میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن خط
قدیم قادر گشتم دیدم که بر سر او نوشته که من اراد ان ینظر العجائب فلیر رجلی دانستم که
اهل زمان آنرا بر ظاهر حمل میکنند پس خلوت جستم و زیر پای او حفر نمودم سردابه تاریک
ظاهر شد هر چند خواستم در آنجا روم از شدت باد و ظلمت که در آنجا بود میسر نشد از آن جهت
بسیار ملول و متفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه
بصورت خود گفت چرا سردابه نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تاریک است
و همیشه باد میوزد گفت پاره آبگینه شفاف پیدا کن و چراغ دران بنه و برو بسیار
خرم شدم پرسیدم تو کیستی گفت ادریس پس بیدار شدم و چراغ بر وجهی که گفته بود
گرفتم و باندرون رفتم پس دیدم که محاذی پای صنم تمثال شخصی بود نشسته لوحی چند
از طلا مرصع بجواهر در پیش او نهاده و بران تمثال نوشته که این صورت ادریس است و
بلین لوحها اسرار خلقت و طبیعت است پس آن لوحها بر داشتم و بیرون آوردم و از آنجا
باوراق نوشتم و دانستم و بر اعمال عجیبه طلسمات قادر شدم طمغاج از جمله بلاد ترک است
گویند خاصیت آن سرزمین آنست که هر چند با زنان آنجا صحبت دارند بکارت ایشان باز
عود نماید و در آن بلد دو چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب آن دو چشمه در یک غدیر
جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی از آن غدیر جریان می یابد که یکی شور است

و دیگری شیرین مخفی نماند که چون شمه از احوال تبت و ختا بحکم قرب جوار بعد از کشمیر نوشته
شد الحال با عنان قلم بطرف اقلیم خراسان معطوف داشته آید غرجستان علاقه ایست
مشهور و کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناهموار بسیار دارد و سبب ... در آن
دیار نیک ... و مردمانش سخت جان و کوه رو درشت خوی باشند عبدالکریم
جیلی از انجاست غور در قدیم الایام عظیم معمور و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور
بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز آنجا مبتدعی و بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن دیار
در زمان خلافت حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه بشرف اسلام
مشرف شده و حاکم ایشان از اولاد ضحاک بیوراسپ بوده منشور حکومت و حکمت بخط
تصریف اسد الله الغالب کرده تا زمان بهرامشاه غزنوی آن منشور سعادت سطور میان
ایشان بوده و در زمان سعادت نشان تسلط بنی امیه در اکثر بلاد اسلام بر سر منابر
در حق خاندان طیبین و طاهرین سخنان نالایق میگفتند الا الامر دم غور که بدان اقدام
ننشده اند و ایشان هر چهار خلیفه بر حق اعتقاد خوب داشتند و دست تسلط آل
بنی امیه از انجا کوتاه بود و از عجایب غور چشمه ایست که آن را چشمه بانگ نماز گویند
و آب آن ایستاده است هرگاه کسی آواز کند آب از آنچشمه روان شود نزدیک ... امیر و
چون بانگ نماز تمام شود آب باز ایستد و ایضا مسجد برباط از بقاع متبرکه آن دیار است و
و عجایبش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم به بام میرسد و از درون ... 
ظاهر میشود و حال آنکه مسجد با زمین بیرون متساویست و ستونهای آن را چند انکه شمار
کنند هر بار عدد دیگر کم و زیاده می آید تا غایت عدد آنها مشخص نشده و در یکی از ...

از مضافات غور چشمه ایست که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامت بسته بجانب آن چشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده اگر مراد حاصل نخواهد شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرم آتش است میباشد او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند اگر از پوستش پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکنند از اله آن میشود و از قلاع مبنع مدار که بر جبال رفیع واقع است قلعه حیار بوده که بمتانت و حصانت آن هیچ جا نشان نداده اند در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام هیچ صاحب سریری بر فتح آن حصار قادر نگشته بجهة آنکه راهی دارد چون دل دست بخیلان تنگ و چون کمر نازنینان باریک و وسعت ساحت و رفعت شان او چون عرصه امید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غزنین و خراسان واقع شده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود بیشتر ولایتش کوهستانست و حضرت سید حسین حسن حسینی صاحب زاد المسافرین و نزهة الارواح وغیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما از انجا بوده و در هرات آسوده باد غیس ولایتی است وسیع و عریض مشتمل بر آبهای فراوان و مزارع بی پایان که از انجمله بیشه ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بغایت معمور بوده و چند سرکار داشته و قلعه تولک

که شهرتش از صبا و شمال گرو برده در نواحی آن ولایت سمرقند متعلق قلعه سنام و قمه قبه دوار
برافراخته و این قلعه بالای تل کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آن مواضع ییلاق راه خاب است
تخت ملک است که از مرابع لطیف و مراتع نظیف آن ناحیت است و همچنین ییلاق هزار
میشی که در فصل بهار لاله زارش چنان میشود که گلشن گردون در مقابله آن تیره مینماید و دیده نورانی
انجم از نظاره آن خیره می ماند در چهار بقاع این نظر رسید که بادغیس قریب نهر رشت
دارد و مملو از اشجار و انهار که هر دشتی لشکری را اسیمه و کاه و محل گسترانیدن خیمه و
خرگاه وفا کند و صاحب ماه نخشب که ذکرش در السنه و افواه مشهور است از موضعی است که
نام من اعمال بادغیس و نام او حکیم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابو مسلم مروزی
بامر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر وی جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود
اعتقاد آن سر سلسله ارباب فساد آن بود که خدای تعالی در حضرت آدم حلول کرده لاجرم مسجود
ملائکه گشت و ابلیس بنا بر مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
متمثل میگردد تا نوبت بابو مسلم رسید حالا آن کیفیت بمن منتقل شده و امر پرستش و سجده
خود میکرد و چون در فن سحر و سیمیا بی همتا بود عوام کالانعام فریفته بلاد ماوراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدور و منور که تا ده فرسنگ پرتو می انداخت
بیرون آورد که بر روی هوا می ایستاد و اصل آن ماه از سیماب بوده و چون در یکی
از معارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود مقنعه اکریه منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته برقعی بر روی می افکند لهذا برقعی مشهور گشت و او را مقنع نیز میگفته اند چون
جمعی کثیر در ظل رایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت مهدی
مسیّب بن ظهیر را بدفع او فرستاد چونکار بر وی تنگ گشت اولاد و اتباع و اشیاع
خود را در شربت زهر داد و خود در خم تیزاب نشست اعضای و اجزاء ناپاک او تحلیل
شد و از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهور سنه یکصد و شصت و شش هجری
اتفاق افتاد از شعرای بادغیس حنظله از مداحان آل طاهر است اسفرار که بحال اسفزار
اشتهار دارد در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود موسوم بحصار مظفر کوه و دیگر
این قلعه سنگیست مدوّر و استوار که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین نیست
که هر جای آنرا یک گز حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقب بردن ممتنع است
و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان آنمرز و بوم بوده
چندگاه چغد وار در ویرانه های آن حصار ساکن گشته کلاغی را رسانیده بود که کلنک از
شکار میکرده و شنیده ام که آهو را نیز گرفته و همدران کتاب آورده که یکی از بلوکاتش
زاول است که بعرض صله و سه فرسنخ و هشتاد کاریز دران بلوک جاریست که هیچ کدام
آسیا آب کم ندارد و بعضی قنواتش چنانست که از بسیاری آب دران کاری نمیتوان
کرد اگر چاهی بند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار دارد
خوشنج از ابنیهٔ قدیم است و لهشنگ ابن افراسیاب بهمت بر آبادانی آن گماشته رباطی و مسجدی
دران قصبه است که آنرا از ابنیهٔ حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میدانند هر سال کس بسیار
از هرات و مضافات بزیارت آن مسجد و رباط میروند و کوهی در جوار آن رباط واقعست

که دران نشان قدمهای آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر بهیات طیور است هرات در مفاخرت بلدهٔ دیگر صفات ترجیح بر اکثر جهات دارد و عبدالرحمن فامی صاحب تاریخ قدیم آورده که ابو العباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفه الیمانی که بر زبان باعجاز نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات و بمفاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن رزین متصل باسناد خود تا انس بن مالک رضی الله عنه روایت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فرمود که بهترین خراسان هرات و بدترین سیستان و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز مرویست که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر و الیاس ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب قدس الهی این شهر برکت خواسته و از شیخ ابو المظفر مالینی نقلست که روزی بر بارهٔ هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شد و خارستان بسیار از ان رسته بعد مدتی مشاهده شد که کشت زاری گشته می بینم که مقیم باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای زخار بود و جاییکه اینوقت چهار سوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که تجار رسید غرق شدی بغرفه تراکمه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در انجا بغرقاب فنا میروند و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات لهراسپ بنای نهاده بود و بعد از و گشتاسپ بران عمارت افزوده پس از آن بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن سعی موفور تقدیم رسانیده و آما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر قهندز صحیح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده وچون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم هند از خوف تکلیف
بیگاری آن امر راضی نشدند و درین اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بمضمون که استماع
افتاد که در خراسان بتعمیر شهری داعیه داری و ساکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند
باید که مقداری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین
استدلال نمایم سکندر توبرهٔ خاک نزد مادر فرستاد آن ملکهٔ حکیمه امر نمود تا خاک مذکور
را در خانهٔ نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان روم را طلبیده
و بران بساط نشاند از داعیهٔ سکندر در بنای آن شهر آغاز کرده آن جماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانسته زمرهٔ براه تفیض گرفته عمارت آن مناسب داشتند ملکه
آنها را اجازت انصراف داده آنخاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط
ثانیه باز در آنجا گسترانیده بدستور آن جماعه را باز طلبیده سخن از روز گذشته در میان
آورد ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم نام نیک و
ثواب بسیار است آنگاه مادر اسکندر نامه به پسر نوشت که از آنخاک استدلال کردم
که اهالی آن سرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده بآنجماعه
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعهٔ نامه مطلوب آغاز بنای آن بلدهٔ فاخره نموده بر وجه
دلخواه باتمام رسانید دار السلطنهٔ هرات از متواتر ایام و سنوات [illegible] مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بیشتر از پیشتر آبادی یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکهه و دوازده هزار دکان داشته اند

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آتش خانه داشته و در خانقاه و مدرسه چهار هزار سرای مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا آنقدر معموری داشت که هر روز موازی بیست خروار تخم مانند سیاه دانه و رازیانه خبازان بر روی نانها می پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند القصه کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قریهٔ ناشیان تا ساق سلمان که چهار فرسنگ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبهٔ کوسویه تا اوبه که سی فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر بند هرات مشتمل است بر پنج دروازه و دو فصیل فاشیان هر دو ده گز است و یکصد و چهل و نه برج دارد و دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر از درب ملک تا فیروزآباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و نهصد قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز دارد و در اندرون شهر بازار است که از دو دروازه تا بچهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا دروازهٔ قبچاق که تا بچهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازهٔ خوش و قبچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعهٔ اختیار الدین بجانب شمال این بلده سر بفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب بچهار فرسنگ تمام باغ و بوستان و حظیره و گلستان است از عمارات نفیسهٔ آن شهر مدرسه و خانقاه ابوالغازی سلطان حسین میرزا است که در سیر خیابان ساخته شده است بی شائبهٔ تکلف و غایت تصلف

مهندسین اندیشه از کشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گازرگاه است
که شهرتش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نوادر عمارات در ظاهر دار السلطنه هرات جسری است
که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش
طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده است در هیچ یک از تواریخ مذکور نیست
که بانی آن جسر کیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است
و وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسمان ریسی بهم رسانیده و سخن پل مالان بزبان قلم آمد
بتقریب آن حکایتی بخاطر آمد بتحریر پیوست حکایت در زمان حکومت عبد الله بن
طاهر جماعه از مجوس در هرات متصل به مسجدی آتشکده داشتند روزی واعظی مسلمانان را
بتخریب آن آتشکده محرک شد تا شبی مسلمانان آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب
مسجدی بجای آن آتشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از آتشکده
و مسجد قدیم نشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبد الله دادخواه شدند و عبد الله
جمعی از مردم امین جهة تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر معمر از هرات و نواحی
جمع گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقعست
دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجد عبد الله دست از آن باز
داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه غریب
بالنگ راغی که در پیغمبر سنگی آن بلده است کوهی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته
بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه سنگین آب
میچکد بنا بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا می ترشحد ساخته اند

ماهی بزرگ در آن حوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد والا فلا کنون آن موضع بمزار خواجه عباس مشهور است پیوسته برسم سیر مردم در انجا میروند اولیا و علما بسیار در هرات نشو و نما یافته اند از جمله آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری و محمد چرخ گر و شیخ عمو و خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله مختار و غیره قدس الله سرهم از شعرا ابو بکر ارزقی و محمد بن ابو بکر ابامی و سعید و رکن صاین و مولانا حسن شاه و ملا بنائی و میر حسن سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارعی و میر دوری و خاقمی و مولانا آنی است باخرز توابع و مزارع دلکشا و ضیاع خوش آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و لطافتش یکی از آن یاد است که هر سال دوازده هزار من انگور دوشاب در انجا میشود مولانا زین الدین اتابک از انجاست و دیگری شیخ سیف الدین باخرزی خواف همیشه منشار سلاطین با داد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که شیخ ملاحده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در انجا رسید خواست که از حال کیاست و فراست مردم انجا چیزی معلوم کند و چون بزبان رسید و در آنجا اشجار کم است از کنیزکی پرسید که این اشجار کم است در جواب گفته که زنان اشجار را بموضع دیگر رسید یکودکی گفته که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود بقیه را بفروشم شکنبه بخر و آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت

از مضافات غور چشمه ایستکه سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی بسته بجانب آن چشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده اگر مراد حاصل نخواهد شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرم آتش است پیدا شود او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکنند ازاله آن میشود و از قلاع معتبر آن دیار که بر جبال رفیع واقع است قلعه چیار بوده که بمتانت و حصانت آن هیچ جا نشان نداده اند و در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام هیچ صاحب سریری بر فتح آن حصار قادر نگشته جهت آنکه راهی دارد چون دل دست بخیلان تنگ و چون کمر نازنینان باریک و وسعت ساحت و رفعت شان او چون عرصه همت و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غزنین و خراسان واقع شده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود بیشتر ولایتش کوهستانست و حضرت سید حسین حسن حسینی صاحب زاد المسافرین و نزهة الارواح وغیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما از انجا بوده و در هرات آسوده **باد غیس** ولایتی است وسیع و عریض مشتمل آبهای فراوان و مزارع بی پایان که از انجمله بیشه ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا الغایت معمور بوده و چند سرکار داشته و قلعه تولک

که شهرتش از صبا و شمال گرو برده در نواحی آن ولایت سمرقند بقلعه قلعه سما و قمه قسمه جوار
بر افراخته و این قلعه بالای تل کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک از دو دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آن مواضع ییلاق راه خاب ا
دالان است کوکب است که از مراتع لطیف و مزارع نظیف آن ناحیت است و همچنین ییلاق هزار
میشی که در فصل بهار لاله زار عیش و گلشن گردد و تسقای بلای آن تیره سینما ید و دیده نورانی
انجم از نظاره آن خیره می ماند و چهار سقا اینظر رسید که باد غیس قریب نهر رشت
دارد و مطار اشجار و انهار که هر دشتی لشکری را هیمه و کاه و محل گستردن خیمه و
خرگاه و واکند و صاحب راه نخشب که ذکرش در السنه و افواه مشهور است از موضعی است کاز
نام من اعمال باد غیس و نام او حکم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابو مسلم مروزی
با مر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر وجمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود
اعتقاد آن سر حلقه ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده لاجرم مسجود
ملائکه گشت و ابلیس بنا بر مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
متشکل میگردد تا نوبت با بو مسلم رسید حالا آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بپرستش سجده
خود میکرد و چون در فن سحر و سیمیا بی همتا بود عوام کالانعام فریفته بلاد ماوراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدور و منور که تا ده فرسنگ پر بود انخ
بیرون آمد که بر روی هوا می ایستاد و اصل آن ماه انسیاب بوده و چلن دریکی
انده مبارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود و مهندا کریه منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته برقعی بر روی می افکند لهذا برقعی مشهور گشت و او را مقنع نیز میگفتند چون جمعی کثیر در ظل رایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت مهدی مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستاد چون کار بر وی تنگ گشت اولاد و اتباع و اشیاع خود را شربت زهر داد و خود در خم تیزاب نشست اعضا و اجزاء ناپاکش تحلیل رفت غیر از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهور سنه ۱۶۶ یکصد و شصت و شش هجری اتفاق افتاد از شعرای بادغیس حنظله از مداحان آل طاهر است اسفرار که الحال اسبزوار اشتهار دارد در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود موسوم بحصار مظفر کوه و دیگر این قلعه سنگیست مدور و استوار که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین نمناکست که هر جای آنرا اگر حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقب بردن ممتنع است و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام که از اصیل زادگان آن مرز و بوم بوده چندگاه چغد وار در ویرانه های آن حصار ساکن گشته کلاغی را رسانیده بود که کلنگ شکار میکرده و شنیده ام که آهو را نیز گرفته و هم دران کتاب آورده که یکی از بلوکاتش زاول است که عرصه او سه فرسخ و هشتاد کاریز دران بلوک جاریست که هیچ کدام آسیا آب کم ندارد و بعضی قنواتش چنانست که از بسیاری آب آن کاری نمیتوان کرد اگر چاهی بند شود آب از سر چاهها بیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار دارد

**خوشنج** از ابنیه قدیم است و پشنگ ابن افراسیاب بعمارت آبادانی آن گماشته رباطی و مسجدی دران قصبه است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میشمارند و هر سال اکثر اهالی از هرات و مضافات بزیارت آن مسجد و رباط میروند و کوهی در جوار آن رباط واقعست

که دران نشان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر جهات طبوست هرات در
مفاخرت بلده و دیگر صفات ترجیح بر اکثر جهات دارد و عبدالرحمن فامی صاحب تاریخ قدیم
آورده که ابوالعباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفة الیمانی که بر زبان با عجاز
نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات است
و بفتاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابوعلی بن زین متصل باسناد خود تا
انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهترین خراسان هرات است و بدترین سیستان و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
مرویست که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر و الیاس
ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب اقدس الهی بران شهر برکت خواسته و از
شیخ ابو المظفر مالینی نقلست که روزی بر باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر
من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
شد و خار بسیار ازان رسته بعد مدتی مشاهده شد که کشت زاری گشته می بینیم که شهر
باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای زخار بود و
جاییکه اینوقت چار سوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که آنجا رسید غرق
شدی تفرقه تا آنکه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم
در آنجا بعرقاب فنا میروند و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات لهراسپ بنای نهاد
بود بعد از و گشتاسپ بران عمارت افزود پس ازان بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن
سعی موفور بتقدیم رسانیده و آثار خرابی بران دست یافته بود و غیر شهر کهندز مصرح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم هند ز تخوف تکلیف
میکاری بآن امر راضی نشدند و درین اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بمضمون کما اشتهار
افتاد که در خراسان بتعمیر شهری داعیه داری و ساکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آنسرزمین
استدلال نمایم سکندر توبرهٔ خاک نزد مادر فرستاد آن ملکه حکیمه بفرمود تا خاک مذکور
را در خانهٔ نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانیدند اعیان روم را طلبیدا
و بران بساط نشاند. اندداعیه سکندر در بنای آن شهر آغاز کرده آن جماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانسته زمره براه تنقیض گرفته عمارت آن مناسب ندانستند بلکه در
آنها را اجازت انصراف داده آن خاک را از آن خانه برداشته پاک کنانید و بساط
شنیه را باز در آنجا گسترانید و بدستور آن جماعه را باز طلبیده سخن روز گذشته در میان
آورد ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم نام نیک
و ثواب بسیار است آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت که از آن خاک استدلال کردم
که اهالی آنسرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده با ایشان
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنای آن بلده فاخره نموده بر وجه
دلخواه باتمام رسانید دار السلطنه هرات از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بیشتر از بیشتر آباد یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکهه و دوازده هزار (۱۱۲۰۰۰) دکان داشته از

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان بود آتش خانه داشته
و در خانقاه و مدرسه چهل هزار سرای مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا
آن قدر معموری داشت که هر روز موازی بیست خروار تخم مانند سیاه دانه و ارزن را
خبازان بر روی نانهای می پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند آن قدر
کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قریهٔ ناشتیان تا سارق
سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوبه که سی
فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر بند
هرات مشتمل است بر پنج دروازه و دو فصیل ناشیان هر دو ده گز است و یکصد و چهل
و نه برج دارد و دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شهر
از درب ملک تا فیروزآباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و یکصد
قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز دارد و در اندرون شهر بازار است
که دو دروازه تا بچهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا
دروازهٔ قبچاق که تا بچهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازهٔ خوش و
قبچاق واقع شده آن بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیارالدین بجانب
شمال این بلده سر بفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه
باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب بچهار فرسنگ تمام باغ و بوستان
و حظیره و گلستان است از عمارات نفیسهٔ آن شهر مدرسه و خانقاه ابوالغازی سلطان
حسین میرزا است که در سیر الخیابان ساخته شده است بی شایبه تکلف و غایت تصلف

مهندس اندیشه از کشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گازرگاه است
که سپهر تیش زیاده از مهر و ماه است و نیز از نوادر عمارات در ظاهر دار السلطنه هرات جسر است
که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش
طاق که از خشت پخته و گچ آهک ساخته شده است در هیچ یک از تواریخ مذکور نیست
که بانی آن جسر کیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است
وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسمان ریسی بهم رسانیده و سخن پل مالان بزبان قلم آمد
بتقریب آن حکایتی بخاطر آمد بتحریر میرسد حکایت در زمان حکومت عبد الله بن
طاهر جماعه از مجوس در هرات متصل به مسجدی آتشکده داشتند روزی و از عظمی مسلمانان
بتخریب آن آتشکده محرک شد تا شبی مسلمانان آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب
مسجدی بجای آن آتشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از آتشکده
مسجد قدیم نشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبد الله داد خواه شدند و عبد الله
جمعی از مردم امین جهت تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر مرد از هرات و نواحی
جمع گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا او را
دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجد عبد الله دست از آن باز
داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه غریب
بالنگراغی که در پنج فرسنگی آن بلده است کوهی است که در آن شکافی عظیم ظاهر گشته
بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه سنگین آب
میچکد بنابران حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا می تقاطر مجتمع

ماهی بزرگ در ان حوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس را حاجتی باشد
چون در ان حوض نگرد اگر آن ماهی را به بیند حاجتش روا گردد و الا فلا کنون آنحوض
بمزار خواجه عباس مشهور است پیوسته بر سم سیر مردم در انجا میروند و اولیا و علما بسیار در
هرات نشو و نما یافته اند از جمله آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری است
و محمد چرخ گر و شیخ عمو و خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله
مختار و غیره قدس الله سرهم از شعرا ابو بکر ارزقی و محمد بن ابو بکر امامی و سعید و رکن
صاین و مولانا حسن شاه و ملا بنائی و میرم سیاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارعی
و میر قوری و خاتمی و مولانا آنی است باخرز توابع و مزارع دلکشا و ضیاع خوش
آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از انخطه بحصول می پیوندد و مضا
فاتش یکی باز تایباد است که هر سال دوازده هزار من انگور دوشاب در انجا میشود مولانا
زین الدین اتابک از انجا است و دیگری شیخ سیف الدین باخرزی خواف همیشه منشار
سلاطین باداد و دین و فحول علما بی آفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که
شیخ ناجده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در انجا
رسیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم انجا خبری معلوم کند و چون بزبان
رسید در انجا اشجار کم است از کنیزکی پرسید که این اشجار کم است در جواب گفت که حالا
اشجار نا بموضع دیگر رسید بکودکی گفت که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت
من از ان حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود و بقیه را بفروشم
تکنبه بخر و آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از ان بر کمال دانش خطه و فطنت

مثل آباد و بهمدان و خربزه وزن درانجا مسجدیست از محدثات ملکان آنمکان و بر شطاق
آن مسجد در سنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه و برق و رعد پیدا شد
و برفی باریدن آغاز نهاد که هفتاد جفت گاو که خرمن میکوفتند از شدت سرما و برف مردند
و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همه آن گاوان مرده متعفن گشتند و دیگری از توابع
آن سنجاست که شاه بهاری پوان سنجان که لقب شاه رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه
مودود چشتی اند قدس سرهما از انجا خاسته و سلاطین آن مظفر که متون تواریخ بذکر
آنها مشحون اند نیز از آن زمین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از آنمکان اند
، م مقامیست بانام و خربوزه باباشیخی در انجا نوعی خوب میشود که هر قدر بشبیه صفت کنند
کمتر کرده باشند دریکی از کوههای آنجا چشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در
زمستان آبش در غایت گرمی است از بزرگان و نیکان آنمکان قطب عارفان حضرت
شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است قدس الله تعالی
اسرارهم که تعریف و توصیف این هر دو بزرگوار کالشمس فی وسط النهار در عالم واضح و
روشن است و از بیان مستغنی و از شعرای انجا پوربها و عبدالله هاتفی و ذوقی و رضی
و ظهوری است مشهد مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوایف بنی آدم است
این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبادانی وی طوس ابن
نودر بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشهد معطر حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنه در انجا مطاف طوایف انام است بسیار در زاد و دان
خیر البلاد به بنیامی یافته اند و بعضی اکثر مشاهده میرود و گنبد مزار فیض آثار حضرت

ای طلاست و قنادیل زرین و آویزه و کوکبهای طلا و مقامع نفایس و زمین آنقدر افتاده است که
لا مالی است و در مطبخ آن امام انام عالمی وظیفه خوار و راتبه دار است و از سوداگران و تاجران
هر کس بنام نامی آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خیری و برکتی نمایان می یابد بملاحظه این امر
سودمندان بازار دانش و مایه داران دکان بخشش از منعل متمتع و متنفع میگردند و نذورات و
نذورات روز بروز بدرگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر عمارات و باغات
و دکاکین وقف مشهد رضویه اند حاصل آنها در خانهٔ امام عالیمقام جمع میشود چنانکه تعداد
دفینه و خزینه از کرورها گذشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بالتمام بکیش فرقه شیعه امامیه اند
و سنی در اینجا چون ابوبکر در سبزوار عدیم الوجود است اما در زمان سابقه بسیار از بزرگان
و علمای امت از این زمین برخاسته اند و در جوار شهر مزار حضرت شیخ علی است که هر کسیکه
در اینجا سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد و قبر طاوس الفقرا ابونصر سراج است که چون وی فوت
بود که هر جنازهٔ مسلمان که از پیش قبر من بگذرد مغفور شود بحکم این اشاره اهل طوس بکمال
اعتقاد و انقیاد جنازه های خویش قبر وی آرند زمانی بدارند آنگاه بردارند و مشهد مقدس
منقسم بدوازده بلوک است که یکی از آنجمله بلوک جاغرق و ارغوان دره که بجای لطافت
شگرفی تمام خراسان نیست از ضیاع آن بلوک است و دیگری بلوک اخلومد است و از ... نیز از جاهای
نیک آن دیار است و بند طرق و بند کلیان هم از جاهای معروف است و از بزرگان متقدمین
این زمین حجة الاسلام امام محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمد بن مسروق و معشوق
طوسی است قدس الله اسرارهم و از وزرای مشهور خواجه نظام الملک و از شعرای
بلاغت شعور ابوالقاسم حسن منصور فردوسی و اسدی صاحب گرشاسب نامه و خواجه

منصور و سلطان علی و مولانا عبد الصمد و ملا نامی و محمد میرک صالحی و ملا غزالی و
شیخ رباعی و نجاتی و اقدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و عرمی و نسبتی و بدیعی و الفی
و نادری و قدسی و شید و غیره اند **نشاپور** از شهرهای مشهور خراسانست در
کیفیت بنای آنشهر اختلاف است بعضی ابنیهٔ طهورث میدانند اما اصح آنست
که برادر شاپور بن اردشیر شهری را که مابین کرمان و سیستانست بساخت و شاپور
بکمال رغبت آن را از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن او
غیرت کرده نشاپور را بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند تا بمرور ایام
نیشاپور قرار گرفت و نه بزبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که نشاپور
ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنهٔ سابقه آنرا امها
البلاد میگفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان
جائی بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده سه کرت بسبب
زلزله خراب گردید و در سنهٔ خمسین و خمسمائه بواسطهٔ استیلای قوم غزان فتور
عظیم بدانشهر راه یافته و در ایام غلبهٔ جنود مغل و هجوم رجوم چنگیز
خانی سموم کلفت و نکبای محنت نوعی بدان ولایت وزید که تا حال
نسیم رافت و شمال عافیت بمشام سکان آن مرز و بوم نرسیده گویند
دوازده روز شمار کشتگان آنشهر کردند هفده لک و چهل و هفت هزار
کس بحساب آمده فرد چون صرصر بر چراغان گذرد بی نور کند
چراغ مزار بدمی از نفایس نشاپور یکی کان فیروزه است گوسفند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند
و معجون آن مقاوم سموم است و اکتحال آن موجب مزید روشنایی و اگر فیروزه نگینی
کنند و بر آن صورت زنی گیسو دار و کودکی او را در کنار نقش سازند و آن نگین را بر نقره
نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بدان
لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا معین اسفراینی در تاریخ
مبارکشاهی آورده که وقتی جهت یکی از خلفای عباسیه ریواجی برده بودند که بوزن یک هفده
من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل حضرت شیخ ابو حفص حداد
و ابو عثمان حیری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آبادی
و احمد حرب و ابو محمد مرتعش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد السلمی
و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی ثقفی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الائمه محمد
یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبد الله و امام مسلم و جوهری و شیخ اسحق راهویه و ابو
اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الائمه رضی الدین و میر معزی و
سید صدر الدین صاحب تاریخ خوارزمشاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و
شاه نور و خبازی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا لطف الله و سیفی
و قنبری و میر حسین معمائی و خواجه حسین ثنائی و محمد مومن و میر شریف و قوعی و نظیری
و میر صفی و نوری و اهلی و آگهی و غیره اند **سبزوار** از کثرت باغات و اسواق
و عمارات جائی نزه و باطراوت است و میدان سبزوار نهایت بانضرت و خضرت
و نقش و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده الحال آن موضع در عین شهر

بمیدان دیو سفید اشتهار یافته و شب سبزوار نیز از روز وصال دلبران آنجا حکایت میکند چنانچه از سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است قدس سره که روز مردم سبزوار چون شب ایشان میخواهم واین از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن بدی نکته بدین لطیفی فرموده اند و هوای سبزوار نهایت خوب میگذرد و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آنملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار ظریف و تیز هوش میباشند لیکن تعصب مذهب را باقصی الغایت میرسانند و باندک توهمی در مذهب مبادرت بسفک دما و تخریب بنیان ربانی که عبارت از هیاکل جسمانی انسانی است مینمایند قطعه خواهی بهر دو عالم اگر امن از بلا * بر هیچ آفریده ستم را روا مدار * آخر نه هر یکی چو تو در آفرینش اند * شرمی بدار از کرم آفریدگار * امین الدین طغرائی و پسرش ابن یمین و امیر شاهی و افصح از اندیارانند اسفراین ولایتیست در غایت وسعت و نزهت چه در تمام خراسان دو سرکار است یکی اسفراین و دیگر قاین و اسفراین بحسب آب و هوا و دیگر صفتها رجحان بر قاین دارد و فواکهش در غایت خوبی بحصول می بندد و خصوص امرودی است که آنرا از مغان گویان بدیگر شهرها و مکان میبرند و در اصل شهر چنارهای دیرسال عجیب التمثال بسیار که غایت سالخوردی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شهرت دارد که در زمان نوشیروان انهار انشانیده اند و مزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ علاء الدولة غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در آنشهر است و قبور شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عز الدین یو رچین نیز از

مملکت اند جوین ..... در زمان سابق داخل بیهق بوده اکنون لبسر خود ولایتیست
بحسب اشجار و اثمار و انهار و باغات جنت آثار بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح دارد
همواره مردم نیک از انجا خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی و
امام الحرمین ابو المعالی و مولانا معین الدین قدس سرهم عانه و وزرا خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان جنوشان از جاهای نیک خراسانست بلاکو خان بتجدید
در صدد آبادانی آن گردیده نبیره اش ارغون خان نیز بر آن عمارت افزود در نزهت
القلوب آمده که جنوشان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش در
غایت درستی و راستی و سازگاریست و محصولاتش از میوه و غله نیک است و
از بزرگان آن سرزمین نجم الدین ابو البرکات است و زین الدین صاعد و جاجرم
محمد کرویست و نوعی نیز از انجاست ترشیز با نواع فواکه و اصناف محصولات
آراسته است از ابنیه بهمن بن اسفندیار است از مضافات یکی از قند است که از ان
طبسی آن با نام است و دیگری کاشمر است که در زمان سلف سر وی در انجا بوده که در
وقت طلوع و غروب آفتاب سایه اش تا یکفرسنگ میرفت و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب
آورده که آن سرو را جاماسب حکیم نشانیده هم در ان کتاب آورده که در کاشمر هرگز از الم
بو فرع نپیوسته از شعرای انجا مولانا طوسی و نادری و میرزا قاسم و مولانا عبد الله
جنابا دکه بعضی بگونا باد اعتبار کرده اند ........ از ابنیه گیو بن گودرز
واقسام غله و میوه در انجا خوب میشود ........ یکی از مضافاتش کاریزیست
که اول تا آخر چهار فرسنگ است و چاه عمیق آن هفتصد در عه بست و نون

ولایتی است معمور اقسام میوه از خربوزه و انگور و انار و شفتالو و زردآلو و توت در آنجا
اجل می آید و انگور حسینی از آنملک مویز کرده با فستق همانند یار در ظرفها کرده برسم
تحفه بدیگر ولایت میبرند و در فصل بهار هر روز قریب بالصد بره کشته میشود که
از پوست آنها قیمتش بحصول میپیوندد در توون بره گوسفند زنده در ترازو نهاده
بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی فربه و پروار میسازند که زیاده بر آن تصور نتوان
کرد و این نوع خصوصیات بسیار دارد و ملا حیرتی از آنجا است قهستان ولایتی است
وسیع و مردم کافی نهایت و صاحب فراست از آنجا بسیار برخاسته اند و اکثر نویسنده
و حساب دانند اما اکثر آنها باغوای حسن صباح ملحد و زندیق گشته اند چنانکه نوشته آمد
طول و عرض آن ولایت چهارصد در چهارصد فرسنگ گرفته اند و مضافاتش نه بلوک
است که یکی از آن طبس میناست و دیگری برجند است که منتهای آنجا تا سوی هرات و دیگر
دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر با نام است و مزار فیض آثار
حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه و عن کل الصحابه در بیرون شهر در دامن کوه
واقعست و هفته یکبار صغار و کبار آن دیار بطواف آن مزار رفته و آن نور را در آن مکان
بپایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخشت کوهست و غاری در آن که هیچکس بنهایت
آن نرسیده و در نیکگاه غار حفره ایست که در زمان سلف جمعی از سادات را با کفار
مقابله دست داده و حین هزیمت در این غار مختفی شده اند و از آن زمان تا حال بهمان نوع
مانده اند و اصلا اثر پوسیدگی در هیچکی از ایشان مفهوم نمیشود چنانکه بعضی نشسته و بعضی
خوابیده اند و یکی از آنها [illegible] سر دارد و هر گاه دستارچه که بر آن زخم بسته اند باز کنند

بازگنند چون در سیلان می آید احلال آن موضع نثار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران
در آنجا می باشند که سالی یکمرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند والله اعلم بحقایق الامور
مخفی نماند که فرقهٔ ملاحدهٔ اسماعیلیه دو طبقه اند طبقهٔ اول اسمعیلیان مغرب و آنها
چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب یعنی در افریقیه و مصر دو صد و شصت
و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و ملاحده
نیز یک فرقه است که قایل بامامت اسماعیلیه می باشند و در میان آنها فرقه
بسیار است از آنجمله قرامطه که حجر الاسود را برده بودند و برقعیه اصحاب برقعی که ماه از
از چاه نخشب کشیده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن عنصری ائمه و سلاطین
و علما و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قایل بتناسخ
میباشند اول اسماعیلیان مغرب محمد الملقب بمهدی بن عبدالله است و این مهدی
خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باین طریق میرسانید که
هو محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوای
امامت نمود در سنه دو صد و نود و نه ۲۹۹ هجری در مغرب خروج کرد و بر مملکت افریقیه
در سنه ۳۰۰ سیصد مستولی شد اما علمای نسب این دعوی او را تکذیب نموده اند گفته
که اسمعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت و سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد در
بغداد لاولد مرد و ابو نصر بخارا که مقتدای همه نسابان است بدستور دیگر علمای
نسب دان همچنین آورده و سایر شیعهٔ متقدمین منکر نسب او بوده و علمای نسب را
در حقیقت کار او اختلاف است سلسلهٔ مغرب گویند که از اولاد عبدالله بن سالم البصری

و پدر او در بصره با نوایی بود و نسب او موافق گویند که او از نسل عبد الله بن میمون قداح
رافضی اهوازی است و اعتقاد همه شیعه که ایشان قایل اند است از اهل شیع اینست که محمد
بن عبد الله مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که بر وی خروج کرده بود
کنایه از دجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی راس ثلثمایة تطلع الشمس
من مغربها و مراد از شمس [illegible] اصل جمیعت از منقبا
ایشان است تا ذیل [illegible] غایت ایشان و حاکم که یکی از سلاطین اسمعیلیه است
حکم کرده بود که هر جا نام او مذکور شود [illegible] کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند
و با ین [illegible] گاه گاه در کوه طور میرفت و دعوای علم غیب نیز میکرد و از حکمای یونان
معتقد تصانیف حکیم ابنا و فلس هری است [illegible] و دولت آنجماعه سپری شده بعهد
عاضد مملکت مصر بدست صلاح الدین یوسف افتاد و از جمله مشهورات عاضد اسمعیلی
عصایی بود [illegible] کتب نقدیر [illegible] چون مستنصر اسمعیلی که پادشاه
هشتم است از آنفرقه پسر بزرگ خود را نزار نام ولیعهد کرده بود بعد از چندگاه از وی
رنجیده پسر دوم احمد مستعلی را قایم مقام ساخت بنابران بعضی از فرقه اسمعیلیه
[illegible] که نص اول اعتبار دارد با امامت نزار قایل شدند و از مستعلی
تبرا کردند [illegible] مستنصر اتفاق کردند و حسن بن صباح
بن علی بن محمد بن جعفر [illegible] امامت نزار که ولیعهد اول
بود داشتند [illegible] از آنجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم بری آمده
بود و حسن در ری تولد یافته و از آنجا بمصر رفته و چون مستعلی پادشاه شد پدر او در خود

نزار را با دو پسر صغیر در مجلس انداخت هر کس در زندان جان داد و حسن صباح چون دشمن مستعلی و معتقد نزار بوده یکی از زنان نزار ساخته یک طفل صغیر از آن زن بنت آورده گفت این پسر نزار است و بنام او دعوت آغاز کرد و هادی نام نهاد و در رجب سنه ۴۸۱ چهار صد و هشتاد و یک بقلعهٔ الموت و دیگر قلاع طبرستان و قهستان در رود بار دست یافت و اهل آنجا بار قبول او فرو نهاده شده دعوت او را پذیرفتند و چون سلطان سنجر سلجوقی فی الخصوص او در گذشت کار او فروغ تمام گرفت او طریق زهد و انزوا سلوک می داشت و تصانیف می پرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات میکرد سی و پنج سال حکومت کرده در چهار شنبه هفتم ربیع الآخر در سنه ۵۸۰ پانصد و هشتاد در گذشت و در ایام او بسیاری از عظمای اهل اسلام که بر کیش الحاد و تشیع او انکار داشتند بزخم فدا و یان کشته شدند و چون هادی که او را پسر نزار بن مستنصر اسماعیلی قرار می داد هنوز طفل بود کیا نام شخصی را خلیفه خود ساخت و بتعظیم هادی وصیت کرد روزی این هادی را شبق در مغز غلبه کرد زوجه این کیا را طلبیده که پرداخت زیرا که بزعم آنها جمیع محرمات شرعیه برای امام حلال اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند زوجه این کیا بار دار شده و پسری آورد حسن نام و درین اثنا هادی مرده بود اینهمه اظهار آن زن است و علی الاختلاف حسن خود را پسر کیا قرار داد دعوای امامت نهاد خیلی خوش محاوره و شاعر و حاضر جواب بود و خطبه میخواند روزی در خطبه گفت که امام را میرسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعیه نماید مرا امر الهی از غیب میرسد که از شما تکالیف شرعیه ساقط شود و محرمات را حلال سازم هر چه خواهید کرده باشید بشرطیکه با هم تقابل و تنازع نکنید و از حکم امام سر نپیچید

نزدیک همچنین روز هفدهم در رمضان در سنه پانصد و پنجاه و پنج (۵۵۵) در پای قلعه الموت
مردم را جمع کردند و منبر نهاد و چهار علم سرخ و زرد و سبز و سفید بر چهار رکن منبر برافراخت
و خطبه خواند که من امامم تکلیف از شما ساقط کرده و امر شرعی از ظاهر بر فروع گردانیدم
این دور زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مردم
تکب انواع ملاهی شد و قومش با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و این
حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید بعد پسرش محمد بن حسن تا چهل و شش سال همین
روش بود از حسن صباح تا اینوقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها گذشته
بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریقه جد و پدر
تبرا کرده از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود و علمای
عصر بصفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانده اند و مادر خود را
بحج خانه کعبه با تحف و هدایا روان نموده و در هر یکی از دیههای رودبار مسجد و حمامی بنا
کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید بعد یازده سال و نیم در رمضان سنه ۶۱۸
ششصد و هژده در گذشت اما پسر او علاء الدین بر خلاف پدر موافق اسلاف
خود ملحد شد و پسر او رکن الدین خورشاه نیز مذهب پدر داشت تا عهد بود چون هلاکو خان
در سنه ششصد و پنجاه و سه (۶۵۳) موافق لوئی ئیل بایران آمد و از کنار جیحون قصبها
بلاد را بنهب و بسط آورد رکن الدین خورشاه را بعد تحصن و محاصره گرفته ... بعد از آن
بقتل ... و بقیه ملاحده اسماعیلیه را در سنه ششصد و پنجاه و چهار (۶۵۴) مستاصل و نابود
گردانید و در قهستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

او در قلعه الموت باز خروج کرد چون مغولان تاتار واقف شدند لشکر بسوی وی فرستاده و
او را با خاک برابر ساختند تا در قرای طبرستان بحال اختفا بمرد و بعد از وی کسی از اهل آن فرقه
مدعی امامت نماند و قلعه الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهور سنه ٢٤٦ دویست و چهل
و شش احداث کرده بود و الموت در اصل اله اموت ... یعنی آشیانه عقاب است و اتفاقا
آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود والله اعلم در
طبرستان چشمه ایست بالای کوهی که اگر بانگ بر وی زنند بایستد چون مردم تنها
شوند روان گردد و اگر ... کنند بعجل آید و در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
روزی در طبرستان ... باران از آسمان ببارید که نه سنگ بود نه آهن
و از شعرای قهستان رودبار ... حسن صباح بود با بیچاره نزاری تخلص داشته
و کوشکلی و ابن حسام و آصفی و ولی دشت بیاضی و خسروی است بسطام قریب
بدامغان شهریست مختصر و از خواص آن شهر آنست که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر
عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آنجا کسی درد چشم نشود و مرغ آنجا نجاست
نخورد و عود در آنجا بوی ندهد ... بوی خوش بمشام نرسد و در آنجا
آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید ... چون بسطام از جاهای ...
و آن مرغزاریست که از نهایت لطافت رشک جنان و بوفور فیض و هوا غیرت روضه
رضوان است و دیگر از ... آنکه ... بام چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند باعث
باد و طوفان گردد مادام که آن را بر نیارند تخفیف نشود و از بهشته قطره آب وضوی
سلطان العارفین در آن انداخته ... بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت ...

... از حضرت

العارفین شیخ ابویزید و شیخ ابوالحسن خرقانی است قدس الله سرهما الاقدس که بان بر سایر
بلاد جهان بمزید فضل رجحان دارد و دامغان در جوار بسطام شهریست در آنجا چشمه ایست
که هرگاه لته حیض دران افکنند باد بسیار شود بنوعی که وقت خرمن کوفتن بکار کنند و هر که
ازان آب خورد شکمش منتفخ گردد و آنچه مردم باد خوانی گویند و از بزرگان دامغان شیخ ابوجعفر است
رحمة الله علیه از شعرا منوچهری مداح سلطان محمود غازیست رحمهم الله بر خاطر خطیر و
ضمیر منیر مخادیم پوشیده نماند که تا حال آنچه خامه محرر بر طریق تسطیر جاری بود تعلق بخراسان داشت
مگر چند شهر از ماوراء النهر و غیره که درین فقره باین نسبت واقع شده بعد ازین هرچه بقلم آید
تعلق بعراق عجم خواهد داشت اصفهان از بلاد معظم جهانست و اگرچه بعضی حکما آنرا
بحسب طول و عرض از اقلیم سیم شمرده اند و هوایش مایل بگرمی است اما صحیح آنست که
داخل اقلیم چهارم است و در بنای اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصفهان بن فلوج بن لوطی بن یونان بن یافث آنرا بنا کرده و برخی از ابنیه اصفهان
بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین انکه اصفهان بلفظ مرکبست از اصب بمعنی شهر
و هان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده باشد و بعضی گفته اند که اصفهان
نام شخصی است در عجایب البلدان آورده که این شهر را در قدیم یهودیه خوانده اند بواسطه
آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس برگرفته با خود
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در آنجا شهری بنا کرده
موسوم بیهودیه گردانیدند و صاحب آثار البلاد آورده که آن شهر را سکندر بنا کرده اما صحیح
نیست و در بعضی کتب مسطور است که اصفهان ابتدا چهار پاره بود که عبارت است از

ازکران وکوشک وجورد باره باشد وچند فرار عزیز داشته که لعنتی اطهموث پیشدادی
وچندی را جمشید ساخته بود چون کیقباد آنرا دارالملک کرد وچهارده موضع دست داده
شهری بحصول پیوست الحال آن دهها موسوم بکوگیه بیده چون رکن الدین حسن بن
بویه بر آنشهر استیلا یافت فرمود تا روزیکه قمر در قوس باشد آنشهر را باره کشیدند امروز
آن بحال خود است ودور باره بیست ویکهزار گام است ودر تمام ایران بتجمل گردد
شهر اصفهان بر کنار آب زنده رود واقعست واز زنده رود هزار ویک نهر جدا میشود وهشتاد یک
کفایت کرده فضلات آنچکش بزمین ریگی فرو میرود واز کرمان که نصف فرسنگ است
بیرون می آید وبعض ولایات را نیز منفعت رساینده بدریای شور میرود نظم
هوای بهار ولب زنده رود جهان را زشادی رساند درود لب اهل عشرت چو خندان
شود در خرمی نقش میدان شود ودر اصفهان بسبب لطافت آب وهوا مار وگردم
وهوام کمتر باشند ودر هوا گرم گوشت زود متعفن نشود ومیوه اش تا دیر وقت
تازه بماند وهرچه از قسم غله در آنخاک دفن کنند چون زمین آنجا سست نیکو نگهدارد وزلزله
وصاعقه وباد تند وبیماری مزمن کم اتفاق می افتد وحمامات وعمارات وباغات نیکو
در آن شهر بسیار اند خصوص باغ نقش جهان وباغ نقش میدان که از باغات نیک
ایران است واز بزرگان مدفون آنطرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله
تعالی عنه وعن کل الصحابه وحضرت شیخ علی سهل وشیخ نجم الدین مجاور مکه و
ابراهیم بن عیسی وابو عمرو است وابو مسلم مروزی در آنجا تولد یافته وچون در ری
خروج کرده بمروزی مشهور شد وجمال الدین که از تاریخ او در حق این شهر نقش بسیار است

نیز از اصفهان بوده عماد الدین کاتب و لیث بن سعد و صاحبی و ابو عبد الرحمن
نافع که یکی از قرای سبعه است و ابو بکر بن داود و قطبی و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی آنملک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر خسرو علوی
نیز از آنجاست و از شعرا محمد سفروه و جمال الدین عبد الرزاق و پسرش کمال الدین
اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید احول و شیخ اوحدی صاحب جام جم و شمس
الدین و حمزه اصفهانی و قاضی نوربی و صاعدی و صلای و حزنی و ضمیری و صبری
و شکیبی و بابا طالب سفیا و غیاثا و ملا و غا و دخلی و حسرتی و فخری و ابو علی و وفای
کورد امیر ابانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بذلی و غیره نطنز ولایتی است
نزه و با طراوت است مشتمل بر آبهای روان و اشجار فراوان قریب سی پاره
ده دارد شیخ نور الدین عبد الصمد از مریدان نجیب الدین علی بن برغش از آنملک است
زواره نیز سی پاره ده دارد و زواره برادر رستم زال همت بر بنای آن گماشته
اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون زمینش ریگ است ارتفاع عشر
خوب بحصول نمی پیوندد و اما فواکهش نیک میشود خصوصا انار که هر قدر صفت
کنند گنجایش دارد حمد الله مستوفی در نزهت القلوب می آرد که بهمن بن اسفندیار
آتشخانه در آنجا ساخته بود که مردم از اطراف و اکناف عالم آمده بزیارت آن
قیام نمودند و مولانا محمد رمال و قاسمی و غباری از آنجاست کاشان شهری است
آراسته تر از رخسار شاهدان و پیراسته تر از زلف محبوبان عمارات پاکیزه و سواد
مصفا دارد و کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

هارون الرشید آنشهر الطالع سنبله بنا نهاده و الحق شهریست در پاکیزگی آنشهر در تمام
ایران شهری نیست و متوطنان آنجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و
شعربافی را بکمال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده بدستور
مردم کشمیر بساط انبساط بقدم نشاط می سپرند سالی دو نوبت سیر اجتماعی میشود
دارند اول در اوان ربیع متوطنان آنجا پیر و برنا و اعلی و ادنی از شهر برآمده فرسخی
یکجاه بر کنار سبزه و صحرا خیمهٔ اقامت برپا کنند و باهم صحبت میدارند فرد
در وصل گل ز خانه نشستن چه فایده ؛ زاهد شوی تو کور نه بینی چه فایده دیگر سیر
گل و رفتن است در فین چشمه ایست عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه سیاحان
جهان مثل آنچشمه کمتر نشان داده اند و اکثر مزارعات و باغات کاشان بر آن تمام
دیگر آنچه قابل تعریف باشد جوانان سرو قد و الله خد آنشهر است که بهر گامی دلارامی
و در هر قدمی صنمی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید عیان مه جبینان ؛ همه
زرین کمر سیمین سرینان ؛ توان جان داد اگر زینت [illegible] بپای یک
بوستان نازنینان ؛ و از قسم میوه و فواکه آنچه در زمستان آنشهر میسر است در هیچ
شهری نیست و خربوزه نوعی نگاه میدارند که اگر بعد نوروز هزار من احتیاج
افتد شخص واحد سامان می نماید و آنقدر از حشرات [illegible] بسیار
است که لفظ کاشان و عقرب در حساب جمل برابر است و عجب آنکه بغریب مضرت
نرسانند و مردم نیک از کاشان در زمان سابق بسیار برخاسته اند حضرت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] قصیده [illegible] شیخ کمال الدین

عبدالرزاق صاحب تفسیر تأویلات و کتاب اصطلاحات صوفیه رحمة الله علیهما از انجا اند و از
فضلا و شعرا نوشیروان خالدی و فضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کاشی
و مخلص و محتشم و میر حیدر رفیعی معمائی و میرزا شرف سنجر و ملا طیفور و فهمی و حاتم و
شجاع و ملا حیدر ذهنی و رضائی و شریف و غیره از انها که بر روی کار آمده اند

**جرباذقان** از ابنیه همای بنت بهمن بن اسفندیار است در نزهت القلوب
آمده که چون همای آن شهر را باتمام رسانید موسوم بسمره شد چه نام همای سمره بود
و کره بعد اخری که آبادان شد و بگلبادگان اشتهار یافت و عرب معرب
ساخته جرباذقان خواند هوایش معتدل است و از زعفرانش نیک بحصول
می آید و نجیب الدین از شعرای انجاست **کمره** مختصر جائی است و میوه کم شود و از زعفرانش
نیک بحصول می پیوندد از شعرای انجا ملا علی نقی کمره است و برادرش الفتی

**خانسار** دره ایست قرب چهار فرسنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر میوه اش
خوب میشود خصوص سیبی است که آنرا خلاطی نامند و انگبین بسیار در آن کوهستان
می باشد و از شعرای انجا زلالی صاحب محمود و ایاز است تابعی و طاعتی و
و شوقی و شاه مراد و تامی و تحنیفی است شخصی از آقا حسین خانسار پرسید
که شنیدم در شهر شما خرس جنگلی را صاحب میگویند جواب داد و بلی صاحب

**فراهان** ولایتی است در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جائی بسیار خوب است
از سیبی و آبی خوب دارد و خار و نبات بحصول می پیوندد سید جلال الدین
از شعرای انجاست **قهستان** ولایتی است که اطرافش کوهستانست و از هر طرف

که بیرون روند بکریوه باید رفت هوایش معتدلست و آبش از چشمه کاریزاست و همه وقت
درانولایت ارزانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و در یکی از کوههای او
مغاره هست که کسی نهایت آن زمین در میان مردم آندیار چنین اشتهار دارد
که وقتی گاوی بدرون آن مغاره رفته و از فراهان بیرون آمده بدین جهة آن مغاره را
گاوخل میگویند چه خل بزبان آنولایت سوراخ را گویند و از شعرای انجا امیر قدسی
و میر عبد الغنی و ملا وجهی و ظهیری تفرشی است قم از شهرهای معظم عراق
بوده اما الحال چندان معموری ندارد و از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها را
صدر گرفته اند یکی قم است در عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی انگماشته
و قم را خاک فرح میگویند و تربتی مبارک دارد و چه مشهور است که چهار صد و
چهل و چار امام زاده و ولی در آندیار آسوده از انجمله یکی مزار فیض انوار حضرت
بی بی فاطمه همشیره امام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و آن مکان
در غایت فیض و صفا و هوای قم معتدلست و از میوه انار و خربوزه نیک
بحصول می پیوندد و گویند درانولایت عود روی ندهد و نزدیک بان شهر وادی است
که یوز در انجا بسیار میباشند و میگویند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از
آب انجا خاک را خمیر کرده باذن الهی شپره ساخت و زندگی یافت و هم در انجا
مرده زنده کرد و در ایام سابقه در ان بلده طلسمی ساخته بودند که مردم انجا را از
مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسید و در ان ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و کژدم بالا
رفتن بران امکان ندارد و در ان نزدیکی نمکسار است که هر کس از انجا نمک بر گیرد

و قیمت و بهای نمک در انجا نگذرد چهار پای پا ولنگ شود و حضرت شیخ نظامی
در انملک تولد یافته چون در گنجه نشو و نما گرفته بگنجوی مشهور شده از شعراء انجا خواجه مسعود
شهیدی و گلشنی و وحیدی و قاضی جهان و امیر حضوری و امینی [illegible] ملک حیدر
ظهوری بوده و ساقی نامه بر عجم او گفته بجهری شمشیر گرده گفتند [illegible]
و بهاری است ساوه از شهرهای قدیم است و مشهور شده بنای [illegible]
از روخانه مرو قالنستان میوه هایش انگور و انجیر و انار و [illegible] مشهور و اما جود
کاه آنولایت بچهار پایان سازگار نبود تا مرتبه که کاه قم بشهر ساوه گرفته بدان
جاهای متبرک آنشهر یکی مزار فیض آثار سید امام اسحق بن امام همام موسی کاظم است
رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در سنه ۶۹۵ [illegible] بوده و بنیج
در عهد سلطان غازان خان وفات یافته و نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب مسجدی است
که آنرا باشمول پیغمبر منسوب ساخته اند و در سوابق ایام بر کنار بحیره بود که الحال حوالی
و نشان آن ظاهر است و در شب ولادت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و سلم خشک شده و دیگر از مضافات ساوه کوهی است که چون [illegible] پایاب
بالا روند ایوان [illegible] بنظر آید و متصل آن ایوان دیگر است سنگین
و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که همیشه
از آنها آب متقاطر است مگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافری [illegible] ازان زمان خشک
شده و بر در ایوان سوراخی است که بعضی راه آن گشاده است و بعضی تنگ بزعم اهل
ساوه آنست که هر فرزند که [illegible] باشد در آن نتواند رفت و اگر او [illegible] باشد

در آنجا مجال دخول و زیارت پدر نصیرالدین طوسی از ساوه است اما چون در طوس زاده
بطوسی مشتهر گشته و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رودبار قهستان است بتجرد
مستعصم عباسی محبوس شده هلاکو خان و را خلاص کرده با خود گرفت و در دار السلام بغداد
قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بشهادت رسانید و از شعرای با کمال ساوه خواجه
سلمان ساوجی است همدان از شهرهای قدیم جهان است و آن شهر را همدان بن
سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نزهت القلوب آورده که آن را جمشید بطالع
حمل ساخته هوایش سرد است و آبش نکو است و اطرافش بحسب سبزه و جلکاو سن برو
نمونه کشمیر و نشانه باغ جنان است گویند هر که غمگین در آن شهر در آید شادمان گردد و در
عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه در آنجا هوائی در غایت برودت بوده
و یک نیزه وار در اندیار برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخره
جنی را گفت که حیلتی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود
صخره جنی شیری ساخته طلسم بیماری سرما و برف را از همدان منع گردانید و بعضی
فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است و کوه الوند بر یکطرف سنگی نهاده
بجانب غرب واقع شده در آن دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه از
اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قلهٔ آن از برف خالی نباشد ماشا رود که
از رهگذر درختان سایه گستر و انهار روح پرور حکم خلد برین دارد از متعلقات همدان است
و از اولیای کمل همدان حضرت خواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضات
و حضرت امیر کبیر میر سید علی بن شهاب الدین محمد و فرزند ارجمندشان میر محمد

همدانی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و اخف قدس الله تعالی اسرارهم و نیز
حضرت ابو الحسن بن الجهضم صاحب بهجة الاسرار قدس سره از انجا برخاسته و از
علما شیخ حافظ ابو علی و حافظ التمیمی و مسروق و ابو الفضل جعفر و از شعرا مسعود بن
سعد سلمان و اثیر الدین دمانی و میر مغیث محوی و حیرانی و ضمیری و بالائی و آسکی
و اقامی و عبد الغنی و قصیری و بزمی و حیدر و مشربی و بناهی و طالب کلیم از آن
ملک اند نهاوند شهریست قدیم و بزعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناها
حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام و نامش نوح آوند بوده و بکثرت استعمال
نهاوند شده و در حبیب السیر آورده که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس آگاهی
باشد و یا مریضی خواهد که از خاتمت حال شان وقوف یابد نزدیک آن سنگ رود
به نیت استکشاف احوال شب انجا بسر برد البته سر انجام کار بخواب ببیند و بمعنی تخلف
نکند و صاحب مجموعهٔ نوادرات می آرد که در آن نزدیکی چشمهٔ آبیست در شگاف
کوهی که چون کسی محتاج آب باشد آنجا رود و باواز بلند بگوید که محتاج آبم آب بعقب او
فی الحال روان شود چون بزراعت و از آب مستغنی شود باز بانجا رود و بگوید که آنقدر
بکفایت است فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل نکند و نرود دفعةً رسیده و هلاک شود
اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و اثمار معروف
و در بیرون اردبیل سنگی است دو صد من تخمیناً و در متانت بشانیه که آهن بر آن اثر
نکند هرگاه اهل اردبیل بباران محتاج شوند آن سنگ را بر گاوان بار کرده به شهر می برند
مادام که آن سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون باز بیرون برند باران تسکین یابد

مقبرهٔ شاه صفی و اولادش در انجاست **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عجم منتظم است و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما نزد محدثین بصحت نرسیده و باغات و بساطین آن بلده بسیار اند و مردم آنجا بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبرهٔ علیحده دارند و چون چارپایان آن ها را درد شکم پیدا شود آنجا برند و بچپ و راست بگردانند و آن دابه سرگین کند و ازان الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیلهٔ معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار نشو و نما یافته چنانکه در تدوین که مشتملست بر احوال قزوین مذکور است که شبی از بنای که در آن حوالی بود آوازی آمد که رحلوا یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمند بی با از قبیلهٔ ایشان درگذشتند و صاحب حبیب السیر میگوید که در زمان ما در قزوین شخصی خربوزه پاره کرد نوری ازان برآمد چنانکه خانه روشن گشت و تا شش یا هفت روز نور ازان خربزه میتافت و مردم فوج فوج بزیارت آن می آمدند و همچنین میگوید که در قزوین زنی دختر زائید که نیمهٔ زیرین بچه بشکل دختر بود و نیمهٔ علیا از ناف بالا دو پیکر و چهار دست و دو سر همه متحرک بود قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود **عبد الله آباد** موضعی است نزدیک قزوین و در آنجا چشمهٔ آب گرمی است که عمق آن بمقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیماران چون ازان آب غسل کنند شفا یابند **ری** ولایتی نامی است و مسالک و ممالک آن مردم که از خراسان و عراق و غیره

از دار السلام بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عریض ترین و اطول
و اسمعی آورده که الری عروس الدنیا در بنای شهر ری اختلاف بسیار کرده اند بعضی بر آنند که
بیرا ازی بن اصفهان بن فلوج بنا کرده و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته و بعضی
هوشنگ نیز نقل میکنند و اما حمد الله مستوفی آورده که شهر ری شهر شیث پیغمبر
علی نبینا و علیه السلام گویند در زمان مهدی بالله عباسی عمارات شهر ری بانیمونال بوده مدرسه
و خانقاه شش هزار و چهار صد و حمام یکهزار و سیصد و شصت و مساجد چهل و شش هزار و چهار صد
و آسیا یکهزار و دو صد کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و کاریزهای جاری سیزده هزار
و نود و یک و دخانه نیز بسیار بوده و محله ها نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر
کوچه چهل هزار خانه و ایضاً در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چراغ و آن از طلا و نقره
و غیره بود که هر شب روشن میکردند و مجموع خانه ها هشتاد لک و سیصد و نود و شش خانه
بود که مردم می نشستند لا یعلم الغیب الا هو مگر از عقل بعید است و در معجم البلدان و کتاب هفت
پیکر آمده که ری در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان ری و اصفهان بیکدیگر
پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آن شهر بقتل عام و زلزله ویرا
شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور دوانقی عباسی عمارت بر
اصل یافت روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمده
کرت دیگر بقتل عام و ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمة الله علیه در کتاب مرصاد
العباد آورده که در آن فتنه در شهر ری هفتصد هزار نفر از مردم صاحب عیب تا بدرجه شهادت
رسیده اند و مردم اسیر را اندازه نبود و ولایت ری و سایر ولایت ها کوب بوده خار فشانو

ابهام ۳ سیورفرح ۴ خوار زند ۵ اصفهان ۶ شمیران ۷ شهریار ۸ مساوح ۹ بلاغ در نزهت
القلوب آورده که سه دیار قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت
رستم دار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین از ری ۱۱ اعتبار کرده اند و باقی را علیحده
ساخته و آنقدر در ارتفاعات و افزونی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال
پای تخت سلاطین صفویه بود از آن ولایت بحصول می پیوست و ایضاً غله و سامان
حلاوه مردم کاشان نیز از ری بحصول می پیوندد و اهل رستم دار و ساوه و قم نیز
از آن شهر بخشی دارند و میوه نیز در آنجا بسیار میشود خصوص خربوزه و انگور که ضرب
المثل است و همچنین انار ملیسی که رگی از ترشی با او هست و انجیر و زرد الو و امرود که از نظر
نامند و شفتالو که هلو خوانند در غایت نزاکت و شادابی است آنقدر حکومت ری دلربا است
که عبدالله ابن زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کرم
الله وجهه بوده بطمع ری کمر بر قتل حضرت شاه کربلا رضی الله عنه بسته و درین ابیات داد
و چون قدری از اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز بتحریر
میرسد و آنکه در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هوا و طوفان و فلت اطباست مردم اکثر
جوری خود را نمیتوانند گرفت در ری تب لرزه مبتلا میشوند و لیکن این تب لرزه
در شبانروزی از دو سه ساعت زیاده نیست و بعد از آن برخاسته هرچه خواهند
میخورند بهر جا که اراده دارند میروند و چه مشهور است که جمعی از دوستان با همدیگر بجایی
میرفته اند یکی را تب لرزه آمده و از همگنان التماس کرد شما بجای خود توقف نمائید تا این تب
بلرزم و بیایم همین احوال در راجو که ابتدای مضافات پنجاب است واقع میشود و هر فرد

در ری نزول کند البته چند روز بیمار می‌کند الا ماشاء الله فرد دنیا چون ری غریب دشمن
ای وای من غریبی من ؛ در نزهت القلوب طیبت آورده که اصفهانی و رازی در باب حب
شهر با هم مناظره افتاد هر یکی تعریف شهر خویش عرض میکردند اصفهانی گفت خاک اصفهان
مرده را تا چهل سال نریزاند رازی گفت خاک ری مرده را چهل سال بر در دکان در داد و ستد
دارد و در اکثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند و با یکدیگر حسد ورزند
و اهل شهر ری در حادثه چنگیزخان چنانکه گذشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی بالکلیه
از وی محو گشت امروز دار الملک ری یکی طهران و دیگری قزوین است که ذکر آن کرده
خواهد شد انشاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی سمت شهریت پذیرفت
و بعد از وفات نادرشاه در زمان دولت خواجه محمدخان قاجار و فتحعلی شاه و محمدشاه نیز
دار الملک بوده امروز پسر محمدشاه ناصرالدین نام در آنجا دار الملک دارد و طهران بحسب
انهار و اشجار و باغات مستثنی از دیگر بلاد است و به شمال رویه‌اش کوهستانی است
موسوم بشمران که قطعه با نضارت و خضرت است و در ایام سابق این کوهستان را اشمر
ایران میگفته اند و در مضافاتش اقسام میوه نیک میشود خصوص گیلاس که نهایت خوب
بیقیاس میشود و همچنین برد و سنگلی آن کوهستانیست مشهور بکند و ساقان کج آن نیز
از بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه‌های الوان جایی لاثانی است و انواع
امرود و شفتالو نوعی خوب میشود که مردم میخواهند که چون زبان همیشه در دهان داشته
باشند و در شهر ری روضه سید الشهدا امام زاده عبد العظیم بن حسن بن زید بن حسن
مجتبی رضی الله عنهم قبله حاجات خلایق است و مردم از اصاغر و اکابر و مقیم و مسافر

بتشریف زیارت مشرف شدند بمرادات و مقصودات فایز میگردند چنانکه از زبان حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زار اخی عبد العظیم بالری کمن
زار جدی ابا عبد الله الحسین رضی الله تعالی عنهم و عن کل اهل البیت در اختتام روضة الشهداء
و کتب اهل التشیع و بعضی اهل السنن آمده که امام زاده عبد العظیم بسه واسطه بشاهزاده ممتحن
سبط اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دوانقی
امارت مدینه داشته باتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول نیز گویند و مدتی
در طبرستان سلطنت کرده بری آمده وفات یافته رضی الله عنهم و از شهر ری بسیاری
اولیاء و علما برخاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسین و شیخ نجم الدین
معروف بدایه و شیخ ابوبکر بجلی و شیخ ابو القاسم و ابو عبد الله بن حمد و عبد الله محمد
خراز و شیخ ذرعه رحمهم الله و از علما عبد الرحمن ابن ابی حاتم حنظلی و ابو ذرعه قریشی
و ابو مسعود ابن احمد القرات و امام فخر الدین رازی و بن ذکریا محمد ابن احمد دولابی
از آنجا است و ابن عباد وزیر آل بویه هم از آنملک است و از شعرا ابو زید محمد العصاچی
و بندار و عماد شهریاری و جلال الدین حواری و ابو المفاخر و بدر الدین قوامی و مسعود
و ابو المعالی و شاه صفی الدین و غیره اند دولاب قریه ایست از اعمال ری و میوه و غله
از فرید الضیاد و دولاب شهریست در یمن که آنرا اسود لفرج خوانند و نیز دهی است
در نواحی طایف که عبد الله ابن عمر ابن عثمان شاعر منسوب بدان موضع و دیگر قریه ایست
میان مکه و مدینه همچنین دهی است در ولایت اهواز و در بغداد نیز محلی بوده شهریار
بلوکیست از بلوکات شهر ری متضمن قریات معمور بود که بدان و بجیب مرغزار بسیار آن

وباغات رجحان بر باقی ولایات دارد **آبهر** درزمان سابق حاکم نشین بوده قلعهٔ غایت حصانت دارد گویند از بناهای شاپور ذوالاکتاف است الحال بعد از طهران در سبزی معدن شنگرف بهترین است و از میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رجحان دارد و مضافاتش همه نیک اند چنانکه یکی از آن موضع خاوه است که حاصلش قریب به سی هزار تومان است و اکثر ارتفاعاتش یک من ششصد من میشود و ایضاً حسن آباد که حاصل آن از دوهزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش پانصد تومان است تا ششصد تومان **مازندران** ولایتی است با قصبات و ارتفاعش نیک می شود ولیکن اکثر در آنجا بارش میباشد بازارهایش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم مازندران اکثر از قوت مردی عاطلند و قدرت بر آلت بکارت لنوان ندارند و در زمان سابقه مردم مازندران و رستمدار موی سر سگید اشتند و دستار بر سر نمی بستند از شعرای آنجا سعیدای اشرف است **گیلان** ولایتی است مشتمل بر جبال سهم آثار و عقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار بمرتبه ایست که سد راه مسافر شمال و صبا میگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است بدریا در کوه و دشت آن چشمه های بلا انتها است و بارش باران در آن دیار در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب می یابد و خوردن گوشت گوسفندان و دسومات در آن ولایت ضرر بسیار رسانند

رسانند گویند در جبال آن چند روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار انجامد اگر در بئر
او از اشتغال مشغول شوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا
منکشف گردد و زکریا بن محمود القزوینی در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را
شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا بدان ولایت افتادم و بکرات این معنی را مشاهده کردم
دانستم که مطابق واقعست مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از دو پسر
ماند اول حسن مثنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت غوث
الاعظم است فرزند دوم زید است و این زید بن حسن از یک پسر عقب شد که او را حسن
بن زید گویند و حسن ابن زید را هفت پسر بود که امامزاده عبد العظیم که ذکرش گذشت
از آنجمله بود و بالجمله حضرت حسن مثنی را پنج پسر بود ابراهیم و حسن مثلث و داود و جعفر و عبد الله
محض که جد حضرت محبوب سبحانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان جمعی
بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در یمن خلافت کردند و طباطبائی شیراز و اصفهان هم از
اولاد اویند و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در
عراق بسیار اند و نقیب بن طاوس از نسل او ست و فرزندان جعفر اقبائی بصره اند و عبد الله
محض شش پسر بود از همه اولاد ماند اول سید موسی الجون که جد حضرت قطب
الاقطاب است و سلیمان و محمد و ابراهیم که نفس زکیه عبارت از اوست و در [illegible] در حجاز
شهید شده و این قصه در تواریخ بسیار مشهور است و حضرت یحیی که بر خلافت [illegible] کرده
بمجلس هارون رشید افتاد و قصه مباهله‌اش با ابن زبیری در تاریخ عباسی نگارش یافته
بتفصیل مذکور است و نسل او در حوالی مغرب [illegible] است و ادریس که در زمان هارون

رشید در مغرب خارج بوده و فرزندان او ملوک مغرب جابلقا و اندلس بودند و سلیمان
پسری بود ابراهیم در بار بربر خلافت کرد و نسل او آنجا است و امراء و شرفای حجاز از
نسل موسی الجون اند و اکثر ایشان بحکومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
متوهم بودند سید عبداللہ که جد حضرت غوث اعظم است بعلاقه خلافت حضرت
یحیی که در دیلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات او
اولاد امجادش نیز در جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ صالح بن موسی رسید
که والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی
سید محمد که در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین
سید عبدالقادر که بتاریخ غرهٔ ماه مبارک رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک در
جیلان تولد فرمودند و در سن هژده سالگی به بغداد تشریف بردند و در آنجا سکونت
ورزیدند رضی اللہ تعالی عنه و عن آبائه الکرام و اولاده العظام اینچند سطر بتقریب
ذکر جیلان در باب سکونت سادات در آنجا نوشته شد باقی بنا بر خوف اطالت
کلام موقوف بر تالیف نسخه دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیده آمد آذر
بایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره دار الملک آن تولا
تبریز است بعقیدهٔ صاحب نزهة القلوب و مولف عجایب البلدان از اقلیم
چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم پنجم گرفته و در تاریخ نگارستان مسطور
که تبریز را زبیده خاتون منکوحهٔ هارون رشید در سنه یکصد و هفتاد و پنج بنا
نهاد و در سنه ... صد و ... دیار بزلزله خراب شد باز در زمان متوکل عباسی

بحال نرسیده اول آباد بود در ایام دولت قایم عباسی ابوطاهر منجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب جمعه چهاردهم صفر سنه ۴۳۴ چهار صد و سی و چهار ما بین شام و خفتن زلزله عظیم میشود و اکثر شهر خراب میگردد و بنابران داروغه شهر بمردم اندیوار لبست تبریز حکم داد اکثر مردم در آن شب بسر خاک رفته بجانب شهر نظاره میکردند که یکبار بمقدار ان وقت مذکور زلزله شد که مقدار دقیقه و زلزله زلزلت بپا بود اگشت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز بودم مردم جمعی که سخن منجم را خوار داشته بودند زیاده از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته هم ابوطاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بود و آن وقت آغاز بنا نهاد گفت من متعهد خرابی زلزله هستم اما سیل را متضمن نیستم تا غایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز دار السلطنه گشته عمارات عالیه چندان ساخته شد که از شرح بیرونست لعد ازان الی یومنا هذا بواسطه زلزله انهدام مبانی آن خطره راه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر اشجار و اثمارش در غایت خوبی میشود اما آبهایش در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت بارش برف بمثابه میشود که دو سه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد بنابراین تبریزیان در زمستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردابه ها که در زیر زمین ساخته از زر جمع مینمایند و در وقت دم سردی دی و هنگام استیلای برودت دی در انجای نشسته لفراغت اوقات میگذرانند **نظم** در زمستان دمه بتیغ و دو دم شد پای رفتار را کند چو قلم اهل تبریز همگی چون مور مانده در زیر خاک زنده بگور چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند و در صبح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشنود و بعد از پیشین که کیفیت

رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان ملایم و نرم جواب گویند و تیز زبان سبای
صاحب نخوت و تکبر می باشند و باندک سببی خلل در محبت و مودت آن ها راه یابد و الله
اعلم بر خاطر عاطر گلدسته بندان مخفی نماند که چون ورقی چند ما از احوال اقلیم چهارم از سواد
بیاض رسید اکنون لازم است که خامه مشکین ختامه بتحریر قدری از کیفیت اقلیم پنجم بپردازد

**نظم** بحمد الله درین فیروزه طارم ٭ نمودم سیر گلزار چهارم ٭ مدد گر از نسیم بخت
بینم ٭ گل از بستان پنجم نیز چینم ٭ زگلهای خیال تازه و تر ٭ دماغ عالمی سازم معطر ٭

**الاقلیم الخامس** صاحب این اقلیم ظاهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست
باشند و اقلیم پنجم از جانب شرق امتداد یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد
واز آنجا جیحون را قطع کند و بر بلاد شمال خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد در
شمال و عراق در جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوب
بمیکل الزهره و میان بلدان اندلس گشته و بحر اوقیانوس منتهی شود و در این اقلیم یکصد و
شصت و شش شهر است و بقولی دو صد و یازده شهر آما از انجمله بچند شهر که عظیم و مشهور
اند اکتفا نماید چون در اقلیم چهارم ابتدا از خراسان کرده شد در این اقلیم افتتاح بذکر یونان
که منبع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از ان بذکر
دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند پرداخته شود **یونان**
بدانکه بلاد یونان در ربع مغربی شمالی واقعست و حدود
ایشان از جانب جنوب بحر روم و ثغور شامی جزیره ایست جهت
شمال بلاد لان گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آناسیه از جانب مشرق بلاد

بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر نیطس شمال کند و وسط بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب مغرب ایشان در باب اصل و نسب یونانیان اختلاف بسیارست جماعتی را اعتقاد آنکه یونان پسر اسحق ابن ابراهیم است علیهم السلام و گروهی را اعتقاد آنکه یونان پسر ارس بن شادان بن یافث است و اکثر برانند که یونان برادر قحطانست از فرزندان عابر بن شالخ و توالد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان هر دو برادر نزاع رسید یونان با فرزندان و حشم از یمن بیرون آمده بجانب بلاد مغرب رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان افرنجی و رومی که متعارف آن ولایت بود دریافتند و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که در آن زمان بمدینة الحکما اشتهار داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب امتیاز تمام بود متوطن گشتند و در وفیات الاعیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد اسکندر ذو القرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون اسکندر بر بلاد فرس استیلا یافت یونانیان از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آن جزیره را اندلس بن یافث بن نوح علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر هیچکس میل بعمارت آن جزیره نمیکرد بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روی زمین معمور شده بود مردمان آنرا تشبیه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب و شمال با بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب اخس اعضای آن مرغ بود هیچکس با مغرب آن دیار میل نمیکرد تا آنکه جماعت یونانیان آنجا را مصروف

تحصیل علوم وتکمیل نفوس بود و بناچاران از جنگ و جدل که لازمهٔ طبیعت سبعیت است لیبیا
منتظر بودند از سیانه فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود راضی
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آبادان ساختند که موجب رشک بلاد
جمیع امصار گشت لهذا بعضی از فضلا که جزیرهٔ اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آب
و هوا و کثرت اثمار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهرا آن طاهری که معموره ارض را آن تشبیه
کرده بودند طاوس بوده که سعظم جمال او در دم اوست القصه یونانیان در آنجزیره
عمارات عظیمه و هیاکل جسیمه بنا نهادند دارالملک ایشان را طیطله گفتندی که در
وسط آنجزیره واقعست و این شهر بالا کوهی است بلند و هوای لطیف دارد و در نزدیکی
شهر سنگیست مستطیل هرگاه محتاج باران باشند آن سنگ را قایم سازند باران آید
چون کفایت شد آن سنگ را بنیازند باران بایستد القصه چون آوازه لطافت
و نزاهت آن دیار شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب روی بآنجا نهادند یونانیان از
اختلاط مردم ترسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و با از دفع
آنها عاجز باشیم اکثر ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و دوم اهل بربر که میان بربر
و ایشان فاصله همین دریاست پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از آشنائی و اختلاط ایشان بسیار انکار و استنکاف
مینمودند لهذا الی یومنا اندلسیان و بربریان عداوت عظیمی باشند از این جهة ملوک یونان
یونان حکمای خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را داعیه
گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتوانند گرفت پس حکما اتفاق نمودند در وقت

مناسب طلسمی ساختند و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک مدینه
طیطله که دار الملک ایشان بود نهادند و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلسم در اینخانه
مقفل خواهد بود هیچکس را اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنا برین ملوک یونان در حفظ
آن طلسم داد مبالغه می دادند و هر پادشاهی که در دار الملک طیطله بودی بر در آن قفل
دیگر زدی تا آنکه بیست و شش[26] نفر بحکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه
استوار زد و بیست و هفتم[27] آنها ملک ذریق بود که در زمان تسلط بنی امیه حکومت آن جزیره
باو متعلق بود و چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابد ملک
ذریق را استفسار آنخانه مقفل بخاطر رسید حکما و وزرا مانع آمده گفتند ایها الملک تو نیز
قفلی مجدد بدستور آبا بر در آنخانه زن که مبادا حادثه رو نهد که تلافی ممکن نباشد اگر مهما
ملک تخمینی کند که در آنخانه زر و مال و جواهر باشد ما در میان خود برابر آن توجیه نموده
بخزانه واصل سازیم القصه هر چند آنها ازین باب سعی و اهتمام ورزیدند بمقتضای
الانسان حریص علی ما منع ملک ذریق بشتر جد ورزید و چون از پادشاه جبار و
قهار بود هیچکس را رای منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند حوانی بزرگ
مکلل از طلا بجواهر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی مقفل
در گوشه آن نهاده و چون تابوت را کشادند غیر از صورت سواری چند بطرز عربیه
که اسپان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیرها حمایل چیزی دیگر نیافتند چون نیک
ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد مضمون آنکه هرگاه درین
خانه و این قفل بکشایند جماعتی بصورت این سواران جزیره اندلس را از یونانیان بستانند.

وبعد از آن یونانیان را در یںجزیره جای نخواهد داد چون ملک دریق واقف شد تسبانی
کشتید تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبدالملک طارق مولی عبدالرحمن موسی نصیر که
از قبل ولید حاکم دیار مغرب بود بجزیره اندلس رفته دریق را بقتل رسانید و بر آن دیار مستولی گشت
بدانکه فاضل شهرزوری در تاریخ الحکما آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکمای قدما یونانی اند
و بعضی بهمه را رومی اعتقاد دارند اما احمد بن نصرالله در خلاصة السیر که در ذکر حکماست
بثبوت رسانیده که اکثر و معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه قرب بلاد ایشان مردم
را التباس شده صاحب حیوة الانبیا آورده که یونان جزیره حکماست و یونانی باو منسوب
و ابو معشر بلخی در کتاب لوف آورده که در قدیم در مغرب بین شهری بود که انرا غس گفتندی
و اهل شهر بعضی آنرا غیر نیز خواندندی بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن لفظ یانانی
آخر بکثرت استعمال در تصرف السنه کلمه یا که متوسط میان الف و نون بود ساقط شده و لفظ
یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکما مسطور است که عامه اهل یونان صابیه اند و بعضی
بت پرست و لغت یونانی که اوررا اغریقیه گویند اوسع لغات بنی آدم است و زبان روم
که اورا لطینیه گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شد اما بلاد روم آنست که از جانب جنوب شان از
دریای است که منجر از مغرب تا بشام کشیده که الحال آن دریای دریای روم گویند و حد شمال
ایشان بلاد روس و سقلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در جانب
شمال ایشان واقعست و حد مشرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغربی اقصای
بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس دار الملک ایشان رومیه عظمی بود که بانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود تا آنکه اعظطس قیصر که اول قیاصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان آنها را بلاد روم منضم ساخته حکم کرد مملکت را روم گویند چنانکه اهل فارس و قلتیکه بر کلدانیان استیلا یافتند ملک آنها را بافارس منضم ساخته بر همه فارس اطلاق میکردند چنانکه الحال اکثر بلاد عرب را که در تصرف رومیا لست باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن مدینه و مینه عظمی دار الملک بلاد روم و یونان می بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل دریای یونان شهر قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا دار السلطنت روم گردانید و نیز رومیان قبل از آن صلیبه بودند چون قسطنطوس دین نصاری اختیار کرد جمیع رومیان را بدین خود آورد و پنجاه و شش سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسد یادش آید اندلس مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل عجایب و غرایب بلکه او که از مضافات ملک اسپانیو و السلطنی است از سلطنت های مستقله فرنگ و جمهور مورخین عرب تمامی ملک اسپانیو را اندلس نام گذاشته اند سببش آنکه چون در سنه هشتاد و شش هجری در عهد تسلط عبد الملک ابن مروان آن ملک مسخر اهل اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود و بمرور دهور بر سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بان ناطق اند و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که با حال لفظ اندلس اندلوس است و آن بزبان اسپانیو نام طایفه ایست که مولد و موطن آنها قریب بحر دور وس بود و در سنه چهارصد و نه مسیحی قبل از شروع سنه قدس هجری بدو صد و سیزده آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافتند لیکن

چون مورخین عرب از یمنی آگاهی نداشتند و ماخذ اصلی لفظ اندلس را نیافتند در تواریخ
خود مینویسند که یکی از فرزندان یافث بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل از حصن اعجمیه سما له
بطریق میراث یافته در آنجا بوم طرح مملکت انداخت و آنرا باسم خود موسوم ساخت در کتاب
تقویم البلدان موافق این تقریر پذیرفته در اندلس کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتون و چشمه
که یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آن روز در آن درخت بار دهد شکوفه و ثمر
زیتون حاصل شود که یکسال اهل کنیسه را وجه معاش باشد و آب آن چشمه را مردم جهت تداوی
در ظروف نگاه دارند شتره شهریست در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سیب ها
حاصل شود که دور سه نیم شبر باشد و شتره را در پانصد و چهل هجری فرنگیان متصرف
شدند طرسوس شهریست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در یکصد و شصت
و هشت بنا نهاده درون آن شهر شیشه بنا باشد و در بیرون آن بسیار در حوالی آنشهر غاریست
که در آن هیچ آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیز را که در آن غار اندازند بسوزد قسطون
شهر قدیم است باندلس و در کوه آن غاریست که از سقف آن آب میچکد و در جائی تنگ
جمع میشود اگرچه جمعی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آن غار صبی است که هیچ
تغیر در وی پیدا نشده مدینة النحاس شهریست در بیابان اندلس بقرب بحر ظلمات که دیوان
با حضرت سلیمان آن شهر را بطریق طلسم از مس ترتیب داده و در آنشهر چهل و هشت
و ارتفاع القلعه پانصد ذرع بعضی را اعتقاد آنست که آنشهر را ذوالقرنین اکبر ساخته
و برخی از مفسرین بر آنند که مراد از آیه و اسلنا له عین القطر چشمه ایست که از آن چشمه روی
بیرون می آید و آن حصار را تمام از آن ساخته اند و عبدالملک بن مروان استفسار آن حال

خواسته بموسی بن نصیر که از طرف او حاکم مغرب بود حکم فرستاد که بان موضع رود و آنچه از غرایب آثار بوی ظاهر گردد اعلام نماید موسی بن نصیر با چندین پیر صاحب تجربه با مدت چهل روز قطع آن بیابان بی پایان نمود بمقصد معهود رسید یعنی دید در غایت نزاهت و نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود دری یا دریچه نتوانست دریافت نمود یکی از امرای خود را با هزار سوار بحوالی آن قصر فرستاد که شاید کسی پیدا شود که از وی استفسار حقیقت توان کرد و آن جماعه هر چند شرایط تفحص بجای آوردند که کسی یا اثری نشان نیفتاد آخر الامر رایها بر آن قرار گرفت که نقب زنند تا بخانه در آیند چون آن حفره را باب رسانیدند دیدند که آن بنا را از مس و ارزیز ریخته تا آب رسانیده اند معلوم نیست که کجا است از آن نیز مایوس شده بخاطر آوردند که در پهلوی بعضی از آن بنا دیواری که مجاذی آن باشد بر آورند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چونه و سنگ ساختند دیگر امکان نقل الاثقال نبود و دویست ده گز دیگر می بایست که مساوی آن شود پس معماران نردبانی انگشتکی بارتفاع یکصد و هشتاد گز از چوب ساختند و سی گز نردبانی بران تعبیه کردند پس موسی منادی داد که هر که بر آنجا رفته از حقیقت حال اعلام نماید هزار مثقال طلا جایزه بگیرد شخصی بر گشته بطمع زر بران داشت که بالا رود چون بسر نردبان رسید قهقهه زد بخندید و خود را در آنجا انداخت بیکبار از درون انحصار جوش و خروش و غوغای عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم اقوام آن شخص بحوالی انحصار رفتند هر چند او را ندا دادند اصلاً جواب نشنیدند موسی آن ندا را بار دیگر تکرار کرد و خون گرفته دیگری را داعیه آن شد او نیز بدستور شخص اول خود را بمعدن انحصار انداخت باز

بآوازهای مهیب چنانکه بآن لشکر رسید وان ولوله تا سه روز کشید دیگر هر چند موسی
ترغیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جرات نمیشد آخر آنکه تبلیغ را مضاعف ساخت گشتند
دیگر قدم تهور در میان وادی تحیر نهاد مقرر کرد که ریسمانی بر کمرش بندند که اگر خواهد که خود را
در آنجا اندازد موکلان ریسمان را بکشند و وا نگذارند القصه آن شخص بر آنجا بر آمد [illegible]
که خود را در آنجا اندازد و موکلان ریسمان را بقوت تمام کشیدند قامت آن شخص دو پاره گشت
و بموجب الضعف لی و نصف لک نانش از صفحه حیات حک شد آخر الامر موسی از [illegible]
آن نومید شده و بازگشت در حین مراجعت لوح های بسیار که هر یک بارتفاع بیست ارش
تخمینا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آنحدود نصب کرده بودند و بر آنها اسامی انبیا
و سلاطین رقم کرده و از آنجمله لوحی بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا نگذرید که
بیم هلاک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت او را عجب آمد و دو سوار که اسپان
جلد رهوار داشتند به آن طرف فرستاد چون از آنحدود گذشتند قدری راه رفتند
ناگاه جانوران بر هیأت مور از میان آن درختان ظاهر شدند آن سواران را با اسپان
ایشان پاره پاره کردند و آنجا را وادی النمل خوانند جزایر ثلاثه از جزایر یونان که عبارتست
از جزیره رودس و فتوس و فوکه ناکن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصر الله صاحب
خلاصة العجوبه از اقلیم چهارم اند و بگمان مورخین اقلیم پنجم اولاد و الد الحکما اسقلینوس
حکیم که از شاگردان هرمس الهرامسه یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت
او همیشه در جزایر ثلاثه میبودند و چون اسقلینوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان
جهت شفای امراض مهلکه که اطبا از آن عاجز می آمدند توسل بقبر وی می نمودند

دهر شب هزار قندیل زرین بر سر قبر او روشن میکردند و دوازده هزار شاگرد داشت و اکثر ملوک یونان
از نسل او بودند و اکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون و ارسطو از اولاد او بند و بقراط
در بطن شانزدهم از اولاد اوست تنبیه نافعه برارباب بصایر و اصحاب نظایر مخفی نماند و مستور
نماناد که چون پاره از احوال جزایر یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحول حکما نیز زبان خامه گذشت
اگر سخنی چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود دور از حکمت نتواند بود
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت
بشری و اسمای او مختلف میشود بحسب اختلاف حرفی تعلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات
حاصل شود بی تعلیم بشر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسانی
بتمهید شیر یعنی که مستلزم نظام بنی نوع باشد و بهیئت معرفت را نبوت و صاحب آنرا نبی و پیغمبر
خوانند و اگر تعلم و استفاده از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آنرا حکیم خوانند
و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن اشیا چنانکه قیام نمودن
بکارها چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بجائی که مقصد او است
واصل گردد و بقسمت اولی منقسم میشود بدو قسم عملی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم
اول یعنی عملی عبارتست از ممارست حرکات و مزاولت صناعات جهت بیرون آوردن آنچه
در قوت باشد بحد فعل و بعبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال امور
که وجود آن بقدرت اختیار ماست و غایت ثمره این حکمت اکتساب خیر و اجتناب از شرست
و حکمت نظری عبارتست از تصور حقایق موجودات و تصدیق باحکام و لواحق آن بوجهی
که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکنند از اموریکه

وجود او بقدرت اختیار مانیست و غایت این تمره تحصیل اعتقادات حقه است فقط باید
دانست که انقسام حکمت اولی باین دو قسم بنابر آن است که نفس انسانی میانه سایر نفوس
مختص است بقوت نطقی و این قوت را بانجهة که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
و اصناف معقولات عقل نظری خوانند و از انجهة که متوجه باشد بتصرف موضوعات
و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهة انتظام امور معاش عقل عملی
گویند پس باعتبار تقسیم قوت نطق باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر
یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام ثلثه حکمت عملی که یکی تهذیب
اخلاق است که علم آفرینک و طب روحانی باشد دوم تدبیر منزلست که آنرا علم کتخدای
نیز خوانند سیم سیاست بدنی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را
نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود به نبوت و شریعت که آنرا علم نوامیس
خوانند و دیگری متعلق است بآرای ملوک که آنرا سیاست بدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت
نظری یکی آلهی است که آن را علم اعلی و مابعد الطبیعت و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند
و آن علم است که بحث کرده میشود دران از اموری که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی
محتاج بماده نباشد مثل ذات باریتعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند
چه اگر آن امور با وجود استغنای ذاتی از ماده در هر دو وجود مقارن ماده شوند آن
کلی و مابعد الطبیعت و ماقبل الطبیعت و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و مانند
آن و اگر از مقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باریتعالی و صفات کمالیه آن را علم آلهی
و علم اعلی خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علمیست که دران بحث کرده میشود از اموری که

در وجود خارجی محتاج بماده معینه اند اما در تعقل احتیاج بماده معینه ندارند مانند خطها و سطحها
و دایره ها و این علم را ریاضی بانجهة گویند که ابتدا در تحصیل آن ریاضت بیشتر حاصل
میشود و قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیست باحث از احوال
اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند بماده مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و هر یکی
ازین اقسام ثلثه منقسم میشود بفروع و اصول اما **اصول علم طبعی** هشت است قسم
اول را سمع الکیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل اند جمیع
طبایع را مثل ماده و صورت و حرکت طبعی و امثال آن **و قسم** دوم را باب السماء والعالم
خوانند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر
اربعه و طبایع ایشان و قسم سیم را باب الکون والفساد گویند درین قسم بحث کرده میشود
از احوال بسایط اجسام جهة کون و فساد و تولد و توالد و امثال آن. و قسم چهارم را آثار علوی
گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر اربعه قبل از امتزاج ایشان با یکدیگر و آنچه
آنها را عارض میشود از حرکات از تخلخل و تکاثف باعتبار تاثیر علویات در ایشان
و تحقیق احوال مرکبات غیر تامه مثل شهاب و نیازک و رعد و برق و قوس و قزح
و هاله و امثال آن. باید دانست که نزد حکما مرکبات بر دو قسم تام و غیر تام و تام آنست
که حفظ صورت نوعیه خود کند در زمان معتد به مثل معادن و نبات و حیوان و غیر تام
آنکه در زمان معتد به حفظ صورت نوعیه خود نمیکند مانند کائنات جو و شیر و عسل و امثال
آن نیز داخل مرکب غیر تام است فلا محالة حصر المرکبات التامة فی المولید الثلاثة قسم پنجم
از اصول طبعی باب معادن است و درین قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات که

و کیفیت توالد آن و قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود دران از احوال اجسام
نامیه من حیث النمو و قسم هفتم باب حیوانست که غرض ازین معرفت احوال اجسام است من
حیث الحرکة والحس و قسم هشتم را باب النفس الحس والمحسوس خوانند درین قسم بحث کرده
میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای دراکه محرکه آن اما فروع طبیعی هفت است
اول علم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهة صحت و مرض و غایت ثمره آن
حفظ صحت حاصله ورد ماده زایله است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از اشکال
و اوضاع و حرکات کواکب بر حوادث عالم سفلی و بر وجه ظن و تخمین سیم علم فراست
مقصود ازان استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر رویا و غرض ازین فن نیز استدلال
بطریق تخمین از تخیلات نفس و مشاهده آن صور برزخیه را در حال تعطیل حواس ظاهر
بر حوادث کونیه پنجم علم طلسمات است و مقصود ازان تحصیل افعال غریبه است بواسطه امتزاج
قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنجات است و ثمره آن نیز ظهور افعال غریبه
بسبب امتزاج قوای سفلیات با همدیگر هفتم علم کیمیا است و غرض ازان ایجاد طلا و نقره
باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند از ترکیب و امتزاج آنها با
یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که
باحث است از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و زاید و استخراج نموده میشود
بقواعد این علم مجهولات عددیه از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده میشود
از احوال خطوط و سطوح و اشکال و نسبت کلیه که مقادیر را با یکدیگر میباشد و بر اصول این
دو علم مشتمل است کتاب اقلیدس صوری سیم علم هیأت است که بحث میکنند از احوال بسائط

اجرام علویه و اجسام سفلیه از جهة حرکت از روی اندازه و ترتیب و جهة و صنف و تمامهٔ آنچه که بحث کرده میشود از وی بود روی می چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهة اتفاق و اختلاف و تالیف لحن ها ازان و هر یکی ازین اقسام اربعهٔ اصول ریاضی فروعی چند هست مثلاً علم جبر و مقابله و علم جمع و تفریق اهل هند از فروع علم عدد است و علم مساحت و شناوری و علم جر ثقیل و علم مناظره و مرایا و علم نقل میاه و علم موازین و علم اکر متحرکه از فروع علم هندسه است و استخراج تقادیم و استنباط زیجات ارصد ها و امثال آن از جملهٔ فروع علم هیات است و علم ساختن آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و رباب و سهرنگی و مانند آن از جملهٔ فروعات علم موسیقی است اما اصول علم الهی پنج است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت و کثرت و قوت و فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق سیم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانه که واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدانیت وی و بیان اتصاف او بجمیع صفات کمال و تنزه او از جملهٔ سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که مسند الهی اند و اقرب موجودات اند باو و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان پنجم دانستن کیفیت تسخیر و انقیاد اجسام علوی و اجسام سفلی از جواهر روحانیه و کیفیت ارتباط سفلیات با علویات و کثرت با وحدت از فروع علم الهی است و دانستن کیفیت وحی و نبوت و شناختن حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا همچنین معرفت معاد از جملهٔ فروعات علم الهی است تفصیل هر یکی در کتب مبسوطهٔ حکمت مبین و مبرهن است اما اقسام علوم منطق که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعهٔ داخل علوم الهی است

ونہ آلت جراکہ غرض از منطق تحصیل مجہولات است وآن منحصر است از تصور وتصدیق پس غرض
منطقی باید کہ منحصر باشد در موصل تصوری یا تصدیقی ونظر در موصل تصوری یا باعتبار نفس
آن موصل خواہد بود یا باعتبار مقدمات قسم ثانی را باب ایساغوجی یعنی کلیات خمسہ خوانند وقسم
اول را فاطیقوس یعنی باب معرف وقول شارح وہمچنین بحث از موصل تصدیقی یا باعتبار
مقدمات آن خواہد بود وآنرا باب بار میناس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس
موصل تصدیقی وآن نیز باعتبار صورت موصل تصدیقی خواہد بود وآنرا انولوطیقیا
یعنی قیاس گویند یا باعتبار مادہ وآن منحصر است در صناعات خمسہ کہ عبارت از برہان
وجدل ومغالطہ وخطابیات وشعریات وبعضی باعتبار مباحث الفاظ بابواب تسعۂ مذکور
ابواب علم منطق را نہ اعتبار نمودہ اند یابہ جزیرہ ایست در بحر شام ودر انجزیرہ شہرہا
وقریہ ہای بسیار اند ودر انجا مار وگزدم وسباع نمیباشند اگر در آیند چون ہوای انجا
بمشام انہا رسد فی الحال بمیرند شغفہ از بلاد مغرب است برکنار دریا گویند حضرت موسی
ویوشع بن نون ماہی بریان ہمراہ داشتند نصف آنرا خوردہ بودند ونصف باقی ماندہ زندہ
شدہ در دریا در آمد والحال آن ماہی باقیست کہ ہمہ در جثہ چون نصف ماہی اند وطول
انہا از یکدیگر بیشتر است صقلیہ جزیرہ ایست در مغرب معادن نقرہ وطلا ونحاس وارزیر وسرب
آہن وشب یمانی وزاج ونوشادر وسنگ در انجا است ودر انجزیرہ حیوانات گزندہ
ودرندہ نباشند ودر صحرای انجا زعفران بسیار است ودر انجا کوہیست کہ جبل النار
گویند شب ہا در انجا آتش بسیار مشاہدہ میشود ودر روز دخان مرئی میگردد باوصف این
قلہ آن کوہ از برف گاہی خالی نمیباشد شہر تان در جزیرہ بحر مغرب شہریست بغایت

بزرگ انجا همه زنان باشند بغایت دلاور و جنگی اگر کسی در انجا رسد آن زنان شبانه پنهانی
با او صحبت دارند و پیش از صبح بر آیند اگر فرزندی آرند او را بکشند اگر دختر را نگهدارند
**مجلماسه** شهری مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند نهرها
روان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب و بلاد سودان واقعست چنین گویند که
اهل شهر سگان را فربه کرده تناول فرمایند **تونس** شهر یست بر ساحل دریای مغرب
و سور وی از ارزیز است و از انجا اندلس شش فرسنگ است در دست اولاد بنی ... است
که او را امیر المومنین خوانند **قلعة البحارية** قلعه ایست در حد مغرب بر آب ساخته اسکندر
رومی با لشکر خود انجا رسیده چندانکه نزدیکتر میرفتند قلعه دورتر میرفت و آواز سگان
مسموع میشد بهمین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی بر اسپی سوار آمده گفت ای
سکندر ترا چه مقصود است گفت انکه بخدا تعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنم آن سوار
و پیش ملک خود بیان کرد وی کس فرستاد بدین حنیفی ایمان آورد و سکندر باز گردید
و نیز گویند که موسی بن نصیر شنید که شهر یست که در میان آب میرود و غرق نمیگردد
رفت تا آنرا ببیند چون بدریای اعظم رسید شهری دید و بر در شهر الوانی و قفلها و بر آن
صنمی همین ورد است و بر وی کمانی و تیری هر که نزدیک رسید وی را به تیر زدی و هلاک کردی
و بر در شهر نوشته که هر که بدینجا قصد کند هلاک گردد **فارس مغرب** شهری
بزرگ است از بلاد بربر نزدیک مغرب سیزده دروازه دارد و در جانب غربی آن
شهر انهار بسیار است و قریه ها و صنعتهای لطیف نیز بسیار است و در مسجد جامع انجا
... و نصف مناره است و نیز در درون شهر ... چشمه است و بعضی ...

گرم و در هر سرای جوئی است و بوستانی در شرق و غرب نظیر آن شهر نیست ارمنیه ناحیتیست
در میان آذربایجان و روم بسیاری از عجایب و غرایب اشتمال دارد و در ارمنیه آتشکده‌ایست
سطح آن از سنگ نهاده‌اند زمین و در آن آتشکده خادمان باشند هرگاه خشکسال شود
آنجماعه در آتشخانه آتش افروزند و سطح آنرا بآب ناپاک تر نمایند چنانچه آب از میزاب در
حوضی بزرگ که در تحت آتشکده است بریزد پس آن آب را از آن حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پیدا آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده از
آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **روم** مملکتی است در غایت وسعت مشتمل
بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب بنظر
رسیده که در روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت خری بر یک دیوار نقش کرده‌اند
که ساعت بساعت دم خود را حرکت می‌دهد **کماخ** حصاریست در حدود روم بر روی
سنگ پاره بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استوار آن در اکناف و اطراف
صفت اشتهار یافته از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع سه روز متعاقب
جانوران خورد بجثه گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده
در ظروف و اوانی ذخیره کرده و از آن طیور هرچه بان سه روز گرفته نشود چنانچه
بزرگ شده پرواز نماید **روم ایلی** ولایتی است وسیع انگوریه نیز حدود ویست
و در آن قلعه رفیع و حصنی بدیع که مسمی بقلعه تون است که اسکال از غایت حصانت حصار
به تنگری باقی دعوی اشتهار دارد **قیصریه** شهری بزرگ است از بلاد روم مردم آن
کوهی قیافه و سلطان الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده و

ترتیب داده و بلیناس حکیم در انجا حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن یکچراغ گرم میشد ابر و
موضعیست در بلاد روم و در انجا غاریست و در انجا جماعه از شهدای صحابه و تابعین اند که
مراجعت شمشیرها و نیزها دارند و پنج نفر از انجماعه پنج دست بر دیوار زده قایم ایستاده اند و باقی
خفته جراحتهای آنها در جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا متغیر نشده است
**شروان** در زمان سابقه نام شهری بوده امروز چند شهر بآن ملحق شده نام
ولایتی است از کنار آب کر تا ولایت باب الابواب ولایت شروانست و باب الابواب را کسری
نوشیروان بنا کرده باعث انکه مردم خزر همیشه بحد موصل و همدان آمدندی و غارت
کردندی چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بملک خزر فرستاده دختر وی را
بزنی بخواست و صلح بدان نسق افتاد که یکدیگر را ببینند و نوشیروان جماعتی از لشکر پنهان
داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان از بی
استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخواهند که بین الجانبین
خصومت راست سازند هر آینه بصواب اقرب می نماید که دیواری حصین و غار
متین در سرحد سازیم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر باشیم پس
خاقان رضا داد و نوشیروان باب الابواب را بسنگ رخام در غایت استحکام عمارت
کرده و دروازه آهنین بر آن ترتیب داده جمعی را بران بگماشت تا به محافظت قایم باشند
و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شروان که از ابنیه نوشیروانست و از دربند باب الابواب فعلا
از اقلیم ششم است و باقی توابع او زیاده از داخل اقلیم پنجم گرفته اند چون امرا در زمانیکه از شاه
شهرت داره باکو و شماخی و ارس پیر فیره انه... بکشروان نیز از اقلیم پنجم نوشته میشود

جهة اختصار باین چند شهر که عظیم اند و مشهور اختصار مینماید باکو از شهرهای مشهور شروانست
و بر کنار دریای خزر واقع شده در اطرافش قریب ده فرسنگ یکمثقال خاک بهم نرسد و گیاه
و درخت در آن زمین نروید و چون آن زمین را بر مقدار یک سنگ ذرعه گز حفر کنند بنفط رسد و بعضی
ازان خاصیتی هست که سنگش را بجای هیزم بکار برند و از مضافاتش یکی علیانست که
قریب پانصد چاه دارد و در آنجا چشمهٔ عظیم ایست و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا
چون جانوری صید کنند در ظرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی آنکه برآرند
پخته شده باشد ارش از ابنیهٔ نوشیروانست هوایش نهایت گرمی دارد و قلعهٔ گلستان
که بر شرفات بارهاش اندیشه را قوت پرواز نیست از توابع آنجاست شماخی باوجود
مختصری نهایت معموری دارد چنانکه قریب بیست هزار خروار ابریشم هر سال در آنجا بیع
و شرا میشود از میوه انار و سیب و به و دانه در آنجا خوب میشود قیلم از ابنیهٔ قباد بن فیروز
ساسانی است آب و هوای نیک دارد و از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و نضارت
دارد در غایت حرارت که بخار آن مانند شعلهٔ آتش گدازنده و سوزنده است چون
قدمی چند جریان می پذیرد در منافذ سنگها فرو میرود و بمقدار یک تیر پرتاب ظاهر میشود از
بزرگان شروان سلطان الشعرا حسان العجم افضل الدین بدیل خاقانی و افصح الدین
فلکی و عز الدین و غیره **حکایت** در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب
الابواب تلی است و قریه مستوطنان آن قریه بلند قامت و سرخ چهره و سبز چشم میباشند
و بغیر از دهقانیت صنعتی ندارند و هیچ از پاس سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع
دینی و ملتی نمی باشند و در هر خانه از آن قریه دو خانهٔ بزرگ باشد که در زمین

سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جماعه از انها جهة ساختن کار اموات
متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسردابه که مخصوص
برجال باشد برد بکارد تیز اعضایش را از یکدیگر جدا گرداند و مغز از استخوانش بیرون آرد
و استخوان را در خریطه اندازند اگر میت توانگر باشد در خریطهٔ دیبا و یا فقیر بود در خریطهٔ
چرمی و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ ولادت و سال
وفاتش را بر آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای مرده را از سردابه بیرون آورده بجایی
برند که خارج آن قریه است و آنجا بینداززند و کلاغی چند که بر آن گوشت آشیانه دارند بیایند و
گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بران گوشت بنشینند و بر نقیلس عورت
آنجماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنان سردابهٔ زنان علیحده است و بشکه
سمرطرح گوشت ایشان است غیر گوشته ایست که گوشت مردان بران اندازند و نیز در عجایب
المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلام که واثق بن معتصم او را جهة
استکشاف احوال سد ذو القرنین فرستاده بود بشکار رفت و ماهی بزرگی صید کردند
و در درون آن ماهی کنیزکی صاحبجمال یافتند بی پیراهن با شلواری هم از پوست ادمی
تا بزانوی او و آن کنیزک دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد بعد از لحظه
بمرد و هم وی گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع الحکایات
و تاریخ دیالمه آورده و ابن جوزی هم نوشته که در شهور سنه ۳۵۲ سیصد و پنجاه و دو دو
شخص که پشت آنها با هم چسبیده بود و دیگر اعضا و جوارح علیحده و در سن ۲۵ بیست و پنجسال
بودند از ارمن نزد ناصر الدوله دیلمی آوردند و در اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان

ایشان مخالف بود قضارا یکی مریض شده بمرد بعد از چند روز تعفن کرد دیگری در قید حیات بود و آن عذاب روحانی میکشید تا آنکه وی نیز بمرد و از قید محنت خلاص گشت

**فاما بحر طبرستان** که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش فرسنگ است و عرضش دو صد فرسنگ و این دریا را از آبسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب منتهی شود ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد چه امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از ان جزایر نفط سیاه و سفید حاصل شود **آران** ولایتی مختصر است در برابر موغان واقع شده و از کریوه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارس ولایت موغانست هوای این دو ناحیه بگرمی مایل است و در آران گیاهی است بر شکل اژدها که گیسو دارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و حدود آن ملک تا ولایت ارمن و شروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب مسالک و ممالک شروان و ابخاز را نیز داخل آران شمرده و در آران چند شهر است مثل تفلیس و بیلقان و شابران و گنجه و بردع اما دار الملکش بردع بوده **بردع** از بناهای قدیم است و سکندر رومی بعد خرابی آن با دو روس آنرا تعمیر کرده و قباد بن فیروز نیز بتجدید عمارت آن پرداخته و نوشابه در زمان سکندر در آن بوده هوائی بغایت نیک دارد چنانکه در سکندرنامه تعریف آب و هوای آن بسیار است اما اینوقت از ان گل غیر خاری و از ان گلبن جز خاری نمانده

**فرد** آن شیشه گل فتاد و شد خورده باد آمد و آن گل از میان برده و سنجر ابو

العباس احمد بن هارون از انشهر است **تفلیس** نیز از شهرهای معروف آران است و بانی آن نوشیروان بوده و در آنشهر چشمه‌های آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از آن چشمه‌ها را خاصیتی است که اگر ده بیضه در آن گذارند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود و در تفلیس حمامی بر بالای چشمهٔ گرم ساخته‌اند که بغیر آتش افروختن هوایش در غایت گرمی است و آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و در آن بلد اهل اسلام و نصاری ساکن‌اند چنانکه از یکجانب آواز اذان بسمع میرسد و از طرف دیگر آهنگ ناقوس و سرحد دیار نصاری است **گنجه** شهریست نزه و خطه ایست دلگشا و بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده‌اند و بحق قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهربند گنجه گذرانیده در آن زمین مدفون شده و از شعرای آنجا مهستی شاعره بوده اگرچه مشهور نیشابوری اما اصح آنست که از گنجه است و دیگری ابوالعلا که استاد و خسر خاقانی بوده و هر دو باهم مناظرات و مشاجرات داشته‌اند دیگر ابن خطیب است **بیلقان** از ابنیهٔ قباد بن فیروز است قلعه در غایت حصانت داشته در زمانی که هلاکو خان بر آن دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند بشهادت رسانید عمرها آبادان نگشت در صور الاقالیم آمده که لشکر ایلخانی مدتی بیلقان را محاصره کرده اما یکسر مو صورت فتح چهره نمود چه جهت منجنیق سنگ نیافت نمی‌شد نزدیک بود که خان را خاطر ترک محاصره نماید در این باب با نصیر طوسی که ملازم شبانروزی بود مشوره نمود نصیر گفت تا درختان بزرگ بصورت سنگ تراشیده درون آن را از ارزیز پر ساخته بدرون قلعه بمنجنیق و عراده افکندند و باین حیله آنشهر را بگرفت و بر هیچ آفریده ابقای حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آنشهر بکلک بیداد و فساد حک ساختند و در

روضة الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بیلقان گردید و نهر براس را اخراج نمود و در حبیب السیر آورده که میرزا شاهرخ ولد او خواست که آن شهر را عمارت نماید بعضی مانع آمده وجوهات گفتند هر آئینه بخفر جوی آبی اشارت فرمود تا حال جاریست و آبادانی بیلقان از ان بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز دیهی آبادی دارد و مجیر الدین بیلقانی شاعر غرا از انملک است خوارزم اسم ولایتی است و اطراف آن بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید برند که از آبادی دور باشد بموجب فرموده آنها را درینوقت که الحال خوارزم است که در انوقت چون تیهه بنی اسرائیل از آبادانی دور افتاده اورده گذاشتند و انجماعت در انمرز و بوم نقد عافیت را غنیمت شمرده دل بر اقامت نهادند و غریبانه هر کسی روبکاری نهادند تا بعد از چندگاه ملک از احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را رقت شد کس به تفحص احوال ایشان فرستاد و آن شخص چون بدانمکان رسید دید که جهت خود خانها ساخته اند و هیزم بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانید چون بزبان انجماعت خوار نام گوشت و رزم نام هیمه بوده هر آئینه بخوارزم اشتهار یافته چون ملک بر کیفیت حال ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد چه انجماعه چهار صد نفر بودند و بعد از ان توالد و تناسل آنگروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد در گذشته و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و صف شکنی لاثانی مشهور است که وقتیکه سلطان محمد بن تکش خان شکست یافته به شهر مذکور در آمد تا صبح سی هزار سوار نو

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر در بامدادان از شهر بیرون روند بیم آن باشد که دست و پای شخص ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود هر کس پارچه زمینی را که خار شتر دران باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم خربوزه در ان شگاف گذارد هر آئینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بحصول می پیوندد و این نوع خربوزه احتیاج دارد که سوراخی درو کنند و صمغی از وی بر آید مانند عسل که اگر بسیار خورد در آن سعی بنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم یکی اورگنج کبری است که دار الملک است و الحال شهر خوارزم عبارت ازانست و دیگر اورگنج صغری که آنرا جرجانیه خوانند و جرجانیه از امهات بلاد جیحون است و در فضل آن احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی آن قنادیل نور آویخته بود از جبرئیل پرسیدم که اینچه مقام است جواب داد که این شهر یست نزدیک بجیحون که امت تو در آن مقام خواهند کرد پرسیدم که جیحون کدام است گفت نهریست که هر کسیکه آن بر فراش بمیرد در روز قیامت شهید برخیزد دیگر کات و در عالم جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الاسنا بوده و هزار اسپ از انجمله است هزار اسپ شهریست در غایت محکمی و آب آمویه آنرا احاطه کرده یک راه بیش ندارد و آتسز خوارزمشاه محمد ازان حصن حصین را مامن خود ساخته و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تاتار بیکجاه محاصره نموده تا بر آن دست نیافته در حبیب سر آمده که لشکر مغل زیاده و دویست هزار بودند چون فتح نمودند

و هر نفری را بیست و چهار کس حصه رسیده بود که بقتل رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز
دران واقعه بفر شهادت فایض شد و چو نحکایت رحمت دختر ابراهیم بزار اسپی از عجایب
وقعات است هر اینه ملاحظه طالب کلام ناکرده بتحریر آورده شود از ابو العباس مروزی
نقل است که من قصه او شنیده بخوارزم رفتم و اهل آن شهر پرسیدم گفتند که ۲۰ سی
سال است که چون فرشته آب و نان لب نزده و هیچ طعام نخورده هر چه در وادی او
میگویند واقعی است لاجرم بزیارت او رفته زنی دیدم نیک خوی خوب روی فرشته
دیدار ملک کردار فرد روی خوش بیک دگر زیبا همچو نقشی کشیده بر دیبا بعد از
سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من زن نجاری بودم دارنده
فرزندان داشتم وقتی پادشاه ترک حصار این شهر را محاصره کرد اهل آن میل کردند که
بیرون روند و با کفار محاربه نمایند والی شهر مانع شد گفت چندان صبر کنید که طاهر
عبد الله که والی خراسانست بمدد ما بیاید اما جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون
انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب سپر فکنده چون ایشان از
از دیوار است بصحرا کشیدند برگشته بر اینجا عت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان
شهید ساختند چون شب در آمد میکائیل مولای طاهر حسن باز جرجانیه باید و گذر
او بر معرکه قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشهر فرستاد و شهدا را چون گنج در کنج
خاک دفین کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و جزع
بسیار کردم **نظم** رشته اشک چشم من بگسیخت خاک و خونم بیک دگر آمیخت
اشک و اتشم بهم چشم و لب چو گلشت دشت دریا گشت در یاد شت سینه ام اهل

جگر گردم سوختم قصه مختصر کردم گفتم یا الهی تو میدانی که شوهر من کاسب پیشه و بود
وقوت هر روزه سرانجام مینمود چون امروز وی شهید شده واسطهٔ معیشت من که خواهد
شد درین اثنا بانگ نماز شنیدم و برخواستم و نماز گزاردم و تضرع کنان سر بسجده
نهادم مرا خواب در ربود در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار
دارد و من افتان و خیزان طی آن وادی مینمایم و شوهر خود را میجویم ناگاه منادی ندا کرد
که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من
بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصر
دیدم که هرگز ندیده بودم و نهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودند بی آنکه
کنده باشد مردم حلقه حلقه نشسته بودند و جامهای سبز در پوشیده از سر و فرق
ایشان شعلهای نور میدرخشید سفرها در پیش افکنده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم
جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویهای آن جماعت می نگریستم
از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت یا رحمه چون نظر کردم شوهر خود را دیدم که با آن جماعت
طعام میخورد و بعد از آن رو باهل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
قدری ازین طعام دهم آنجمع گفتند روا باشد پس مرا پارچه از آن نان که در دست
داشت بداد و نانی دیدم در کمال سفیدی و نرمی لطیف تر از عسل شیرین تر و بچربی از مسکه
چرب تر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد و تشنگی
و طعام تو همین بس است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافتم و از آن روز مرا با
آب و نان حاجت نشده و بوی طعام که می شنوم آزرده میشوم و از اولیای خوارزم خضر

شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی که بزعم بعض فضلا از بغداد خوارزم بوده
و آن ناحیتی است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس الله سرهم از فضلا و علما ناصر الدین
محمود بن مظفر و ابو القاسم محمود زمخشری صاحب کشاف و زمخشر دهی است از اعمال
خوارزم و ابو الفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حریری از خلفای زمخشری
و ابو بکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود یلواج وزیر چنگیز خان و
مسعود بیک پسرش و از شعرا علاء الدین اوزجندی و حسامی قراکوی ماوراء النهر
ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شرقیش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند
و جنوبیش بلخ و بحسب کثرت خلایق و افزونی غله و بسیاری میوه و وفور مواشی و مراعی
ترجیح بر بسیاری ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار آنست که هرگز قحط نشود
و اگر شود چندان نپاید و مردمش از رعیت و اصناف شجاع و سپاهی اند معادن
بسیار دارد و مابین جیحون و سیحون واقعست منبع جیحون باستقرار صاحب مسالک
و ممالک کوهستان بدخشان است و بعقیده دیگران جبال ختلانیان و جیحون در میان
مغرب و شمال واقع شده بعد از مضافات بسیار آب وخش بدو ضم گشته بولایت
قبادیان آید در آنجا پنج آب دیگر بر آن افزوده جیحون بحصول می پیوندد و آن مواضع
نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و ترمذ گذشته ببحیره خوارزم منتهی شود و در
زمستان رود جیحون بمرتبه یخ بندد و منجمد شود که چند ماه الوش و احشام مع گله
فیلها بر آن نشینند که اصلا ضرری لاحق نشود در عجایب البلدان آمده که بدریای
جیحون کوهی است و بر آن درختی که در ایام مهرگان برگ آن فرو ریزد و روزی چند

برروی زمین بوده بعد ازان بقدرت الهی آن برگ ها مرغ شده طیران نماید سیحون نیز رودی عظیمست و منبعش در ترکستان جائیست که آنرا سیحون خوانند و آن آب نیز از نگ بسیاری از ولایت را قطع نماید به بحیرهٔ خوارزم منتهی شود و سیحون البعضی صغار و بعضی آب شهر ختنه خوانند و صاحب مسالک و ممالک آن را آب چاچ خوانده چون دار الملک ما ورا النهر سمرقند است هر آینه ابتدا ازان مینماید سمرقند از بلاد معظم توران است در آثار البلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنا نهاد پس ازان سکندر رومی سور یک محکم بران بسته در صدد معموری آن خطه گردید و در خاتمه روضة الصفا آمده که در زمان سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار قدم بوده و بمرور شهور و دهور منهدم گشته چون جهان پهلوان گرشاسب بدانجا رسیده گنجی یافته فرمود تا ازان گنج آن قلعه را ساخته اند پس ازان گشتاسپ ابن لهراسپ بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته دیوار در میان ولایت ما ورا النهر و ترکستان کشیده چون نوبت بسکندر رومی رسیده در زمان آن افزوده تا شمر نامی که از اهل تبع یمن بود آن شهر را ویران گردانیده چنانکه از آثار عمارت اثری نگذاشت پس ازان بشمر کند اشتهار یافت عرب معرب ساخته سمرقند گفت و بر جزین وجه توجیه کرده اند که چون ابو کرب شمر بن افریقیس بن ابرهه بجانب شرق نهضت نمود بتخریب بلخ سعی که درانوقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و در برابر آن شهر دیگری احداث کرد که ترکان آن شهر را شمر کند گفتندی یعنی دیه شمر چه شهر بزبان ترک نام دیه است و بعد ازان در زمان ولید بن عبد الملک قتیبه بن مسلم الباهلی از جانب حجاج سمرقند را محاصره کرده بعد از پنجاه روز حاکم آنجا طلب صلح کرده و قبول نمود

که هر سال بسبب لکه درم و سه هزار غلام تسلیم نماید و قتیبه بعد از مصالحه بسمرقند درآمده مسجدی
بساخت و بهرتی که یافت در آتش انداخت و اما در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند
در زمان هدایت نشان حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین
قثم ابن عباس رضی الله عنهما بدین دولت یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنهم
اجمعین شمرده اند و قبر مبارکش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین که بمزار شاه شهرت دارد
واقع شده و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تیمور گورگان نوعی معمور یافت که جمیع بلاد
اعظم ایران و توران رجحان پذیرفت بعد از آن میرزا الغ بیگ گورگان در آبادانی آن
باقصی الغایت کوشید و در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی منیع بنا کرده و ایضا در
ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیج گورگانی از آن بحصول پیوسته که الحال تقاویم از آن
استخراج مینمایند چه قبل از آن زیج ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که در ابتدا
بطلمیوس حکیم در یونان رصد بسته شده و پس از آن در هندوستان در زمان راجه بکرماجیت
در اوجین و دهار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندوستان آن زیج است و در زمان
اسلام اول رصدی که بسته شده در عهد مامون عباسی بود زیج مامونی نوشته اند بعد از
آن تا زمان هلاکو دیگر رصدی بسته نشده که در مراغه تبریز حسب الحکم او رصد بنا کرده بود
و حکمای فلاسفه و متکلمین در آنجا جمع آورده اما باتمام نرسیده بود که سال مدت عمرش
باختتام انجامید و در خاتمه روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جایی است
که آنرا دشت قطوان خوانند آورده اند که در روز قیامت هفتاد هزار شهید از آنجا
برخیزند که هر شهیدی هفتاد هزار کس را شفاعت کنند [illegible]

حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه بوده تا سلطان سنجر با کفار قراختای در آن موضع
محاربه دست داد خلقی کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند و در زمان تسلط
کفار تاتار نیز بسیاری از مسلمانان در آن مکان شهید شدند هر آئینه معنی این حدیث که از زبان
مخبر صادق صلی الله علیه وسلم برآمده بر همگنان روشن گشته و در اطراف سمرقند مرغزار نیک می باشد و سیاه
آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل میگذرد و اطراف آن تمام آبگیر است و دیگر
بورت خانست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل میرود و اطراف آنرا چپان احاطه
نموده که بغیر از دو سه موضع جای عبور نیست و دیگر اولنگ کول مغاکی است چه کولی
بر یکطرف واقع و اکثر میوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیب سمرقندی و اقسام
دیگرهی و امرود و انار و انگور و خربوزه که هر کدام از یکدیگر خوشتر و بهتر می باشد قبة
الاسلام بخارا از امهات البلاد است همیشه مسکن اخیار عالم و مامن افاضل اولاد آدم بود
و هست و در غایت معموری و نهایت برکت واقع شده مردمان آنجا در مراعات شریعت
غرا و التزام سنت ملت بیضا غایت جد و جهد دارند و در حبا احتساب در آنجا آنقدر عنایت
که پادشاه هم از ان ایمن نیست آورده اند که چنگیز خان در شهور سنه ست عشر و ستمائه موافق
ایلان ئیل بخارا محاصره کرده بعد از چند روز ارباب عمایم طیلسان معذرت در گردن انداخته
باردوی خان آمدند و ابواب شهر را مفتوح ساختند خان خود در شهر درآمد چون نزد
جامع رسید با شلامیشی امرا در مسجد قشلاق نمود صندوقها از کتب خالی کرده پرجو و کاه
ساخته الاغان خود را آخور گردانید و سراسپان را بدست اکابر علما و اخیار فضلا داده صحبت
شرب منعقد گشت و باتاق و آتش و آهنگ مغولی قیام نمود بجای اذان نهیق الاغ

بولی تالی بکار آمد و نهب و غارت و قتل بر پرداخت و چون براق خان از قیدو خان شکست یافت
و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که با مسعود بیگ بلواج وزیر براق خان کدورتی داشت
و پادشاه را بایران آورد که جمعی از سپاه بماوراء النهر فرستند آقا بیک نامی با لشکر فراوان
سپاه بیگران که هر یکی برادر خناس و داور شیطان که لفظ مترادفند
بودند از آب آمویه گذشته آتش ظلم و بیداد در خطه بخارا افروخت مدرسه مسعود بیک که از
معظم ترین بقاع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت درین کرت خرابی آن ولایت بمرتبه رسید
که در مدت هفت سال ساکن داری و نافخ ناری در آن دیار نبود آنگاه قیدو خان مسعود بیک را
بدست آورده نواخت و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بلده سعی نماید و بحسن کفایت
و درایت رعایای متفرقه را جمع آورده استمالت داد بار دیگر قبة الاسلام بخارا مجمع
اشراف و منزل علما گشت از آن باز الی یومنا هذا روز بروز در عمارت آن شهر معمورتر افزوده
است آنقدر اولیای باکمال و علمای از آن ملک برخاسته‌اند که احاطه اسامی
ایشان بمقدور خامه نیست چنانکه کتاب نفحات و رشحات و دیگر کتب حاوی آنست و مزار
فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء ... الحق والدین نقشبند قدس الله سره
بر یکفرسنگی شهر مطاف و مرجع اکابر و اصاغر است و از شعرای سمرقند و بخارا ابو عبدالله
رودکی و ظهیر الدین کتابی و ابو محمد رشیدی و عمعق لولوی و کلامی و یحیی و سیف جوهری
و علی شطرنجی و علی عابدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و عروضی
و مؤید الدین و شهاب الدین احمد و بهاء الدین کریمی و حسن اشرفی و امیر روحانی و
مولانا جمالی و لسانی و ابو النجیب ناشق و قاسم کاری و صادق حلوائی و نگاری و صالح

سمرقندی و خواجه ابوبکر و غیره **نسف** در زمان تیموریه معمور داشته آخر بحوادث زمان نوعی
ویران شد که از آن خرمن دانه باقی نمانده و بتدریج جمعیتی از هر جا دست داده نزدیک بود که
روی آبادی ببیند باز بنابر استیلای نجم ثانی حکم ایام اول گرفته چون معماری مملکت بر
عبدالله خان مقرر گشت ابتدا تعمیر آن بلده گماشت از آن زمان تا حال معمور و آباد است
و نسف را نخشب و قرشی نیز میگویند چون بزبان مغول قرشی بمعنی قورخانه ظاهر این اسم
بعد از تسلط چنگیز خان بدان مکان اطلاق شده اگرچه آب آن آثار تعاعش نیک بحصر
می آید در فصل بهار اطراف در غایت خضرت و سرسبزیست در ماوراءالنهر طایری که آن را
کرا میگویند چون در قرشی آن مرغ بسیار میباشد هر آئینه بمرغک قرشی نام بر آورده و فی
بر جنوبی سمرقند واقع شده تا آنجا هژده فرسنگ است و از فضلا و شعرای آنجا صدرالامام
محمد بن ابوبکر حسام و قلیچ طمغاج خان و شمس الداعی الحسینی و محمد بن علی سوزنی و کاسفی
و سعدالدین اسعد و ناصر و حکیم شمس الاعرج و بهائی و سعدالدین مسعود دولتیار زاده
و خواجه عصمت و فهمی بوده است **فرغانه** در کناره معموره عالم واقع شده
شرقیش کاشغر و غربیش سمرقند و جنوبیش کوهستان بدخشان و شمالیش اگرچه بحسب زمان
آبادانی داشته مثل بالیغ و المالیغ و یانگی که در تواریخ آن طراز مینویسند اما الحال بواسطه
عبور و مرور لشکر ازبک خراب است و در واقعات بابری آمده که میوه جات الحق که بسیار
خوب در فرغانه میباشد تا دیده نشود باور نمی‌آید آب سیحون که بآب خجند اشتهار دارد
از طرف شرق و شمال آمده در میان آن ولایت جریان می‌پذیرد و از جانب شمال خجند و
فناکت که بشاهرخیه مشهور گردیده گذشته بطرف ترکستان میرود و در ریگ منجمد

سیکرد از فرغانه مردم نیک برخاسته اند و از بزرگان مثل شیخ محمد ساجری و شیخ احمد جرا
سمرو شیخ سعد الدین صاحب منهاج العباد رحمهم الله و در فرغانه هفت شهر بزرگ و خورد است
از انجمله پنج بجانب جنوب و دو بطرف شمال واقعشده از شهرهای جنوبی یکی اندجان
است که در وسط فرغانه واقعشده و حصارش در غایت حصانت و محکمی است و چند جوی
همیشه آب درون قلعه اش جریان می یابد مرغ دشتی که ترکان قرغاول و فارسیان
تذرو گویند در اندجان بسیار میباشد و در واقعات بابری آمده که در اندجان از کثرت
مرغ دشتی و قبچه چهار کس سیر شده اند و غله و میوه اش خوب میشود اما هوایش چندان به
نیست و آشوب هم در انملک بسیار بوقوع میرسد و انغلتی است که اطبا آنرا قوب گویند از
مردمش سید شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و هجری و قاضی عبد السمیع کال
ما بین شرق و غرب اندجان واقعشده بلطافت آب و هوا اطرافش در بهار نهایت
طراوت و سرسبزی دارند و چند حدیث در شان آنشهر هم مینویسند و حضرت خواجه
قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سنجری است قدس الله سرهما از انملک
مرغینان در غربی اندجان بهفت فرسنگی واقعست از فواکه انار و زرد آلو از انجا
نیک میشود اما مردمش خلف و مشت زن میباشند و بعضی که نیک می باشند
نهایت نیکی میدارند و شیخ ظهیر الدین ابو العلا که صاحب هدایه فقه است از انجاست
اسفره کوهستان است ما بین غرب و جنوب مرغینان بسه فرسنگی بوفور نهر
های روان و کثرت باغ و بوستان رجحان بر دیگر محل و مکان دارد و در کوهستانش بجانب
جنوب پارچه سنگی است نشسته ده گز عرض و دو گز ارتفاع که همیشه همه چیز در و منعکس شد

میگردد مانند آئینه بدین سبب آنرا سنگ آئینه میگویند و از مردمش ملک الکلام سیف الدین
خجندی بجانب غربی اندجان واقعست تا اندجان پنج فرسنگ است و فواکهش خصوصًا
انار بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت حصانت دارد بر شمال رویه اش کوهیست موسوم
بموغل که فیروزه و دیگر چیزها در انکوه یافته شود و شکارگاههای نیک دارد و اما آفت اشوب
چشم بسیار باشد تا حدیکه گفته اند که گنجشک را در آن ولایت آشوب میشود و در میان خجند
و کند بادام که هم از توابع خجند است دشتی است که همیشه در ان دشت باد میوزد گویند
وقتی درویشی چند در ان دشت رسیده اند و شدت باد نوعی بود که ایشانرا پراکنده ساخت
بعد از طلب یکدیگرها درویش گفته هادر [illegible] تمامی هلاک شدند و ازان زمان تا حال آن دشت را
درویش می نامند از مردم خجند یکی شیخ کمال خجندی و عجیبی و شهابی است اخشی
در شمال رویه سیحون واقعست در تمام فرغانه بعد از اندجان ازان وسیع تر جائی نیست
و تا اندجان نه فرسنگ است و قلعه اش در کمال محکمی و استواریست و در واقعات بابر
آمده که در اخشی خربوزه ایست که آنرا بر خربوزه بخارا ترجیح داده اند و افضل المتقدمین
اثیر الدین ازانجا است شاش که آنرا چاچ نیز گویند از شهرهای قدیم است و به نباکت
نیز شهرت دارد اما امروز بتاشکند و تاشکنت معروفست اگرچه در شهرش بسبب عمارات
و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بکار نرفته اما مضافاتش بسبب گل و لاله و وفور
آب و جلگا نهایت لطافت و نضارت دارد خصوص لاله هفت رنگ که خاصه آن ولایت
چه لاله زار تاشکند و گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور است و در آن ولایت چاهی است که هرگاه
و اگر آب آنرا بجائی برند خون گردد و اگر بمسافت بعید برند سنگ شود اگر کوی بخون

حیض آلوده در سنجا افکند صاعقه پدید آید که دیوارها بیفکند و ویران سازد و ایضاً چشمه ایست
که مانند دیدهٔ ظالمان بی آب باشد و چون اندک سحابی بر روی هوا ظاهر گردد فی الفور آن
چشمه آب چون اشک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهیست که آن را
کوه اسفر گویند و در آن کوه چشمه ایست که آب آن نفط باشد و در بن آن کوه آهن و فیروزه
حاصل شود و همچنین قریب بهمان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش در خود
گیرد و سنجا کسترش هر چه شویند چون صابون سفید و پاکیزه گردانند و ازین قبیل خصوصیات
بسیار دارد و از بزرگانش حضرت خواجه عبید الله احرار است قدس سره و از علما
محمد بن علی بن اسمعیل قفال و فخر الاسلام ابوبکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاچی و ماضی
عبید و حزنی است بر ضمیر با سید تنویر قانون شناسان سخن نهفته نماند که چون صوتی
چند از مقام پنجم بباوری بی قلم از حضیض باوج رسید بیوقت گاه آنست که شعبه
چند از پردهٔ ششم در نوا آورده شود نظم چون بساط بگستردم انجم از چرخ پنجم
آوردم هم ششم بزم را بیارایم شد رونق ششجهه سبز ایم میکنم همچو چرخ نارنجی ش
بر بساط زمانه ششنجی الاقلیم السادس این اقلیم تعلق بعطارد دارد و مردمش اکثر
اسمر اللون باشد و مبدا این اقلیم از مشرق بود و از دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان
و کیمال و اسفنجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه
بوسط بلاد فلسینا بگذرد بر جنوب صقلابیه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا
بحر اعظم منتهی شود و مساحت این اقلیم دویست و سی و پنج فرسنگ و یک کروه است
و در این اقلیم بقولی یکصد و چهارده و بقولی دو صد و چهل شهر است و بیست و دو کوه

و چند بحر عظیم دارد و اکثر ترکستان در این اقلیم واقع شده

## ترکستان

اسم جامعی است جمیع بلاد ترکستان را از اقلیم اول تا اقلیم سابع اکثر ایشان صحرانشین اند و از قبایل دیگر به بسیاری عدد و زیادتی شجاعت و جلادت ممتاز اند و بر جلادت و شجاعت ایشان دلیلی ازین قوی تر نیست که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بدین نوع در شان آنها وارد شده اترکوا الترک ما ترکوکم یعنی ترک ترک کنید مادام که قصد شما نکنند و ترکان را روی و بینی پهن و چشمان تنگ و سینه فراخ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام قرآن مجید به هند رسید آنها به بی حرمتی پیش آمده بر زمین انداختند و چون در ترکستان رسید اهل آن دیار آنها دیده و بکمال تعظیم بر سر کشیده چون این خبر بعرب رسید یکی از اولیای عرب فرمود که هندوان همیشه خوار و بی مقدار باشند و در بی حیثیتی آنها را وقری و عزتی نباشد و ترکان همیشه سردار و زبردست و محترم باشند کم کسی بر ایشان غالب شود چون زبان اولیا زبان خدا است همین احکام ظاهر شده میشود و در جلد ثالث عجیب آمده که چون کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب را نامزد پسر خود یافث نمود و یافث عازم آن زمین شد از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران ببارد و نوح علی نبینا و علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخت و ایشان آن اسم مبارک بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث بجانب مشرق شمال شتافته هرگاه باران خواستی بوسیله آن سنگ سحاب عنایت الهی در جنبش آمدی و عرب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند تا در میان ترکان و اوزبکان آن عمل متعارف است از یافث بروایت مولانا شرف الدین

علی یزدی از هشت پسر عقب ماند بدین ترتیب خزر و صقلاب و روس و منسج و چین و کماری
که او را کیال نیز گویند و مارخ و بقول مؤلف جامع اعظم یافث را یازده پسر بود هشت مذکور
و سه دیگر خلج و سدسان و غز و پسر بزرگترش که او را ترک و یافث اغلان گویند در منزل
سیلوک بجای پدر بر تخت نشست و خرگاه و بارگاه از اختراعات اوست گویند روزی در
شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شوره بود نمکین شد
چون آن لقمه را برگرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان اتفاق
افتاد و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه اختراع نموده و ولی او املوک
گشت چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و از وی پنج پسر ماند و اما سقلاب چون
بسبب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته
التماس موضعی کرد که جهة خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینه ملتمس او نهاده در
سقلاب از کماری هم یورت و منزل طلبیده او نیز جواب باصواب نشنید میان ایشان
محاربه دست داد و سقلاب منهزم شده در آنطرف اقلیم هفتم افتادند و بجهة شدت
برودت هوا در زیر زمین خانها میکنند و در آنها میگذرانند و چین بن یافث در
موضعی که حالا به بلده چین شهرت دارد ساکن گشت و او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف
بود صورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون و کشیدن ابریشم از کرم پیله و نافه از آهو
گرفتن او اختراع کرده بفرزندان آموخت و اکثر صنعات چیز که تا غایت در میان
اهل چین باقی مانده از اختراعات اوست و چین را پسری بود که در زمان حیات پدر
شهرها چین را باسم خود بنا کرد و رسم بر زدن بردست یادگار از و ماند و کماری بن یافث

که او را کیمال نیز گویند و او بعیش و شکار میل بسیار داشت از وی دو پسر بوجود آمد یکی بلغار که
شهر بلغار منسوب باوست و دیگری برطاس که سمور و سنجاب را بدست آورد و از پوست
آنها ملبوسات ترتیب داده و بزعم بعضی اهل تاریخ آنست که روسیان و یونانیان نیز از اولاد
کماری بن یافث اند یاجوج و ماجوج نیز ولد کماری است و الچه خان نبیره پسری یافث
است او را دو پسر بیک شکم آمده یکی را تاتار نام کرد دیگری را مغول و از مغول شصت
نفر بر سریر خانی و سروری نشستند همیشه در میان این دو جماعت نایره عداوت
بمرتبه اشتعال داشت که بهیچ وجه باب صلح اطفا نپذیرفت و دیگر منسنج بن یافث که یاجوج
ولد اوست دیگر غز بن یافث است که قوم غزان که بدترین اقوام ترک اند از نسل اویند و
اصل ترک این بود که نوشته شده تواند بود که در هر شعبه ظاهر آمده باشند که آن را طایفه
دایماق گویند و در ترکستان عجایب و غرایب بسیار است از آنجمله نقل میکنند که در یکی از بلاد
وی قسمی از حبوبات است که آنرا میکارند و میوه آن بهیأت خربوزه چیزیست و چون آن
پیدا شود در اطراف آن گیاه ها و سبزه ها کارند و در حین دمیدن سبزه ها سر آن چیز که
بشکل خربوزه است شق شود و سری چون سر گوسفند ظاهر گردد و شروع در خوردن
گیاه نماید و بتدریج اعضای وی از پوست آن خربوزه برآید چون آن گیاه تمام شود وی نیز بالتمام
برآید و او چون گوسفند همه اعضا باشد الا دنبال و در حدود ترکستان نیست که از
زمین گوسفند نیز روید و روده اش از ناف او با زمین پیوسته است و بقا به تیر تا بی در آن
و بقدر آن از اطراف سبزه میخورد و آنرا صید میکنند و میخورند و لیکن در طعم کمتر از گوشت
متعارف است و در بعضی نسخ بنظر آمده که یکی از پادشاهزاده های ترکستان با پدر خود نزاع

کرده با خدم و حشم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراحل بسیار بجایی رسید که بتیسیر زراعت
نمیتوانست زمت و اهل آنمرز و بوم از شدت گرما در زمین می بودند و در شب تردد
میکردند و آفتاب آنجا بسر هر چه پرتو می افکند میسوخت و در انجا جانوری چند دیدند پرسید
کلاینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه
میدارد و چه در این کوه سنگیست که ایشان می شناسند که هر کدام را که حرارت غلبه کند
ازان سنگریزه ها در دهن میگیرند و سر سوی آسمان میکنند فی الحال ابری پدید می آید و آنها را
سایه میکند و باران می بارد چون ملکزاده این معنی شنید ازان سنگ پاره پاره برداشت
همراه خود بولایت خود آورده و هر گاه به باران احتیاج می داشتند آن سنگها را بر
یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدان ضم میساختند و چیزها بزبان ترکی میخواندند
که برف و باران می بارید و بعضی را اعتقاد اینست که سنگ جده و جده ماش نیست
تمثیل در تاریخ مغول مذکور است که در سنه ۶۲۷ ششصد و بیست و هفت او کتای قاآن
ابن چنگیز خان که بفضیلت عدل و احسان و جود و سخا انگشت نما بود برای تسخیر ممالک
ختایی لشکری لاانتهاء السیاق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر با شیلامیشی برادر خود او
روان کرد چون پادشاه خطایی ازان واقعه وقوف یافت امرای خود را با ... سوار
باستقبال و قراولی آنفرستاد آن قشون تولی را خواستند که بطریق جرگه شکار زنده
با آن ده هزار نزد پادشاه خود برند تولی سراسیمه گشت و دست در فتراک الحرب خدعه نمود
یاچیان را طلبیده و باستعمال حجر المطر و تهیه اسباب آن امر نمود و لشکر را چار و ...
وازیلیا و برغو و تلبه برسانید تا همه کلاها بارانی بسر کشند و کپنک ... پوشند و ازالا ...

و آسمان فرو نیافته بالجمله نتیجه آن شد که باران فراوان بارید آخر روز برفی جهانسوز درگرفت
چنانکه از روز سه شنبه دیگر دو صاعقه و سرما دست و پای لشکر ختای از کار رفت تولی چون ضعف
دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید کورگه جنگ فرو کوفت و بر
صورت ایشان تاخت بشمشیر ختاییان به تیغ بیدریغ از هم گذشته و بعضی اسیر و دستگیر شدند و
لشکری چنان بعلتی چنین مستاصل و نابود شد و چون این خبر به پادشاه ختای رسید
آتشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و بآن یک تدبیر آنولایت کشیمت
تسخیر پذیرفت و چون قدری از خصایص ترکستان بقلم رسید شمه از بعض ملک
آن بحر بر سبیل [illegible] اسم ولایت آ... و عرصه آن کند نام دارد و صاحب ممالک و
مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزل است و جاهای استوار
بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریست بالای چاچ نزدیک بلاد صاغون
و از فحول رجال آنولایت معلم ثانی ابونصر محمد بن محمد الترکی است و دیگری اسمعیل بن حماد
الجوهری و اسحق بن ابراهیم جند بفتح جیم و سکون نون شهری معروف بود
و الحال خراب است شیخ باکمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ موید از آنملک اند
کاشغر ولایتی است در غایت نضارت و نزاهت حد شمالیش کوههای مغولستان و از آن
جبال رود خانه ها بجانب جنوب روانست و انتهای بچاچ دارد و حدی از طرقان گذشته
بزمین قالیماق در می آید و آنطرف را بغیر قالیماق کسی ندیده و از چاچ و طرقان سکه
راهمراه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای مغولستان و از کوه ارکنه
چون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان هر رود خانها از مشرق و مغرب

روانست و تمامی ولایت کاشغر و ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرقی و جنوبیش بیابان
صحرائیست که تمام جنگل و بیابانها ریگ روانست و در زمان قدیم دران بیابانها شهرها
بوده که از انجمله دو شهر را نام باقیست که یکی را لوب و دیگری را کنک میگفتند و باقی
در زیر ریگ پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنگره قلعها ظاهر میشود و درین
صحرا اشتران دشتی می باشند که آنها را صید میکنند و دار الملک کاشغر بر دامن
کوه غربی افتاده از انکوه آبیکه فرو می آید تمام صرف زراعت و عمارت میشود و ازان
آبها یکی تمن نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشته میرزا ابابکر
که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شهر را خراب ساخته و در یک جانب آن شهر
دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آن شهر جریان می پذیرد و در کاشغر مزاریست
موسوم بمزار حسین فضل خواجه که اهل آن دیار را بدان مزار اعتقاد بسیار میباشد و در
محاذی آن مزار قبریست که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر ملا خطه
میگفتند گویند در جلد و موی او اصلا قصوری راه نیافته و میرزا حیدر کاشغری
در تاریخ رشیدی می آرد که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت نوشته دران
سوراخ بگذارند و روز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب بر حاشیه یا ضمن آن نوشته
یابند و دیگری یارکند است یارکند است که آن نیز در قدیم شهری بوده و گنجها
ازان یافته شده اما بتدریج رو بخرابی نهاده نزدیک بود که وحوش دران مسکن
سازد و جغد در انمرز و بوم آشیانه نهد که میرزا ابابکر را آب و هوایش موافق سنه ۹۰۶
طبع افتاده و آنرا دار الملک ساخته و عمارات عالی بنا نهاد و جویهای آب جاری

گردانید و چنین شهرت دارد که در زمان میرزا ابا بکر در اصل شهر و مضافات آن دوازده هزار باغ احداث شده و ایضاً حصاری در آن شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی ذرعست در در تمام کاشغر بحسب انهار و اشجار و باغات جنت آثار بهتر از یارکند جایی نیست و آب بهترین آبهای آن دیار است و از عجایب آب آنکه در اول بهار که وقت زیادتی دیگر آبها است نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و طغیانی پیدا میکند و سنگ یشب در این آب بسیار یافت میشود اما با این همه صفات همواره غبار و گردی بر هوای یارکند مستولیست و مملکت کاشغر آب و هوای نیک دارد و بیماری از آن دیار بنهایت کم واقع میشود و هوایش سرسبز است و اگر چه فواکه و میوه اش فراوانست اما ارتفاعاتش در غایت مشقت و زحمت بحصول می پیوندد و مردمش منقسم بچهار قسم اند اول تومان که مراد رعایا باشند دوم قوچین که عبارت از سپاهی باشند سیم ایماق چهارم ارباب مناصب شرعیه و متصدیان تقاع خیر از یارکند تا لاجوف که سه منزل است همه جا اشجار و بساتین است و از آن گذشته تا ختن ده روزه راه است بغیر از منازل دیگر آبادانی نیست و از یارکند تا تبت چهل روزه غیر آباد است ختن از جمله بلاد مشهوره است و اما الحال از آن حلوا بغیر دودی و از آن شکر جز نمودی نماند و در ختن دو رود خانه است که یکی بقراه و دیگری باورنگ تاش موسوم است و سنگ یشم در آن دو رود خانه است و بشکل می پیوندد و در میان اهل ختن سودا و معامله بخبر و پشم و کرباس و ابریشم و گندم میشود چه هر متاعی را بکم و زیاد این سه جنس نرخ کنند گاه گاه و هر روز جمعه قریب به سی هزار آدمی از اطراف و اکناف ختن جمع گشته بدین

سودا نمی‌نمایند و در ختن غله نمی‌باشد و از اطراف می‌آرند اگر احیاناً پیدا شود آن را به بقال
بدمی گیرند و از زمان سابق از ختن به ختای در عرض چهارده روز می‌رفته‌اند و با این نوع
آبادان که مردم را احتیاج قافله نبوده یک تن و دو تن به فراغ بال آمد و شد می‌نموده‌اند و
الحال آن راه به واسطه احتشام قالماق بسته شده و راهی که این وقت متعارف است صد
منزل است و متاع آن ولایت یکی سنگ یشب است که به غیر از ختن و کاشغر جائی دیگر پیدا
نمی‌شود و ایضاً سنگ قطاس از سفید و گلگون که بر سبیل تحفه و هدیه به اطراف و اکناف
می‌برند و از غرایبش یکی شتر صحرایی است که آن را به نوعی گرفتار کنند که آزاری به او نرسد
پرورده می‌شود و دیگر قوتاس است که در کوه‌های آن ولایت بسیار می‌باشد و ضرر او زیاده از حیوانات
ضاره است چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام مهلکات است
نیز میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی از تبت به بدخشان می‌رفتیم و با بیست و کسی
کس بودیم در راه قوتاسی را کشتیم که چهار کس به سعی بسیار معا و شکمبه آن را برآوردند و
بعد از آن جماعت چه خود چند آنکه توانستند گوشت آن بر داشتند هنوز ثلث
آن باقی مانده بود سلاطین کاشغر از نسل افراسیاب بوده‌اند و از آن جمله ثالوق
بغراخان در صغر سن به شرف اسلام مشرف شد چون به سلطنت رسید تمام ولایت کاشغر
را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراءالنهر سلطنت بالکل نمودند
و ثالوق جد یوسف قدرخان است اینچنین در شان او مرویست که اول من اسلم من الترک
و از حدود و ممالک بسیار مردم بزرگ برخاسته‌اند مولانا سعدالدین کاشغری پیر حضرت
الدین مکتانی و مولانا ...

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیزک را به پهلوی شوهرش میخوابانند و این شش کس را
دو نفر دو پای آن کنیزک را بگیرند و دو کس دیگر دو دست او و بیرزال چادری را تاب داده در
گردن او می افکند و بدست دو نفر دیگر می دهد که ایشان چندان تاب می دهند که جان از تن به
بیرون می رود و بعد از کشتن کنیزک دو کس از خویشان او آتش گرفته در کشتی می نشینند
تا وقتیکه آن مرده و کشتی همه خاکستر میشود اگر بادی در آن وقت پیدا شود و آتش را تیز کرده
خاکستر را پریشان سازد آن مرده را بهشتی دانند و الا او را مقبول درگاه نمی پندارند و از جمله
اشقیا و بدبختان شمارند و نیز هر گاه دو کس خصومت و نزاع قایم شود و ملک ایشان از
اصلاح عاجز گردد حکم میفرماید که به شمشیر با یکدیگر جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب اوست
بقراج قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و اهل اندیار ریش و بروت
نمی باشد و بلاد ایشان یکماه راه است و آنگروه را وقتی ملکی بوده از اولاد یحیی بن زید
بن امام حسن رضی الله عنهم که با جمال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی بن
ابیطالب را کرم الله وجهه بخدایی می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه
ایشان آنست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشته باشد و از رعایا
خراج عشر بگیرد و در آنولایت نره گاو نمیباشد و نمیرید و بعضی از ساکنان آن ملک سفیدرو
اند بعضی گندم گون در غایت حسن و جمال پادشاه آنها را چون عمر از چهل سال بگذرد او را
عزل کنند یا بکشند گویند عقلش ناقص شده و تدبیر ملک داری نمی تواند کرد کیمال
قومی از ترک و ایشان را کیماک و کیاس نیز گویند و وسعت ولایت ایشان از یکماه راه
زیاده است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و علم را خوب می دانند و طلا در آن

ویک قسم برای بهای شراب که درین ۵ روز شراب میخورند و شادی میکنند و صحبت میدارند وساز مینوازند و کنیزک او را میسوزند و درین ۵ روز کنیزک شراب میخورد و شادی میکند وبانواع حلی وحلل وزر وزیور سر و گردن خود را آراسته میسازد و خود را مزین کرده بمردم جلوه می دهد روز نهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و درمیان این کشتی گنبدی از چوب راست میسازند و آن قبه را بانواع قشه میپوشند و روز دهم آن مرده بیرون آورده درمیان آن قبه میگذارند و اقسام ریاحین در پیش او میریزند خلایق بسیار از مرد و زن جمع میشوند و سازها می نوازند و هر یک از خویشان مرده قبه در اطراف قبه وی راست میسازند و کنیزک خود را آراسته اول بقبه های خویشان مرده رفته صاحب هر قبه یکمرتبه با وصحبت میدارد و چون فارغ شود باواز بلند میگوید که بصاحب خود بخواهی گفت که من حق یاری وشرط دوستداری بجا آوردم و همچنین بتمام قبه ها رفته همه با وی صحبت میدارند و چون از انکار فارغ میشوند سگی را دو نصف کرده درمیان کشتی می اندازند وخروسی را نیز سر بریده میان کشتی می اندازند و بعد از ان جمعی که با کنیزک صحبت داشته دستهای خود را فرش راه کنیزک میسازند پای بر کف دست ایشان نهاده بر بالای کشتی میرود و بعد از ان ماکیانی بدست میدهند تا سر او را کنده در کشتی می افکند و قدحی شراب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه پایان می آید و همچنین باتفاق جماعت نهاده به بالای کشتی میرود و چیزی چند میخواند و دران قبه که شوهرش گذاشته اند میرود شش نفر از خویشان نزدیک شوهرش بدرون قبه رفته در حضور مرده هر شش نفر با آن زن مجامعت میکنند و چون از ادای حقوق یاری فارغ میشوند میرزا که با اعتقاد

دریاتو برا بر سریر حکومت نشانید و دبت جاه و منصب را گویند و یاتوی بزرگ را چون نهان در یاتو
بنهایت آنجا رسید جای خود به کوک زرانی داشته و کوک پسر خود الچه خان را بر مسند خانی متمکن
گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت مکنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از
دست دادند و از کوک دو پسر متولد شد یکی را تاتار و دیگری را مغل نام نهاده در هنگام
یورش مرگ ولایت را بدیشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک مینمودند و چون
تاتار خان فوت شد و پسرش القوخان بحکم وصیت بر تخت خانی نشست و بعد از ملچه خان
متصدی امر حکومت گشت و پس از و پسرش ایلی خان و بعد ایلی خان پسرش آلتسه قان و
از و گذشته اردو خان بر سریر خانی بر آمد و تا زمان حکومت اردو خان میان تاتار و مغل
موافقت بود چون حکومت تاتار باید و خان پسر اردو خان رسید میان او و بوش
مغل مخالفت و منازعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سونج خان بن باید و خان که هشتم
سلاطین تاتار بود آتش فتنه و عداوت آنچنان ملتهب شد که دیگر باب صلح و صفا
از طرفین یافت نشد روس گروهی عظیم اند و قوم ایشان جمله سرخ موی بلند بالا و سفید
اندام باشند و زنان ایشان بقدر رجالت و حلقهها از طلا و نقره نه چوب سازند و از طفلی
بازیر پا انها بر بندند تا پستانهای شان انار تازه بحال خود بماند زیادتر جنبهی بلکه کدو سه
و دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را هزار دینار است طوق طلا بگردن می افکند و همچنین
تا از هر دو هزار دینار شایع نیست به پیمانه خرید و فروخت مینمایند گوشت خوک که انجس النجاسات
است بغایت نیز نرسید اند ملک ایشان همیشه در قصر یکه بغایت مرتفع و بلند است بسر می برد
و چهار صد مرد لشکری پیوسته در ملازمت او می باشند و شبها پایان سرا و میخوابند و با یک

هم چهار صد نفر کنیزکی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس مباشرت دارند در حضور
بادشاه با کنیزک صحبت میدارند و بتصریف باب اول ثلاثی مجرد مشغول میشوند و پادشاه را نیز چهار
صد جاریه است که از اهل فراش وی اند و تختی کلان مکلل بجواهر قیمتی ساخته اند که با او جمیع
محبوبهٔ مرغوبه می نشینند و بمجلس می آیند و هرگاه بادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد در حضور
امرا و وزرا با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالای
تخت پائین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسپ را در پیش تخت کشیده از بالای
تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالای تخت بهمین طریق فرود آید
خود بغیر از صحبت و میخوردن و نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلای
شان با غث و ثمین و تلخ و شیرین توجه نمایند و کامرانی میکنند و این حرکت را مکروه نمی
شمارند و مار گیسودار انجا بهر سوراخ تنگ و فراخ که در آید عیبی نمی پندارند و کتان آنجا
و مقام کنانک هم گویند با نام است خصوصا کتان دار الملک که کیا ده هم نام دارد
و از شهرهای معروف و مشهور یکی مسکو است دیگری پیتربورگ که دار الملک اند از شهر
ناموز روس یکی خفر سک است و دیگری خفرقه که هر که از ایشان بیمار شود او را
از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میگذارند اگر صحت یافت بمیان ایشان
می آید و الا فوت شده سباع و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمعی خویشان
و ملازمان فراهم داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از و خبری میگیرند و چون او
بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم به سه قسم
میسازند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پوشش میت بکار میبرند

پادشاه با لکهه سوار جرار در آن صحرای خونخوار در آمده چون بعدم بدرقه راه را گم کردند یکتن
از آنها زنده بیرون نیامده و هیچکس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان پنج
ششماه بالکل آبادانی نیست و در آن صحرا قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخها بیرون
می آیند و مانند بلبل می سرایند امیر تیمور صاحبقران دو مرتبه طی آن وادی بی پایان
نموده و کرت دوم در سنه هفتصد و هفت و هفتاد اطراف آن را متصرف گشته تمامی
اهل و الوس دشت قبچاق و همگی بلاد شمال تخصیص ولایت تاجرود و بکلک و آلان و باشقرد
و رنگس و قوبان و چرکس و اوروس و سیما مسکو و قرامود روس قرامور اقتل و غارت
شده و شهر سرای که درین زمان بقزان مشهورست از حد لیقا بوقا که نهایت معموره شمال است
تا حدود قیرم و کفه بی سپر لغل مرکب مسلمان شده و سیرامی جوق تا حاجی ترخان
مسخر گشت **حاجی ترخان** شهریست بر ساحل دریای اتل واقعشده سطح فرش
منیع و رفیع است یکجانب آب مذکور است گویند در زمستان چون آب یخ بندد تا
و دشمن بآسانی میتواند بآنجا در آمدن لاجرم از یخ حصار میسازند و بدینسان که تختهای یخ
بر هم چینند و وقت شام آب بر آن ریزند و روز دیگر همه یک وصل گردد و دروازه بر
نشانند و بباروی اصل متصل همان بلندی بر آرند **تاتار** در شرقی این اقلیم
میباشند در جلادت و خصومت و خونریزی شش دانگ اند و حلال و حرام جدا ن
منقید نیستند و آفتاب را بخدائی می پرستند و زبانی مخالف زبان ترک دارند و تاتار چنانکه
مذکور شد بیافث اغلان می پیوندد که عبارت از ترک بن یافث باشد و ترک بعد از
دویست و چهل سال که فوت نمود النچه خان را قایم مقام خود گردانید و در هنگام وفات

هم از انجا بوده اند میرزا حیدر کاشغری که قریب بصد سال در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و
تاریخ رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته بین الجمهور مشهور است از دست
و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آن ملک بوده **طراز** در زمان
سابق شهری با نام بوده و آنرا یانگی میخوانده اند الحال بواسطه عبور جنود اوزبک خراب است
و اطراف طراز الحال بخاره ایست که بنام همان شهر یانگی می نامند و مردم طراز اکثر سنی
مسلمان بوده اند و علمای واجب الاعزاز طرز بطراز علم و امتیاز از ان دیار بدیار
پدید آمده اند **چگل** بکسر جیم و کاف هر دو فارسی مسکن ارباب حسن و ملاحت چون
طراز بوده و چنانکه بر السنه و افواه سخنوران ضرب المثل است **نظم** نازنین چگل
نگار طراز • آفریده ز حسن و خوبی و ناز • لب و دندان شان بدید پدید • درج یاقوت
پر ز مروارید • ساکنانش سهیل و جوزا و بنات النعش را بمعبود می پرستیدند و خواهر
و دختر نزد ایشان حرام نبوده **مشهر** از بلاد ترک است و آنجا کوهی است بر قله آن کوه
سنگی است مجوف شبیه بخرگاه و در داخل آن چشمه ایست که بر کوه میر نبرد از انجا فرود
می آید و از ان آب بوی خوش فایح میشود چنانچه اندک جماعتی بوده اند و خواهر را
بزنی گرفته اند اکثر زن زیاده بر یک شوهر میکرده و مهر زن جمیع مملوکات شوهر بوده و
پادشاه انها را از زن نبوده اگر زن میکرده فی الفور بقتل میرسیده دشت قبچاق
صحرائیست لق و دق و درازی آن چون طول امل امیدواران حریص فسیح و
بیکرانست و پهنای آن چون فضای سینه آرزومندی مشتاقان وسیع و بیابان طول و عرض
آن هشت هزار فرسنگ و در ششصد فرسنگ است تمام ریگ و پشتهای ریگ و سنگ و

دیار بسیار است و الماس نیز در رودخانه‌های آن ولایت بهم رسد و ایشان را عبادتی نیست
و پادشاهی در میان آنها نمی‌باشد هر کس که از هشتاد سال گذشته وی را پیر و مرشد خود می‌دانند
و وی را امیر می‌شمرند و اتراک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آن ولایت قسمی از انگور است که نصف
آن سیاه است و نصفی سپید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند البته باران
آید و در یکی از بازارهای آن دیار حفره‌ایست که مقدار یک شبر یعنی یک دست آب دارد و اگر لشکری
از آن حفره آب خورند و فا کنند هیچ کم نشود **خرز** هم از بلاد ترکستان است و مردمش در نهایت
حسن و جمال می‌باشند و بدستور مردم تقراچ چون پادشاه آنها را عمر از چهل سال بگذرد
معزول شود و اعتقاد آن گروه این است که شب و روز و باد و باران و زمین و آسمان را هر یک معبودی
علیحده است اما معبود آسمان از دیگران بزرگتر است اسفنجاب از شهرهای مشرق
و از ثغور معتبر ترکستان است در آن شهر طایفه از خداوندان عقل و دانش می‌باشند قسطنطنیه
شهری است معروف مشهور در غایت وسعت و نهایت متانت و عظمت و بزرگی فی الشهر امروز
شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده الحال دار السلطنه سلاطین
علیه عثمانیه است و باسلامبول شهرت دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بنای آن شهر را
مدور نهاده‌اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکمی دارد چه سه باره بر روی
یکدیگر کشیده‌اند و مابین آن را از خاک انباشته که به هیچ وجه چوب گیر نیست ارتفاع باره‌اش
بیست و یک ذرع است و آن شهر بر بساتین ارم تضمین و عمارات خورنق آیین اشتمال دارد
چندان قصر عالی در آن شهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس و حساب بیرون است و در میان
نفس شهر چند کوه پاره هم هست از زیر تا بالا غرق عمارات در وقت شعله از شمع چراغ

غیرت باغ و راغ است از جملهٔ بقاع آن مسجدیست بدار الامان که بنای آنرا از حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام می‌دانند و در اطراف آن نیز عمارات عالی تعمیر یافته که الحال موسوم
به بابا صوفیه گردیده اگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت بهر مذکور سازد هر آینه از مطلب
باز ماند عزیزی که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود نقل میکند که در استنبول ششصد مسجد است
که در آنها در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز بجماعت میگذارند و ایضا نهصد حمام راحت انجام
بمحفل دار الامان آثاره انتهای شهر که هر طرفی سی کروه است و بازار و دکاکین است از آنجمله هفت هزار
دوکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سمن سینه
بنفشه موی بذله سنج لطیفه گو نشسته می‌باشند و مانند مقناطیس جذب دلها اگرچه آهنین باشند
مینمایند **نظم** دلبرانی بشوخی و شنگی ٭ رومی رومی و گیسوان زنگی ٭ ترک
نازی شان بکم بازی ٭ برده دل را ز ترکی و تازی ٭ چشم ایشان چو ترکی آغازد ٭ شام
هندوی چین مو سازد ٭ و ایضا هفتصد میخانه است که متضمن چندین خم پیمانه است
و اصل شهر شش محله است و هر محله شصت هزار سرا و باعث آبادانی آنشهر را بعضی قسطنطین
بن بتولوس می‌دانند و برخی را اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنای آن همت گماشته و اصل
شهر بر کنار بحر واقع شده از جملهٔ پنج بحر کلان ربع مسکونست و آن ابحر طرازن و بحر روس
نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و صقلاب ممتد میشود و طول
این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهارصد و سی و سه فرسنگ است و درین بحر
جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال عجیب الصور میباشند
و از جزایر این بحر تجار بمنافع میرسند و ازین دریا دو شعبه خیزد یکی بجزیره سوهان بادوان

قریب صد جوی بزرگ بحصول پیوندد و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند ببلاد صقالبه و کیال
ممتد شود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریاست و در اوقات سابقه در بلده
قسطنطنیه کنیسه بود که مناره عالی سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر
آن مناره سواری از مس بر خری هم از آن جنس نصب کرده یکدست آن سوار گزی بود و دست
دیگرش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قبل این ذالک که صورت
قسطنطین بانی هذا البلد و در عجایب البلدان و تحفة الغرایب مذکور است که در قسطنطنیه مناره ایست
محکم که قواعد آن با آهن و ارزیز ساخته اند و هرگاه باد بر آن وزد میل در و ظاهر شود و مردم
در وقت میل آن مناره جوز و سفال و غیره ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود
مناره بحالت خود آید آن اشیا را از انجا بیرون نتوان آورد و صاحب هفت اقلیم آورده
است که در انجا قصر ایست و در آن قصر بتخانه از سنگ ساخته اند و در بتخانه تمثال زنان
و مردان و خران و اشتران و اسپان و غیره افتاده هر کس را عضوی بدرد آید یا مجروح
شود بدان بتخانه رود و عضو معروف را بعضوی که مشابه او باشد بمالد فی الفور صحت پذیرد
یا بد این معنی در آن دیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری بود
تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال هشتصد و پنجاه و هفت [۸۵۷] که لفظ بلدة طیبة
از تاریخ آن مخبر است از نصاری انتزاع کرد و کنایس را بالکل ویران ساخته مساجد بنا نهاد
جمع کنیسه که معبد نصاری است
و از آنزمان الی یومنا هذا در تصرف آنهاست و آن عالی شان است و دار الملک هم هست مخفی
نماند که سلیمان شاه که بسیزده [۱۳] پشت بارغون خان ابن ابقاخان بن هلاکو خان بن تولیخان بن
چنگیزخان می پیوندد و در فترت مغل از مرو بجانب روم افتاده با نصاری محاربه و مقاتله

میکرد چون وفات یافت از طغرل پسرش هم بر آن دستور سگید را بند و چون ارطغرل
در ششصد و هشتاد و هفت پدرود جهان نمود دلدارشدش عثمان که بود در عقل
و فراست و افزونی تدبیر و کیاست ممتاز و مستثنی بود بر بعضی ولایت دست یافت
مورخان دم ابتدای سلطنت این دولت عظمی را از آن سال گیرند چه کلمه عثمانیه
تاریخ است و هم در آن اثنا باسم وی خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا گرفت
و در افتوحات موفور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت دست یافت در سنه هفتصد
و بیست و ششم داعی لبیک گفته در برسا مدفون گشت و او جهت امور ملک و ضبط و ربط
و نظم و نسق مصالح جمهور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر نهج خوب و اسلوب مرغوب
بنیاد نهاد چنانکه تا حال که این سواد به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان
اولادش مستمر و مسلک است و سر موی از قواعد و آیین عثمانی تجاوز نمی نمایند بنا بر آن
علی روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن سلسله در تزاید و افزایش است
فرد: برهنمونی دانش کسیکه راه رود * اگر پیاده بود بر فراز ماه رود * چون علم
بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد لهذا دودمان عالیشان آن اسلاطین را
عثمانیه گویند پس از عثمان اورخان شهر و بلاد بسیار که از معظم بلاد روم است به تسخیر آورد
و بعد از و خوندگار سلطان مراد بر فتح بسیاری از امصار موفق شد بعد از وفات
او ایلدرم بایزید که معاصر امیر تیمور گورگان بود سایر پادشاهان فرنگ را بهمت و دست اقبال
مسخر ساخت و بعد از و سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود و بعد از و سلطان بایزید
ثانی که مولوی جامی سلسلة الذهب بنام او کرده بسیار ولایات دیگر مستخلص ساخت

وهمچنین پسرش سلطان سلیم تسخیر آذربایجان وانهزام نمایان شاه اسمعیل صفوی وقتل سلطان
علاء الدوله وتسخیر مصر وشام وحجاز وعرب دیار بکر نموده چنانکه در اوراق گذشته ایمائی از آن
گذشته بالجمله سلاطین روم همیشه باقبال واستقلال بکمال گذرانیده اند تا این زمان که قریب
ششصد سال شده روز بروز ترقی در تسلط ایشان واقع است امروز سلطان السلاطین خاقان
اعظم شهنشاه معظم سلطان عبدالمجید خلد الله ملکه وافاض علی العالمین بره واحسانه بر تخت
پادشاهی روم وفرنگ وسریر شاهنشاهی وزنگ وسایر امصار خشک وتر وجمیع اقطار بحر وبر متمکن
غایت هیبت وعظمت دارد اللهم انصر جند السلاطین الاسلام تا بایک شهر روم شهریست
در غایت نزهت وبزرگی ششصد گرمابه دارد وبازار مرغ فروشی آنشهر یکفرسنگ است
اطرافش سیزده فرسنگ وعرض قلعه اش هیجده ذرع ارتفاعش شصت ذرع نهاده اند و
دو دروازه دارد که یکی را باب الذهب ودیگری را باب الملک گویند میان این دو دروازه بازاریست
که ستونهای آن همه از مس است وسقف آنرا نیز از مس ساخته اند بر بالای آن بازاریست که
در دکانهایش نهایت تکلف بکار رفته از آنجمله عمارتیست که آنرا یکهزار ودو صد ستون از مرمر
ویکهزار ودو صد ستون مس مطلا که طول هر ستون پنجاه ذرع است مرتب ساخته اند
ویکهزار ودو صد دروازه از مس ساخته که آنرا کلیدهای طلا وحلقهای نقره گرفته اند وبغیر از این
دروازه های بیرونی آن از عاج وصندل ومحج وآبنوس بسیار است ویکصد وپنجاه زنجیر از طلا که
قنادیل طلا بر آن محکم ساخته اند وهفتصد منبر وده هزار کاسه زرین وهزار کتاب بطلا نوشته
طول وعرض آن عمارت یکفرسنگ است ودر آنجا نشستگاهی ساخته اند وآنرا بساط خوانند ودر
حوالی ایوانی از زر کرده بر آن صور انبیا علی نبینا وعلیه السلام از آدم صفی تا خاتم

الانبیا صلی الله علیه وسلم کشیده اند پنداری که در آدم نظر میکنند و گرداگرد آن بقصد ستون زرین است و بر هر ستونی جرسی و زنگولها از طلسم که هرگاه دشمنی قصد آنجا نه کند جرسها خود بخود بر هم خورند تا مردم آگاه شده دشمن را دفع کنند و این عمارت اگرچه پیشتر کنیسه بود اما اینوقت آنرا مسجد ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه بازار عطاران رسیدیم نردبانی ظاهر شد چون بر بالای آن برآمدیم بازاری دیدیم عظیم و طویل که صرافان نشسته بودند و چون قدری راه رفتیم باز زینه ظاهر شدند فرود آمدیم فضای دیدیم ترتیب آن شش گروه که مردم در آن به بیع و شرا و سود و سودا مشغولی داشتند و کنیسه در میان آن فضا ساخته بودند که دری بسوی مشرق و دری بجانب مغرب داشت و برین در دوازده دیبای هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده بود در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطبا مسطور است که در شهر رومیه هیکل الشمس جائی بود که آنرا بزبان یونانی هیکل ابلیو یعنی آفتاب میگفته اند و هیکل سقلیبنوس نیز میخوانده اند و در آنجا صنمی بصورت انسان ساخته بودند هرچه سوال کردندی جواب گفتی و آن صنع را الصورت اسقلیبنوس بوده و زعم مجوسیه رومیه آنست که تکلم الصورت بنابر آن بود که او بملاحظه حرکات سبعه سیاره در غایت مناسبت اوقات کرده بروجهی نصب نموده بودند که یکی از روحانیت کواکب درو حلول کرده لهذا هرچه سوال کردندی جواب باز دادی و نام الصورت سقالیبین بود و آنچه در تنزیل روحانیات کواکب سبعه بحال میانه حکمای صابیه متعارف است و مویدهمین معنی است و تفاصیل این مقام در کتب اهل دعوت و ارباب تنجیم و نیرنجات مسطور است لمن اراد الاطلاع علیها فالیرجع الی کتبهم والله اعلم

**شلشبون** شهریست بزرگ بعضی شلشوق و بعضی شلشون خوانند بر کنار محیط واقع است مردمش مذهب نصاری دارند و در آنجا نوعی از شیر سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن زایل نشود بمذهب ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در آنجا چشمه ایست که هر که از آن بسیر بمیرد لهذا کسی را در آنجا الی موکل کرده اند که مردم را از رفتن باز دارند و مانع آیند اما هیچ حیوانی بر آن چشمه نگذرد **فرشته** از بلاد فرنگست بعضی کرشته نیز گفته اند و در آنجا صنفی از مردم باشند که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصفه دیگر در غایت سیاهی است **زره گران و تیر بهران** دو ولایت اند در اطراف تل باب الابواب که ذکر آن گذشت با قامتهای طویل و رویهای پهن و چشمهای کبود بغیر از زره صنعت دیگر نمی دانند اما بغایت غریب دوست میباشند و درین باب مبالغه از حد میبرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی از اینها مهمان شده باشد و پس از ده سال بدان ولایت وارد شده خواهد که جای دیگر منزل گزیند بر سر مهمان مهم بجدال و قتال انجامد قبل از این اینها را مذهبی و ملتی نبوده بحکم قرب جوار محل تل باب الابواب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و استخوان در سر دار به گذاشتنه درمیان آنها هم معمول بوده اما یکدو صد سال همه بشرف اسلام مشرف شده اند و از ان از فضل شیخ نجات یافته بر دل حقایق منزل سالکان مسالک سخنوری و مالکان ممالک خرد پروری محجوب نماند که چون شمه از کیفیت اقلیم ششم نوک خامه داده آمد واجب است که اکنون نبذه از کمیت اقلیم هفتم نیز بزبان قلم حواله کرده ختم این باب نماید **نظم** چو بزم ششم گشت آراسته ؛ بآن رنگ و بوی که دل خواسته
همان به که این دم بعیش و نشاط ؛ کنم رو بترتیب هفتم بساط ؛ به بزم سخن کامرانی کنم

یی دوستان و بستگانی کنم. الاقلیم السابع این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامه اکثر
میان صفرت و بیاض باشد و ابتدای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از آنجا بر بلاد یاجوج
و ماجوج گذرد و پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلج و جنوب بلاد ترخان و طول این اقلیم
از مشرق تا مغرب شش هزار و هفتصد و هشتاد میل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرضش یک
یکصد و هشتاد و پنج میل است و مساحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت و بیست و یک فرسنگ و یک گروه
است و در این اقلیم عمارت کمتر است و در تمامه آن بیست و شش شهر است و بقولی پنجاه شهر و دو کوه
عظیم و چهل و نه رود بار دارد از شهرهای مسلمانی یکی بلغار است که نزدیک برود
اتل افتاده از غایت سردی در آن موضع اشجار نروید گویند بلغار از ابنیه بلغار پسر لیمان بن
یافث است چنانکه بیشتر اسمای آن رفت و در سکندرنامه آورده که از ابنیه سکندر رومی است
اما قول اول صحیح تر است و بلغار سه شهر است یکی بلغار دوم سوار و سیم اتل و از اطراف بلغار
همه کافر اند و شهر بلغار طویل و عریض است و قصور و عمارات آن از چوب بلوط است و از آنجا
تا قسطنطنیه دو ماه راه است نهار اطول بلغار بیست ساعت و شب اقصر آن دیار چهار ساعت
و این شهر باعتقاد بعضی در نهایت شمال واقع شده نزدیک بقطب شمالی در اوایل فصل
صیف شفق آنجا غایب نشود و در ناحیه بلغار مرغیست که نصف منقار اعلا او شمال بجانب
یمین و نیمه بجانب یسار مایل است مثل لام و الف و وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت
آن مرغ اکثر امراض را نافع است خصوص سنگ گرده و مثانه و بیضه و چون بر برف گذارند
برف گداخته شود و از ابو حامد اندلسی مرویست که در بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان که
بغایت طویل القامت بود در خدمت پادشاه آنجا تقرب تمام داشت و در هر لشکری که او بوده

بودی قسم میلسر شدی و خصم هزیمت یافتی و اهل بلغار جمله مسلمانان اند و در مذهب حنفی شجاع
و دیندار و باسیرتی پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بلاد
دیار وارد گشته قضا را پادشاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطبا از معالجه آن بعجز معترف بوده
دست بر داشتند آن بزرگ بعرض رسانید که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
مسلمان شود من متعهد دفع آن عارضه میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته
و بتدریج مردمش نیز مسلمان شده اند از اولیای آن ملک یکی حضرت شیخ حسن بلغاریست
که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غریب نامه بنام او گفته
و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم صقلاب در غرب اقلیم
سادس افتاده اگرچه داخل اقلیم سابع است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایمائی
ازان رفته و صقلابیه چند قوم اند از غایت شدت و صولت هر قوم را پادشاهی علیحده است
همواره لوای منازعت بر یکدیگر می افرازند اگر ایشان را با یکدیگر خلاف و نزاع نبودی
هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و اکثر جماعت مذهب نصاری دارند و بعضی
آفتاب را المعبودی می پرستند و پسر ایشان چون بحد بلوغ رسد تیر و کمانی بدو داده او را رخصت
نمایند تا بجهت خود اسباب معیشت بهم رساند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آیند
و گرد بازار و برزن گردند و دختر را بر سر راهی گذارند هر که را میلی بهم رسد معجری آورده
بر سر وی می اندازند تا هم زنی بوی می گذارد و آن دختر از منزل نرود تا وقتیکه
شوهر نشود و در مذهب ایشان تا بیست و پنج زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضع
است که قوم آنموضع از نسل یاجوج و ماجوج اند چنانکه یک گوش را بجائی فرش نیز بر خود گسترند

دو گوش دیگر چون گلیم بر خود بپوشانند و قد ایشان یک شبر و نیم است و در رنگ سباع چنگالها دارند
و مانند سگ فریاد کنند یاجوج و ماجوج باعتقاد بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافث
بن نوح اند علیه السلام و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند
یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق رفته بجایی که سد سکندر ساخته شد مقیم گشتند
و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجایی رسی که شش ماه روز باشد
و شش ماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از آنحدود بجانب چین و هند باشند
که در آن نواحی گذر کنند از نسل یاجوج و ماجوج جمعی کثیر بوجود آمده است و حضرت عبد الله
ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از آنجمله نه جزو یاجوج
و ماجوج اند و یکجزو سایر اهل عالم و در بعضی اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند
هر طایفه منقسم بچهار قسم میشوند و یکنفر از ایشان نمیرد تا هزار کس از نسل خود نه بیند و تمام
طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف می باشند اول جماعتی اند که
هر یک از ایشان از یکصد و بیست گز قد بود و عرض بدن با آن متناسب باشد دوم زمره اند که
هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد و بیست گز است سیم گروه اند که طول و
قصر قامت ایشان از یک شبر تا چهل [illegible] میکشد این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرگدن
با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و سباع و
حیوانات ضاره هر که با ایشان بر خورد نجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را خورند
و آنها را ملتی و مذهبی نباشد و در رنگ حیوان بوده باشند و صورت ایشان مانند دم
[illegible] است و دوام دارند و بعضی از مشایخ گفته اند که جمعی ... و ایشان را کاری نباشد

دیگر یکدیگر را بگیرند و خراب کنند قوی تر خود را ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد
برف و بینی ندارند و چشمهای خورد دارند و موی جز بر سر ایشان نیست عمر ایشان ز عمر سایر
بنی آدم دراز تر است و در حدود ایشان سرما و برف بسیار است هر سال بر ایشان از ابر اژدهای
کلان بیفتد او را صید کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب روضة
الصفا از مورخان دیگر نقل میکند که سد یاجوج را ذو القرنین اکبر بسته و بعضی گفته اند که
از محدثات ذو القرنین اصغر است که سکندر رومی باشد بهر تقدیر ذو القرنین فرمود تا خشت
های آهنین زدند و با مس گداخته آن خشتها را باهم مضبوط کرده ساخت طول آن سد سیصد
گز بوده هست و عرض آن یکصد و پنجاه کرده و بنای آنرا با آب رسانیده اند ارتفاع برابر
کوهی و دروازه بران نشانیده اند که دو لخت دارد هر لختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
هفتاد گز و سطبری و ضخامت هر دو دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قفلی بران دروازه
برده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست و
چهار دندانه دارد و هر دندانه برابر دسته هاونی و پادشاهی که در آن حوالی است هر جمعه مقرر
کرده که با جمعی از قوم قوی هیکل در آنجا رود و گرزهای گران همراه برده یکبار آن گرزها
را بران در زنند و قفل در را بجنبانند تا دلالت بران کند که این در پاسبانی دارد
و این سخن نیز شهرت تمام دارد که یاجوج و ماجوج هر روز یکبار پیش سد آیند و سد را
بنیش و چنگال و زبان بجائی رسانند که اندکی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند
بگذارند که صبح آمده سوراخ خواهیم کرد این سحر شود بقدرت الهی آن سد را بحالت اول
بیند گویند در زمان آنسرور صلی الله علیه و سلم رخنه ای سد را سوراخی شد تا بلبیست و چه زن جا

بقدر گنجایش دو انگشت از آن میان گشاده تر شده سیر ود اما تا مقدار نرسیده که از آن بیرون توانند
برآمد و چون بموجب وعدهٔ الهی وقت برآمدن آنها رسیدن سد را سوراخ کرده بیرون برآیند
و روی زمین را فرو گیرند و هر حیوانی که یابند بخورند و بر تمام خلق زمان فایق آیند و عجب کثرت ایشان
باشند که جماعهٔ اول ایشان دریای عمیق را که در آن هفت گز گرده باشد تمام بنوشند و جماعهٔ
دوم از ایشان که برسند گویند درینجا وقتی آب بوده است که چون مردمان را هلاک کنند آنچه بدید
آنجا گشته نشوند در حصن حصین شاهزاده حضرت امام مهدی و حضرت عیسی متحصن گردند بعد از آن یاجوج
و ماجوج گویند که انتقام زمینیان برداختیم و تیر را بطرف آسمان افگنند و بقدرت الهی تیرهای ایشان
خون آلوده باز گردد و این سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان را نیز مغلوب ساختیم بعد از آن بدعای حضرت
عیسی علیه السلام حق تعالی کرمی را بر ایشان گمارد و این کرم را نغف خوانند و آن کرمان در گوشهای
ایشان روند و آن جماعت را در یک شب هلاک سازند و مردمی که از ایشان در کوه‌ها و قلعه‌ها
متحصن باشند شادی کنان بمکانهای خویش باز آیند و بعد از آن حق سبحانه و تعالی
بارانی سخت بارد که روی زمین را از اجساد پلید ایشان پاک سازد و بدریا اندازد و در کتاب
مسالک الممالک مسطور است که واثق عباسی ابن معتصم خواست که تا بر حقیقت سد یاجوج و
ماجوج اطلاع یابد بنابران در سنه ۲۲۸ دوصد و بیست و هشت سلام ترجمان را با پنجاه نفر همراه او در طلب
تفحص آن فرستاد و او از سامره بارمنیه رفت و از آنجا به بلاد الان رفت بدربند باکویه
و از آنجا پیش ترخان ملک خزر رفت ترخان دلیلان همراه وی گردانید و آن جماعه از آن ولایت بیست و
شش روزه راه رفتند تا بزمینی رسیدند که از آن بوی ناخوش می آمد و ده روز دیگر رفتند
تا بسرزمینی رسیدند و کوهی بنظر ایشان آمد و قلعه که جمعی در وی نشسته بودند تا از آبادی

در آن موضع اثری. و دو دو از آنجا به بیشتر بیست و هفت منزل دیگر طی کردند بحصنی رسیدند نزدیک
که سد یاجوج و ماجوج نسبت اگرچه بلادش اندک بود با صحرا و اماکن بسیار داشت و از جمله آن سرزمین چند
حصن بغایت حصین که مستحفظان سد یاجوج و ماجوج در آنجا بودند و همه دین اسلام داشتند
و در مذهب حنفی بودند و زبان عربی و فارسی می‌دانستند و از سلطنت خلفای عباسی خبر
بودند بهر تقدیر سلام را نزد نگهبد داشتند و بضیافت قیام نمودند و روز دیگر برداشته نزدیک
سد بردند سلام کوهی دید و دره که بر آن کوه هیچ قسم گیاه نرسیده بود و پیش آن و در میان دره
چنان قلعه و سدی بلند آورده بودند که زیاده گنجایش ندارد و حقیقت سد بنوعی که سابق
بتحریر آمد معاینه کرد بعد از ملاحظه عنان مراجعت از طرف خلیفه برتافت و در مدت دو ماه در موضعی که
تا سمرقند هفت فرسنگ بود بآبادانی رسید و از آنجا براه خراسان بسامره بغداد باز آمد و مدت
غیبت سلام در آن سفر پرخطر دو سال و چهار ماه بود. افسوس شهریست در شمال بلاد روم و
از شهرهای ادقیانوس است و اصحاب کهف که سبب ایمان آوردن و گریختن آنجا در تفاسیر مذکور
و مسطور است از آن ملک بودند و در یقین عدد ایشان اختلاف است و از شهر تا غار ایشان شش
گروه است و در غار بجانب شمال است و آفتاب در آن نتابد و بر در آن غار مسجدیست که دعا در آن مستجاب
و در شب بالای آن غار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر نیز می‌نگرد و در تاریخ عباسی مرقوم است
که واثق بن معتصم را داعیه شد که بدستور سد سکندر حال اصحاب کهف و موضع غار معلوم کند
محمد بن طوسی منجم را که از خواص او بود فرستاد محمد مذکور تقریر کرد که در اقلیم تشخیص السین که میان عموریه
و رومیه است چند روز از راههای سخت بریدیم و کوههای عظیم پیمودیم تا بصحرائی رسیدیم که
در آن کوهی بود منفرد که هیچ کوه دیگر پیوسته نبود و خورد بود که قطر دامن آن از هزار گز زیاده

بدهست و اما بغایت بلند بود و در دامن آن کوه سوراخی بود در سنگ کنده بحیلت بر بالای کوه
رفتیم آنجا چاهی عظیم دیدیم گشاده مانند غاری و عمق بسیار داشت و گشادگی آن چاه قریب ده
صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آبی مینمود از کوه نزدیک آن چاه شدیم آن سوراخی بود گشاده
درون رفتیم بقدر دویست صد قدم و در آنجا جایها در سنگ کنده و ستونها از سنگ تراشیده و
از آن جایها بمقدار پنج گز بود که بنردبان آنجا می بایست رفت چون خواستیم که برویم نگهبانان مانع
شدند که هر که ایشان را ببیند بوی آفتی رسد بسخن آنها التفات نکردیم شمعی گرفته درون شدیم سیزده
شخص را دیدیم خفته و یکی از ایشان کودک امرد بود و بر ایشان جامه بود از جنس گلیم [illegible]
بوسیدها تا تن ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینه آنها نهادیم اثر موی و در
آن باقی بود چون برگشتیم برنیامد از آنجا برآمده متوجه دار الخلافه شدیم [illegible]
بعضی باطل نیز گویند و مردمش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون متهم بدزدی باهم
دیگر شوند قدری آهن بآتش گرم کنند و چیزی از انجیل برخوانند و دو چوب فرو برند و آن آهن را
بانبوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهمت زده آن آهن را بردارد و چند قدم [illegible]
ببرد از پس دست وی را [illegible] بسته کنند. اگر او را آبله شده باشد مجرم و گناهکار [illegible]
بی گناه باشد و جماعه دیگر آنها تهمت زده را دست و پا بسته در آب اندازند اگر بآب فرو رود
گناه ندارد چه آب او را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرده [illegible]
[illegible] جابلقا شهریست در نهایت ولایت مغرب اهل آن [illegible]
و عظمت [illegible] آن شهر [illegible] اهالی آن مسلمان اند والله اعلم [illegible]
قلم [illegible]

الآن آنکه تتمهٔ بیان بجانب باب سیم کما وعدناه فی العنوان کتاب هذا المسمی بزبدة الاخبار است نوشته آید بعون الله تعالی

## باب سیم در بیان مساحت تقسیم اربعهٔ زمین که آشیا و یوروپ و افریقا و امریکاست مطابق اخبارات انگریزی

فقیر ابو محمد حسن شعری بعرض مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را منقسم بسه قسم که آشیا و یوروپ و افریقاست کرده بودند و از امریکا که حصهٔ چهارم است واقف نبودند بعد مدتی چون از حصهٔ چهارم ایشانرا وقوف دست داد آنرا داخل حصص ثلاثه ساخته چهار قسم قرار دادند چنانکه در حصهٔ چهارم نوشته آید الحال باقدری از روی اخبارات انگریزی تحریر مینمایم تا بعد فطن حقیقت احوال طرفین که متضمن فواید کثیر است واضح شود اگرچه در بعضی مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم مؤید اقوال سابقه بود مستحسن نمود

## بیان حصهٔ اول از حصه های اربعه آشیا نام

بدانکه ابتدا از زمین حصه آشیاست که اول مردمان از انجا بوجود آمده اند و نسبت بسه حصهٔ دیگر کلان است طول این حصه شش هزار و ششصد و شصت و شش کروه است و جائیکه عرض مسافت بسیار دارد از انجا چهار هزار و ششصد و بیست کروه است اگر با مطابق اقوال حکمای هنود از سر زمین خط استوا تمام اقلیم کنیم پس اول آنها ملک هندوستان است و درمیان بنگاله و بهار و غیر آن بسیار ملک است و در جانب شمال آن بهوت و تبت و جانب شمال تبت تاتار و طرف شمال بنگاله اندک مایل بمغرب ریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله آشام است که بطرف شرق آن چین است و جانب شمال و شرق چین چاپان نام سه جزایر اند و متصل بنگاله جانب جنوب و شرق ملک برهما است و جانب شرق برهما سیام و سنگاپور است و جانب غرب بهندوستان

فارس است و جانب ملک فارس سرزمین عرب و در جنوب و شرق هند غیر از این جزایرند که
سوماترا و بیرنیو و دیناپا معروف اند سرحد شرقی آن آسام و ملک برهما است و جانب جنوب
بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سند و جانب شمال آن هر کوهی که هست
از کوه همالا ابتدا بر آمده باشد شاخهای درخت تا کارو کاچار رسیده و در جنوب تا ملک
رفته طول هندوستان جاییکه زیاده درازی دارد یعنی از کشمیر تا کماری بتقریب یکهزار و هفتصد
و هفتاد و چهار کروه است و پهنای آن جاییکه بسیار پهنا است یعنی از زمین شهر بهت و سند
تا کرا چین بندر یکهزار و ششصد کروه است و کوه کلان در هندوستان همالا است که از
جبال گنگا سس شروع شده تا شمال ملک میرسد از انجا تا کوه زنگان میرسد تا چهار هزار کروه
میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه
کوهها بلند است و بیشتر در زمین امریکا کوه اندس را مردم گمان می برند که بلندترین کوه
هاست لیکن آن چهارده هزار درعه دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور بیست و ده
هزار و ششصت درعه دستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بندهیاچل سیم
کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در طوح محل قرب رود گنگا رسیده باز از جنوب آمده
بکوه تیل نامزد شده چهارم در جنوب هندوستان کوه ملی که از ان صندل و چیزهای
بویا پیدا می شود ما سوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان
خورد و کلان بسیار اند رودهای کلان اول گنگا است که از کوه همالا بر می آید و در
سیالش گنده لگا و گهاگهرا و تهونا و مهاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
یکهزار و دو صد کروه گذر کرده از جانب غرب کلکته بدریای شور میریزد دوم سند

که از کوه کلان برآمده بارود ستلج و بیاسا و راوی و چندر با گاهت و جنیاب وغیره بکهر کروه سیلان کرده به بحر هندوستان منتهی می شود سیم دریای برهمپتر از کوه برها برآمده در زمین تبت و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله در آمده جانب هندوستان نزدیک چاتگام در بدماور آمده بخلیج بنگاله داخل شده غیر ازین رودها مثل گهمبا و نربدا و گوداوری و کرشنا و جنبل غیره پایدار د تقریر شمار مردم هندوستان کسی نکرده لیکن بقیاس معلوم می شود که ده کرور خواهد بود اصل زبان هند سنگرت است و زبانهای دیگر از مستخرج و باقسام علوم و انواع فنون کتب انفرقه مملو اکثر علوم ازان قبیل اند که به وقوف و مهارت بران انتقاب مدارج مطالب علیا دست می دهد و لیکن لسان متعدد است قبل ازین قریب نهصد سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند که زبان فارسی و خط و تعلم تعلیم عربی مروج شده الفاظ فارسی عربی بتصرف فصحا و آن آمیخته قدری فصحای پیدا کرده و در هندوستان تخمینا مع زبان کشمیری و کهاسنی چهل زبان باشد و در هندوستان سه مذهب و آیین مروج اند اول مسلمانان دوم هنود سیم نصاری مذهب هنود بار اسلی تمام رواج یافته و خلاصه کیش و آیین آنها کم آزاری جمیع اقسام حیوانات و ارتکاب ریاضات شاقه و تزکیه و تصفیه نفس و تسخیر و انقیاد روحانیات علوی و سفلی و استمداد و اعانت ازانها و التزام صدقات و خیرات مقرره و تعین ایام و ساعات و تطهیر و تفاول در امور و مشقت و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش بحد افراط و استماع افسانهای سلف و اعتقاد مفرط در حق پیشوایان خود است و بعد ازان گرو نانک در پنجاب مذهبی نو طرح نهاد و گوبند سنگ رسومی چند بران افزوده رواج داد الحال بدانکه سواد

اعظم هندستان بر دو حصه منقسم میشود شمالی و جنوبی و جانب جنوبی شمالی هندستان متصل گجرات بحر است و رود نربد و جانب غرب شمالی هندستان رود سنده و جانب شمالی اقطار کوه همالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب رود نربدا و دریای شونه نام هندستان صوبه جانب غرب ملک بنگ و جانب شمال رود گنگ یعنی ملک متهلا است که آن را مظفر پور نیز گویند و جانب غربی متهلا لکهنو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن نیپال است در رود بار کلان گهاگهرا نام از کوه همالا بر آمده قریب چهپره بر رود گنگ می پیوندد و رودی دیگر گوستی نام متصل لکهنو بر آمده جانب شرق کاشی مابین گوپال پور به رود گنگ ملحق گشته طرف غربی آن بانس بریلی است که بتصرف افغانان بوده و جانب رود گنگ بهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در انجا دو لکهه مردم خواهند بود و در آن سرزمین گیا نام از معابد مشهور هنود است و در آن سواد شخصی مسمی بوده او تار شده بود و جانب غربی کاشی بنارس است که در انجا علم شاستر رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی بندیل کهند است در انجا پنا نامی جای معدن الماس است جانب شمالی و غربی بندیل کهند متهرا است لب رود بار جمن بعد تصرف مسلمانان شهر اگره یعنی اکبر آباد در آن نزدیکی دار السلطنت شده و از انجا گذشته شمال رود گنگ دو آبه است و از کلان امصار آن ضلع بریلی و قنوج و فرخ آباد و علیگده و برج نام ملکی است که زبان روزمره انجا نیز برج گویند و طرف شمالی مملکت کشمیر است که چهار حد ش را کوه همالا محاصره کرده است در انجا ملک پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب سوا جیوت است و کلان امصار آنجی نگر و کانپور و لودهیور و جانب غربی راجپوتان و زمین کانیر

میان ریگستان و جیسلمیر واقع است دیگر حصار نیز دارد و جانب حد شرقی و جنوبی آنملک
ٹھٹه و سند سهوان است که حد جنوب غربی آنملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تا رود دریای جمن
دار القرار آن گوالیار و شهر لشکر و آن از آگره شصت کروه دور است و جانب شرق رود دریای
سند هو و ملک سند بسبب حایل بودن ریگستان از راجپوتان علیحده شده است سواد ملک
سند بدرازی سیصد و شصت ۳۶۰ کروه و پهنا یکصد و بیست ۱۲۰ کروه حیدرآباد دو هستند یکی در ضلع
جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بر لب دریای سند دار الحکومت
حاکم سند است فقط و ایضا بدانکه حد شرقی نیپال سواد بوتن است و جانب شمالی و غربی آن
تبت شهر کوٹ و از انجا گذشته در اطراف آن آسام بدهو و جنتی و منی پور در تصرف ملک
برهما است و در انحدود اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی عریان می باشند و جانب
جنوبی و غربی ملک بنگاله جگناتهه دیوتا است که اکثر مردم هنود بآن معبد میروند و پیش
حجابیر آنها آنقدر مردم بسبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بیماریها بنا موافقت
هوا میمیرند که توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این سفر خیلی تعدی دارد
و بر لب دریای شور مندرج است و از انجا گذشته بندر بمبئی است و از انجا گذشته مملکت برار
و بیجاپور و سرکار خاندیس و ناگپور و حیدرآباد و سرنگ پٹن و سربپور است جانب جنوبی
مندرج تلنگ است و از انجا گذشته مهونا و چهری کلان که مکان فرانسیسان است دیگر شهر گوا
که از نهصد و چند سال در تحت حکم نصارای پرتگیس آمده در تصرف آنها است و جانب
جنوبی مندرج جزیره سنگلدیب است که اکثر اسراندیب نیز گویند طول آن دوصد کروه و عرض
یکصد و ده کروه تخمینا در انجا الکه مردم خواهند و نسبت بدیگر ملکها در انجا مروارید خوب و گران

جهازات می آید و در زمین سامرسیب که نام جزیره هست در انجا غارهاست هنود مانند ... بود و لباس
پوشیده بمیوه ... آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگلدیپ مالدیپ و لکدیپ است که سکنان آنجا
مسلمان اند از انجا مهره می آید و جانب شمال آنجزایر دیگر است و از طرف شمالی و جنوبی
هندستان تبت است و از انجا گذشته ملک تاتار است که بسیار کلان ملکی است بسه قسم
منقسم میشود یکقسم حکام علیحده دارد یک قسم در تصرف بادشاه چین حصه سیم سر حکام
متفرقه دارد از جانب غرب با یوروب اتصال دارد در میانه دریای شور است که بح
بسته است جهاز نمیرود در تاتار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها دارند و مردم آنجا
از سگان ارابه ها و گردون میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آن سرزمین
پانصد و هفتاد کروه و عرض چهار صد و چهل و دو کروه جانب شرق و جنوب چین
شور است و جانب شمال چین چهار صد کروه دیواری محکم بطریق قلعه برای محافظت کشیده
اند جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که نسبت تمام روی زمین در چین کم
مردمان واقع است هرچند سواد چین نسبت بهندستان کمتر است لیکن بکثرت مردم
و وفور آبادی از هندستان کلان ترشده تخمینا در هژده کرور مردم خواهند بود و از چهار هزار
سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و آنها بزرگان و سلف خود را میپرستند از دیوان
هنود خبر نمیدارند و زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و بیگانه مردم را بشهر خود آمدن
نمی دهند تا لشکر آنها نهایت کم زور است اکثر از چهار طرف شکست خورده اند از
چند سال بادشاه مها بعضی ملک از آنها بزور بازو انتزاع کرده تا حال همان ملک از دست رفته باز
نمیتوانند گرفت و چینیان خورد چشم میباشند بنابرین از مردمان دیگر ممتاز اند و علم

انها از کار دیگر ایشان بسیار است تفرقه در میان انها اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است و
مطبع نهاکه کتابها در آن منطبع کنند بسیار است و کتب علوم بسیار بعضی جزایر نیز در تصرف
انهاست جانب خط استوا تا بوجاپان و چهار پنج بلاد دیگر فاما تنکن و چند بلاد دیگر در تصرف
بادشاه تنکن است و انها هم مذهبی و از غیر و خط انها نزدیک با خط چینیان است و غربی کام بوج
سیام نام ملکی کلان است و نیز شرقی ملک بنگاله تا برهما است مسافت آن زمین در
طول تخمینا یک هزار کروه و در عرض ششصد کروه بقیاس می آید که ساکنین انجا یک نیم کرور مردم
خواهند بود و نسبت بسابق الحال غلبهٔ انها زیاده شده است آن سرزمین مشتمل بر چند ملکت است که
کلان ترین انها همه بیگوست زبان و مذهب انها مطابق چینیانست پادشاه انجا بر رعایا بسیار
ظلم میکند در سلطنت آن امراوپه جانب شرق چاتگام واقع است و اراوتی نام رودبار
برابر رنگون گذشته است فاما ملک بلوچستان که جنوبی آن بحر سند است و غربی آن پارس و شمالی
آن کابل سرزمین آن طولا یانصد کروه و عرضا سیصد و پنجاه کروه در آن زمین هیچ رود
کلان نیست بیابان بسیار در آن و تنومند می باشند چند سرگروه و سردار دارند اکثر خوراک
انها گوشت گاو و میش اند و در انجا انگوزه پیدا می شود و میوه درختان انجا قابل تعریف است
چون همه مسلمانان متعصب اند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان انها رفتن نمی توانند
ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوهستان همالا است و غربی
آن خراسان جنوبی بلوچستان فاما ملک پارس طولش یکهزار و یانصد کروه عرضش هشتصد و شصت
کروه پارسیان در اول حال در سنه بیست هجری به هدایت خلیفه ثانی رضی الله عنه بشرف
اسلام مشرف شده بودند فاما ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرق عرب

غرب خلیج پارس است و رودبار فرات و غرب و جنوب آن دریای شور عربستان است و جانب شمال آن بحر
هندستان تا دریای شور میانه زمین است و آن زمین طول یکهزار و ششصد کروه و عرض یکهزار
کروه دارد همه مردم آنجا بکفر فرقه مسلمان اند زبان آنها عربیست که افصح لغات بنی آدم است و در دیگر
ممالک نیز رواج دارد که استعمال آن زبان و تکلم بآن لسان موجب هنرمندی و شرف است
امروز سرزمین عرب مطاف و مسجد عالم و قبلگاه بنی آدم است مردم عرب نسبت بساکنان ربع
مسکون در علم و فضل و مهمانداری و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی ممتاز اند الحق
از سرزمین ترکان از حصه آسیا نوشته می آید که درین سرزمین کثری از اعظم امور بمنصه ظهور
آمده چون وجود آدم ابو البشر و بنای سفینه نوح علیه السلام که از اقطار کوهستان های بالا
فلک کوهی جودی نام از کشتی فرود آمده و ظهور اکثر انبیا و اقامت حضرت عیسی و ...
علی نبینا و علیه السلام سی و سه سال از رودبار سندان بمسافت یکهزار و سیصد و هفده
کروه جانب غرب واقع شده در انجا رود شهر بابل است که در زمان سابق آنقدر شهر عظیم بوده
که پادشاهی بحیله بسیار آن را تسخیر کرده داخل شهر شد مردمان شهر بعد سه روز خبر یافتند و شهر
اورشلیم و کنعان نیز هست و ارمان نیز الظرف است و بابت طرف جزایر ایشیا اند منقسم بسبعه حصص
که جزیره سوماترو جاوا و ملکا و سیلی و بیس و بهلی و بین و پرتافا ماسوماتر هشتصد و سی کروه
دراز و یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا دارد و در تصرف انگلندیا نیست و ساکنانش بعضی بتکه
و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرستند و تا پوجا که با قصد ... ششصد کروه ...
و هشتاد و هشت کروه پهنا دارد و شهر کلان بانی بنارس است در انجا مسلمانان اند و بعضی
مردم چین نیز هستند و مدورند جزیره کلانست که طول آن ... هشتاد و پنج کروه ...

پنجاه کروه در زمان سابقه مردم هنود در آن بودند چنانکه بتخانه های عظیم و بتان بسیار در انجا
موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در انجا اسلام مروج است و جزیرهٔ تاپوبرنی
هشتصد کروه دراز و یانصد کروه پهنا دارد مردمان انجا سیاه فام همه یکفرقه مسلمانان اند
و جزیرهٔ مانیلا در تصرف اهل سپانیا و پنج شش جزیرهٔ دیگر که سیلی و تبیس از انجمله اند و تاپو منگ
و پنج شش جزیرهٔ دیگر که اکثر اهل چین در انجا هستند قاعدهٔ چینیان آنست که زنان آنها از
شهر چین در بیگانه ملک نمیروند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا اینهمه جزایر از
مردم چین معمور است دیگر جزیرهٔ نوهلند درازی آن دو هزار و چار صد وسی کروه و پهنا
یکهزار و هفتصد کروه و جزیرهٔ تاناشه یکهزار و هفت صد عیسوی ظاهر نبود و بعد آن معلوم شد
در این اثنا کپتان کوک صاحب آن زمین را در تصرف انگلندیان در آورد و در آن سواد شهر
بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود در آن نزدیکی جزیرهٔ پهاندیمین است طول آن
یکصد و چهل کروه و عرض یکصد کروه و جزیرهٔ تاپوا که طول آن یکهزار و پنجاه و شش کروه
و عرض یکصد و هفتاد و شش کروه و در اطراف اربعه آن جزایر خورد اند همه خوش آب و
آبادان قابل زراعت و جزیرهٔ ساگر نیز است که حقیقت آن بخوبی معلوم نشده و از طرف
شرق انجا چهار صد کروه دور از دنیا چند جزیره است که . . . . . .
که حقیقت آنها تا حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهاک نام
جزیره هست مردمان انجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن بفاصله سه صد
نیاد جیلنڈ دو جزیره اند مسافت آنها پانصد وسی کروه و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم اند مثل
اتایواتا [illegible] و غیره [illegible] از انجمله [illegible] کپتان کوک صاحب حقیقت آنها

معلوم شده و نیشکر دراز تر از زردی زمین در انجا هست و این کپتان کوک صاحب سند کرت تمام روی زمین را گردیده در انجا الی صد جزیره تاوویهی بود دیگر جزیره مارکیا جانب شرق بمسافت چهار صد کروه دیگر جزیره سوسشتی القدر سه صد آباد است در انجا نصاری هر فته بت پرستان انجا را دین خود آوردند و بغیر ازین نیز جزایر بسیار اند قدری بانجاب بنجیر رسیده که فایده متعدیه بران مرتب نبود در بیان حصه دوم از حصص اربعه یوروب الحال از حصه دوم زمین که یوروب است آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یوروب هر قدر که مردم در حصه آباد اند نسبت بآن ثلثی در یوروب خواهند بود سرزمین یوروب جانب غرب آسیا است بین این دو سواد هیچ دریا حایل نیست بنابرین حد غربی دریای شور اتلانتک شرقی یوروب است جانب شمالی یوروب دریای شور یخ بسته است جانب غربی دریای شور اتلانتک واقع بانجهت از سرزمین امریکا جدا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین بانجهت از زمین حصه افریکا متفرق شده شمار مردم انجا بقیاس پانزده کرور است پیشتر در یوروب آفتاب و ماهتاب و دیوانرا می پرستیدند مذهب بابا که پادشاه پرستی بنوعی است نیز رواج داشت الحال بعضی بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بر طریقه مذکوره و غیره هستند و در یوروب دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکهزار و هشتصد و شصت کروه طول دارد همین بحر سرزمین یوروب را از زمین افریکا جدا می سازد دوم بحر بالتیک سیم بحر سفید که دران اکثر جزایر اند و جهاز در جانب شمال یوروب نمیرود که آب بر آب مثل کوه یخ بسته مدام روانست همین که جهاز رسید بسنگ لطمه بشکند و در یوروب الپ نام کوهی است از همه کوههای انجا بلند تر که ده هزار و پانصد درع ارتفاع دارد و دیگر

دو شکوه میانه در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بپا اند از انجمله سلطنت اول آنست که روم نیز
گویند دوم انگلند است سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب واقعست چهارم فرانسیس که قریب
انگلند است پنجم اسپین است ششم پرتگیس که از صد سال و چندی مستقل شده هفتم سپانیا هشتم نیدر
لند نهم سویدن دهم دنمارک یازدهم پرتگال دوازدهم سویتجرلند سیزدهم سواد خورد
جرمنی چهاردهم ایتالی مملکت ترکان سوای ملکهائیکه در افریکا و غیره که در تصرف آنها است در
زمین یوروب اینقدر واقعست و آن طولا هشتصد کروه و عرضا سیصد کروه شمالی آن
دریای شور و کسپین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی ولایت سیرا است چندین شهر
کلان درانجا هست و از ممالک دیگر نیز درین سرزمین بقدر هفت صوبه یافته میشود این همه ملک
از سال هشتصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین عثمانیه آمده و در شهرستان دین
محمدی رواج بسیار دیگر نصفی رعایا عیسوی ملت اند و مفتیان شهر کستنتینه نوبل یعنی
قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد اکابران دین مسلمانانند و در سنه یکهزار و چارصد و
پنجاه و سه عیسوی که موافق هشتصد و هفتاد و پنج هجری است و از لفظ بلده طیبه تاریخ است
این شهر عظیم بتصرف رومیان در آمد در شهر استنبول اکثر درویش و فقرا و خداپرستان و
علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت آن شهر بر روی زمین نظیر نیست پادشاه آنجا را
خوندگار و قیصر و سلطان نامند فرمانروای آنملک یکی است اگر زر و مال رعایا بتاراج برد قادر
است و لیکن خلاف شرع کاری نمیکند قضات با دین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت
نماید و تعلیم انواع علوم میکنند آنجا مدارس علم بسیار هست اگرچه ممالک بزرگ و وسیع و زرخیز
در غایت عظمت و نهایت اهبت و عساکر و لشکر بیحد و شمار و خزاین و دفاین بسیار دارند لیکن

بطرف تعلیم مایلند و بسپاهگری و لشکرکشی مشغول می‌باشند با فوج ممالک اطراف بخوبی جنگ
کردن می‌توانند و جهازات جنگی هم بسیار دارند حاصل تمامی مملکت سلطنت کل کرور و پنجاه لکهه
روپیه می‌باشد و در شهر قسطنطنیه تقدیر بیست لکهه مردم اند و پانصد و پنجاه محکمه قضات و پانصد
شش صد مسجد جامع کلان و دو قیصر یکی در محله ماس و دیگر در محله سلاد واقع است و هشت
دروازه دارد از هر دروازه تا دولتخانه قیصری شش کروه است و در شهر دیگر تقدیر سه لکهه
مردم بلکه زیاده اند جانب شمالی و غربی هویدا نامی شهر کلان جای تجارت است که سه لکهه
آباد شده اند و در آنجا یک لکهه و هفتاد هزار مردم خواهند بود و شهر لیاکر ملیشیر شهر کلان ...
الحال زیاده از پنجاه هزار مردم در آنجا نیست و در شهر سالونی نیز شصت هزار خواهند بود و دیگر
چندین ملک خورد و کلان و اطراف دیگر دانند کار ... و هنروری و بسبب تجارت بخیر
قوم ترکان در دیگر اشخاص مروج است از دریاهای آنجا و سه دریا کلانست و چند کوه بزرگ
هم دارد که حقیقت آنکوهها در کتب کرگان بعظمت بیان کرده اند جزایر آنجا تا یکصد جزیره خواهد
بود و ممالک انگلند منقسم بچهار قسم است اول انگلند دار السلطنت آن لندن دوم آیرلند
دار السلطنت آن ڈبلن سیوم اسکاتلند دار السلطنت آن ایدنبره چهارم ویلز مسافت جزیره
بالو انگلند پانصد و ده کروه طول دارد جانب شرقش فرانسیس و انجیر از هندستان ...
چهارده هزار کروه بسمت غرب شمال واقع اند اگر جهاز بسبب ... ده در شش ماه
بلندن میرسد و الحال جهازات دخانی اختراع یافته جهاز در چهل روز هم بلندن میرسد الا
امریکا یعنی دنیای نو از ولایت انگلستان بمسافت سه هزار میل دور است و در نیو لاخیلی نو
امریکا از راه انگلستان و مصر بلندن رسید و چون حساب کردند از ابتدای روانگی تا رسیدن

بود یانه دو ماه و هشت روز گذشته از دو صد و پنجاه کرودی یوم زیاده تر ذاک جهاز رفته ظاهر است
که برباد سبک سیر جبشی گرفته اینجزایر مرقوم الصدر بتصرف ملکه انگلستان است بالفعل موسوم
وکتوریه است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام این جزایر را قیصر
روم متصرف گشت قبل ازان ساکنان آنجا از علم و هنر بوجهی واقف نبودند و اوقات بکار
دخوردن گوشت و شکار ماهی و پوشش از پوست جانوران پشم دار کردن صرف مینمودند و
کنار چشمها و آب روان که جایی قابل چراگاهی مواشی می بود خانه ها از خس و برگ درختان میکردند
و مویهای دراز عقب سر میگذاشتند و پرستش آفتاب و ماهتاب و رعد و برق و انواع بتان
میکردند آدمی را قتل کرده قربانی میگذرانیدند و دزدی و سیاه رویی و بیرحمی و بیوفایی و بد
اطواری پیشه ایشان بود ملخص کلام آنکه تا چهار صد انگلند بتصرف رومیان ماند بعد از آن
بسبب حوادثات زمانه رومیان از انگلند کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رومیان
وضوابط و روابط و انتظام ملک داری آنها مردم انگلند ملکه سیاست مدن بهم رسانیده و
آراستگی تمام یافتند و در ششصد مسیحی دین عیسوی در انگلند رسید باین وجه که قیسان
و راهبان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگلند آمده و دلالت بدین عیسی کردند او در جواب
گفت که دین قدیم آبا و اجداد چسان گذارم و بدون اثبات دلایل عقلی باین دین جدید چگونه رو
آرم اما چون مطلب شما خیر خواهی است زحمت و مشقت آمدن کشیده اید در ملک ما سکونت ورزید
و مواجب و مشاهره بمدعای خاطر بدهیم احیانا اگر کسی میل بمذهب آیین شما کند از طرف ما
مزاحمتی نیست اما پادشاه مذکور پیش از چند سال از نیمقدمه دختر پادشاه فرانسیس که متقلد
بقلاده ملت عیسوی بوده در عقد ازدواج کشیده بود آخر الامر باغوای زوجه خود

انگلیش خود را بچاپ این تاویلات در نظر بادشاه جلوه می داد رغبت بآئین مسیحی کرده اصطباغ یافت
و در کوچه و بازار لندن ندا می داده که هر کس بدین عیسوی گراید بسور را انعامات است رعایای
لندن بملاحظه این امر همه بکفر فرقه عیسوی شدند و ضوابط دین و ملت و روابط ملک و دولت بر قوت
عقلی نهاده باختراع آئین حکمت عملی انتظام بلاد دادند بنابر علی روز بروز ثروت و شوکت بهم آوردند
و ملکه تهذیب اخلاق بجائی رسانیدند که آئین خود را بملایمت و انصاف در افکار و اذهان عالمیان
قرار دادند بعد ازان پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعقد آورده پسرش در سنه ۱۶۰۰ یکهزار
و ششصد بواسطه نبیره بودن در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت یکی شدند مردم انگلند
و ایرلند یک کرور و شصت لکه ۱۶۰۰۰۰۰۰ بحساب آمده اند بهمین حساب که در یک کروه مربع مسافت زمین
۲۲۰ دو صد و بیست و دو نفر بود و باش کردن میتوانند و سرزمین ویلس از [illegible] سال تصرف
انگلند یافت زبان آنها با زبان اهل انگلند تفاوت بسیار دارد اسکاتلند نیز با انگلند یکی شد
چنانکه در صدر مذکور است و در سرزمین انگلند شهر کلان لندن است که در انجا تخمیناً چهارده لکه ۱۴۰۰۰۰۰
مردم بود و باش دارند و در شهر دیگر سوای یک لکه نخواهند بود و در میان دار السلطنت لندن
دریای شیرین تیمس نام جاریست در نفس شهر شش ۶ پل کلان عظیم الشان است که جهازات از زیر آن
بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک پل بتحریر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن نه ۹
طاق است و وسعت یک طاق هشتاد ۸۰ دست و ارتفاع بیست و نه ۲۹ دست و پایه او سیزده ۱۳ دست
و راه مرور بالای آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و ارابه ها عرضاً بیست و نه دست و هر دو
طرف آن جهة مرور پیادگان چهار چهار ۴ دست ساخته اند و این پل با این استحکام بخرج یک کرور
روپیه تیار شده و این نهر تیمس از لندن یکصد کروه مسافت کرده بدریای شور میریزد و هوای

انگلستان سرد است و از قیاس معلوم میشود که نسبت بکشمیر جنت نظیر در سردی یکدرجه زیاده است در
سرما دریاهای آنجا و تالاب و حوض یخ می بندد و مردمان و چارپایان و گاڑی و بگهی بران یخ
میگذرند و اصلا نمی شکند و برف خوب می بارد و آنجا ژاله که کشمیری پوشش میگویند بر درختان
می بندد و از ماه کاتک تا ماه اگهن موسم سردی آنجاست مگر گاه گاه در جیت هم هوا سرد میشود و از
ابتدای بیساکه بهار است و شگوفه و سبزه و گیاه میشود و صحاری بنخل زمرد و قالین ابریشمی
متلون الالوان میکند و مانند هندوستان برشکال و اندهیری و آندهی و جهکر ندارد بلکه بعد دو سه
روز یا هر گاه باران می بارد اراضی آنجا نشیب و فراز دارد و گندم و جو و آلو و بقولات از هر قسم مزروع
و بکثرت در آنجا می شود و مصالح حاره مثل دارچینی و فلفل و غیره و جوار کلان و برنج و خربوزه و
هندوانه و لیمو و اناناس و انبه و کیله نمیشود لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکثرت بدست
می آید و آنچه بغایت نزاکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناناس آنرا [illegible]
صاحبان دولت بطرز حکمت در مکان گرم میرسانند که مکانی وسیع را چهار طرف فرش و سقف از
شیشه ها چنان استوار میکنند که هوای سرد بران نرسد اما تابش آفتاب بوساطت شیشه ها می
افتد و طرف شمال در زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق طبع
می دارند بایں صورت هر قسم میوه بخوبی پخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذیذتر میباشد
و بعضی گل که در آن ملک نیست هم چنین پرورش نموده بهم میرسانند و بغیر ازین میوه های خود رو در باغات
و میدانها و درختهای پیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها باغات امرا و تکیه های فقرا
مملو شده می باشد و گلاب آنجا بسیار بو با است و الوان مختلفه دارد چون رنگ معروف و گلنار
و سفید و زرد و با آنکه [illegible] ماه دوام میکند و تا مدتها گل میکند و سوسن و نرگس و دیگر

انسام ریاحین نیز دارد و گلهای جنگلی انگلند نیز نهایت خوشبو و ریاضی باشند برای گلها آنجا
آب و هوای آنجا موافق است که هر گاه گلهای ممالک دیگر در آنجا برسند از ملک خود بهتر و لطیف
شوند و بغیر نهر تمیس چند جوی خورد هم دارد و نهر کلان سیفرن جانب غربی انگلند است و دو صد
کروه متصل برستل بدریای شور میریزد و نهر همبر تا نود کروه سیلان دارد و در شهر لندن هشت
کوچه است که هر یکی نام علیحده دارد و زیر زمین برای گل و لای و آب بدر رفتن نالیها بعرض
ساخته اند که بدریا میریزد و علاوه بران برای صفای کوچه ها هشتصد ارابه است بر هر ارابه
دو کس مقرر که تمام روز در کوچه ها میگردند و خس و خاشاک برداشته در ارابه نهاده بدریا می
اندازند و در بازارها چندین چوک است که در اطراف آن خانه عالی و در میان باغ پر نقش و نگار
مرتب شده و جز آن یک لکه و شصت هزار مکان پخته و سنگین و رنگین چار پنج طبقه دارد و کوچه
بسیار گشاده چنانکه تخمیناً بیست گاڑی در آن میتوان رفت در وسط بازار از سنگهای
گرد و کلان برای آمد و رفت گاڑیها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مربع
بکمال وسعت و خوبی ساخته از دو طرف که جهت عبور گاڑی هست اندک مرتفع تر کرده و دکانها از
سامان تجمل مالامال و از کثرت تحایف بیمثال دروازه های دکان همگی از شیشه های حلبی مسطح
با آراستگی تمام و اندرون دکان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوانی طلا و نقره و
بسیار نفیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلف الالوان و بادله و کمخاب و زربفت و نباتات
و چینت و چهارهای بلورین نما هر رنگ بر هم چیده که بملاحظه آن رهروان محظوظ شوند در نفس
شهر محل کلان پادشاهی است و چهار صد کلیسا یعنی گرجه که بعضی از آن نهایت بتکلف ساخته اند
از انجمله یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی دست و ارتفاع آن از زمین تا گنبد دو صد و

اشت فرش تمام آن از سنگ مرمر ساختند انها مکان جشن پادشاهی و مکان صدر عدالت
و مکان خزانه و ڈاک خانه و مکان برتش میتوزیم که در آن نوادر روی زمین نهاده اند دیگر سه هزار
مکتب خانه نامی و دوازده مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهار مدرسه
پادشاهی علیحده و چهارده مدرسه دیگر فقه عیسوی و هجده مکان کلان پر از کتب و پنجاه و یک
مکان برای جلوس صلحیان و نوزده مکان برای محبوسان و چهل و هشت مکان دواخانه و
دار الشفا که در انجا دوا مفت بغربا داده میشود و هجده مهمان سرا که مفلسان پیر و ضعیف و دست
شکسته که در جنگها صدمه بر داشته اند در انجا میگذرانند و خوراک و پوشاک ضروریه بطور سا
می یابند و جز آن مکانات دیگر هم است که کودکان یتیم و بیوه زن و مرد بیدست و پا خوراک و
پوشاک می یابند و دار الخیرات دیگر هم است که در تمامی آنها زیاده از سه کرور روپیه در سال
بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکهه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکهه
و شصت هزار نرگاو و یک لکهه و شصت و شش هزار گوسفند و مرغ و بط وغیره جانوران
بسیار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال بقیمت ده لکهه روپیه بمصرف میرسد اما
چون وفور مردم است اجناس بسیار گران است که برنج فی روپیه پنج شش آثار افیون آثار
از پنجاه تا شصت روپیه و ابریشم هم بهمین قیمت و مرچ سرخ فی آثار هشت روپیه بیک
آثار دو ترکیه زردچوب فی آثار دوازده روپیه و اناناس و خربوزه و تربوز و هر یک بهم
اشرفی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذتر از هند است و کاله های مس در زیر زمین نصب
کرده اند که از آن آب شیرین بخانه ها میرسانند و هر شب زیاده تر و خوبتر از شب دیوالی که هندوان
در هندستان میکنند روشنائی و چراغان در لندن میشود که امرا و بزرگان بغیر مشعل

و چراغ ولین تن برگاذی و نگهی و کوچ سوار و پیاده در کوچه ها آمد و رفت میکنند و اینچراغان
بر شاه راه و برزن ها و بیرون شهر تا مسافت دو کروه از سر شام تا طلوع صبح صادق بکمال زرق و
برق میماند و در اوایل پیه و تیل سیاه در چراغ ها میسوختند تا درین ایام بعوض روغن سیاه گاز
گاس می سوزانند و گاس چیزیست در خرج نهایت کم و در روشنائی زیاده بمنزله مهتاب
مثال آتشبازی و اجرای ساختن آن بسیار خیرات است و اخراجات اینقدر چراغان فی یوم
رسانیدن آب در هر خانه مبلغی بسیار و گرامندی طلب لیکن آن بحکم پارلمنت بر ذمه رعایا است
بانقاعده که هر که از راه میرود و چیزی موجب آئین و قرارداد بآنها می دهد لهذا تخفیفی در
خرج رعایای آنجا میشود و الا فلا و حساب ماه های ایشان شمسی است و اسامی شهور انگریزی
انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است اینست که مارچ سی و یک یوم است و اپریل
سی یوم می سی و یک یوم جون سی یوم جولای سی و یک یوم و اگست نیز سی و یک
یوم و ستمبر سی یوم و اکتوبر سی و یک یوم و نوامبر سی یوم و دسمبر سی و یک یوم و جنوری
سی و یک یوم فروری بیست و هشت یوم سه سال بقاعده اعتبار کنند و در سال
چهارم بگمان کسر ربع زایده را یک روز تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بیست و نه
گیرند و آن روز کبیسه نامند و قاعده دریافت کبیسه اینست که سنه عیسوی را بر چهار تقسیم نمایند
اگر خارج القسمت صحیح بلا کسر باشد آن سنه را سال کبیسه دانند اگر یک باقی ماند سال اول
از سه سال بلا کبیسه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم و چون مبداء این تاریخ
از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام گرفته اند لهذا تاریخ
عیسوی نیز گویند و از آبادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلا از صد بیست و پنج نفرها

زراعت و کشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیست خانه فقیر و
معلم و طبیب و سپاهی صاحب معاش اند و صاحب خانمانان در لندن و تمامی مملکت انگلند در شمار
چهل لکهه خانه اند از جمله آن یک لکهه چندان دولتمند اند که در کل عالم دولتمندی مثل آنها کمتر
بود آنها مقداران توانگر اند که آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خورد است و طرفان
متمول و دولتمند که بادشاهان فرنگستان حکام امریکا کرورها روپیه بقرض می دهند و
تجارات آنها در تمام عالم تجارت میرسند و اهل حرفه مایه دار که از سرمایه آن هر از هزار
صورت معاش دارند شامل آن گروه اند دیگر متوسطین در تمول که آنها نیز سامان دولت
و حشمت فراخور حال دارند پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکهه در مرتبه ادنی و صنعت
و تجارت آن ملک نیز مجملا حصه در بیان نمی آید و آن اینکه در انگلند هر سال یکصد و چهارده کرور
یعنی یک ارب و چهارده کرور روپیه از دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل که پارچه و پارچهای
رنگارنگ بیست و سه کرور از پشم و نبات و پنبه و کتان و غیره مختلف الالوان سی و شش کرور
و سایر سامان مثل چند دیق و ساز اسپ و کفش و غیره پانزده کرور و از آهن و فولاد
و برنج نیز پانزده کرور و پارچه های ابریشمی پانزده کرور و زیور آلات سیم و زر و ظروف
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ و غیره از یک کرور گرفته تا چهار کرور روپیه تیار میشود
اینهمه صنایع را پانزده لکهه و هشتاد هزار آدمی تیار میکنند در انگلند بخلاف ممالک دیگر
یک نفر با اعانت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلا پنبه پارچه صاف
نمودن و پنبه دستکاری و ندافی کردن و تار کشیدن و بافتن و تهان اطویل و عریض
ساختن و با انداز آن تا بوسیله یک آلت که کام می آید مرتب میشود و هر یکی بموقع خبرگیرا

مخصوص بیک کار است و دیگری دران دخل ندارد تا آنکه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکند و منسوب میشود و مردمان آنجا در هر ملک بتجارت میروند و خبرهای لابدی می برند چنانکه از سمت افریکا یعنی دنیای نو تماکو و برنج و آهن و اعلی و دستی و چوب و آهن و دهونا و کهار و شکر و شراب و پنبه و قهوه و زنجبیل و فلفل سیاه و سنج و دهنیا کی که امرا ایشان کرسی‌ها سیازند و صمغ و اقسام ادویات و غیره از آن و از ملک افریکا طلا و عاج و صمغ و غیره می آید و از هندستان و چین پنج و مصالح حاره و چاینی و سایر ادویات و اجزای سنگ و دن و ابریشم و پنبه و شوره و پشمینهٔ کشمیری و ململ می آرند و از ممالک محروسهٔ یوروپ فرنگستان اقسام شراب و میوه‌ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بعض آن از صنایعی که در انگلنڈ تیار میشود خریده بممالک دیگر میبرند و حاصل انگلنڈ این نگاست که در سنه ۱۸۱۲ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی پنجاه و پنج کرور و هفتاد و شش لکهه و ده هزار روپیه محصول اجناس در تحت ضبط در آمد و نیز معلوم باد که در سنه ۱۸۳۱ یکهزار و هشتصد و سی و یک عیسوی در آباد گرمت برتین مطابق نیما دو کرور و سیزده لکهه و سی هزار و هشتصد و دو نفر شمار آمده بودند و اگر اینهمه چهار کرور و پنجاه و هفت لکهه و هفتاد و چهار کرور که با بهر طرف دریای شور و جزایر سالم اند و رعیت انگریز اند نیز جمع کنیم پس شش کرور و هفتاد و دو لکهه و پنجهزار و هشتصد نفر میشود که رعیت خاص پادشاه انگریز اند و در پنجسال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز از تاریخ آن خبر میدهد و آن سنه ۱۲۶۲ یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است الحال بدان که در سایر ممالک آنچه پادشاه کند آئین قانون و دستور العمل کار دانان است در انگلنڈ برعکس آن که پادشاه خلاف قانون و آئین حکم نمیکند و در باره در انجاست که نام آنها پارلمنت نامند امر پادشاه با حکم آنها مطابق نباشد در اصل قانون ملکی نمیگیرد و پادشاه را بهر صورت خاصا

دلسال افواج بری وبحری حکم صلح و نزاع و موقوف کردن صاحبان مجلس پارلنت و معزولی
آنها لیکن بغیر از سررشته و قانون کسی را کشتن نمی تواند و سوای تجویز مجلسیان و کونسل و صلاح
و قانون آنها هیچ کس اجرای قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خراج گرفتن قدرت ندارد
و برای مشوره مهماتیان فیصله مقدمات و بحالی و موقوفی هر امر و انتظام قوانین سلطنت
مقرر است چنانکه کپتان چونا هان اسکات نوشته که برای مصارف خاص پادشاه در سال یک
کرور و بست لکهه روپیه مقرر است سوای آن مال واجبی از ممالک محروسه بضبط می آید برای
ضبط و ربط ملک و مشاهره سپاهیان و مصرف سلطنت بخرج میرود و بقیه داخل خزانه میشود
و پادشاه بغیر تجویز مشیران و صاحبان کونسل یعنی پارلنت زیاده از وجه مقرره مذکور الصدر
بمصرف نتواند رسانید در وقت مهم جنگ و روید اد فتنه هر قدر خرج سپاه و ضروریات
جهازات جنگی حاجت افتد از رعایا بنجوی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار بآنها نرسد چنانچه
در ١٨٠٣ع مطابق ١٢١٦ هجری علی صاحبها السلام که انگریزان را با فرانسیسیان جنگ وی صف داد
مبلغ سی کرور روپیه از رعایا تحصیل شد و در سنه ١٨١١ نیز ملکه انگلستان حکم تحصیل چند کرور
روپیه برای تیاری ریل روو یعنی سرک آهنی برای مرور گاڈیان دخانی داده بود طریق وصول
همانست که پادشاه منادی و اشتهار میکند که اینقدر مبلغ بکار است که هر که خواهد بقرض
دهد پس رعایا بطوع خاطر زر با داخل خزینه کرده حجت میلونامه بطریق دستاویز میگیرند
و منافع آن فی ماه هزار روپیه پنج روپیه است چون قواعد سلطنت بس درست است کسی مضایقه نمیکند
و دولتمند و تجار عالیشان سیه هند بآهستگی از رعایا تحصیل کرده بمردم میرسانند و منصدی سرکار
پادشاهی حساب خرج بپارلنت میدهد اگر خرج بجا می باشد که پسند پارلنت نبود در سال آینده از

صدر مسند خاص پادشاهی مجلس اسیمبلی مند تخت نشینی موروثی است پس طرفین صحن دو دربار از ارباب حرمت
گویند چنانکه در صدر مذکور شده اول دربار خاص است که در انجا منصبداران بحقوق صاحب خود
اجلاس مینمایند و اکثر مردم شرفا و عمده خاندان اند تفصیل مناصب آنها این است اول دوک که
پسری از انها قرابای پادشاه اند دوم مارکوس سیوم ارل چهارم ویکونت پنجم بارنت و علاوه
بر این از جمله قسیسان نیز جماعه اند سوای شاهزاده ولیعهد هر قدر شاهزاده باشند در اجلاس
دربار خاص شریک میباشند دوم مردم مساوی و متعارف هر یکرا پایه و مرتبه جداگانه مقرر است
و چهار نفر علما و سرگروه آن می نشینند جهه تجویز داد و گرفت رعایا شش صد نفر
دیگر اند و دوازده کس صاحبان عدالت اند و زمین انگلند بر شش حصه منقسم است و
[illegible] صاحبان عدالت در هر حصه بطریق دوره تشریف برده مقدمات رعیت را بتجویز
بفیصل میرسانند و از لندن باطراف اخبارات هفت روزه بقدر یک لکهه روپیه آید
و احوال ماه بماه کتابها بطریق مرتب میشود فی ماه بقدر پنجاه هزار کتاب بتقسیم میرسد که بمطالعه آنها بخوبی
پادشاه و وزرا سیاه و سفید و نیک و بد کرده بر هر کس ظاهر شود تا متصدیان مهمات ملکی تعلیم یابند
که باین نسق و روش و آئین اجرای امورات خلایق باید کرد و هر سال کتابهای اشعار و علم تشبیهات و
بدیع و منطق و فقه و دستور العمل و قانون سلطنت و تواریخ و بیات و جفر در هر فن تخمینا پنج صد
عدد منطبع میشوند و فوج انگریزی سوای سپاهیکه در هندستان و دیگر ممالک مقرر اند محض برای
حفاظت لندن متعین اند سه لکهه سپاه اند که در جرات و جلادت بی نظیر اند و در خشکی و تری مرد
میدان جنگ اند نظم که ابلیس انجا نیاید بجنگ ٭ گریزد بسوراخ چون موش لنگ ٭ همه گربه چشمان گرگینه
موی ٭ همه دیوساران نصرت جوی ٭ بجنگ پلنگان نسیم جا ٭ همه با نهنگان جنگ آزما

زاب و هن نسترنج گربه دارد شبش کرده از موی اعضا نگارنده تراشیده ریش و خراشیده رو دماغ و زنار و بغل غرق مو ز سر سبزی آنجا که دارد امید که شیطان سرخ اندود پوسید در فن ملاحی و ناخدایی و دشمن یا در جهازات بتو بجانب برانید بن محاوره بسیار بهم سانیم آنقدر جهازات بتو بزرگ و مستحکم که اگر با الفرض آنها با جهازات تمام عالم اتفاق محاربه افتد در هر امر فایق باشند و در نتیجه زیاده از اخبارات سنه یکهزار و نهصد و سی و یک معلوم شد که یکصد و بیست و نه جهاز بسیار بزرگ اند که در هر سه طبقه هر یکی از آنها نهصد و چهار ضرب توپ کلان گرفته تا یکصد و سی ضرب توپ البرنکوب منصوب اند و ششصد نفر سپاهی برای حرب یکصد و شصت جهاز دیگر اند که از آنها شصت و چهار ضرب توپ گرفته تا سی و دو ضرب موضوع است و در هر یکی چهار صد و پنجاه کس و اینها نهایت سریع السیر اند و ششصد و سیزده منزل جهاز قدری از آنها خورد تر اند که از آنها قلعه ستانی میکنند و شهرهای لب دریا از آن متصرف میشوند از ممالک دیگر آمدنی و عواید آنها بسیار است و در انگلند خراج آن چیزها که ضروری و لابدی روز مره است محصول نمیگیرند و آنچه سامان دولت مثل اسپ و بگهی و کاڈی و سلیس و خدمتگار و غیره مثل کرسی و در وازه باد و دریچه است البته محصول گرفته داخل خزانه میشود و در انگلند جهازات تجارت بیست و یکهزار اند و ناخدا و معلم و شاگرد بیگان آنها سه لکهه نفر و در صنعت ماهی گیری بر عجایب اند که نوشتن آن و بیان اقسام ماهی طولی دارد و بقدر یک لکهه و بیست هزار نفر بصنعت ماهی گیری مشغول اند که باطراف برده و فروخته مبلغی حاصل مینمایند محصول از صنعت هشت کرور روپیه بسرکار عاید میشود دیگر بدانکه تجارت کمپنی آن را گویند که شخصی چند موافق عهد پارلمنت بیک امری مختار و مختص باشند چون بکثرت خراج و احتمال خساره و بسیار و فور اشتغال از عهده اهتمام یک کس بر نمی آید باشد آن امر در میان شرکا مشترک میگذارند بدین دستور کمپنی سوداگران در انگلستان بسیار اند

کمپنی سوداگران هندستان نسبت بدیگر کمپنی ها عالی بودند و ابتدای ظهور آنها اینست که در زمان جلوس
الیزبیت نامی که در سنه ششصد و شش معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نوشته داد که بجز
سوداگران تجارت هند کنند و دیگر اشخاص داخل نباشند و تا مدت مدید جماعه مذکوره بتجارت هند مشغول
تا آنکه بسبب وقوع حوادث زمانه در میان شاهزادگان هندستان مخالفت و خصومت و بیداد و بعضی از
شاهزادگان از کمپنی انگریز و کسی از کمپنی پرتکیز و کسی از فرانسیس کسی از فرقه دیگر که قبل از
رود انگریز تجارت وارد هند بودند استمداد نمودند تا آنکه بسبب مدد و اعانت کمپنی انگریز پاره
زمین جهه احداث کوتهی از پادشاه جغتای عنایت شد بهر صورت ملکیت کمپنی افزود و دخل و
تصرف در سلطنت دست داد آنگاه پارلمنت در معامله کمپنی دخل و باز پرس شروع نمود تقرر
گورنر بر فرمانروایی هندستان بر پسند خود واگذاشت و در بندر کلکته و مندراج و بمبئی جابجا
موسوم به سپریم کوت مثل ولایت خود مقرر نمود که از ساکنان آنجا هر که خواهد مستغیث گردد و کمپنی
عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی پارلمنت بود که بعد انقضای میعاد قدیم عهد
نامه جدید طلب میکنند و اکثر پارلمنت قابو یافته چند شرط جدید برای بهبودی رعایای هندستان
و سود خود داخل میکنند و معامله سرکار کمپنی بطور دستور کمپنی های دیگر بوسیله یک کاردار که در لندن
بیست و چهار نفر انتخاب روایی میابد و هر سال از آن بیست و چهار شش نفر تبدیل می یابند
هجده کس که در کارخانه کمپنی مستعد میباشند در سرمایه تجارت کمپنی هر کس که ده هزار روپیه داخل کرده باشد
در وقت انتخاب کارپردازان دعوای استحقاق میرسد و شخصی که مقدار آن بسیار و منظور
کنند در کارکنان داخل و شامل کرده میشود و چون از احوال لندن فارغ شدیم واضح باد که کوهسار
انگلند البته اتفاق ندارند و در زمین سکتلند کوه بلند بن نویس است که از دریای شور از سه هزار

شهر پوتا ماه بهمن شش ماه کامل تبراکم و انجمره و فور باریدن برف و حایل شدن ان ارض بوی آفتاب
بنظر نمی آید از اردی بهشت تا خورداد چهار ماه مکمل آفتاب غروب نمیکند در آن سرزمین تا بدو ماه بر
می آید و سلطنت روس بذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و تدبیر
وزیر منوط است هرچه با رعیت میکند میتواند مشاوره مجلسیان و آئین مقرر نیست و رعیت هیچکار
نمیتوانند کرد زبان آنها علیحده است هیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه بر گناهگاران
سیاست بجید واقع میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرعیست در عقوبت مستمره بقدر تخفیف
دار السلطنت روس مسکو بوده چون بوناپارت پادشاه فرانسیس در سنه یکهزار و هشتصد و
دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در کتر پور گریخته بود بعد انهدام بوناپارت کتر
پور مذکور را دار السلطنه ساخته مسکو را بجدید بهتر از سابقه آباد ساخت در آنجا و تیرس کر
کده در آنجا بقدر دو لکهه مردم باشند و نیز شهری دیگر است که در آنجا هفده هزار مردم خواهند بود
دریای کلان روس یکی ولگا است که یکهزار و چهار صد کروه مرور کرده بدریای شور میریزد
بگردون هفتصد کروه عبور کرده و نیز وان هشتصد و هفتاد کروه عبور کرده و چهارم نیستر با
روس از سلطنت ترک علیحده است و آن نیز با اصد و سی کروه سایل شده دیگر دریای دنیاپر
آن چهارصد و چهل کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر از آن رود و بار و نهار بسیار
زمین روس بسیار کوهستان ندارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مالزنی از دریای شور زیاده
از نهصد درعه دستی بالا نیست و قطار جبال اورالیا نهصد کروه دراز است و نیز کوه
ازان بالاتر آمده از دریای شور دو هزار و هفتصد درعه دستی بالا نیست اهل روس بسیار لشکر جمع
میتوانند کرد و عرصه و مدت قلیل گذشته که در مقابله فرانسیسان بقدر شش لکهه مرد سپاهی

قلمرو هند و شقه جزایر هم کمتر از هند است مگر سر انگلیزیان چهارم حصه یعنی … هم … المنبت …
محصول هشت کرور روپیه است و جزیره ناپو هم کم و بیش … چنانکه گویند … آفتاب …
… آفتاب … تحت الارض است و منظر نمی آید … هشت … افزاید و شب … غروب
نمیکند و لیکن بسبب هوای سرد مردم در آنجا بود و باش نمیتوانند کرد و در آنجا … مردم و … بود …
شش انگشت است و نمایند فاما … استریا … شرقی آن ترکستان … شمالی آن … روس … خرکیا
جرمن … جنوبی آن دریای شور … میانه زمین مسافت آنسرزمین طول … تخمیناً …
کروه در آنجا تخمیناً دو کرور و سه لکهه مردم باشند چهار پنج … دارد حکم و تسلط آنکه …
… پادشاه روس … چه علاقه مجلسیان نیست پادشاه استریا … فوج و سپاه جنگی …
می توانند چنانکه … سه لکهه فوج جنگی داشت … منزل … جهاز جنگی هم ندارند …
آنجا تخمیناً هشت کرور روپیه می باشد کوشش و سعی … دار السلطنت …
شهر … است در آنجا تخمیناً دو و نیم لکهه مردم باشند … شهر میلان … آنجا …
سی هزار مردم بود و باش دارند و دیگر شهر … در آنجا تخمیناً … هزار … باشند …
در آنجا سی هزار مردم باشند و دو سه دریای کلان … رود … دارد و چند کوه هم
یکی الپ که تفصیل آن گذشت دیگر جولیا و دیگر دو سه کوه متفرقه بلند … از دریا
شور … بلند … و در آنجا … طلا و نقره و مس … و غیره از
اما ولایت … سلطنت آنجا از … رونق پذیرفته است … زمان …
و … الاستطاعت بود شرقی و جنوبی آن استریا و … غربی آن …
… آن … چند کروه … مردم …

سوئی یک کرور بشنید چهار پنج شهر دارد بادشاه آنجا کار پردازان خوب دارد بمشوره آنها امور سلطنت
حسن انصرام پذیرد دار السلطنت آنها تیلرن والوکان که در آنجا یک شیم لکهه مردم باشند دو شهر دیگر
نیز دارد در آنجا صناعات چندان رواج ندارد در ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت بروکهیا بقدر ۳۰۰۰۰ لکهه
مردم بود الحال بسیار کمی بهمرسانیده خرج سالیانه آنها چهار کرور روپیه است چهار دریای
کلان در آنجا است که بعد سیصد و چند کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما ولایت
سپانیا ولایت در شهرت و شوکت کمتر است و جنوبی و شرقی آن دریای شور میانه زمین است و غربی
ولایت پرتکال شمالی دریای شور اتلانتک بجانب است درازی زمین پانصد و بیست و هشت کروه
و پهنا چهار صد و چهل کروه و ساکنان آنجا یک کرور ۱۰۰۰۰۰۰۰ همه ملت نصاری علمای بزرگ آنجا هشت
نفر و چهل و هشت تن علمای میانه در راهبان یک شیم لکهه انتظام امور سلطنت بر تن واحد بادشاه
است و چنان تعلیم علم را رواجی نیست و در آنجا معدن طلا و نقره نشان میدهند ملک زر
خیز است لیکن بسبب خدانا ترسی حاکمان آنجا افلاس و نکبت در آنملک شایع است زیاده از پنج
کرور فقیر باج آنجا نمی آید و سپاه هم کمتر دارند و جهاز هم کم است چون بحث علم و فنون در آنجا
کمتر رسوخ دارند زیاده از بیست مدرسه در آنجا نیست آنهم بتصرف راهبان کذاب که هنوز بر وفق
بتعریف کتب خود سعی کرده مسایل قدیمه را حکم میکنند تا مردم از اطلاع بی بهره مانند دار السلطنت
آنها شهر لزبون است و در آنجا قصبه یک شیم لکهه مردم اند و در شهر بالاکا چهل هزار و دیگر جزیره
متصل آنجا است که یک لکهه ۱۰۰۰۰۰ مردم در آنجا ساکن اند و در سرزمین سوولا شصت هزار مردم با
جانب جنوبی ملک هند کوه قلعه الیست که از جنبه ستان متصرف انگلستان در آنجا چهار دریای کلان
[illegible] کروه ... بدریای شور میریزد و کوهستان آنجا چندان ارتفاع ندارد و دانا

آن سه شهر در دریای شور میانه زمین واقع است آنملک را مسلمان از نصاری انتزاع کرده بود

و از دو نیم صد سال تخمیناً باز بتصرف نصاری در آمده تا سلطنت بدل شما از چندی بر طرفی

گرفته است بقدر شانزده صوبه دار و صوبه کلان سلیند که اول آن زمین کسید وسی و دو کروه

و پهنا هشتاد و هشت کروه بیشتر صوبه از صوبجات آنجا بادشاه سپانیا بتصرف آورده در سنه یکهزار

و پانصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او بر آمده و با وجود جنگ و جدل بسیار استرداد نتوانست

کرد در افرنی و رونق آنملک بواسطه داد و ستد.... سوداگری مردمان آنجا است اما

اکثر شغل بمباحثه علمی دارند شمار مردم صوبجات آنجا پنجاه لکه خواهد بود و تعداد خراج سالیانه

آنجا کماهو معلوم نشده جهازها کمتر دارند لیکن نسبت بحکام دیگر ملکت آنها بسیار است چراکه

متصل سرزمین ملک امریکا اکثر امصار در تصرف آنهاست و در حصه فریقا امانتا د آنجا

و از حصه ایشیا سگلدیب که سراندیب در تصرف داشتند اما از حکم آنها بالفعل بدر رفته

زیر تصرف انگلیسیان در آمده و شهر اشتاو در بنگاله و هندوستان شهر چوچره در تصرف

آنهاست فاما ملک سوئیدن شمالی آن دریای شور سندقی و جنوبی آن دریای شور بالتنک بحر

ارتونس بالادی آنملک ششصد و شصت کروه پهنا پانصد و سی کروه شمار مردم آنجا تخمیناً

سی لکه جانب غربی سوئیدن ممالک تب است در آنجا تخمیناً ده لکه مردم میباشند بادشاه

آنجا بی است جان و مال رعایا بدست او است و فوج بسیار کم دارد که از پنجاه هزار زیاده نخواهد بود

و جهاز بیش از بیست منزل ندارد و حاصل هر ساله آنملک یک کرور روپیه است دار السلطنت

آن ولایت سنگهام است که در آنجا بقدر هشتاد هزار مردم خواهند بود و سود و سودای بازرگان سوید

منحصر بر تجارت آهن و پولاد و مس و برنج است سه دریای بزرگ دارد و کوهستان کلانی هم دارد

کرانۀ جنوبی دریای شور چهار هزار و صد میل است   آباد ممالک شمالی و غربیش دریای شور اتلانتک است
شهر لسبون ... و جنوبش دریای شور انگلستان تا عالم ... کسی نیست آبادانی شهر
توضیحا [illegible] السلطنه اینجا است ... صد و بیست و پنج لکهه مردم اینجا خواهند بود حاصل اینجا
مبلغ یک کرور و سی لک روپیه است ... پنجاه هزار تا ... در ایام سابقه جمیع ممالک جهان
جنگی داشتند الحال کمتر از آن ... شهر ... دارد ... و سپاه اینجا بخوبی ... شود در اینجا
کوهی بلند کلان توان گفت نیست در دریای ... اینجا اندر اکست چهار پنج جزیره دارد از آنجمله
اسلند کلان ... آن جزیره دو صد و بیست کروه ... یکصد و هفتاد کروه و آن باز دیگر
در میان دریای شور دو صد کروه دور است و اینجا پنجاه هزار مردم خواهند بود و در اینجا اکثر
کوهستان اینچنان اند که سر آنها همیشه از برف پوشیده میمانند و اینجا کوهیست که از آن
آتش همچو دریا برآید هر که نزدیک آن میرود میسوزد   ذکر ملک پرتگال شرقی آن ملک اسپانیا
جنوبی و غربی آن اتلانتک است طول آن سی و هفت کروه عرض آن یکصد و بیست کروه ...
نوزده لکهه مردم ... باشش دارند با وجودیکه آن ملک مختصر است لیکن بواسطه سوداگری
در جهازات ملک آنها آباد می بود در اوایل پرتگالیان در هندستان آمده آغاز عملدار
داشتند اما در آن ایام بادشاه سپانیان بر آن غالب شده بود لیکن الحال ملک خود تصرف
دارند و بادشاه آنها از خوف پونا پارت جانب جنوب امریکا در شهر ... اجل ... گرفته بود
تا حال معاودت نکرده انتظام سلطنت آنها متعلق به تن واحد بادشاه است سپاه اینجا
پنجاه هزار خواهند بود در زمان سابقه جهازهای جنگی بسیار داشتند الحال کمتر دارند خرج ملکت
آنها یک کرور و پنجاه لکهه روپیه است   ذکر دیگر ملکهای پرتگال که در اطراف غیر ذلک تصرف عظیم

وارند و شهر آچلی در جنوبی امریکا در تصرف پرتگال است و در آنجا قطعات الماس گران بهامی برآید
دار السلطنت لسبین است و در آن شهر دو لکه مردم باشند و شهر اوپورتو که شراب خوب و از آنجا حاصل
میشود چنانکه شراب پرتگالی مشهور است در آن سرزمین کوهی بلند نیست اما از دریای رکن مشهور میگذرد
و در اطراف آن دو دریای دیگر جریان دارد قبل ازین بشصت و هشت سال شهر آنها بسبب
زلزله بسیار خراب شده بود و چهار مرتبه شکست و ریخت آن پادشاه انگلند بقدر شصت لکه روپیه
داده اما سیوئت جرلنتگ ولایتی کوچک است شرقی آن ولایت استریا جنوبی اتالی غربی ملک
فرانس شمالی سوئیا است درازی آن زمین یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا یکصد و هفده کروه
در آنجا بیست لکه مردم اندازاً سال در تصرف حاکمان خود است در آنجا پادشاهی
ولیکن انتظام مهمات روستاها خاندانی آن ملک است و سپاه آنجا زیاده از بیست هزار کس
نخواهند بود لیکن جلادت و پردلی بسیار دارند در آنجا دو شهر کلان و چهار پنج کوه کلان است
هم هست از آنجمله الپ قصه انگذشت دیگر ملان که قله اش از دریای شور هزار درعه
ارتفاع دارد و قطار کوه الپ چهار صد و چهل کروه دراز است فاما جرمنی شمالی آن ملک
دنمارک دریای شور بالتک است شرقی آن طول آن ملک پانصد و بیست و هشت کروه
و عرض چهار صد و چهل کروه بحساب آمده تخمیناً در آنجا دو کرور و پنجاه لکه مردم باشند پادشاه
آنجا شهنشاه نامی داشتند الحال آن نام هم نمانده دو سه دریا و چهار پنج کوه کلان دارد از آنجمله
لانورک است که از آب دریای شور هفت هزار و دو صد درعه دستی بلند است ممالک این
سرزمین اول ساکسونی که در آنجا بیست لکه مردم باشند و شهر هانوور که در تصرف انگلند است
در آنجا لکه مردم باشند و پنج شهر دیگر در آنجا است و بقدر شش شهر در اقالیم دیگر نیز در تصرف

انها است همچنین لقبید و صد ضلعه را نیز متصرف اند واما صوبجات اتالی شرقش دریای شور و جنوبش
و غربش دریای شور و میانه زمین شمالی ملک بهرالس طول آن ملک پانصد و بیست میل و عرض کم
ساکنان آنجا یک کرور و سه لکه نفر اند چند دریا دارد واما قابل تعریف بیشتر کوه آتش بر دوم تعرشه
در آنجا هم کوه الپ است و دو کوه دیگر هم وا بودیکی کوه سوس و دوم کوه اتنیا که از آن هر دو آتش فشد
دهانه کوه اتنیا از سطح آب دریای شور زیاده ده هزار درعه دستی بالاتر است و حلقه دهنه انکوه هیئت
می باشد و دوره دهانش سه میلست در بعضی اوقات از درون انکوه آتش می برآید همچو آب سیلان
کرده تا سه میل گذر میکند در راه هر دهی و شهری و درختی وغیره چیزی که در جنش آید سوخته خاک
سیاه شود و از صوبجات اتالی اول صوبه نیپلس که طول آن سه صد میل و عرض یکصد کروه در آنجا
بیست لکه مردم اند و تا بو سیلی دو اسنجاد و لکه و دیگر تا بو بالٹین در میان دریای شور میانه زمین
که دوره آن پنجاه میلست و در آنجا پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در تصرف انگلندیان است از
هفت صوبه کلان و چند صوبه خورد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه لکه و پنجاه هزار نفر
از مردم نخواهند بود و آنکه خورد تر است در آن کمتر از پنجاه هزار نفر نیستند در ایام سابقه وقتی سلطنت
مردم اتالی بر تمام روی زمین بود و الحال بجز نامی باقی نمانده روز بروز در تنزل دارد در میان دریا
شور میانه زمین متصل ملک اتالی سارڈینیا است که طول آن جزیره یکصد میل و عرض چهل و پنج میل
دار السلطنت آن کالناری است واتم الحکم بیان مملکت یورپ که حصه دوم زمین انجام یافت

بیان حصه سیم از چهار حصه زمین که افریکا است اکنون در بیان حصه سیم که افریکا است
شروع میرود بدانکه افریکا جانب سرحد غربی و جنوبی هندوستانست از حصه یوروپ بسیار کلان
لیکن نسبت وسعت مردم و تعلیم علم کمتر است در آنجا زیاده از دو کرور و پنجاه لکه نفر نخواهند بود

الحاصل جانب شرقی افریکا دریای شور هندوستانست وجنوبی بحر هند وغربی آن بحر اتلانتک است وجانب شمالی آن دریای شور میانه زمین بنابراین از یوروپ جدا شده مگر آنکه گوشهٔ شرقی شمالی با آسیا ملحق است دیگر از حدود اربعه دریای شور محیط است تمام آن یک جزیره محسوب است مسافت طول سواد آن ولایت چهار هزار دو صد میل است همین قدر پهنا دارد واکثر مردم افریکا کافرستند اسود اللون مجعد موی اندر اکثر جاها از نسل عرب ساکن اند حصهٔ شمالی افریکا تمامه خلایق فرقه محمدی اند وصرف باشندگان یک زمین کمان را کهش گویند نصاری اند جمیع آن قلمرو آن بلاد بایک عالم اتفاق دارد که بر غبت هر چه کند مختار است وشمالی ووسط آن زمین گرم سیر است وجانب جنوبیه سرمایی وسرد سیر چنانکه یوروپ چهار طرف دریای شور واقع است افریکا ونه آسیا چنانکه انواع رود خانهها وانهار جاری اند در افریکا آنچنان هم نیست از جهت آن ملک ضعیف وناقص است از کلان دریاهای آن سر زمین یکی رود نیل است که از سواد مصر گذر کرده بدریای شور میانه زمین ملحق گشته است دوم دریای نجر و دریای جا بر این هر دو دریا صد میل سیران دارند وکوهی هم دارد ودر شهر کهش نیز کوهی است وریگستان افریکا از جمیع ریگستانهای عالم بزرگ است بیابانی است لق ودق ووسیع وهولناک از بحر اتلانتک تا سواد مصر واقع است آن ریگستان در طول دو هزار وچهار صد میل ودر عرض شش صد میل است در میان صرف ریگستان کوه وپشته ریگ پست وبلند واقعست در آنجا هیچ صورت کشت وکار زراعت نیست هر چند در بعضی زمین امریکا نیز ریگستانست لیکن برابر این ریگستان که سارا نام دارد نیست افریکا ببلاد وصوبه دار اول صوبه کهش دوم ملک مصر سیوم اکثر صوبجات تصرف مسلمانانست وچند جزیره در دریا نیز به تصرف مسلمانان وقطعه زمین کهش طول یا نصد میل وعرض دو صد وهشتاد میل

موجات آن زمین متصل دریای شور شوب و تکرهی و گوجنی که آن منبع آغاز دریای نیلست و سوای
شهر کناره دار السلطنت است مردمان آنجا سی لکهه هستند فوج کمتر دارند و جهاز ندارند و بادشاه
آن ملک حبشی است و دو سه کوهستان دارد بسبب کوه بند سرما هم دارد و در آن ملک شاه برسکال میشود و
موسم بارش است و در شب بسیار سرما میباشد فاما ملک مصر در حوالی آن شهر و دریای شور میانه
زمین هست بانجهة ملک یونوب جدا شده است و حد شرقیش نیز دریای شور است به همین سبب از نهر
اسما انصرف دارد ظرف جنوبی آن ریگستان و جانب غربی نیز ریگستان ملک مصر تا چهار هزار سال
بخوبی آباد بود و رواج علم و فضیلت هم داشت بعد از ان تصرف بادشاه بابل آمده در هر چیز
نقصان نهاد و مردم مصر در قرن ماضیه بکمال حماقت دیوان آدمی پرستیدند بلکه سنگها
زمین و سیر و پیاز و نباتات و اشجار را پرستش میکردند و مانند هندوان که بکه پوجا میکنند
وذکر آلت نیز پرستش میکردند بعد آن بعضی یهود شدند بعد چندی چنانچه نصاری گشتند
آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالحق و الصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عالم
ظلمانی بنور هدایت نورانی شد در آن ملک مجاهدین کرام متصرف گشتند تمامه ساکنین بشرف
اسلام مشرف شدند شمار مردم آنجا سی لکهه حساب آمده الحال آن ملک در تصرف کانست حال
انس زمین یکسان در درو پیوست کلان دریای مصر رود نیلست القصه سبزه و جات بکار می
اما قطرات باران نمی بارند و ما بین مصر و دریا کوهستانی است اما بلند نیست و از عجایب مصر گنبدها
اهرام دو صنم های کلان است که بیان آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است چنانچه گذشت و سر زمین
نوبیا ما بین مصر و حبش است طول آن زمین بالفعل دوسی میل و عرض چهار صد و چهل میل

زمین چند صوبه بربری هست همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند
از زمین مصر تا حبش تربونی است والحال آن ملک در تصرف ترکانست و جانب غربی سیلم
ملک سیتولس است و آن در تصرف حاکم خود هست در انجا شصت هزار نفر از مردمان نرو موکا
صوبه کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا و صوبجات آن حاکم کلان تران هم مسلمان اند
و صوبه نوبه حبشیر علاحده دار السلطنت مستقل بوده الحال آن هم متعلقه موکا است و طرف غربی
افریکا بسیار صوبجات و جزایر است که انگلشیان بدانطرف آمد و رفت دارند و طرف جنوبی
افریکا را هندیان متصرف بودند لیکن از چند سال تصرف انگلشیان در انجا بوقوع آمده و انگلشیان
بقدر بیست هزار کس انجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند
مگر اینوقت که از خلطه و آمیزش مردم انگریز شعوری دانشی بهم رسانیده اند و از جزایر
افریکا مادا کاسکر است و آن هفتصد و بیست میل را و نکیصد و شصت میل پهنا دارد و بعضی
جزایر دیگر هست که در تصرف آباد کنندگان خود است و هفت و شش جزیره دیگر هم
از آنها یکی در تصرف فرانسیسیان و دو در تصرف انگلشیانست و در جزیره تنریف که از
جمله این جزایر است کوهیست که قله آن از دریای شور هفت هزار و دو صد درعه دستی بلند
تر است از شصت کروه بنظر می آید و دیگر جزیره مدراکه شهر آنجا با نام است و وطن
جزیره شصت و چهار هزار مردم اند والله اعلم بالصواب بیان حصه افریکا که ثلث حصص
نا تمام بود باتمام رسید الحال قدری از حصه رابع که امریکا است بقلم می آید بیان حصه
چهارم که بامریکا مسمی است بدانکه متقدمین سیاحان و دانایان مسالک و ممالک
سواد اعظم کره زمین را سه حصه قرار داده بودند که آسیا و یورپ و افریکا است و در میان

این حصص ثلاثه از پنج جا دریای شور در نیامده و تفرقه نکرده و الا در جمع جزایر معدود و ...
ثلثه حصه در وسعت و فسحت زبان زد جهانیان بوده و از حصه چهارم که امریکا است کسی ...
نداشت که زمین امریکا در عالم است یا نه بعد از ان در ۱۴۹۲ یکهزار و چهار صد و نود و دو ...
مطابق ۹۴۷ نهصد و چهل و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن ...
که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام تاجران ونیس و جنوه که دو جزیره ...
از تجارت امتعه هندلس منتفع بوده مال وافر و متکاثر بدست آورده بودند خصوصاً ...
جزیره ونیس که تمام تجارت هندوستان باختیار خود داشتند و متاع هند از کاروان عرب
که از راه مصر و بحر قلزم می آمد بفرنگ میرسید طریقش چنان بود که سوداگران فرنگ از
راه خشکی مابین مصر و اسکندریه تا به بندر سوئس که منتهای بحر احمر واقعست رسیده تحایف ...
بدست تجاران فرنگ میفروختند و از انها اجناس هند و ایران و غیره آن میخریدند ... سال
بماه معهود که اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب میشد جهت آوردن اشیا که مطلوب طرفین
میبود فیمابین عهد و پیمان موکد میگردند و فرنگیان دیگر را از تجارت هند دخل نمیداد ...
هند را بقیمت خاطر خواه نهایت گران بها میفروختند چنانچه در ان ایام قیمت ابریشم خام هم
وزن طلا بوده چون مدتی بسبب تمول بانقضا رسید تجار مذکور نهایت متمول و
دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بنظر مال و منال ایشان حسد می بردند و کسی از راه دریای
فرنگ ... نبود جهاز را دور از کنار بردن نمیتوانست درینحال حکیم واجب التعظیم کلمبس
ساکن جزیره جنوه بعد تامل در حال کره ارضی دانست که البته از راه دریا بهندوستان
نمیتوان رفت و بر خواص سنگ مقناطیس ملهم گشته قطب نما ساخت و در سه و شب

دایره ظلمت چاره کرد پس مرکوزات خاطر را بدلایل هندسی مبرهن نموده در پیش
دسلو سرداران جنوه بیان کرده والتماس چند جهاز و سامان فراخور برای
تفحص راه هند از دریا نمود سرداران جنوه آن را پذیرا نکرده بلکه باستهزا
و تمسخر پیش آمدند پس حکیم کلمبس رخت سفر بسمت دیار فرانس بست و از
بادشاهان و سرداران آنجا نیز همانا قدردانی ندید پس بحضور مستر
هفتم بادشاه انگلستان رفته اظهار ما فی الضمیر نمود لیکن او هم بعلت بخل
و امساک قبول نکرد پس کلمبس به پرتگال رفته معقولات خود را با بادشاه
آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلمبس سرباز زده و اراده سفر دریای
شور و از کناره ساحل دور رفتن قبول نکرد پس کلمبس بدرگاه بادشاه
اسپین رفته هشت سال او را خدمت کرد و خاتون بادشاه که زنی
عالمه عاقله بود از حال کلمبس آگاه شده او را بحضور خود طلبید اشتمرزو
و معقولاتش را هم دیده و پسندیده با جازت شوهر چند زر و جواهر آبدار
که از خانه پدر یافته بود فروخته سه جهاز با خوراک دو ساله و سامان و اسباب
تجارت مهیا کرد پس کلمبس در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهار صد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۹۴۷ نهصد و چهل و هفت هجری نبوی علی صاحبه السلام رخت سفر
بر جهازات مذکوره بسته رهگرای تفحص راه هند شد چون جهازات از ساحل
دور شدند و نظر از کناره ناپدید گشت مردم جهاز که گاهی اینچنین حال ندیده
بودند مضطرب شده بکلمبس متشبث شده گفتند که ما اینجا کجا می رسانی در لاابرا امید ما

می‌ماندیم کلمبس جواب حکیمانه داد که من از مرگ نمی‌ترسم که روزی می‌آید نیست لیکن اگر شما چنین کنید دیگر کیست که شما را بمنزل و مقام رساند آنگاه بنصایح مشفقانه برداشت گفت که یکماه دیگر صبر کنید که عنقریب بمنزل مقصود خواهید رسید الغرض

بعد یکماه و شش روز قریب بیکی از جزایر باهامه رسیده لنگر کرد چون مردمان آنجا سیاه چرده و عریان و مفلس دید دانست که این هند نیست که بجستجو و تفحص آن اینهمه مشقت و محنت کشیده شد امّا ساکنین آنجزیره هرچه که از معقولات و مشروبات داشتند بتواضع تمام پیش آوردند کلمبس نیز قدری از تحایف فرنگ بایشان داد بعد چندی که در آنجا توقف کرده بود باز سفر بجهاز کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته بجزیره کلانی که الحال آن را اسپانیوله می‌نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان لابدی از ماکول و مشروب و ملبوس مرتب و مهیا یافت چون ساکنان آنجا در مروت و مردمی و اخلاق و آداب و راستی و درستی و نرم گوئی و تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند بخاطر دلخواه پیش آمدند و تحایف آنجا چون مروارید و ریزه‌های زر سرخ گذرانیدند کلمبس نهایت از آنها راضی و خوشنود شده چند نفر از مردمان خود در آنجزیره گذاشت و قدری ملک فرنگ داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا با طلای بسیار و مروارید و فواکه و نباتات و سایر چیزها بیشمار که از هر قسم در آنجزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات باز بملک اسپین عزیمت کرد و بخدمت بادشاه و ملکه پیوست آنچه در

بود بنظر آنها رسانید و احترام و عزت بسیار یافت بعد دو ماه با
هفده جهاز و یکهزار و پانصد نفر که در میان آنها بعضی
اعیان و اکابر علی رتبه و متمول بودند از پادشاه عهده
گورنری آنجا یافته مرخص شد در اندک مدت بجزیره اسپانیوله
رسیده جهازات لنگر کرده فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ
بطریق مصالحه مسخر ساخت و سیصد کس از سپاه در آنجا گذاشت
و چند قلعه برای اقامت و حفظ مردم و گذاشتن اسلحه و سایر
سامان جنگ عمارت کرد بعد انتظام آنجا ده جهاز همراه گرفته بجزیره
کوبا رسید و آن جزیره را بسیار آباد دید معادن طلا و جواهر گران بها
بسیار یافت سکنه آنجا هم بی جنگ و جدل اطاعت کردند و در اطراف
جزیره کوبا جزایر بسیار معمور و آبادان یافت چنانکه در دو روز یکصد و
شصت جزیره بتسخیر آورد و چند جزیره معتبر چنانکه معلوم شد تا
بعلت ناواقفیت در آن بحر پر شور دشوار از کوه ریگ و غیره کلمبس مشقت
بسیار کشیده بجزیره اسپانیوله رسید چندگاه از تردد آسود و در ان
اثنا بعضی از دشمنان کلمبس که بر اقبالش روز افزونش حسد می بردند در
پادشاه بخیال خودسری و عصیان و طغیان متهم داشته حکایت بغایت
رسانید پادشاه بدگمان شده یکی از اعیان امرا با سامان فرستاد او ان
برای تجسس احوال و آوردن کلمبس فرستاد و کلمبس باستقبال بر آمده تلقی بقبول

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور با عزاز موفور
بحال و برقرار ماند بعد ازین واقعه در سنه ۱۴۹۴ یکهزار و چهار صد
و نود و چهار عیسوی کلمبس از جزیره اسپانیوله بر جهاز سوار گشته
هفده شبانروز بسمت مغرب شتافت و بجزیره بزغیدا در سید
پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانب رود
خانه ازوکو یافت و باز بسمت مغرب روانه شده درانجا زمینی
طولانی از امریکه دید از جهاز فرود آمده آنجزیره را بسیار آباد
یافت و مردم آنجا سفید پوست مایل بسرخی خوش صورت و پاکیزه
سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
پرهای مختلف الالوان در بر کشیده باستر عورت بودند حلقه های
زر با مروارید در گوش و بینی داشتند و آنها با دیپ تمام و احترام
ما لا کلام با طلای موفور و مروارید نا محصور و تحایف بسیار و
ظرایف بیشمار پیش کلمبس حاضر گشتند و کلمبس نیز انواع و اقسام
تحایف و نفایس فرنگ بایشان تواضع کرد فی مابین رابطه
مودت و ضابطه محبت التیام و استحکام تمام یافت پس کلمبس چند
کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته باسپانیوله معاودت کرد درین
اثنا این واقعه حیرت افزا شهرت بسیار پیدا کرد و سایر پادشاهان فرنگ
از احوال کلمبس واقف شده سرداران خود را معه جهازات بتفحص و تجسس

جزایر دنیای نو فرستادند مردمان پرتگال برازل و انگریزان انگلند
امریکه شمالی پیدا کردند امریکه نام سوداگر شخص فلارنس دیگر
دیار و امصار امریکه جنوبی پیدا کردند و آنملک بنام الیشان
شهرت یافت ملخص کلام آنکه دشمنان کلمبس بازا و را بهوس سلب
و خودسری و خیال تمرد و طغیان و ارادهٔ فاسدهٔ کفران عصیان
بحضور پادشاه متهم ساختند درین باب غلو بسیار القدر بکار بردند
که پادشاه اسپین او را طلب داشته در ۱۴۹۶ سنه یکهزار چهارصد و نود و
شش عیسوی بزندان فرستاد و کلمبس تکدر تا حال سرا پا اختلال
تا مدت چهار سال در زندان بماند و در ۱۵۰۰ سنه یکهزار و پانصد مسیحی در گذ
و شد من اعان ظالما سلطه الله علیه سرهن گشت چون کلمبس مرد
دانا بود در تمامی صایب و شیرین زبانی و نرمی و حسن خلق مملکت عریض را
بغیر مخالفت جنگ و جدل تصرف پادشاه اسپین در آورده بود بعد از و
حکام دیگر دست ظلم و تعدی بمال و متاع اسپانیوله دراز کرده جور و
ستم را از حد گذرانیدند در یکسال قریب شش لکهه کس را کشتند و بخورد
سگان و سباع دادند تا از ساکنان قدیم اسپانیوله کسی در آنجا نماند بعد
ازین در ۱۵۰۱ سنه یکهزار و پانصد و یک پادشاه اسپین اولند از کسان خود
نامزد کرده بالحاکم آنجا کرده باشش صد سوار و ۱۶۰۰۰ شانزده هزار پیاده و چند
ضرب توپ در آنجا فرستاد آن دو نفر باینقدر فوج قلیل تسخیر ملک امریکا

نمودند و باسے تخت آنملک موسوم بہ میگ میگو شہرے بود بغایت وسیع و نہایت آباد و در وسط شہر کولاپے عظیم و راہ آمد و شد در آن شہر آن کولاب بود و بر چہار طرف آن پہاے سنگین در غایت متانت و نہایت استحکام ساختہ عمارات شہر ہمگی از کچ و ساروج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و منیع تا شش و ہفت طبقہ ساختہ و پرداختہ دکاکین از اصناف و انواع تحایف و نفایس روی زمین آراستہ و پیراستہ و چہار طرف سوی اسواق نہر عجیب و غریب لتعمیر یافتہ و مملو از طلا و نقرہ و جواہر زواہر روح افزا در تمام شہر سامان لابدی و ضروریات زندگے و اسباب عیش و آلات نشاط و بانی ہر وقت بر وجہ دلخواہ مہیا و در وسط معمورہ عمارات بادشاہ ہفت طبقہ در غایت متانت و زیبای ستونہا ہمہ از سنگ یشم مرصع بجواہر زواہر مینا و کاخ ہای آن سرای دلکشا بعضی از طلا اکثر مطلا از اندرون تمام منقش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مہارت تمام بکار برده پادشاه آن عہد موسے رومہ نام داشت و در غایت شوکت و حشمت کہ دوازده ہزار پیاده ہر وقت بحراست او قیام داشتند و ہنگام سیر و سوارے بر تخت مرصع نشستے امرای والا تبار و وزرای عالیمقدار آن تخت را بر دوش میکشیدند و موجب فخر میدانستند متہذا بعلو ہمت و سخاوت و شجاعت و عدالت متصف

متصف بود ممالک دور و نزدیکی و مسخر گردانی جمعی کثیر در ظل رافتش برفاهیت تمامی ز
گذرانیدند لیکن صلاح اهل آنملک همگی تیر و کمان که پیکان آن از سنگ چماق یا خارهای ماهی بود
دیگر بیره خورد از نی و چوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام رزم آن را بر مخالف می انداختند
و از آهن و فولاد و شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گوله و
تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه اسب هم گاهی ندیده و ندانسته
بودند خلاصه سخن آنکه فرمانده و کارفرما فوجی که مرقوم شد در شهر میکسیکو رسیده اقامت
کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ماکول و ملبوس و مشروب
و مفروش حاضر آوردند سرداران فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از تحایف
فرنگ بآنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه به زبان آنها آشنائی
بهم رسانیده و چگونگی ملک دریافته چون وسعت از مملکت و کثرت دولت و فراوانی اسباب
ملکت و سامان ثروت آنها آشنائی بهم رسانیده چگونگی ملک دریافته اراده تسخیر آن ملک
نمودند و مردمان ناتجربه کار و نادان آنشهر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت و خوبی
و حسن اخلاق که درباره خود می دیدند آگاه خبری دادند و حکمان ایشان گفته فرستادند
از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این مملکت
در دست کسانیکه پسران آفتاب باشند مسخر خواهد شد همانا که این مردم از اولاد آفتاب
اند که باین شکل و صورت پسندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا
هرگز جهاز را ندیده بودند میپنداشتند که جهاز جانوریست کلان و زنده بر روی آب روان
و این گروه انبوه بی شکوه از شکم اینجانور برآمده اند در وقت سر دادن توپ که صوت

ضابطه هر صبح و شام سر میدادند بزعم خود چنین میدانستند که اینجا نور لعید هر چهار پاس غرش میکند و میغرد و شعله آتش از دهان بیرون می اندازد همچنین سوارها با اسپ دیوی چهار پا می دانستند چون سوار از اسپ جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قواعد افواج و سر دادن تفنگها بیکطرفة العین و برآمدن شعله چوالة از دهن آنها تعجبها که ده پیایی اینخبرها به پادشاه میرسانیدند تا آنکه فرمانرو کارنر را خواهش ملاقات پادشاه شد عرایض بحضور فرستاده رخصت ملازمت نمودند و حسب الطلب با اکثری از تحایف و نوادر بخدمت پادشاه حاضر گشته گذرانیدند تحایف سوغات نفایس ها محصور فرنگ که از ملاحظه هر یک از آن عقل فرنگ میشد و باظهار عبودیت و بندگی پادشاه سلیم القلب را از خود راضی ساختند و آلطایف الحیل با او نرد دوستی و اتحاد باختند آنگاه بملاحظه حالات پادشاه و سپاه بی سلاح اراده تسخیر ملک در دماغ شان جای گرفت روزی افواج خود را آراسته و توپخانه زار و برو گذاشته بمکان پادشاه آمده او را بدغا و حیله مقید ساختند ساکنان آنملک از دغا بازی و حیله سازی آگاه شده بجهة خلاصی پادشاه خود گروه گروه مردم بجنگ پیش آمدند لیکن در دست آن مظلومان بجز سنگ و تیر چیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ هر سلاح جنگ لهذا هزاران هزار از آن مردم بصدمه گوله توپ پریدند و بسیاری از ضرب تفنگ و شمشیر فولاد جنگ هلاک گردیدند درین دار و گیر از دحام کثیر پادشاه آنقوم که در صحن پادشاه زنده نخانه استاده معاینه رزم طرفین میکرد ناگاه سنگی بر سرش رسیده کشته شده بسیاری از قوم او که باعانتش آمده بودند و نیز بقتل رسیدند و بقیه السیف منهزم گشته و فرمانرو کارنر را ظفر نصیب گشت بعد از اطمینان فرزندان و خویشان پادشاه را اکثر بقتل

بقتل رسانیدند و بعضی از سلطنت بیدخل کرده تمام ملک بتصرف خود در آوردند و در لب التواریخ انگریزی نوشته که پادشاه دیگر میگسیکو راموں تیزو یا و بادشاه ثالث را کیوانیموزن بود و این بیچاره را بگمان نشان ندادن خزاین نقود فاین برهنه تن بر اخگرهای آتش خوابانیده بانواع عذاب تهذیب کردند بعده او را با تمامی خاندان بردار کشیدند و باندیشه سر کشی و طغیان از ساکنین آن سرزمین جمعی کثیر و جمعی غفیر از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر هر که دران دار و گیر بدست ایشان آمد همه را بزدن چهره های توپ روانه بیس المصیر ساختند هر که باقی ماند آنهمه را بقلم ظلم و ستم کشتند و بتدریج بتحلیل رسانیدند مگر کسانیکه بهره از داشتند رود خبردار شده گریخته تاب پا جان بدر بردند و در قله کوه ها و جنگلهای صعب المسلک و بیشه های دور دست پناه جستند چنانکه اولاد و احفاد آنها تا حال دران جنگلها سکونت دارند القصه چون فرمانروا و کارفرما و سرداران اسپین آن ملک را که بهشت روی زمین بود از ساکنان قدیم پرداختند و مردان و زنان از رعایا و فقرا و اهل حرفه از اسپین طلبیده ابنیه و عمارات بطور خود ساخته مقیم گشتند بمرور شهور و اعوام و دهور و ایام در همه شهر و هر جا و هر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک دیگر بتصرف آوردند و با مردمان آنجا بهمین روش و سلوک عمل نمودند تا الآن تمام این مسقوط مردم اسپین در آنجا بکمال حشمت و شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام امریکه جنوبی مستولی اند چون از بیان صورت اطلاع به زمین امریکا شنیدی بقلم آورده شد شروع در مساحت و کیفیت آنحوالی نیز کرده اند بدانکه مساحت آن زمین طولاً هفت هزار و پانصد میل و عرضاً سه هزار و نهصد میل ... سه نوع مردم بالفعل در اینجا هستند اول باشندگان قدیمی

دوم مردمان یوروب که در انجا اختیار سکونت کرده اند سیم غلامان کافر زاد که اهل یوروب
آنها را خریده در انجا برده آبادی نموده اند و باشندگان قدیمی امریکا و زبر دست بنعیت و نابود
میکنند که آنها نادان و خفیف العقل اند همیشه در بیشها سکونت کرده جانوران وحشی و
غیره را کشته و ماهی و نهنگ را گرفته بکار میبرند شکم پری و تن پروری مینمایند گذران
دفع الوقتی میکنند چون مردمان یوروب چهار طرف صحرا قطع انجاد درختان و قلع احجار
نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوحشت و جنبیت از انجا در صحرای
دوردست بود و باش میکنند و آنمردمان یوروب که در انجا توطن اختیار کرده اند اسم
امریکه بر آنها نیز الحال اطلاق کرده میشود از آنها در انجا توالد و تناسل واقع شده
نشو و نما یافته اند و ممالک آنسرزمین را مفتوح ساخته اند بالفعل نیز باشندگان یوروب
جوق جوق با زن و فرزند در آنسرزمین رفته سکونت اختیار کرده آبادی بفراغت تمام
مینمایند بیشتر در امریکا زیاده از سی لکهه مردم نبودند اینوقت کمتر از سه کرور مردم
در انجا نخواهند بود انقدر در سال انجا و زیر و زبر ترقی مردم میشود که بملاحظه آن انقدر در
کل روی زمین افزایش مردم نمیشود چنانکه در عرصه بیست سال گذشته انقدر
زیاده شده اند که اگر بهمین قدر و مقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم بدستور
تا صد سال در آنسرزمین کمتر از ده کرور مردم نخواهند بود دو حصه سرزمین ملک
امریکا یعنی شمالی و جنوبی متصل هستند جانب شرق طرف شمالی امریکا بحر اتلانتک
است و غربی بحر پسیفک و جنوبی پاناما شمالی بحر گلیشیات اکثر حصه ملک آنسرزمین
در تصرف انگلشیان بسیار حصه در قبضه تصرف سپانیان و بیشتر حصه در تسلط امریکن

جانب سرحد شمالی آن قدر آبگیرهای کلان یعنی بحیره هستند که انهار با دریای شور مناسبت [illegible]
داد و در تمام روی زمین هیچ جا اینچنین غدیرهای بزرگ یافت نیست و چهار پنج بسیار کلان است
که از انجمله دو آبگیر با درازی سیصد و پنجاه میل و پهنا یکصد میل آبگیر اعمال انگلند یا لیست
مقابله آن تصرف امریکیان و بدستور دریای شور جهازها دران آبگیرها [illegible] است که بعضی [illegible]
در جهازات [illegible] هم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و جزیره ها [illegible] و جانب شمالی
دریای کلان سنی بی نام دارد که آن دریا یکهزار و دو میل دراز است و پنج دریای کلان و
دراز دیگر نیز دارد و رودبارهای جاری نیز در انجا است [illegible] شمالی امریکا کلان اقطار
کوهستان آلاکهیاست و آن هشتصد میل دراز است از انجمله هر کوهی که زیاده بلندتر است
قله آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو صد درعه دستی ارتفاع ندارد و چون
در وسط صوبجات آن انگلندیان رسیده اند از جهت زبان و زمره و آیین و رایه و رویه
آنها دارند در تمام مناسبت کلیه آنها با انگلندیانست لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلندیان
دارند بلکه جدی در انسرزمین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشتن و خوان بی بهره
باشد مقدمات و قوانین نیز از راه مجلسیان فیصل می یابد هر کس بزور بازو و سعی و تلاش
وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صایب
مجلسیان مفوض است اشبانه اعلی و ادنی بیست شخص با تا چهار سال بر خود [illegible]
در ماه چهار هزار روپیه بطریق مشاهره برامقرر است جهازها در انجا بسیار است چیزها
که جهت ساختن و ترمیم جهاز بکار می آید بکثرت در انجا آماده و مهیا است و ملاحان آنجا در
ملاوری و تردستی و چالاکی برابر ناخدایان انگلند هستند در حال و اطوار چه در جهاد [illegible]

و چه در زبان و روزمره با مردم ولایت با مردم انگلند در جه مساوات دارند مدارس مکتب خانه
آن قدر در پنجاب بسیار است که در آن زمین ناخوانده و نادان نخواهد بود و جهة غربا و مساکین
مدرسهای وقف جابجاست بیشتر سیزده صوبه خورد بوده الحال نوزده صوبه کلان
شده در شمالی امریکا شش چهار شهر بتصرف سپانیاست که در انجا معدن نقره و طلا است
هرسال مبلغ هشت کرور روپیه در انجا بو اجبی ضبط میکنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
بتصرف انگلند یانست و درین عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود و
دران نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلند یانیست که حالات انجا چندان لایق تحریر نیست
چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست کروه طول و شصت و دو کروه عرض
بتصرف سپانیا دوم ساندومینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
پنجاه کروه طولاً و هشتاد و هشت کروه عرضاً سیوم جامانیکا در تصرف اهل انگلند یکصد و
بیست کروه دراز و پنجاه و پنجکروه پهنا و جزیره چهارم در اسخدو و بتصرف سپانیا
و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدراو و خمر و اجناس دیگر
تجارت انگلندیانیست جانب جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار و پانصد میل طولاً
و دو هزار و چهارصد و چهل میل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم پرتگیز است
در انجا از جمله دریاها و کوهستانها دو چیز و کوههای عجیب است اول دریای آماچونکه به
مسافت دو هزار و هشتصد میل سایل شده به بحر اتلانتک ملحق میشود دیگر دو سه دریا
که نسبت بدریای آماچون در درازی قدری کمتر اند در انجا قطار کوه اندیس بسیار بلند
که قله بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست درجه و پستی از آب دریای شور تفاوت است و

و کوه دیگر دوازده هزار و در عه دستی بلندی دارد و از آن آتش سر میزند در جنوبی امریکا از
سپانیان یک کرور و بیست هزار کس بود و باش دارند و معادن نقره و طلا در انجا است
محصول هر ساله انجا سه کرور روپیه است در شهر کارتاجینا بیست و پنج هزار مردم میباشند
و انجا سنگی است که دو صد سال شده که انجا هر روز کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان
ظاهر نشده بقلم میرسد که ظاهر آن کان انتهایت نخواهد بود و جانب جنوبی امریکا براجل
نام شهری تصرف پرتکیز است مسافت آن یکهزار و هشتصد میل طولا و همین قدر عرضا
و در انجا معدن الماس است مگر برابر کان الماس هندستان نمیشود و طرف جنوبی امریکا
ملکهای در تصرف فرنسیس است و از یکصد سال شهر سور سرزمین کوچک در تصرف هلند
یا النسبت در این دو شهر کاین و سوری دو هزار کس سفید پوست بود و باش دارند در ان
سرزمین هیچ معدن نیست و علاوه بران در ضلع حد جنوبی امریکا اکثر مردم اراذل وادی نشین
قوم صحرائی سکونت دارند و از احوال آنها وقوفی دست نداده متصل سرزمین جنوبی امریکا
اکثر جزایر کوچک هستند و الله تعالی اعلم بحقایق الامور باب چهارم در ایراد

## بعض عجائبات بحور و جزایر و جبال و عیون و انهار و غیره چون از ایراد

مساحت زمین و اقسام اربعه فراغت دست داد بار دیگر به سخنوری شنا نمود
ذکر بعضی دریاهای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت بدانکه دریاهای صغیر و خلیجات و بحیرات
در ربع مسکون سوای پنج بحر کلان که در ضمن اوراق سابقه احوال آنها نوشته شد بسیار
اند از انجمله ذکر بعضی که بغرایب امتیاز دارند به اختصار میرود و ذکر بعضی از انها نوشته
از بحر جنوبی از زمین تفصیل آن بحر ... از انجمله خلیجات بحر ... هفت است و انرا بحیره ... گویند

طول آن یکصد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و شصت ذرع
و کف این دریا بخلاف دریاهای دیگر بسکونت انعقاد یابد و از انجا باطراف برند جهت تصفیه و طراوت
رخسارها و دیده چشم استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست می آید و عنبر
تر از سواحل آن بحصول می پیوندد و مشهور است که عنبر فضله گاو دریایی است و آن دابه ایست
بسیار کلان شبیه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه ایست و از ان چشمه کفی منعقد میشود
که عنبر است و برخی را اعتقاد آنکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقا از درختان و سنگها
میریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبا از ان بحصول می پیوندد و هذا اصح **بحر فارس**
این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها
از ان بسلامت بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در و لآلی
از و خیزد و طولش چهار صد و شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ **بحر
الشمال** دریاییست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعرش معلوم نیست چون کشتی
در وی افکنند اضطراب آغاز کند و متلاطم شود و ازینجهت تجار از ان بتقاعد ورزند
و مردم آبی در این دریا بسیار است **بحر السحاب** دریاییست در ولایت زنگبار پیوسته
دخانی و بخاری بران ایستاده است **بحر اشریر** در حدود آذربایجانست و ازان بحیره ماهی
بآفاق برند که بغایت لذیذ میباشد و استخوان ندارد **بحر تنیس** در زمین مصر است
متصل بدریای روم یک شعبه رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که آنرا
آنموجب یادتی فهم و ادراک است و ماهی دیگر هست که چون او را بخورند خوابهای هایل
بینند و خطرناک از خواب در آیند **بحر الافاقیه** در حدود شام نهایت بعید العمق چنانکه

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کند لنگری بطنابی بسته در آب گذاشت چون بقعر نرسید
ریسمانی دیگر اضافه کرد همچنین تا بچهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر
بالای هم نشسته باشد آنرا کشیده سنگ آسیائی بر طناب بست و خریطه تخم مرغ در زیر سنگ
آسیا نهاد و تعبیه نموده و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بیضات درست بود
دانستند که بعمق بحیره نرسیده دست از کار باز داشتند بحر الصخره دریاچه ایست که در جنوب و
شمال در حوالیش سورها از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق است یکطرف آب این دریا
چنان سیاه است که از آب جوانب بحیره بظاهر فرق توان کرد چون اینجا که آب این آب سیاه
گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم
کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجائی نرسید و آب این بحر چنان روشن است که با
وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کشمیر تالاب ڈل که بحیره
جائیکه سدره کهن گویند و آنهم همین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در ذکر آن
گذشت بحیره حمرون در حدود مغرب است و بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر آمده و
العهدة علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح در آن
دریا رفت تا اکنون بقعر آن نرسید والله اعلم از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که درین
دریا امور غریبه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفس اعجب ما رایت بحیره اخلاط نزدیک
بآن بلده است گویند دو ماه درین دریاچه ماهی است و دو ماه نباشد سبب آن معلوم نیست
بدانکه در میان بحار جزایر بسیار اند بعضی تصرف آدمیان و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی
جزایر حیوانی چند لونالون دارند بصورت انسان دختر صفت ایشان از جزیره ها مقرر و نهد

و وحوش و طیور است و در بعضی طلا و نقره و جواهر بسیاری از آن قبیل اند که بر چگونگی آنها اطلاعی
هیچکس را دست نداده است چون ذکر بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
میشود جزیرهٔ واق در بحر محیط است در آنجزیره درختیست که میوه مانند سر آدمی بار
می آرد و چون آن ثمره پخته میشود آواز واق از و بر می آید جزیرهٔ بیلا در اینجزیره از نسل
قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان
بغایت دراز شود و آنمردم گوشت آدم بخورند جزیرة البرق و در این جزیره سه موضعیست
که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سببش
معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان اینجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سینهٔ آنها
است و نارجیل و عود و شکر در انجا بسیار است جزیرهٔ کالوس در انجا جمعی از هند توطن
دارند هرگز لباس نپوشند مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیرهٔ محترقه از جزایر دریای
زنگبار است و مردم کمتر بانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت
الرأس ایشان رسد آفتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت میسوزند لاجرم
آنجماعت پیوسته مترصد و مترقب باشند آنوقت را چون آن هنگام رسد از آنجزیره رحلت
کنند هرگاه کوکب از آن محل تجاوز نماید باز بجای خود آیند جزیرهٔ النساء از جزایر دریای
بحر زنگ است و ساکنان آن یک گز قامت دارند یک چشم ایشان کور است و یکطرف بدن
ایشان مفلوج گویند در اینجزیره قسمی است از جانوران که هر سال بهیات اجتماعی در آن
جزیره رسیده با آنجماعت جهاد کنند و بمنقار چشمهای ایشان کور سازند جزیرهٔ
الکنیسه در بحر مغرب است و در اینجزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده در هوا برابر ایستاده

نذریست هر دعائیکه در آن مسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر کنیسه صورت اعرابی الطلسم ساخته اند
که هر کس از زایران بتفرج و زیارت آن مسجد و کنیسه رود و آن صورت که بر گنبد در آرد و آواز دهد
که فلان مهمان آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی کافی جهت آن شخص بیرون آید
باز در آن کنیسه بسته گردد و پیوسته آنحال بر همین منوال باشد جزیره خالطه در دریای روم
است در این جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ شوند و تاجران اگر چه
کشتی ها بآنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیره
خاربتلا در دریای تاشقرست اقلیم هفتم و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق سفید در آن
وطن دارند طول و عرض آن جزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در آن جزیره درختیست
بغایت بزرگ که چون آفتاب در حمل آید هر سوال که از آن درخت نمایند مطابق واقع
جواب شنوند و در غربی آن جزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از آنجا مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
در میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت دارند بعد از آن که زنان
آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رامنی در بحر اخضرست در آن جزیره نوعی
از درختست بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و در این جزیره گاو وحشی باشد
که آن را دم نبود و در آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و مویهای
ایشان سرخ باشد و مجموع برهنه باشند و سخن ایشان مفهوم نشود و موی سر ایشان کوتاه

بود بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر می برد و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره اند که چون در آب
شنا و سباحت میکنند ورق را در یابند جزیرة العقارب هم از جزایر بحر خضراست و در آن
گزدمان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گزدمان برابر چشم شیر بود
جزیره زنگبار در دریای زنگ است و دران زنگیان سفید پوست باشند که موی سر و
ابروان و ریش و مژگان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره
اوال در دریای فارس است گاه گاهی که آن بحر مد کند ماهی عظیمی بخشکی اندازد و اکثر مردم
آن نواحی بوسعت معیشت اوقات گذارند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن
آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از آن ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا
یکسال جهة سوختن و آحاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف
چوبی محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند مترشح گردد جزیره فورس در دریای افریقیه
است و دور آن یکصد و هشتاد و نه کروه است و در انجا حیوانیست که اعضای او مشابه
آدم است مگر سر و گوش وی ذکر بعضی از جبال غرایب احوال آنکه در آفریدن جبال ایزد
متعال را حکمتها است از انجمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها تکون یابند و سبب
وجود معادن آنکه چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آفتاب
در میان مغارات مستحیل به بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن
نیابد اجزای آن بخار کثافت پیدا کند و تا مدتی دراز بر آنحال بماند و صفا و غلظت او با امتداد
زمان زیاده شود و از آن سیماب بسته گردد و بسبب آمیزش با اجزای ارضی متلونه و متنوع و
بواسطه طبخ و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلف الطبایع و الالوان بوجود آید و آن جواهرات را

معدنی گویند و شرح کیفیت تکون آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است درینمختصر بذکر بعضی
از جواهر مشهوره و احجار معروفه گوش و گردن شاهد عبارت موشح ساخته بعد ازان بذکر
چند جبال معدوده که در اوراق سابقه بتحریر رسیده اند الفاظ را سنگینی داده آید الماس
که در هندی آن را هیرا گویند در قدیم از دو جا مستخرج میشده اول از کان قدیم میگفته اند
قریب ظلمات که اسکندر ذو القرنین بسته تمام از کوهی که در آن حوالی بود و بغیر از طیور کسی را
بآنکوه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورده مشهور است که اکنون الماس
که در میان مردم منتشر است از زمان ذو القرنین است بعد ازو بر آن معدن کسی را وقوف
نبوده و نزدیک باین قصه عارف گنجه رحمة الله در سکندر نامه بیان کرده و پیش جوهریان
هند الماس قدیم را بسیار قیمتست و میگویند بهترین جواهر آنست که بحرارت آتش سوزان
و بمرور زمان رنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از آتش سالم برمی آید
نه در جدید و الماس قدیم و جدید بمنافع و خواص هم امتیاز دارد و شش پهلو است بهر طرف
که غلطانند مثلث نماید و مجموع سیر بر دو حک کردن مقدور نیست بخلاف الماس
جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن ماهر اند و جوهریان برانند که هیچکس قطعه الماس قدیم بیش
از یازده قیراط ندیده و الماس جدید قطعه سی قیراط در خزانه پادشاهان گجرات بسیار بوده و
هست و معدن الماس جدید در قصبات بنین دکهن که کلکنه نیز گویند موجود است در آن
موضع را مانند چاه میکنند و ریگ را شسته الماس پاره ها می یابند و بلون نباتی و بلوری
و فستقی زرد و سرخ نما و مایل بسیاهی نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جوهریان
هند و فرنگ نباتی و بلوریست بعد ازان فستقی و زیتی و باقی الوان چندان قیمت ندارند

اگر قطعه دو قیراط باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ درون نباشد اگر
گلکه بدست آید قیراطی درشام لیبی شرفی هم فروخته میشود اگر قطعه بیست قیراط باشد
تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دارد و به تراشیدن الماس در ربع مسکون غیر مردم
فرنگ کسی او توقف نیست و حکاکان آنجا الماس بی جلای کم رنگ را با ادویه های مناسب
کوفته و پخته طرح میدهند و نهایت لایق و ثمین می سازند و الماس صلب ترین احجار
و جمیع سنگها را با و سوراخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است
بدرجه چهارم و داشتن آن با خود دافع سنگ مثانه است و موجب اعزاز و اکرام و زیرا
سلاطین و حکام قبول سخن او پیش مردم و عدم خوف و هراس و شفا از اعتراض
متضمن شل برص و جذام و صرع و مالیخولیا و ظفر بر دشمن و امن از چشم زخم و صدمه برق
و صاعقه و خواص دیگر **یاقوت** بدانکه اصل یاقوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد
سفید و یاقوت سرخ بچند لونست رمانی و ارغوانی و زرد و خمری و خلی و لحمی و یاقوت
کبود نیز انواع است مثل طاوسی و نیلی و کحلی و سبزفام و یاقوت زرد هم شمعی و ترنجی
و کاهی است و یاقوت سفید بلوریست اگرچه بسیار حاصل میشود لیکن قیمت ندارد و یاقوت
تمام عیار در دیار عرب و روم و خراسان و هند از جزیره سیلان نشد و یاقوت کبود در ملکت
شروان به بهای شروان به بهای تمام میخرند یاقوت زرد را در واقع با وجود خواص عجیب است اما
شناختن آن مشکل است که حکاکان فرنگ بلور صدایه کرده مثل آبگینه آتشی می دهند و
از آبگینه یاقوت سفید خوب زرد دا ده مربع مسوح متیر اشد یاقوت فرق نتوان کرد
اگر کسی که مهارت کلی داشته باشد اما عین الهره و تر ملی از جواهر معدن یاقوت سرخ

سنج حاصل میشود و بزبان سنگ سبز است بعضی گویند زبرجد عبارت از آنست دیگر معدن
یاقوت قریب بپیلا است که از بنادر بنگاله است و آنرا بگریم خوانند و نزدیک آن ساحل جزیره
ایست که نام آن ابوگنگ است و حالا یاقوتی که منسوب است بگنگیت و آن از غایت نرمی از
آتش سالم بیرون نمی برآید و در هند یاقوت سیلانی از بوگنگی قیمت بیشتر دارد و نزد جوهریان
اهل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب و تاب را هم سنگی کم
رنگی خوب دارد مرغوب طبع آنهاست **لعل** بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست و کیفیت
ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته و لون لعل از هفت نوع بیرون نیست رمانی و صافی و معصفر
و آتشی و غباری و خمری و عقربی و بصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرحات
بکار برند رنگ رو را سرخ کند و فرح بسیار آرد و بخار معده دفع کند هر که آنرا با خود دارد
از جمیع مرضهای مزمن محفوظ باشد و داشتن آن با خود گرده را قوت دهد و در
مجامعت امساک آرد و کثرت و چشم مردم پیدا کند و از دیدن خوابهای شوریده بازدارد
و احتلام واقع نشود و اگر بازوی کودک بدخوی ببندند دیگر بدخوئی نکند و در خواص
زمرد قبل ازین در ملک مصر قریب بگنبد هرمان معدن زمرد بود الحال بدانجا [illegible] ازانجا
بدست نمی آید و آنچه این وقت در میان مردم است از جانب فرنگ و کوهستان
[illegible] می آید و آن بر چهار نوع است یکی برنگ [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible]
چهارم سلقی اما سلقی قیمتی چندان ندارد و ریحانی هم چنین است و طبع او سرد و خشک [illegible]
و [illegible] مرد یا [illegible] دارد از [illegible] و چشم [illegible] باشد [illegible] قوت [illegible]
[illegible] بسیار کرده اند که هر که مرد را با خود دارد [illegible] آن [illegible]

چشم را بصفا آید از علت صرع و مالیخولیا ایمن باشد و درازی در عمر واقع شود و شب کوری نبیند حکما رایست که زمرد پادزهر همه زهرهاست اگر کسی را زهر هلاهل و سم قاتل داده باشند هم دانگ زمرد بآبی خوش رنگ سائیده بآب خیر پیش از آنکه زهر در وی تاثیر کرده باشد بخورانند زهر کارنکند و بمیت بعرق از مسام او بیرون رود و دافعی بدیدن زمرد کور شود و دیگر جانوران گزنده مثل مار و کژدم و غیره کسی را بگزند مقدار قیراطی زمرد سائیده با گلاب بر موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه معادن مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هرمز است که مروارید ثمین تخمی از انجا بدست می آید بتخصیص قیس ملکان جزیره ایست قریب قطیف که در تمام از انجزیره شده و می شود و معادن دیگر در تحت الریح است قریب به مملکتی است اهالی آن همه مسلمان اند مروارید بسیار از انجا بدست می آید اگر چه اکثر بدور و سفید است اما کم از یکمثقال بهم میرسد مروارید هندوستان از معادنهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر معادن مروارید نیست اگر چه در بعض جا مروارید می پرآید رنگ سبز فام و قسمی است و سفید و آبدار اندک بحصول می پیوندد وجهش آنکه در ینحال از روی آب تا صدف زیاده از ده دوازده گز نمی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب انقطاع و بعد بیشتر است مروارید آبدار خوب بر طبیعت ظهور میرسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت سفید تخم مرغ است او نیز با ماهی تخم میریزد و بچه بسیار از و حاصل میشود و چون بیکساله شود در اول حمل بهار ابرباران بسیار می بارد و چون آفتاب بحوت رسد و یکبار بر روی آب آید و بهر طرف آفتاب بنگرد و او هم رو بآفتاب گردش کند بوقت غروب بقعر دریا فرو رود و اول حمل

بعد ازان مروارید در شکم او با مرقادر قدیه منجمد میگردد و زردی و تیرگی مروارید بسبب فساد
مزاج صدف است که گاهی بغیر میعاد بر روی آب آیند و اگر بخارات موافق جذب
کرده مروارید آبدار شاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کرد بدرنگ و تیره می افتد و اگر گسته
بود شمعی و گاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدستور جواهر دیگر در هر زمانه مختلف
می باشد هر که غایبانه تخمیناً قیمتی مقرر نماید خالی از کذب نخواهد بود چرا که بهای جوهر تعلق
برنگ و شکل دارد بعد ازان به بایع و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس جایز
باشد و نیز بدانکه طبیعت مروارید سرد است برای قوت البصر و حدت نظر لاثانی است و
در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سرکه
سائیده بر بهق سیاه و سفید مالیدن بخاصیت خود دافع است و خوردن آن برای
تولد رطوبات اصلی قوت قوی دارد فیروزه بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بو اسحاقی و سبز فام قیمتی آبدار شاهوار حاصل میشود و
و معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه ها در درجه اوسط ازان برآمده و معدن ثالث در حوالی
کرمان نزدیک بقصبه شباوک است که فیروزه نرم ازان حاصل میشود و باندک زمان
بسبب نرمی بدرنگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن رابع نزدیک زنجان
فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقائی ندارند و نیز چون محاصل آن
معدن بسیار است و بوفور بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی تبت هم
بدست می آید و آن برنگ فستقی است و القصه فیروزه اصلی خوشرنگ سبز فام بو اسحاقی
عبارت از نیشاپوری است اگر از دیگر معدن خوشرنگ و کلان و نیم زمین نگاه دارند البته متغیر نشود

وگفته اند فیروزه در خاصیت بهترین احجار است و حکمای سنگ را نهایت مبارک دانسته اند
و نام او سنگ فرح نهاده اند فاما هرگاه پادشاهی بر یکی از مقربان خود غضب کردی حکما
آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاه دارد و خشم و قهر پادشاه برحمت و عنایت
مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز هیچ مکروهی باحوال
او نرسد و آن روز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه نو ببینند اول نظر بر فیروزه اندازند
نهایت مبارک باشد و نگریستن فیروزه موجب تزاید جلا و افزایش نور بصر و کثرت المال
است و هر که آنرا با خود دارد خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و پیش سلاطین
و حکام عزیز و مکرم باشد و استعمال فیروزه در کحل بغایت نافع است پازهر حکما پا
زهر حیوانی را البته نفع فایده اند اولا ماده الحیات حقیقی گفته اند کیفیت ظهور
پازهر بعد از این در فرگونه ان می آید و اطبا گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش قیراط پا
زهر حیوانی بخورد بعمر طبیعی رسد و مدت العمر مرضی نه بیند و از امراض مزمنه شفا یابد
هر که آنرا با خود دارد در شجاعت افزونی باشد و از چشم زخم گزندی نیابد و از هیچکس
نترسد و دشمن برو مستولی نشود و هیچ جانوری گزند و طریق خوردن آنچنانست که آنرا
بر سنگی صلایه کنند با گلاب پس بانگشت بر روی زبان طلی کنند که بدندان نرسد که بغایت
مضر است و پازهر از درون بزکوهی که او را پازن نیز گویند می برآید اگرچه این جانور در همه جا
می باشد اما همچنانکه مشک نافه منحصر بآهوی ختایی است پازهر نیز منحصر است بر بزکوهی
کوه کشت بانگاه که از اعاظم مضافات شیراز و فارس است و او هیچ چیز نمیخورد بجز مخلصه
بدلیل آنکه هیچ پازهری نیست که از میان آن چوب مخلصه نمی آید و پازهر حیوانی در روی

زمین لنیراز کوه شبانگاه جای دیگر نیست مومیای کانی هم در انحوالی هم از سطح زمین می‌چکد
و در تحت ضبط حکام است در اینچند سال پاره از دیوار آن غار از هم ریخته مغاکی ظاهر
شد پر از مومیائی لهذا درین ایام بسیار ارزان شده امّا باز هم تعلق بضبط و ربط دیوان
ندارد تا این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و باز هم هر در سر شکم بز کوهی می‌باشد و هم
پازنی که باز هر در شکم اوست بغایت ضعیف و لاغری باشد چنانکه گوشت او بکمال ضعف
نمیتوان خوردن و باز هر یکه بوزن بیست مثقال باشد نهایت قیمتی است فامّا آنچه
دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه باز هر جعلی
می‌سازند اگرچه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ با یک
آب بسایند اگر نمایش آن سفید رنگ باشد اصلست و اگر سبز باشد جعلی عنبر اشهب
اگرچه عنبر اشهب را بجواهر مناسبت نیست امّا بظهور خواص موفور آن را در سلک جواهر
داشته‌اند بدانکه در باب عنبر و جواهرات بسیار نوشته‌اند چنانکه گذشت بعضی گویند
معدنی است و عنبر صمغ است و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه ایست بر می‌جوشد
و بر روی آب می‌آید و عنبر از ان حصول می‌پیوندد و قومی را گمان آنکه سرگین جانوری
بحریست امّا اصح آنست که مومی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عالم
دانشمندان مخفی نماند که در انتهای دریای عمان و در دهنه ظلمات که اقصای ممالک
یمن است چند جزیره واقع شده و در شتا که آب دریا بطرف قطب شمال میل دارد آن
جزایر خشک می‌باشد و در تابستان دیگر که آب دریا بسوی قطب جنوبی است آن جزایر زیر آب
می‌آید در آن جزیره‌ها از زمین اشیا بسیار در تابستان عسل زنبور قطرات در آن

درختان آشیانه دارند و عسل بسیار در دریا می ریزد و موم بر روی آب انعقاد می یابد بعد از ان
تربیت آفتاب و انوار سهیل و باقی ستیارگان این رنگ و بوی و خاصیت درو ظاهر میشود
و چون مد و جزر از طرف جنوب آب دریا را در حرکت می آرد و موجه بجهه انتفاع بنی آدم قطعه
قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهه همین امر میگردند نصیب خود قطعه
می یابند و مشهورست که جماعتی را در حدود جنوب کشتی بظلمات جنوبی افتاد و آخر بشرطه
عنایت الهی ایشان از ان ورطهٔ مهلکه بیرون کشیدند آنها در ان حوالی در جزیره لنگر انداختند
تا آب بگیرند چند نفر بجامه شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامه ها بآفتاب
گذاشتند چون رخوت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بو باگشته
آن سنگ را که عنبر خوش رنگ بود از غنایم گرفته با همدیگر وصله وصله بتقسیم رسانیدند و به
بهای خاطرخواه فروختند مالی کثیر و زری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است شمامه
خشخاشی و طبقه و فستقی و عنبر بسیار و شمامه خشخاشی و صلبهای مدوّر می باشند و در محل
بی نم سه چهار روز بهار می اندازد یعنی سفید میشود چنانکه گمان بر نهکا آنرا در میان آرد انداخته
اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم زود بهار میکند و طبقه
سنگ بر یکدیگر محکم شده و فستقی فرود ترین این سه نوع است در لون او مثل مغز پسته
کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول رائحه طیبه فی الواقع اقوی بهترین بوی ها است
دیگر جهت رطوبت دماغ بجا نشد دیگر روایح در دفع سودا و مالیخولیا و تقویت دل و قوت
باه و در دفع خشکی بدن و دبل و خارش بدن اندام آنچه است بامر فاعل حقیقی و حکما گویند
که هر که عنبر با خود نگهدارد هرگز درد چشم نبیند و در مردم عزیز باشد الا چو برد انکه معدن

لاجورد اصل بغیر از کوه بدخشان جائی دیگر نیست اگرچه در حوالی کاشان معدن دیگر است
لاجورد میگویند اما سنگی که از آن معدن بر می آید سیاه می باشد و این لاجورد دیگر در ممالک
عرب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می پزند
و رنگ لاجوردی می دهند و آن سنگ سیاه چون صلایه کنند بر کاسها و طبقچها نقش کنند چون
در کوره برند در حال گداختن رنگ لاجورد لطیف بر می آید و شیشه گران جز وی
از آن سنگ با مینا مخلوط میگدازند مینای لاجوردی بحصول می پیوندد و لاجوردی
که از آن سنگ میپزند بغیر از نقش عمارات و خشتهای کاشی کار بکار نمیرود و بعد از مدتی
ال[illegible] خود باز میگردد و سیاه میشود و لاجورد اصیل بدخشانی بسنگی که از معدن بیرون
می آید مادام همان رنگست مطلقا تغیر نمیپذیرد باین سبب بیش جوهریان لاجورد اصیل
ترین جواهرات است چرا که بصلایه و آتش و بمرور زمان و صحبت غیر جنس و غیره لون
او متغیر نمیشود و سنگ لاجوردی که از بدخشان می براید اول لاجورد و پسته و صلابه
مثل بیضه مرغ که در پوست است و پوست آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از میان
پوست بیرون آرند حاجت شستن ندارد و صلایه می باید کرد و بکار برد این نوع
لاجورد بهترین انواع است و خاصه خزانه پادشاهان نوع دوم بخلاف بیرون
آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد و نوع دیگر لاجورد سنگ باهم آمیخته
این نوع را حاجت بشستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود دارد از ملتها
امین باشد و در چشم مردم عزیز نماید و خوردن آن درد جگر و گرده دفع کند و چون
صاف سازند و در نشر حاشیه بکار برند چون طحال رقیق سازد و فرح آرد و اگر با[illegible]

سایئده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کند و نور بصر افزاید **مرجان**
بدانکه مرجان در طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریا واقع شده بدست
می آید غواصان دامها گرفته بقعر فرو برند و مرجان را بدامها بیرون می آرند و مرجان
طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و کرم هم در وکمتر می افتد و بنا
بر هر شاخهای سیاه و سفید در دریا میروید تا سفید خود در هیچ کار نمی آید و سیاه را میگیرند
و تسبیح میسازند و مرجان ناتراشیده درست را نزد کفار ختای اعتباری تمام است و
و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آنکه
تعلیق آن در گردن مصروع دافع آفت است و داشتن آن با خود صاحب نقرس را سود
و دافع کید و مکر اعادی موجب مزید روشنائی چشم در استعمال بود و در مفرحات نیز استعمال
آن سودمند است **عقیق** بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم
بلاد یمن است ثانی در بروچ که از شهرهای گجرات است در انجا بسیار بهم می آید و ثالث
در کلوا یا آن ادنا ترین عقیقها است و عقیق بروچ اگرچه رنگ خوب دارد اما برابر عقیق
یمنی نیست که از همه خوشرنگ و خوب می باشد خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
است بعقیق یمن که در ربع مسکون بسبب غرت و میمنت نقش او درست نشسته از ارباب
حکمت و دولت نظر کردن دران نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیحه در بیان
عقیق مروی است و حضرات صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین نگین انگشتری که
که عقیق داشته باشند و فی الحال صلحای مکه و مدینه و مصر و شام بجهت تبرک با خود
می دارند و در بلاد حبشه از هر جا که مکرمست هر که عقیق را با خود دارد و بر جمیع خصمان

ظفر یابد و از جمیع بلیات محفوظ ماند و هر که یک وقت و دو درم عقیق یمنی بر زبان نگاهدارد کار بر او آسان شود و در معجون مبهی نهایت امساک آرد و قوت گروه و باه نیز افزاید و دندان آن مولد لثه و دندانست و بوی دهان را نافع است و بنجهای دندان را محکم کند و زردی آن بهبود اگر کسی در نگین عقیق و ما توفیقی الا بالله نقش کنده در انگشت کند در چشم دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد **یشم** بدانکه در حوالی ختن خانه ایست که آب آن باندجان میرود و سنگ یشم از آن می بر آید و سوای آن رود در جائی دیگر نیست در رنگ یشم هفت نوع است اما سفید انگوری و زیتی از دیگر اقسام بهتر است و یشم سنگ سبک است و حکما آن را برابر جواهر داشته اند در ختای عزت تمام دارد که امرا و بزرگان آنجا بغیر کمربند یشم نمیگذرانند و چون در فن حکاکی ماهرند اقسام جانوران و ظروف های خوش ترکیب از آن میسازند هر یکی بقدر حوصله وصله یشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری دارد آنجا شود اگر یشم با او نباشد چندان نزد شان اعتبار ندارد و چون در حدود ختای صاعقه و برق بسیار می افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را با خود می دارند که این سنگ بخاصیت خود جهة دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که یشم را با خود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و بهق و باه و برص را زایل کند سنگ روم ام سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قندهار است و شاه مقصود نام بندگی باعث شهرت دارد و بهترین آن شبری شفاف است داشتن تسبیح آن را با خود اسباب دولت شمرده اند چند جایی را نکوه سنگ سخت تیشه

وکانِ قدیم را بواسطهٔ ملاحظهٔ ظلمِ حکام اینوقت معطل داشته اند بلور در حوالی هند و ایران
بکشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای خورد از زمین میروید و در اقصای کشمیر
بطرفِ تبت سنگهای کلان بلور که از آن طبقچه ها میتوان ساخت بهم رسد لیکن بواسطهٔ
ظهورِ شیشه های سفید که آنرا شیشهٔ فرعون گویند از درجهٔ اعتبار افتاده و همچنین شیشه گران
ماهر آلاتِ یشم عملی از شیشه آن نوع میسازند که تمیز نمیشود و چون منقب اندیشه جواهر
الفاظ و معانی در بیان معدنیات سفته شد از بعض جبال نیز عبارت را متانت دهم
آنکه کوهِ دماوند در حدودِ طبرستانست دوازده میل ارتفاع دارد و بربالا قطعهٔ
زمینی است ده گز مسافت در آن سوراخ ها است که در شب از آنها شعاعی چون نور
آفتاب ظاهر میشود و بروشنایی آن مسافتی توان دید و روز دخانی از آن متصاعد گردد
عوام گویند که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخرهٔ جنی را در این کوه محبوس داشته
واز علی بن رزی منقولست که من و جماعتی از سیاحان عزمِ کوه دماوند کشتیم بر قلهٔ
آنکوه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریتی از آنها متصاعد بود چون احتیاط کردیم سایر
جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بر سرِ آنکوه ابریست که در زمستان و تابستان
اصلا منکشف نشود کوه نهاوند نزدیک بآن بلد است در این کوه دو طلسم ساخته اند
یکی بصورت گاو و یکی بهیئت ماهی از آنها آبی بیرون آید منقسم میشود و بدو قسم قسمی
بنهاوند میرود و قسمی بدینور کوهِ تصویر در نزدیکی کرمانست چون قدری از سنگ
آنکوه بسایند و در ظرف کنند البته بر صورت انسان قرار گیرد کوه فورغان در زمین فارس
دورِ آنکوه غاریست و آبی از آن متقاطر اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج وی آب

آب فرود آید و اگر بهر کس باشند بمقدار آب چندانکه همه را کفایت کند کوه ومطه تا
بلاد اندلس ممتد یابد آنجا شکافی در وی هست آید که در میان آن تیری آهنین بود هرگاه
قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن عزیمت بردارند باز پیدا
شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایل در میان دریای هند است
و همیشه آنجا آواز دف و چنگ شنوند ولی بفاعل آن خبر ند کوه تبت کوهیست
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیراند در وقتی از
اوقات پادشاهی جهت امتحان از دیار تبت بر آنکوه بر آمد و فرمود تا نفط و گوگرد و
و هیزم بسیار بر قلهٔ کوه جمع آوردند و آتش زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش افرو
نشاند کوه هیر مکهه بهیست در ملک کشمیر و هیچکس بر آنکوه صعود نتواند کرد چه
در وقت عروج زنبوران سرخ ظاهر شده میگزند اگر متقاعد نشود هلاک کنند
و اگر چیزی نجس بهلانند بر قله شدید بارد و از قله کوه آبی فرو می آید و هندوان در سالی
یک وقت از جبل کنهدن بخیر داشته آنکوه می آید و آن را گنگ خوانند راقم حروف
ابو محمد ... بیگی صادق القول شنیده که بر بالای آنکوه چهار فقه و شش ماده
از یک اخر سنگی دید که آب آنکه از قلهٔ آن نازه میجوشید و هندوان این کوه
بسیار کرامات میگویند و دیگر در کشمیر کوهیست نزدیک بحیره و سته پور در روز قت
عمر اول شیمی ... دراق در تهلون آن تحرک میکند و از آن آواز ها
خاطر خواه بگوش میرسد بیل از آن صدا که همه را سموع میشود و اکثر لوفات شعر
تازه مختلف الاوزان بزبان کشمیری مفهوم میگردد و ایضا و نیز در کشمیر در پرگنه شکر

در موضع یار و قلم پوشیده است که تا پنج شش ساعت نجومی برود در آن سیتوان گشت لیکن
اگر کسی بر آن بر آید و خواهد که از یکسر تا سر دیگر رود دو تا ماه ها با وجود قطع منازل نمیرسد
راه به پایان نمی آید از تفاحش زیاده از صد در عه نیست یکی از دوستان راقم در ایام
بهاران بر آن کریوه رفته بود گلبنی دید پر از گلها خواست که برای گلقند مقداره از ان بچیند
چون کرباسی که همراه داشت پر از گل ها کرد آن را از جای نتوانست برداشت لاچاری تقدری
کم کرد هنوز گران بود و رفته و رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم
گران یافت که از حمل آن عاجز آمده در انداخت و نیز عجایبات دیگر است کوه لبنان
گویند در انکوه اشجار میوه دار بسیار است و لی انکه کسی متعهد شود میوه دهند تا هم
طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه ها را به بلخ رسانند نهایت خوش
و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از انکوه آهنی سرخ بحصول پیوندد
که چون زخمی از ان بر کسی رسد از موضع جراحت خون ترشح نماید تا کسی سالها آن
نشود که آنجای را داغ کرده اند کوه انهلد در اقصای مغرب است و این کوه سیجا
جوی عظیم برین آید قریب هزار قنطره بر جویها بسته اند یاقوت سرخ و زرد و کبود
از انکوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بصره در اخبار آمده
که در انکوه روضه ایست از ریاض جنت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم
رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند عمر رضی الله تعالی
عنه قبول نکرده فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسیکه
از مسلمانان در انکوه مدفون شد عامر معاصری بود و گویند در انکوه گوسفندان وحشی

بسیار اند وکسی متعرض آنها نمیشود کوه کوکبان نزدیک بصنعا واقعست
و بر آن دو قصرست که هیچکس راه آنها نمیداند و عقیده بعضی مردم آنکه آن دو قصر را
از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده و تابان اند کوه معظم کوهیست
در زمین حبشه در انجا مساجد و مواضع واقعست و در انکوه مقابرست که اجساد مردگان
در ان پوسیده نگردد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده ها
سالم اند و همچنین در بیابان منصوبه در حدود قهستان جنسی از گزدم است بغایت
سیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مهلک بوده در ترکستان کوهیست
و در انکوه غاریست که هر که در ان غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم
در ان نواحی غاریست که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت نماید
و دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهیست و بر انمناره از سنگ و بر آن مرغی هم از
سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در انحوالی درختان انجیر بسیار اند و مرغان
بصورت آن مرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شوند هر روز از انجانوران هر یکی
انجیر در منقار گرفته بیایند در طغاری که انجا است اندازند که متصل بهمین ...
آن انجیرها را بخورد باقی را بفروشد مشهورست که این طلسم ساختهٔ بلیناس فرزانه
است فذکر بعضی از غرایب عیون وانهار علی سبیل الایجاز والاختصار
بر خاطر دریا مقاطر پاک نهادان روشن تواند بود که در جوف زمین منافذ
بسیار است والبته در آن آب بود یا هوا که زیرا که خلا محال است هر گاه بر هوا
برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را از محل دیگر مدد رسد و زمین

سخت و صلب بود چون در انموضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی انشکافد و بر روی
زمین ظاهر شود و بخاراتی که در زمین محتبس شده میخواهند که بیرون آیند بسبب
جسم کوه نتوانند بر آمد بالضرورة منعکس شده آب میگردند و نیز آب هائی که از
آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشرب نتواند کرد و بالای قلعه
های کوه جمع شده بتدریج بسوی نشیب روان گردد لهذا انهار و چشمه از کوه ظاهر
میشود در قران مجید جا بجا ذکر چشمه و نهر کوهستان نیز آمده و اگر زمین
صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوات و آبار بجای
آرند و اختلاف بقاع و تغیر ادویه ها در عذوبت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
آثار از وی تمام است و ذکر بعضی چشمه بقاریب گذشته و بعضی از چشمه های
غریب نیست که مذکور میشود چشمه داراب درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهت غسل
دران آید آن گیاه در وی پیچد هر چند اضطراب بیشتر کند محکم تر گردد و چون لحظه صبر کند
بخاصیت همان آب از وی جدا شود چشمه دراق آب او در غایت حرارت است چنانکه
اگر کسی دفعة واحدة بآن چشمه در آید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود ضرر نرساند بلکه نفع
امراض بلغمی بود و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و زرد و سبز از ان
بدر خشد و دیگر در کشمیر چشمه ایست مسمی بکوکرناگ که آبش در غایت گرمی
و غسل کردن دران آن دفع امراض بلغمی و اخلاط متعفنه سوداویه است و زیاده ماندن بدان
آنقدر سستی می آرد که بیرون بر آمدن نمی یاوری کس دیگر مشکلست و بدن تحلیل
میرود چشمه مسکوره برابر سپر ایست در اراضی اندلس با وجود صغری اگر لشکری بر کنار

آن نزول نماید همه را سیراب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چشمه نار در نواحی لطیا
بود اگر چوب در آن اندازند در ساعت بسوزد چشمه موش نهد و دو مصر بوده مرغزاری و
در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آنچشمه گل شود موش مسکون گردد چشمه سیم در دیار
مغربست و پاره های نقره بوزن یکمثقال در وی پیدا شود چشمه انگور در نواحی بیلقانست
چون قدری از آن در بیخ طاق خشک ریزند سبز شود چشمه درخت گویند آنچشمه در
پایان کوههای طبرستانست و آب آن در غدیری جمع آید که دور آن یک تیر پرتاب است
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب
آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک آن درخت را بسنجهای آهنین استوار گردانید چون
آوان غیبتش در رسید آن سلاسل بگسیخت و شجر ناپیدا شد غواصی را جهت تحقیق آنحال
باب فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم بحقیقت حال اطلاع
نیافتم چشمه مغرب صندوقی مقفل بر سر آب موضوعست هرگاه صندوق پر شد
از آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور شود اما قطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد
ولیکن آب قصبات در ساتیق مزروع و معمورست و چون آب صندوق کم شود مردمان
بدانجا آیند و آنمقدار طعام ترتیب نمایند که هر کس را کفاف باشد و از جرایم و آثام توبه کنند
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد چشمه سنگ در قریه
قبجار از قرای دامغانست اگر زنبوری در آن افکنند سنگی منقش شود و شیر چشمه ایست
در مملکت چین نزدیک بقصر فغفور و آن آب بغایت شیرین و لطیف میباشد اما
چون از آنجا یکمیل سنگ دور برند زهر هلاهل و سمی قاتل گردد چشمه نقره آب آن

با کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود گویند چون نهر اندام در روی افکنند روز دیگر که
بیرون آرند یکهزار و یک باشد چشمهٔ عجیب در زمین قبچاق است هرگاه آفتاب طلوع
کند آب آن بطرف مغرب روان شود و بعد از غروب بازگشته بجانب مغرب جریان
یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آنچنان بقوت جهد
که از مسافت بعید آوازش توان شنید هر جانوری که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و
خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی
آبی در غایت عفونت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی
از انهار چون ذکر بعضی از انهار در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد مقدری از
چند جوی که غرابتی دارد بقلم میرسد نهر ایل ابتدایش از جبال روس و بلغار و
حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر
بآن شعبهاست باشد و با وجود آن نقصانی در آب او پدید نیاید و نصف این دریای
آبسکون است و میان آب ایل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا با آن آب در
نیامیزد جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آن ولایت و در بحر
طبریه ریزد و جدولی از او جدا شود و در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد نهر
الذهب در زمین شام است در صفت آن گفته اند هو نهر یباع بالمیزان و اجره
بالکیل که از جداول آن بسیار مزارع سیراب است و آن نهر چون بآخر رسد در زمین نفوذ کند
و نمک شود و آب نهر الذهب هیچ ضایع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
باشد و ابتدای آن از ولایت ارمینیه است و آبش بنهایت سریع السیلان و سلوک کشتی

حلال شغیر بلکه متعذر است زیرا که بر کنارهٔ آن سنگهای بسیار است بعضی مکشوف وبعضی مخفی واینجوی سینت دارد هر چه از حیوانات در وی در آید بسلامت بیرون رود نهر موسیه رود بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم بسته اند و یکطاق که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نهر اندلس آبیست که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیکلی در موضع بلند نهاده اند از مس خالص و بر جبین وی نوشته اند که یا ایها الرجل تجاوزنی فانک لم ترجع جوی جیحای بدایت آن از جبال چین باشد و آنجوی در غایت ساعت واکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی دررباینده و در آب غوطه زده بدروند جوی طبریه آبی بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد والله اعلم اما چاه های غریب الاحوال چاه توفیق در مغرب ملمن است و بخاری عظیم از آن منتفع شود چنانکه اگر سنگی بزرگ در وافکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه نرسد چاه زرق در زمین طرابلس است هر که آب آن خورد بیعقل شود چاه سامس این خونلوای دارد چون خشت خام در چاه افکند آوازهای مهیب بر آید و بعد از سه روز تسکین یابد چاه اصوات در حدود تبت واقعست و هر که نزدیک آنچاه رود آوازهای عجب شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت تازی و ترکی و هندی در وقت باران آن آوازها انقطاع یابد و هر گاه باران ایستد باز ظاهر شوند چاه سنگ آیند هر گاه کسی قعر آن گردد سنگی مانند تیر بر ریش خورد و موجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار حبشه

چون آتش ظرفی کنند از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی گردد بغایت نافع و اگر ماهی
حوت بماند زهری قاتل گردد چاه خوز در شهر خوز در میان حوضی است و بر سر آن طلسم
سنگی از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده از آن سوراخ که بغایت تنگ است انقدار
آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود بعضی از هوشمندان گفته اند که اینصورت از جمله طلسمات
حال الشهر خوز از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی نمارس است پیوسته در آنجا
بخاریست که اگر مرغ بر بالای آنجا پرواز نماید بسوزند دیگر از غرایب صور معشر
بشر اول عوج بن عنق است عنق مادر عوج دختر آدم است علیه السلام و او جثه عظیم
داشته چنانکه هر انگشتش سه گز طول داشته و در تفسیر کافر منقولست که ارتفاع قامت عوج
بن عنق بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه ذرع و ثلث ذرعی بود در طوفان نوح که آب از سر تمام
کوهها جهل گز گذشته از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکر بنی
اسرائیل کوهی بالای سر خود آورد بعزیمت آنکه بیکدفعه موسویان را در زیر آنکوه پاره
گرفته نابود سازد جناب موسی بحسب وحی سماوی عصا بر شتالنگ او زد و او از پای
آورد و عوج هر دو ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور و مرور
مردمان بر آنجسر بود و دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی ما موی آنها شبیه
بموزینه است و آنقوم از درختی بدرختی میپرند و نسناس بصورت آدمیت چنانکه در زینت
القلوب و سیر النبی و قصص الانبیا آورده که نسناس نوع حیوانیست و ایشان را مالوف
خوانند شکلی زیبا دارند و اما ناطق متمیز نیستند و مردم ایشان را بگیرند و با ایشان
دخول کنند و از ایشان فرزند آرند تا الآن میباشند و در روایت مصر نوعی بوزنه

که شباهت تمام با آدمی دارند و انیر انسانس گویند و جثه برابر بوزینه است تا بر همه
اندامش موی است و دم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است در حد مشرق که دم
ندارد و موی بر اندامش بعادت مردم است و راقم حروف شعری در شهور سنه ۱۲۵۸ هزار و
دوصد و پنجاه و هشت در امرتسر شهر متعلقه پنجاب بوزینه دیده که دم نداشت برابر طفل ده ساله
مینمود و او را قبای چیت انگرکهه بر و سر کلاه بر سر گذاشته بودند و نزد حاکم امرتسر که از
قوم سکان بود معبر دند هیچ از مردم وحشت نمیکرد و بهر طرف مینگریست بدان مینمود
که شعوری دارد و صاحب فرهنگ رشیدی آورده که نسناس را بفارسی یومردم گویند
و نوعی از مردم است که بریک پا میجهند دیگر در بلاد چین خانه ایست در آن مرده با پایهای
چون درخت خرما است و دستها ندارد و هرگاه دست بروی زنند آواز طبل ظاهر گردد و
دیگر در سفر نامه سفرای ولایت کوهستان در زمان الجایتو خان دختری را در وقت بلوغ
درد زه گرفت بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و شبیهه انقضا
در بغداد هم بظهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از کتب بنظر آمده که در حضرموت
نوعی دندان انسانی یافتند بیست من وزن و دیگر در زمان سلطان ابوسعید
خربند مردی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس تا ریش آدمی سایر
مانند داشت سخنش مفهوم نمیشد دیگر سیکرد دیگر از سنان بن ثابت خزاعی نقلست
که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در ولایت ارمینیه
قریه ایست در آنجا طایفه که هرگاه هر کس از ایشان ریش برآرد نصف ریش او سیاه است
و نصفه سپید دیگر نوعی در ایران ظاهر شده که وی دستهایش پر موی بود مانند

خرس او دندان زرین داشت، بخش مفهوم میشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع شده و این تحفهٔ غریب آورده **و دیگر** از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل محیط کوهیست و بر آنکوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان بر روی ایشان نیز چشمها موجود اند **و دیگر** در تفسیر گازر از شافعی مرویست که ارم بن جیلن چهار سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام برآورده بود **و دیگر** در حبیب السیر سنه نهصد و شانزده در هرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و دهانش و دندان رسته و بر پشت او پاره گوشتی مثل کوهان شتر در همان سنه در هرات بیک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران و مادر ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند **و دیگر** محمد صادق خان ممور مولف اقبال نامهٔ شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس سنه ۱۰۳۷ یکهزار و سی و هفت از وقایع کشمیر بعرض رسید که در خانهٔ میرزا حسین نام در کشمیر دختری متولد گشت روز هفتم بزبان آمده گفت بلیه عظیم بر مردم شهر نازل است مردم شهر را بگویید که از نافرمانی خدا باز آمده تصدق و استغفار نمایند و دیگر در سنه ۱۲۳۰ یکهزار و دو صد و سی در ملک کشمیر زنی را طفلی ضعیف الجثه و نحیف الاندام متولد شد و آن پسر شیر میخورد تا سن او بدوازده سالگی سید آنقدر لاغر بود که در تن و توش طفل یکساله می نمود و زبان او گنگ بوده اصلا بسخن آشنا نکرده روزی فقیری در خانهٔ آن هاوارد شده مادر آن طفل نزد او خواهش مند و زاری بسیار کرد که این پسر بزبان آید و از نحافت نجات یابد فقیر گفت که فردا که علی الصباح دیگی مهمان پخته این طفل را در مسجد عیدگاه کشمیر برسانان و دیگ را در

نه کاغذی بوی داد که این مدا آنجا بینه اندن اضرموده عملمود... که در مسجد از و غلغله و شور
و ولوله برخاست و آن طفل جای مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشه مسجد آواز
مدکبای لسیر اگرچه با غایت مهمان آدمیان بود حالی الحال پیش پدر و مادر خود قدوم آورد
تنگ کرد آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شد زنان را مشاهده آنحال
ت طاری گشت چون بار فاقت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور و دیگ
میهمان نشانی نیافت اما چند اشرفی در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و رواز
و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر پادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل
رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده استیصال نهال اقبال برادر دیگر
شاهزاده کامبخش بطرف حیدرآباد دکهن بحرکت آمد او را نیز مقتول ساخت در
اثنا خبر شورش بنده سنگهه که جانشین گرو گوبند سنگهه بود از اخبار لاهور بسمع همایون
رسید معظم شاه باراده تنبیه و تادیب بنده سنگهه بالشکر ظفر اثر در حرکت آمد در
طرح جرگه شکار کرده طی منازل مینمود و در سمت رود هر هر طرف امرا بشکار
مشغول بودتا آنکه فتح الله خان بهادر معه دو هزار سوار در دره کوهی رفت دیوچه
بقامت خود هشتاد درعه طول و بهمین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض و طول
برابر سرش مانند خم و قامتش چون آدمی راست هنوز دندان شیر خواره داشته
در خواب بود دون این مذکور یکسان خود حکم کرد که ریسمان توپکشی آورده و عقد مانند
پیچ درست نموده در گلویش انداختند و لسرعت تمام یکبار در هر دو دست و هر دو پا
او قایم کرده مضبوطش بگیرند سیصد کس ریسمانهای سطبر محکم آورده دفعة واحدة او ...

کردند و اقصی احتیاط گرفتند که مور خواب بود و صبا او مطلقا بیدار نشده چون از جای بر کنند خواب در آمد هر چند دست و پا زد موثر نیفتاد و از فیلان کوه پیکر با کره در لشکر پادشاهی آوردند و از نظر گذرانیدند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قادر بدیع عبرت گرفته تفاول با یکودن هندو سنگهه نمود و گفت این دیو [illegible] بیدار نشده گذاشتند تا او نیز همین گذاشتند تا او جهل و صید حیلت بود آخر بمرد و زحمت برد ذکر بعضی

## از غرایب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور

[illegible] البلدان مسطور است که در رود نیل مصر جانوریست که [illegible]

و نهنگ و فرس البحر **قرش** جانوریست هیات [illegible]

و نقطه های گرد و ملون بر بدن دارد و راکبان سفینه [illegible]

باشند و برای طعمه در آب اندازند تا بخوردن آن مشغول گشته [illegible]

**نهنگ** جانوریست که در اندامش بجز از یک سوراخ و [illegible]

آوردن و فضله افگندن و از همان منفذ است مولانا سیف الدین احمد تفتانی [illegible]

رساله الصید آورده که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان [illegible]

و شصت دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو دندان [illegible]

گز شصت و بعضی گفته اند که نهنگ هشتاد دندان است [illegible]

جانور را چون در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته تنگ شود اصلا آنجا [illegible]

خلاصی نباشد در پشت نهنگ شبیه سنگ پشت [illegible]

چارپایی است و دم دراز دارد و گاه باشد که طول آن بده گز رسد [illegible]

نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و ماده گاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و
ماده ابر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند و از بچه گانش آنچه به آب رود نهنگ شود
و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید
و دهن باز کند مرغکی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
باشد بخورد و بیرون آید و آن مرغک را خاری است [illegible] مانند خار هر گاه نهنگ دهان خود
بر هم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید و [illegible] فرس البحر جانوریست
دیگر دلش مشابه گاومیش و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون جهان
بسته دندان دارد دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون [illegible] کوتاه دارد
دایم گشتی کند و هر جانور که بیابد به هلاک سازد و قوت صلابت [illegible] بحدیست
که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند [illegible] بر تنش
سگ آبی جانوریست که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که جند بیدستر
جهت تقویت باه ید طولا دارد گویند بعضی خایه ها از کشیده او رها کنند [illegible] دیگر آنکه
کسی قصد او کند به دو پای از هم گشاده نشان می دهد که این خایه ندارم قطعه
هر که نازان بود به خایه خویش [illegible] باشد او هم اسیر خایه خویش تا بود مایه جاه و
سیه روی هستند [illegible] دیگر در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل
دریای هرمز مشاهده افتاد که جانوری ماهی [illegible] که مانند سپری [illegible] دهن و
دنباله دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در زیر سینه داشت
و نوعی دیگر [illegible] نوعیست از ماهی که آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ

باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد چون اهل سفینه خون حیض آلوده بدریا اندازند آن
ماهی باز برود و اگر زن حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد **دیگر** در بعضی
بحار ماهی میباشد که طول آن یکصد و بیست گز است و عرض و بیست ارش دیگر طائر
بحر ماهی است که میپرد و در وقت طیران ماهی از و بزرگتر در عقبش در پرواز نماید
و او را گرفته میخورد **دیگر** در یکی از دریاها ماهی میباشد که بر روی دریا در طیران می
باشد ماخوذ از الحیوان بحری که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند در دهانش
می آید و این حیوان آن ماهی فرو برد در تحفة الغرایب مسطور است که در هندوستان
دریایی است که سی کروه طول آنست در آن دریا حیوانات بهیأت انسان چون
شب شود از آنها بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند
و در میان ایشان زنان خوبصورت باشند وقتی از آن زنان زنی بر مردی از لشکریان
عاشق شده بود و چند دانه مروارید بزرگ برای او آورده بود **دیگر** حیوانات
نیز باشند بر صورت آدمی که از آن بیرون آید و مردم آن دیار در شبهای مهتاب نزدیک
آن دیار روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان کنند **دیگر** در شجره اهلیه مذکور است
که هرناس نام جانوری در بعضی بحار هست که از سر تا بناف شبیه آدمی و از ناف
تا بقدم مشابه اسپ است و همواره از ایشان نغمات دلاویز و فقرات شورانگیز مطابق
قوانین موسیقی سر میزند که ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که
از کمال التذاذ بیهوش گردند هر چند استادان ماهر تتبع آن مینمایند بر ادای آن مانند
آن قادر نتوانند شد **دیگر**

اسرگو

الزمان میرزا انجیل فال محمد خان شبانی در کنار آب آمو نشسته بود بعضی مردم از آن نهر
ماهی گرفتند که طولش یک و نیم گز بود و سطبری نصف پایش برابر اعضای دیگر و نصف
پایش بمقدار قلمی و فک اسفل نداشت و غیره دهان منقذی در اعضایش ظاهر نبود از جمله
حیوانات آبی دیگر سرطان است که او را خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم
دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست افکند و خانه او دو در دارد دری در خشکی و دری
در آب و وقتیکه پوست افکند در جانب آب را محکم کرده و طرف خشکی باز گذارد تا ماندنش تمام
شود دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد
مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند اگر سرطان را بر پشت مرده یابند
علامت امنیت باشد وزغ که او را غوک نیز گویند از گوشهای او آیند نه از دهان
در گوشت او پوستهای رقیق باشد و انها در وقت صیحه کشاده گشته باد بران
و آواز انسان ظاهر میشود و اگر کسی را علت بواسیر منجر مقعد کرده باشد
وزغ را زنده در دهان فرو برد از ان علت نجات یابد و هیچ متضرر نشود اما حیوان
غریب الاشتغال اندلبیا سا نموذجی از ان بقلم آید از انجمله در ولایت مغرب حیوانیست
که چون آفتاب طالع شود ولدی از وی متولد شود تا وقت غروب خورشید زنده
باشد بعد از آن بمیرد روز دیگر صباح از آن همان نو رسیده ولد متولد شود
غروب بدستور وفات یابد لایزال توالد و تناسل و قوت آن حیوان بموجب
غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده بر همین منوال است که
الصید و دیگر رسایل فاضل هدی باتمام نقل میشود شیر در میان

وحوش بمنزلهٔ پادشاه است و از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف بمیدن و روی
و حرارت هم نماید و دیگر از زمانی که موی کشاده باشد نیز متوهم گردد بچهٔ شیر وقت تولد
قطعهٔ گوشتی باشد بی حس و حرکت بعد از آن سه شبانروز مادر او را محافظت کند پدرش
بیاید و نفس در وی دمد تا صورت شیر پیدا شود و در جنبش آید و شیربچه تا هفت شبانروز
چشم باز نکند و چون شش ماه گردد شکار نماید و شیر پس ماندهٔ هیچ جانوری را نخورد و بر
بازماندهٔ خود نرود و از ارسطاطالیس نقل میکنند که گفت نوعی از شیر دیدم بشکل انسان
گوش که شاخهای دراز داشت بدرازی یک وجب و چون شیر را قسم بشیر خدا علی مرتضی
غضنفر گیتی دهند متعرض نشود و اینمعنی اکثر مردم را بتجربه رسیده و مرتبهٔ پلنگ
متکبرترین جانوران سباع است و چون سیر شود سه شبانروز خواب کند و از دهانش
بوی خوش آید بخلاف شیر که بدبوی بود هرگاه پلنگ مریض شود معوتین خورد تا
نیک شود و پلنگ را آنقدر محبت با شراب که اگر بخم آن رسد چندان بیاشامد
که او را شعور نماند فرد اگر ز میکده ام بوی می آید بمشام روم چنان که گربه
بیابم با خویش یوز بشکل مانند پلنگ است و بحسب مزاج مشابه سگ و وی چون
پیر شود ترک شکار گیرد و با یوز جوان مصاحبت کند و از صید وی خورد و یوز همچو
پلنگ خواب بسیار کند اول کسی که آن جانور را بر دو سلغوی ساخت یزید پلید علیه اللعنه
بود گرگ چون آن جانور در خواب شود یک چشم بسته و یکی باز بود و یکی پوشیده در صحرا فریاد کنند
هرگاه بگیرند هر چند بچوب و شمشیر زنند آواز بر ندارد تا بمیرد گرگ از مسافت یکروزه
بوی مردار شنود هرگاه خوردنی نیابد با استنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون

آویزند گربه مبا آنجا نرود و پوستش چون بر گوسفندان اندازند موی شان بریزد **کفتار** از گفتار بعضی علمای آثار معلوم شد که کفتار حایض میگردد و سالی نر و سالی ماده میباشد و بحماقت اشتهار دارد چنانکه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق آب و شتر و دراز گوش و طعمهٔ سباع نیز کلی در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گویند خرس از دهان زاید و در زمستان بکم ترد باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورد تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دست و پلخود بمکد تا فربه شود و خوردنی را در زمین ذخیره کند و نهایت محیل است اگر برو دست رسد ترسد که آب او را ببرد سنگی کلان را بر سر گیرد **خوک** قوت مجامعت او از همه حیوانات زیاده بود در یکماهگی نرش بجهت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیاناً در چهار ماهگی حمل پیدا کند و هشت بچه زاید و چون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید از غرایب آنکه چون خوک را بریسمانی بر دراز گوش بندند هرگاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد و ایضاً اگر چشم او را از حدقه بیرون کشند بمیرد و دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری او را بانیطریق فربه پرواز کنند و تصویر خوک اگر با تصویر ابلیس یکجا کشند در حضور شیاطین و سحر اثری تمام دارد **روباه** بحیله و تدبیر نظر دارد گویند هرگاه کیک بروی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تا کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند و بیرد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کند و بر پشت خوابیده پاها را بلند سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزدیکش روند و او بر جسته آنها را صید کند و صعو و بلور نوعی از روباه است که از درختی بدرختی بپرد و هر مریضی که از گوشتش بخورد شفا یابد

همچنین در کابل هم هست نقلست که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم شخصی بتی داشت و همیشه نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناگاه روباه بدانجا رسید نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید بت پرست این حال را دید بت شکست مسلمان شد **شغال** جانوری مشهورست گویند زبانش را در سرای گذارند ساکنان آن موضع از نزاع شوند **خرگوش** بعضی از مردمگان برند که آنجانور سالی نر و سالی ماده و این سخن اصلی ندارد اما حایض شود و خنثی می باشد و گویند که جنبان از خرگوش می گریزند چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد بدینجهت هرگز بدریا نرود **سوسمار** هرگز آب نیاشامد و باستنشاق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و نطفه او بیضه آید و نرش را نموذ کرد ماده اش ذو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد **بوزینه** از تمامی جانوران با آدمیان شباهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد آنشخص متغیر گشته شاه شطرنج بر سرش زد چون دست دیگر باختند بوزینه غالب شد در وقتی که حریف با تخانه رسانید طبقی کلان که در آن مجلس بود بر سر آورده گشت و را مات ساخت از آن باز ضرب المثل شد گویند اگر از پوست بوزینه غربالی بسازند و بآن گندم و جو به بیزند و آن را بکار برند محصول از آفت بلخ ایمن باشد **بوتیمار** عرب و را مالک الحزین گویند جهت آنکه همیشه بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد **سگ** بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهورست در نگارستان نوشته

و نیز وزین شخصی سگی داشت وفات یافت آن سگ همراه تابوتش تا بر سر قبر برفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد

**گربه** چند نوع میباشد اهلی و صحرائی و از آنجمله گربه زباد است و آن جانور دم دراز دارد و موی وی مایل بسیاهی بود گربه زباد در هند و مغرب بسیار است و چون بهنگام هند در آن ایام که زباد دهد چوبی نصب کنند و گربه بر گرد آن چوب گردد خود را بر آن مالد زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب گربه اهلی آنکه چشمهایش گاهی گرد و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خوردی و تاریکی این اختلاف و یکروز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست **موش** جانوری کثیر الضرر است گویند اگر دمش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش در آنخانه نیاید و موش تخم مرغ متعدد را ببرد باین دستور که تخم را بر پشت گرفته و دم در دهن بالای تخم آورده ببرد اگر تخم مرغها بر بالای طاقچه باشد یک موش در زیر شکم بالا کرده بخسپد و موش دیگر بیضه را از بالا است بر شکمش اندازد چون شکم او نرم است نشکند زیرین برخاسته بیضه را دور تر نهد تا موش بالا بدستور اول بیضه دیگر افکند گویند وقتی موشی بیضه را از این لب دریا بآن لب دریا قریب یکصد ذرعه برده است و موش در میان آب غوطه زند و چون در سوراخ خود بر سر خود را بجنباند باز بآب غوطه زند تا تمام را ببرد و راسو شبیه بموش است و از موش کلان تر در خانه که باشد مار نماند کما و را بخورد وقتی در حجره راقم در شهر امرتسر راسوئی با چند بچه میبود و بستور و غوغا و شکست و ریخت موش می داشت روزی بچگان را گرفته پیش روی من میگردید پس گفتم باید که بجره فولادی موش که طلبیده ایم که این راسوها را گرفتار کرده پیش شخص حواله

سگان نفیم یعنی در این سخن تا سوا و از برداشت هر سه بچه خود را گرفته از دروازه بیرون رود و دید
ناپدید شد من بعد کسی از نشان نیافت **خارپشت** شب آه رود و بخوردن افعی
میل کند اگر افعی او را گزد جو خورد تا نیک شود **سلحفاة** که او را سنگ پشت کشف
نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در روی بچه بیرون آرد زیرا که رنگمش و تخمی بمثابه است ک
اگر تخم او را بشکند و گویند چون کشف را بر پشت اندازند میوه آنموضع را سرما ضرر نرسد
که باعتبار عظم جثه نام او را بصیغه جمع آورده اند مار بزرگ است گویند چون مار هزار سال شود
اژدها شود و صاحب مجمع النوادر چنین نوشته که درختیست که آن را محموده و سقمونیا گویند
و در دواها بکار برند در بهار گل کند بحسب اتفاق چون گنجشک گل را خورد مستی کیفیتی
در روی ظاهر شود و مرتبه که بنیاد خوشحالی کند و تهور و شجاعت بخاطر آرد و بجنگ مار که
دشمن او ست میرود و چون بسوراخ مار میرسد آواز بر دارد و مار از آنجا بر آمده گنجشک را
میخورد و فی الحال آن کیفیت و مستی در روی بنا اثر کند و مار بحرب گوزن که دشمن قوی
او ست میرود گوزن مار را میخورد و گوزن را نیز همین حالت دست می دهد و گوزن بجنگ
پلنگ رود پلنگ او را هم از هم دریده میخورد و بعد آن پلنگ را مستی بیرون دهد بر سر
مرد و از غایت کیفیت میخواهد که سر پنجه بر ماه زند از بالای کوه بر پرد و خورد بشکند بمیرد
بعد از چند روز کرم در روی افتند یکدیگر را بخورند تا یکی ماند و اژدها گردد و جثه و قامت
بمار می ماند و رنگ و چنگال پلنگ دارد و شاخ مانند گوزن و پرهایش چون گنجشک
**اعلم تنین** گویند ماهی است که در دریای کلان است نیز اژدهاست مثل ماران خورد پس بدریا
شود و مار را خورد و عظیم گردد و بغایتی که دم او بکوه سنگ در آن باشد در زمستان چهل

که پشت خود را گرم کند سهرو دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه بینند مار چندین رنگ
بنظر می آرد که قوس قزح است چون پشت فرود آرد یکقطره آب در دریا نماند و جنبش
نیاید و چون جانوران دریا از شهری بحد تعالی ما لند حق جل و علی ابر برای بطبیعی
کلاو را برداشته بر زمین یاجوج ماجوج افکند و اجتماع آنجا بان بلیه عظیمه را صید می
شکرف دانسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است
از انجمله یکی مکلله است که بمجرد دیدن او موجب هلاکت شود و دیگری ماریست که خال های
سیاه و سفید دارد دیگری افعیست و آن نیز چندین رنگست و در اقصای کشمیر
بطرف تبت ... و در آن افعیان بزرگ که گاو را فرو برند و افعی بدیدن مرد
نابینا گردد ... نیز از نیوجهه نیز کور شود درخت بادیان را پیدا ساخته چشم خود
بر آن مالد بار دیگر بینا شود و دیگر از غرایب افعی آنکه چون چشمش بر کنند باز برویند
همچنین اگر دندانش را برند دندانش را بر کنند بار دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی
درخت زیتون بود گوشت افعی مقاوم سموم است چنانکه در قرص افعی و تریاق
فاروقی مختار اطبا است و مردمان موضع کریوه و شار که در کشمیر است افعی را گرفته
میکنند گاهی از شکم او کبک یا جانوری درست می برآید آنجانور را در گل حکمت کرده اعلا
قلعه بسیار نهند و در دواهای باه و امراض قدح متعفنه بکار برند خاصیت عجیب مشاهده میکنند
و مطلق مار را بشراب و سرود میل بسیار بود و در وقت ترانه بر دیوارها و شاخهای درخت
حاضر آمده سماع میکنند و هرگاه بر شراب قادر بود چندان بخورد که بیخود شود و گاه باشد
از مستی بمیرد فرد نشنید آتش طلب من بجرعه ساقی بریز باده که پیمانه پر شود انـ

عجایب خلقت آنکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را
بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشند بزنند بمیرد گرگردم بقول صحیح از دهان وضع
حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه گرگردم آدمی مرده را نگزد تا وقتیکه مست خمر
نشود نگزد و چون گرگردم افعی را بگزد فی الحال بمیرد کرگدن صورتش بگاومیش
ماند و یک شاخ بزرگ بر سر دارد بر پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند چون شاخ او را
بشکافند اندرون منقش بود بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن غریب باشد
و از آن کمربندها سازند و هندوان نیز از شاخ وی انگشتری بها نمایند و توام گردن و دست
و پای وی از جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است و کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را
بشاخ خود بردارد و نگاهدارد تا هلاک شود و در گدازش آید و چشمش از روغن
فیل پر شود و اینمعنی سبب هلاکش گردد رخ جانوریست که هرگاه کرگدن و فیل را با
هم بیند هر دو را از زمین برداشته بمنزل خویش رساند و بگوشت شان اوقات بگذرانند
گویند کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بروایتی هفت سال ماند و
بعد از آن سر از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون تمام
کند خود را از آن موضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت با او در غایت شفقت
باشد نگذارد و بزبان درشتی که دارد چندان لیسد که گوشت و پوستش از هم فرو ریزد فیل
جانوریست بغایت ذکی الحس و ترس و بخیالی بجفت میل نماید و ماده اش تا بعد
دو سالگی حامله گردد و وضع حمل در جائیکه چشم کسی بر آن نیفتد کند سه سال دیگر نر گرد
نگردد و فیل نر با ماده بغایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و بقولی

کیفیت گرفتن فیل آنکه جهة وی در راهیکه عبور و مرور دارد چاهی عمیق حفر کنند و بالا
آن چاه را بخس و خاشاک بپوشانند بلکه قدری خاک بران ریخته چو بالای آن بیند
فیل در آنجا افتد و سه روزی گرسنه گردد و بعد از آن شخصی بسر انجا آید چند
چوب محکم بر او زند و آن آشناکسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل
مانوس گردد و با هنگی آن شخص نزدیک رفته خوردنیها که مرغوب او باشد پیش
او گذارد اگرفته بفیلخانه رساند **نقلست** که نوبتی فیلی از فیلخانه یکی از پادشاهان
هند گریخت و فیلبانان از عقب او رفته بقاعده مذکوره در راه او چاهها کنده
چون فیل پیش از آن بلای چاه دیده بود چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت
و پیش خود بر زمین می نهاد تا بداند که چاه کجاست و از آن بقاعده زدن لاجرم
فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل شغف بسیار داشت تا آخر
فیلبان بر بالای درختی که فیل از پای آن میگذشت پنهان شده وقتی که فیل بدانجا رسید
خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی که بر پشت و پهلوی آن فیل
بسته بودند هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب میکرد و خود را
میجنبانید و میجست آن شخص از وی جدا نشد و بعد از آن بر پهلو غلطید فیلبان
بهر پهلو که فیل میغلطید بر پهلوی دیگر میجست و فلابها و کجکهای محکم بر سرش میزد تا فیل
عاجز شده گردن به بند اطاعت در آورد و پادشاه در باره آن فیلبان انعامات
فرمود گویند که احیاناً ملوک هند تبکار فیل روند و قریب چهل روز در جنگل بودند اگر فیل بسیار
نمایند بآن مباهات کنند تجار فیل بخریده بولایات برند و دستی و در د...

بالتمام و فقا بکرد و مفرد شند و حکایات کینه ورزی فیل و شتر مشهور اند زرافه جانوریست
دستهایش از پاها دراز تر و سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش مجزع
پرزرو پشش شبیه بدم آهو در بعضی رسالها نخست پای چپ بالا بردارد و بخلاف حیوانات
دیگر و مولفات بعضی از فضلا مسطور ست که گفتار با ناقه جمع شود از و حیوانیکه بعضی از
اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر بوجود آید هرگاه ان حیوان با گاو
دشتی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد و شتر گویند شتر را زهره نباشد و
چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد و شتر جانوری نهایت کثیر المنفعت و بلند
خوردنی قناعت کند و اگر مهار و لکو دکی کشد سر نتابد بلکه وقتی موشی شتر را مهار
گرفته بسوراخ خود رسانید و با وجود اینهمه کینه در دل او پایدار می ماند و تا بدیع از
خصم خود انتقام کشد اسپ بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانکه در کتب
علما سمت تحریر یافته و در شان او احادیث صحیحه مرویست و سواری اسپ کم
از پنجساله خوب نیست نظم اسپ باید که پنج ساله بود: دم صراحی و سم پیاله بود
همچنین آنکه او خر دنج است: چار در غار و پنج در گنج است: در نگارستان آورده
کباد شاه سیغاب و تاشکند برسم تحفه بجانب امیر منصور سامانی اسپی فرستاد که دو
سر داشت و در دو پای بهر دو پایش دو پر که بدان طیران مینمود حمار دو نوع
باشد یکی اهلی و دیگر وحشی گویند که اگر خر اهلی بر بالای بلندی باشد و آواز شیر شنود
فی الحال از ترس بپایین اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما خر وحشی دو صد سال
عمر دارد و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند و یکی از تواریخ گویست

که نوعی از اردشیر بابکان دراز گوشی بصحرا گریخت و با بعضی از گورخران آمیخته حمار وحشی از او حاصل شد . جناس گور تمامی بدان دراز گوش پیدا شود داشته نتیجه اسب و دراز گوش است از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته باشد بکند و استراو می کند و آب دهن آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر آنجا بگذرد او را زکام شود بقر چند نوع باشد از انجمله گاو میش که از غایت اشتهار احتیاج به تعریف ندارد نقلست که در زمان سلطان محمد غزنوی گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در عهد سامانیان حیز[illegible] سر گوساله از شکم گاوی که او را ذبح کردند بیرون آمد چشمهایش در زیر حلقوم بود گوسفند ... لایم ترین قوم است نسبت بجانب آدم و صاحب حبیب السیر در بلخ گوسفندی دیده که شش دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و بر زمین نمی رسید ایل او را گوزن و گاو کوهی نیز گویند گوزن تا سالی شاخ بر نیارد و شاخ راست بر آورد و سه سال شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد و تا شش سالگی بعد از آن در سالی یک نوبت شاخهایش بیفتد و باز بروید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان پوست گوزن پوشیده بجنگلها روند و ما هی جهت دیدن او بساحل آید و گرفتار گردد و دیگر آنکه گوزن در تابستان افعی خورد چون حرارت بروی غلبه کند بجانب چشمه برابر در با ایستد تا نسیمی که از روی آب بروی وزد مانع شود و چندان آنجا سرنهاد تا زهر افعی از بدنش بیرون برود اگر چنین نکند بمیرد گویند بعد از خوردن افعی و آب در گوشه چشم ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد در آنرا زهر حیوانی خوانند ... و ترشند بدی تا آنکه مادر زهر حیو

رسدان لحوم بیرون آید و آن تریاق التریسوم است و مؤید این معنی احمد بن نصرالله
خلاصة الحیوة از کتب معتبرهٔ حکما انتقال میکند ملاحظه اطالت کلام کرده بتحریر آن
میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجداد مادر
بهمن بن اسفندیار بود اخنوش نام شخصی که ادویه و عقاقیر از کوه به شهر می آورد گوزن
دید که بر قلهٔ کوه دست و پا و دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات
غریبه از و بظهور میرسید اخنوش از کمینگاه بر او حربه زد و او را از پای فکند و ذبح کرد
در اثنای ذبح دید که در دهن او مار افعی بزرگ نیم جاویده در دهنش مانده است
بمشاهدهٔ این حالت زیاده متعجب شد و در حال شکم او بشکافت و چون روده های او را
ملاحظه نمود در روده که آنرا بپارسی هزارخانه گویند سنگی املس هموار یافت
آن سنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد و آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید و ملک خرم زاد ارسناسیوس را که از اجداد امام الحکما بقراط
و از تلامذهٔ حکیم اقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادرزادهٔ او بود و منصب وزارت
چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند باو تعلق داشت طلب
نمود حقیقت را واضح داشت ارسناسیوس بعد از اندک تاملی رو با خنوش آورد و
پرسید که دهن آن گوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت آری کف بسیار داشت
باز پرسید که هیچ جراحتی در دم او بود یا نه اخنوش گفت در دم او گرهی سبز رنگ بود
معلوم میشد که از آن موضع پوست کنده اند ارسناسیوس حکیم چون این علامت
شنید متوجه خرم زاد شده گفت یا ایها الملک خوراک این گوزن افعی است و کف

زرد فامش میباشد و دوم گرهی سبز رنگ میباشد و در رودهای او دو سنگ ایجبر
متولد میشوند یکی از آنها تریاق جمیع زهرهاست دیگری خاصیت زهر هلاهل دارد که دفعهٔ
انسان قاتل تواند بود پس ملک خرم زاد گفت ایها الحکیم این را تجربه باید کرد گفت
کسی را که قتل بر او واجب شده باشد حاضر کنید تا این سنگها تجربه کنیم ملک فرمود
که تا از بندیخانه هشت نفر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد
قتل شما واجبست یا نه گفتند آری ملک گفت مرا سنگیست مشتبه میان زهر و تریاق
آنرا برای امتحان بشما میدهم اگر زهر بوده باشد شما بسیاست خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر از قبیل تریاق زهر باشد شما را منافع بدنی بسیار حاصل
خواهد شد بعد از آن آزاد خواهید شد بعد از آن حکیم ارسناسیوس آن سنگ را که وزن
چهار درم بود در میان هشت نفر به هشت قسمت نموده در حضور ملک خورانید و برایشان
جماعتی موکل ساخت تا حقیقت معلوم شود اتفاقاً وقتی که ایشان از محل ملک
بیرون رفتند یکی از ایشان تا رنج را کشید و هفت نفر بالای آن هیچ نخوردند
بعد از پنج روز ملک آنها را طلبیده احوال پرسید که یکی از ایشان گفت که مرا
یکسال خفقانی شدید بنوعی حادث شده بود که بهلاکت خود جزم داشتم اکنون بمجرد
خوردن این سنگ بالکلیه از من زایل شد دیگری گفت که مرا دردسری عظیم
مزمن بود از خوردن آن تمامی رفع شد سیمی گفت که باصرهٔ من ضعف بسیار داشت
الحال در روشنائی قوتی مثل ایام جوانی می یابم چهارمی گفت که درد معده میداشتم
بود بمجرد ورود این سنگ در معدهٔ من زایل شد پنجمی گفت که از مدت بدرد انو

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و شخصی گفت که مرا بواسیر مولم بود اینوقت اثر

کرده در بدن من نشاند قوت پیدا شده شخصی گفت که اگر زمان بعید بر ساقین من

ترو ضیشه بود که همیشه آب منتعن از آنها می رفت کنون آن همه رو بخشکی نهاده به صحت

مبتدل شده بحالت آشتی آمد شخصی گفت که از مدت دو ماه درد سر عظیم حادث شده بود

که از شدت آن می نالیدم کنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و درد

زیاده شد حکیم از سر بیاسمیوه پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بودی

گفت یک نارنج ... خورده بودم حکیم گفت این شدت درد از خوردن نارنج بود

آن سنگ چون از ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است

چنانکه یبوست موجب امساک و حفظ و این هر دو صفت مانع انداز انتشار حرارت

این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما بالکلیه در دوا از ترشی منع فرموده اند و در هیچ دوای

ذی خاصیت مثل پازهر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما

وجه تسمیه این سنگ به پازهر آنکه گفته اند که آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود نجات

رفت در دسر او بمرتبه اشتداد یافت که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنابر آن از غایت

اضطراب و سراسیمگی بر در سرای ملک خرم زاد آمده فریاد بر آورد که مرا پازهر دهند چون

آواز او بگوش ملک رسید فرمود که نام این سنگ پازهر قرار باید داد و معروف

آن نفاذ زهر است و طریق خوردن و مقدار شربت از آن در هر مرض از امراض در کتب

معتبره طب مفصلا مسطور است آهو چند نوع می باشد از انجمله قسمی است که از ناف

او مشک بحصول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب جثه و تن

سایر انواع آهو بزرگتر است و دو دندان سفید خوش نما در فک اسفل دارد و پوست
سنبل پیچ دار **نظم** بود چشم بتان پیوسته مایل به خط مشکلین ، چو مردم هر زمان آ
بسنبل زار آهو را ، و مردم در سنبل از متعرض آهو نمیشوند تا وقتیکه خون در ناف ش
مجتمع شود خارشی او را در آنجا پدید آید توقف او را صید کنند و همچنین فار المسک
و مشک او را در میان جو گذارند تا نیک بوی دهد چون در میدان احوال سباع و جانوران
چرنده تک و دو نموده شد طایر قلم در فضای احوال جانوران پرنده در پرواز آمد شتر
**مرغ** هرچند طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد چون پر دارد جنیبه
نهما او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردن بلند و پایها کوتاه است در صورت تجمع
اندامش به بط می ماند و در عظم جثه مانند گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست
اصلا آواز نشنود اما سامعه او بغایت قوی است و آب نخورد الا اندک اگر یک پا
را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شترمرغ به بلاهت و حماقت مشهور است چنانکه
در وقت فرار از صیاد سر خود را در یک پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گذارد
گویند شترمرغ بیضه ها را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد و بخش دیگر را بخورد و یک
بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کرمها از آنجا بیرون آید و خورش بچگانش گردد
و آنجانور در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را بر قناره بفروشند در زمان سلطان
حسین میرزا شخصی شترمرغ بهرات آورده بود خواندمیر صاحب حبیب السیر
که من بچند کرت بچشم خود دیدم که مقداری آهن را با آتش سرخ میساختند و
پیش او می انداختند او در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

هم از امیر علی شیر نقل کنند که میرزا الغ بیگ از سفر بیضهٔ شتر مرغی جهة سلطان میرزا آورد و آن بیضه قریب دو سال در خزانه بود بادشاه آنرا جهة قبضه کمان ساخته چون بیضه را پاره کردند از انجا بچهٔ شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد از ان گ
ه هر چند اینواقعه از ان غریب ترست که عقل آنرا تصدیق کند لیکن چون کذب از
امیر علیشیر نبود قبول باید کرد **عنقا** در مرات الجنان از شرح مقامات حریری
مصنف آن ابو القسم عبد الله بن عسکر لیستا آورده که در زمین اصحاب رس کوهی
بوده بارتفاع یک میل و در انکوه از قسم مرغان بسیار بوده در یکسالی یکنوبت مرغی
بزرگ خلقت و طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و در سایر اعضایش
از هر حیوانی نمونه می نمود در انکوه پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی را
هلاک میکرد و گاهی تعرض باطفال آندیار میرسانید و اهالی رس آن را عنقای مغرب
میگفتند و المغرب الذی یجی بالغرایب و چون مردم آندیار ازو متضرر شدند نزد
پیغمبر خود حنظله بن صفوان شکایت کردند و بدعای حضرت حنظله شر عنقا از انها
دفع گردید و فرغانی مورخ که معاصر عزیز بالله اسماعیلی بود در تاریخ خود آورده
که از صعید مصر طایری در غایت عظم جثه که بان آدمی لحیه و قضیب و تمام بدنش
ملون بود بنحو رنگ شبیه اکثر طیور در اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و آنرا
مرغ عنقا میگفتند و زمخشری در ربیع الابرار از حضرت عبد الله ابن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی طایرة
اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب و جهها کوجه الانسان و صانع بعلت از

هر خبری این مرغ را الصبی گراست فرموده بود بعد از چندگاه جهت زوجی مشابه او افر
و بموسی علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرغ عجیب آفریدم و رزق آن ما از
وحوشیکه در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختیم و بانگ نمازی ازان دو طاهر فرزندان
تولد کردند و نسل آنها بسیار شد پس حضرت موسی بجوار رحمت حق انتقال فرمود
آن مرغان از اراضی شام بصحرای نجد و حجاز آمدند هوا و وحوش و صبیان انجدو
طعمه می ساختند لاجرم در وقت ظهور موفور السرور شاهباز قلب و قوسین او ادنی
صلی الله علیه وسلم مردم ازان طیور شکایت کردند و بدعای اجابت انتمای آنحضرت
نسل آنها منقطع شده امام یافعی میگوید آنچه در عدم اشیا مثل شده است که یا
عنقا مراد از آن مرغ است که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری ازان
نشنیده است والله اعلم بلبل بنوعیست از هزار داستان وانواع
دارد و اشکال بسیار بعضی گویند عندلیب هم مراد از انست عاشق گل است در
موسم بهار گلی از قفس بلبلی او یختند بلبل رو بر برگ گل نهاده ناله های موزون آغاز
کرد زمانی دراز فریاد نمود یکبار خاموش شد دیدند مرده بود و جانش از قفس تن
پریده سخن خود رفته که بلبل از من آموخت چو شبنم رو نهادن بر گل و از خویشتن
رفتن عقاب نزد اعراب سید مرغان مشهور است و در ابهایت و در بین و تیز
پرواز است چنانکه چاشت در عراق خورد و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهد
و در سی روز بچه بیرون آرد و از بچه های خود یکی را بیرون افکند که اطعمه دهی هر سه
بچه عاجز میشود و آن بچه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکننده استخوان

موسوم است بالهام کارساز بیچاره نواز بوی مهربان گردد واو را طعمه زاغ کلان شود و
خدای قادر ان توانست که هر بیچاره را چاره ساز است از عجایب آنکه بعضی از اهل
رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و با غیر جنس جفت میگیرند دیگر آنکه چون
پیر میشود دیگانش را بر داشته بهندستان برند و در چشمه که بعین الشباب مشهور است
غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگهدارند تا پرهای کهنه ریخته پر نو بیرون آورد و دیگر آنکه
چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش خورد و صحت یابد چرغ بعض
از اهل راز گفته اند که باز نر نمی باشد و نر وحش از طیور دیگر بود چنان مشهور است که هیچ
یک از طیور شکاری آهو را صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز
میل آبخوردن نکند نتیجه از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول
کسیکه بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین
شخصی است که بچرغ صید نموده بوم در شب اصلا خواب نکند و روز از آشیانه
بیرون آید لطیفه که نوعی کمتری می افزود که بدترین مرغان را شکار کند و بهتری
بدترین همه جا باشد کباب نماید و بدترین مردمان و بهر کس بومی اگر
و همه مرغ کباب کرد و عالم ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده
و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم گشاده را با خود دارد خواب نبرد موش گیر
او را غلیواج نیز گویند و خاد و حداء نیز خوانند در رساله صید بدین عبارت مذکور است که
غریبترین جانوران است روزی تخم نهد و گاهی نه تخم در هر سال سه بچه بیرون آرد و اینصورت در غایت
عجایب است گویند موش گیر بهترین جانوران است در حق همسایه زیرا که از گرسنگی

بهلاکت رسد قصه بچه و بیضه همسایگان ننند نظم میکند مرغکوی وین داریه جاره ناچار رعایت با جاره در همه کار باو شد همدرد فرق چون سایه همت نکرد نوبتی شخصی پرسید که این سخن راست است که غلیواج شش ماه ماده و شش ماه نری باشد جواب داد که این را کسی داند که یکسال غلیواج بوده باشد کرگس عرف کرکس را عریف خوانند یعنی خبردار از کارها و او را بدرازی عمر و حدت ابصر تعریف کرده اند چنانکه گفته اند که از چهار صد فرسنگ مسافت چیزیرا به بیند و میکویند از مشرق بمغرب و در همچنین بوی مردار از دور شنود اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد بچیز خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آنقدر خورد که حرکت نتواند کردن و گرفتار شود کرکس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا گردد اند لستاد و بمیرد در جوار خانه راقم حروف درختی کلان بود بر آنکه کرکسی آشیانه داشت بود یکمرتبه طفلان بیضه او را شکستند او بار دیگر بالاتر از آن بر شاخی بلند آشیانه ساخت و باز بیضه نهاد جفت و بچه کشید بار دیگر طفلان محله بچگانش از درخت به زمین انداختند بر خاک طپیده مردند کرگسی هم فی الحال از درخت او فتاد و دو سه دقیقه طپیده و مرد و جان داد بگلک گویند جانوریست زیرک و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان بگلک بار غم و اندوه از دل بیرون برد اگر کسی در آب رود و چشم بگلک همراه داشته باشد غرق نشود و چنین گفته اند کبوتر جانوریست نهایت مقبول و انواع بسیار است چون حلقت بیاده بغدادی و شوستری و شیرازی پرده و صحرائی و طبیعت کبوتر آنکه از هزار فرسنگ آشیانه معهود دور افتد و ده سال

آن هنگام طلب همان موضع کنند کبوتران نیز نسل آرد میان نیز با یکدیگر تعشق ورزند و در وقت
جفت شدن سر روی هم می بوسند لهذا در اصطلاح شعرا کبوتر دم بوسه و قبایر گوی
داز از سطو منقولست که عمر کبوتر بهشت سال میرسد طوطی باصناف اوصاف
متصف هست از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار
و پای وی سیاه بود و بر سر اکلیلی فستقی داشت و در زمان سلطان ابو سعید میرزا
طوطی سرخی برای او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود نیز دیده
که پایش سرخ بود گویند هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هر کس زهره او بنا
ناید لکنت در زبانش پیدا آید طاوس بحسب صورت بهترین طیور هست در سه
سالگی رنگ و رونق و زیب و زینت پرهای وی بکمال رسد ماده وی در سالی یکبار
دوازده تخم کمتر نهد باز خود بسیار نمی کند و تخمش اشکند بنابرین بیضه او را در زیر
ماکیان نهند و ماکیان ان بیضه ها زیاده از ده و عدد محافظت نتواند کرد در رسالة
الصید آورده که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت نمایند بلکه چون نر
مست شود در گرد چشم او اشکی پدید آید طاوس ماده آنرا بخورد و ازین سبب بیضه نهد
آرد و اما از بسیاری ثقات شنیده شد که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را
مانند نوبت خروس و ماکیان مشاهده نموده ایم و از غرایب آنکه چون چشم
طاوس بر طعام مسموم افتد آغاز رقص کرده فریاد زند غلام علیشاه دهلی از زبان
میرزا مظهر جانجان نقل میکند که طاوسی بر زن جمیله عاشق بود گرد سرش میگشت
مهابا تمود زن و از افواه ملامتگران افتاده که معشوق جانوریست از طعنه مردم

غیرت بجا بهم رسانیده ان طاوس رقص کنان نزدیکش رفت گفت چشم سوی من کن
طاوس که عاشق جانباز بود چشم سوی او نهاد زن میل گرم در چشمش کشید و گفت
چشم دیگر پیش من نه طاوس که اختیار بدست بی تابی عشق داشت چشم دیگر پیش
گذاشت زن بیرحم میل گرم در چشم دیگرش نیز کشید طاوس نادیدن جمال محبوبه
گوهر جان در قدم جانان نثار نمود زن نیز در حسرت همین ستم پس از چند روز درگذشت
**خروس** عالم بوقت نماز باشد چنانکه بعضی مجتهدین براین رفته اند که اعتماد
بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که فرشته
ملکی می بیند و بانگ کند و خروس بر ماده خود غیور است ولیصفت منافات
مشهور گویند تطیر و فال بد گرفتن مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن
بنابر آنست که چون کافه برایا بیمن معدلت کیومرث از جمیع مکاره و بلایا محفوظ
و محروس بوده اند لاجرم او برابر جان و جنان دوست می داشتند در شبی
که بمرض موت مبتلا بود اتفاقاً خروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آن حال
بادشاه ارتحال نمود بنابر آن بانگ او را در آن زمان بفال بد گرفتند و در کشتن
او مبادرت مینمایند **دراج** خروس دشتی بود و او در هوای خوش و موسم
وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و وقت هبوب باد جنوب لاغر گردد
و از پرواز بلند باز ماند **کبک** از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد از غرایب آنکه
کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که کبک ماده در خاک

بر پاهای خود خاک بزنند و بیضه نهد و کبک دو آشیانه سازد و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه را که بچه ماده گردد نگاهدارد و کبک بر ماده خود در غلبت غیرت بلند ور
سال عمر یابد **هدهد** قاصد حضرت سلیمان علیه السلام است بجانب بلقیس و او آب در زمین چنان
که مردم در شیشه بینند گویند که هر کس پر هدهد را با خود نگهدارد بر دشمن ظفر یابد و ا
در خانه بیاویزند ساکنان آنخانه از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته** با آدمی انسی تمام دارد همیشه
پیوسته در موضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار نباشد
نگردد زیرا که هرگاه آوازش بشنود بگریزد و فاخته چهل ساله شود از زبان میرزا مظهر جانجانان
دهلوی نقلست که جوانی بیرحمی را از جفت فاخته شکار کرد فاخته دوم تاب تنهای نیاورده
خواست خود را هلاک سازد خس و خاشاک چیده فراهم آورد اخگری سوزان بمنقار خود
برداشته بر آنخاشاک نهاد و بجنبانیدن پرها باد کرده تا آتش درگرفت و شعله برخاست
خود را دران افکنده بسوختن **بیت** عشق بازی است حیله سازی نیست : عشق بازی
مکن که بازی نیست : **قمری** آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد
و در فراقش ناله کند تا وقتیکه بمیرد **نظم** مفت آنکس که ز اندوه مردن جان بدراز کف
برده : رفته دنبالهٔ جانان چالاک : بهم آسوده سر بالش خاک : نه شکایات ز دوری یا
نه حکایات صبوری باقی **چغزک** مانند سایر طیور دانه می چیند و بی آنکه ناخن درنده داشته
باشد مثل سباع در خوردن گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغزک بهزار سال رسید
و نر مرغ بلب نقیض گرفته بر آن رفته است و چغزک بکثرت مجامعت مشغوف است بنابران زیاده
از یک سال عمر نمی یابد **فرستک** و قیل خرستوک و قبل زرشنک طایریست بغایت معروف

مروف دارد وی غرایب بسیار منقولست از جمله آن که چون خصمش ملابر کنند بزبرد و بر بهر دفع
خفاش که دشمن بچگان ویست همواره کرفس در آشیانه خود اندازد که خفاش از بوی کرفس
بگریزد و دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند بتصور آنکه اورا علت یرقان
حادث شده فی الحال رفته برقان آرد دیگر آنکه از ثقات نقل کرده اند که نوبتی در سقف آشیانه
فراشتوک در خانه شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فراشتوک آمد آشیانه را ویران
دید آغاز اضطراب کرده بر بام جست و افغان میکرد تا وقتی که فراشتوک بسیار جمع آمدند هر یک
مقداری گل و خاشاک در منقار و چنگال داشتند بعد از ان همه از بام پایین شده در همان
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و انجا فرو آمده و بیضه نهاد
و بعض مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانه فراشتوک در نظر
بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که با آشیانه رفته بچگان فراشتوک بخورد چون وی آنحال
مشاهده نمود بیرون دوید پیش از انکه مار خود را با آشیانه او رساند باز آمده نزدیک مار
پریده چیزی در دهنش انداخت چنانکه بطاقت شده از سقف خانه پایان افتاد جمعی برخاستند
و او را بکشتند و در دهنش ملاحظه نمودند دیدند که فراشتوک خار خسکی در انجا افکنده بود بدان
سبب شرار منتفع گردیده هر چند وقوع این امر قابلیت مستبعد مینماید اما چون از ثقات بسماع
افتاده بود بقلم آمده **عکه** بدزدی و خیانت موصوف است و بیضه خود را ببرگ درخت
پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پره نزدیک تخم وی رود گنده میشود و همچنین عکه
قوت خود را نیز پنهان کند گویند غیر از آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خورد سنی
پنهان نگاه نمی دارد **غراب** چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی مجبول

یست لو در جای جفت نمی نمک هرسس نه بیند و نمانلهند بعضی علما بران رفته اند زاغ
بیکند بمجردانکه طعمه منقار خود بر ماده دهد و قناعت کند روا آنچه متفق علیه است آنست که غیر
با یک ماده مگر جمع و مواصلت نمی دارند و ازین جهت بتعهد وفا منسوب اند لهذا در اشعار
معشوق بیوفا را بزاغ مثل میزنند دیگر نکته غریب آنکه چون بچه زاغ از بیضه
بر آید بنظر مادر آن قدر زشت منظر نماید که چند روز گرد آن نگردد و درآن ایام رزاق علی
الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد هرگاه زاغ بچه پر بر آرد و بدر
تعهد حال نماید دیگر آنکه کمال الدین آبیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری کلاغی
بر دست خود نشانده بود گفت یا غراب وحد الله کلاغ بزبانیکه خوب مفهوم میشد گفت
لا اله الا الله محمد الرسول الله **کُلنگ** جانوریست ابله و دنگ زیرا که دراز نوقت که در هوا می پرد
چون کسی دست جنباند و اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر برود اما یک صفت نیک دارد
که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگذارد و بهر جا رود او را همراه برد و در طعمه مدد نماید
شعر: تو اگر بهشت خواهی : جنت ته پای مادرانست : حق گفت رضای مادران
جوی : زیرا که رضای مادر آنست **حُبَاریٰ** او را بفارسی بغدری گویند و وی مرغیست
تیز پرواز چنانکه نوبتی در بصره بغدری صید شده از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد
شام میباشد بیرون بر آمد و وی در طلب دانه چیکه بسیار میپیماید و آخر الامر از گرسنگی بمیرد
ضرب المثل شده اگر پری از جناح بغدری کنده شود و دیر تر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت
بغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بَط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم
بیضه یک لحظه نرا زود در نگرد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آورد و بط نو چه را دوست دارد

سمندر مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از و
شعله زند و در هیزم افتد و سمندر در میان آتش بچه کند گویند هزار سال عمر کند و بعضی
از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و
خود را بسوزاند بعد از آنکه بر آن خاکستر باران بارد سمندر دیگر از میان آن ظاهر گردد والله
اعلم و این جانور اکثر در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت **خفاش** که او را شب
پره گویند و او طایریست بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جملهٔ آن گوش و دندان
و پستان و منقار و خصیه دارد و مادهٔ وی حایض شود و بخلاف طایر دیگر بچه زاید و را
شیر دهد و بوا[?] کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد و از جانوران پرنده سوای
خفاش جانوری بچه نزاید و از چارپایان سوای سوسمار بیضه نیارد لذا خفاش آنکه محل پروازش
در شبانروزی دو ساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و از حین
غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و سایر اوقات چشمش از دیدن عاطل می باشد
دیگر آنکه در وقت پروازش خفاش بیرون آمده جانوران را خون خورد و خفاش دانا[?]
پیر دانا او را صید کند و طعمه سازد و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که خفاش بدعای حضرت
عیسی مخلوق گشته بنابران صفت [illegible] ندارد و بمرغ مسیح شهرت دارد تمام از غرایب
امور [illegible] غیر مشهور آن که مذکور میگردد **نقلست** که بر سواحل دریای نیل مرغیست که
سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر تنها موضع بجای دیگر نبوده و
پیوسته ماهی آن بحر خورده [illegible] در [illegible] تلفظ فصیح گوید که ایته فوق الفوق
چنانکه کسی این کلام را بشنود **دیگر** در حدود مصر مرغیست که او را قاقون گویند

وی همراه کشتی در پرواز باشند و هر گاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجائی منتهی شود که از جانوری ضرری متصور است نوبت بانگ کنند و ملاحان کیفیت دانسته بتدارک آن اشتغال مینمایند و دیگر گاهی جانوریست آغا قاشه نام که روی بر جهاز می نشیند تا بر چوب تیر که استاده می باشند و آن را دوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند ملاحان توپ و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در نزد راقم حروف نقل کرد که بر جهاز ما نشست اما از حیات نومید شدیم و جهاز آغاز ته شدن نمود که به یکبار آن جانور آوازی کرد از سر جهاز برفت و بجال انداخت و ملاحظه کردیم شکل غایط آدمیان بود و دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کوراز یکجنس بر درختان مینشیند و مرغان دیگر بچه گنجشکی هم از آن صنف می آیند و مگس و پشه میگیرند و با آن مرغان می دهند چون روز بآخر رسد آن طیور این مرغان ضعیف مضیف را هم میگیرند دیگر در ولایت زنگ مرغیست که بر درخت کافور بیضه می نهد هر گاه مار قصد بیضه او کند او بیضه ها چنان بر چشم مار میریزد که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه او نمی شکند و چون بچه بیرون کند ماده پوست بیضه ها را نزد بچه خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه گرد بچه آن جانور نمیگردد و آن مرغ بر هیچ درختی آشیانه نمیسازد الا درخت کافور و دیگر در جزیره ... منقلاب طایریست که هر گاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی ... ملاحان در عقبش میرانند و بطریق مستقیم میرسند و دیگر در هندستان مرغیست که ... همرنگ دارد و آن مرغ دهن خود را پر آب سازد و بر کوهی می نشیند دیگران خود را بوی میرسانند از دهانش میخورند و چون آب تمام شود باز بر سر شغل خود میروند و د...

ایست که ملخ خود را بطریقی که دم ملخ را میگیرد و می برد اگر مار قصد او کند میگذارد
در میان زمین او را میگیرد و ملخ را از زمین سختی میرساند آنگاه رها کند ملخ زمین
سخت خورده بمیرد بعد از آن نشسته آن مار را میخورد تا دم مار او می اندازد زیرا که
اگر آن را هم بخورند کور شود و ساقم حروف چند بار مشاهده کرد که کرگس این عمل با مار
بوقوع آمده دیده یکبار مرئی شد که کرگسی ماری را از زمین بر داشت در هوا برد و
ملخ و هم هر دو بر زمین افتادند چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو مرده بودند
و دیگر در فرهنگ جهانگیری آمده که جفنگ با اول مضموم نام مرغیست که نر آن
یک بال دارد و بر یکی از جانب آن بال قلابی و ماده آن نیز یک بال دارد بر یکجانب
آن حلقه هنگام نر و ماده آیند بهم دیگر جدا شده بدانه چیدن مشغول شوند همینکه میل
پرواز کنند نر آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازند و باهم پرواز کنند و بزبان عربی
انها را الانیفک خوانند دیگر... در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در
دریای روم جزیره ایست موسوم بجزیرة اللیور و در آنجزیره اصناف مرغان را
یکصد و سی منقبانه اند که عجب الاشکال و الاحوال اند و بر نقیاس
ربع مسکون و غرایب عالم فیکون لسیار و بشیار اند احاطه آنهمه مقدور
مقصور البیان خلاصه مکسور اللسان نیست بل کان فی الایام عجیب
و اعجب عجایب آنست که آدمی بغایت غافل و ذاهل است حالانکه مصاحب و مقابر
و اجداد و اصحاب و احباب خود می بیند و گلی از گلبن عبرت نمی چیند الهیکم
التکاثر حتی زرتم المقابر نظر نه تا آنکه بال ما که دوست داشته دنیا بگذارد و نظر را

... دشمن دوست با خود میبرد اگر کسی نمک جو یمنی می جنبید هزار زبان شرح سکینه و
گر ... هزاران قبایح شود در دلش هجوم خطور نکند تا به بیان چه رسد مردمان متحمل
از خطاب قارونی ... در طلب سیم و زر رنجت الثری حرص ... خداوندان جاه
حشمت به تنخواه مردودی نوازد و خود سبب بر دست تکبر با آسمان تجبری پرد خدای عزوجل
دوست داشته ... با اوامر و نواهی وی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته از
حکم ... نمیرود و دنیا را بیوفا دانسته ثواب باقی بر فانی نمیخرد و قیامت را حق
پنداشته از بازپرس آن اندیشه نمیکند **قطعه** آگاه فارغست ز ویرانه جهان :
تعمیر کارخانه دنیا بغفلت است : ای بسته دل به هیچ و همه رفته از کفت : امید پایدارت
عمر و دولت است : از خون داغ خاک امل سبز کرده : شاخی که میوه حسرت شود برگش
ندامت است : در بزم قدس بهر تو مسند نهاده اند : تو داده تن بچاه ضلال انچه
حالت است **خاتمه** لله الحمد و المنة این نامه نذرت علامه که مسمی به زبدة الاخبار است
بعنوان ختام مقرون و بزیب اتمام مزین شد و سال تاریخ هجری ازین رباعی مبرهن گردد
**رباعی** چون زینت اختتام شد نقش بیان : در معنی تاریخ قلم خواست ز جان بگشاد
چون نظر ... اندیشه بسود : آمد به رقم زبده اخبار جهان : اگر بچشم انصاف دیده شود
گلستانیست مملو از انواع ریاحین مضامین دلنشین و مشحون باقسام گلهای رنگین عبارات
در عذوبت و سلاست سلسبیل و تسنیم آسا و شایستگی و لطافت چون نسیم شمال و صبا
نثرش ... شره را از اوج اعتبار ساخته و نظمش نظم ثریا را بمقلد ساخته سیاره‌هایش ...

تا برو رسیده وود چراغ رمز چشم گردیده که این نگارنامه از سواد به بیاض آمده الحال التماس بقیاس از ناظران سخن شناس آنکه در تفضیح و تفضیه نکوشند بلکه اخلاق حسن را کار فرما شده بدیبای ذیل کرم بپوشند

مثنوی

ای پا بسته در دام جهان ؛ دست همت ... زنان ؛
خویش را بشناس تا خود کیستی ؛ آمدی اینجا برای چیستی ؛ بهر کاری آمدی ماندی
... روز شد بیگاه آخر شرم دار ؛ در تجارت گر گشتی ... زاد
راهی هست لازم در سفر ؛ ... وجز ندامت نیست سود ؛ بار را این دم غنیمت
دار زود ؛ اعتبار کار باشد بر اخیر ؛ عمر آخر گشت کاری پیش گیر ؛ آنچنان کاری
... بری ؛ تا ابد خورم نشینی بر خوری ؛ میخرامی در گلستان وصال ؛
مینوی گلچین ز بستان جمال ؛ یک زبان و یک دل و یکدوست ؛ یک طلب
یک خواهش و یک خوشوی ؛ رسته از بند طبیعت یکسی ؛ هجر و وصل و قرب و
بعد تو یکی ؛ تو که و شادی کدام و غم کدام ؛ فارغ از هر چیز باشی والسلام ؛

اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه آمین یا رب العالمین الحمد لله علی لطف الابتداء وحسن الاختتام فی هذا الکتاب المسمی بزبدة الاخبار از تالیفات زبدة الفضلا و قدوة البلغا بلبل هزار دستان شیواز بانی طوطی شکر مقال اغستان شیرین بیانی شرافت مرتبت جناب ... مولوی محمد حسن حسنا قادری کشمیری تخلص شعری مد ظله که این نادره مثال مبارک فال از قالب طبع چون طاهر زرین بال اوج گرای ... گشته دست آموز دستگاه ارباب الانظار شکیب و ... ؛

سبحان خاکسار احقر عباد الله الصمد المدعو ابا السید عبد الاحد قادری نذر ابی ...

... زیرک ... ان الیها و الیه دسکار غلة استاد المطبعین جو ...

صاحب ... بر تسر تاریخ غرهٔ ماه جمادی الثانی ۱۲۸۲ بجهانین قطعات

تواریخ منه

## تاریخ هجری اقدس از سید عبد الاحد صاحب دام فیوضه

تخلص

نونهال اهل درس ... بیار
در عبارات معنی روشن
نظم بهتر ز لولوی شهوار
از افادات قدوة الفضلا
بر سر مخلصان صدق دثار
گفت هاتف ز سال آن تاریخ

دلکشا نسخه شد
جنت العدن
سر عالم نمود ناظر را
شعر قادری ذی مقدار
از پی نطاع تاریخ
شد مطبوع عمده خیار

لمعات حادره
نزهت طبع صغار و کبار
تر خوشتر ز نثره پروین
گلبهار نگه شده طیار
بسط الله ظله ابدا
خواست زیرک نطیع فکر تمام

۱۲۸۲

## تاریخ عیسوی صوری و معنوی ایضا منه دام برکاته

شد چو مطبوع نسخه مطبوع
نکته با اهل هوش گفت
قطعه تاریخ هجری بلیغ دو
کتاب دلکشا و نزهت آمد
از هاتف ...

دل ازین کار شکر بیحد گفت
۱۰... در از زبان ...
مولتیسهوگئی یا
بلکہ ناظرین کیا خوب ہے
سر آمد چو گر یا اہل زیرک

پہر تاریخ عیسوی زیرک
۱۸۶۵
شصت پنج و ہزار ...
انگشت نگ ... بلور ...
یہی سال طبع ... معنی ...
... ہجریه تاریخ

۱۲۸۲